

هرات

از قیام حوت تا امروز

(با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)

داکتر سید عبدالله کاظم

اسد 1390 (اگست 2011)



مشخصات کتاب

نام کتاب : هرات از قیام حوت 1357 تا امروز
نگارنده (مؤلف): داکتر سید عبدالله کاظم - سابق استاد پوهنځی
اقتصاد - پوهنتون کابل
تاریخ چاپ اول: سپتمبر 2011
محل چاپ: کالیفورنیا

نوت: کلیه حقوق و امتیازات نشر این کتاب مخصوص مؤلف است
هیچکس حق ندارد تمام کتاب و یا قسمتی از آنرا بدون اجازه کتبی
مؤلف چاپ و یا تکثیر نماید.

اهداء به همه کسانی که در راه نجات وطن و مردم جان خود را
فدا کرده اند و نیز اهداء به آنهایی که صادقانه و مجدانه برای
حفظ و استحکام وحدت ملی، پیشرفت واقعی، تأمین عدل و
ثبات و تحقق ارزشهای واقعی اسلامی و ملی در کشور تلاش
می ورزند.

فهرست مندرجات

- قیام دلیرانه و با شهامت مردم هرات در ۲۴ حوت..... 1
- تقریظ عبدالعلی نور احراری..... 3
- تقریظ محمد نعیم مجددی..... 12
- پیشگفتار..... 16
- قسمت اول: هرات در پهنای تاریخ..... 25
- فصل اول: هرات. گهواره تمدن..... 25
- 1- در وصف هرات و وجه تسمیه آن..... 25
- 2- هرات باستان..... 27
- 3- هرات بعد از ظهور اسلام..... 33
- 4- هجوم مغل در هرات..... 38
- 5- شگوفائی هرات در عصر تیموری..... 42
- 6- هرات از قرن 16 تا قرن 18..... 49
- فصل دوم: هرات از ظهور دولت درانی تا شروع «بازی بزرگ»..... 56
- فصل سوم: اهمیت ستراتیژیک هرات در «بازی بزرگ»..... 65
- 1- هرات. مرکز رقابت روس و انگلیس..... 65
- 2- تلاش انگلیسها برای رهائی هرات از نفوذ ایران..... 70
- 3- «فارورد پالیسی». ادامه بازی بزرگ..... 73
- 4- امیر عبدالرحمن خان و تأسیس حکومت مرکزی..... 78
- فصل چهارم: هرات از عهد امیر عبدالرحمن خان تا کودتای ثور 82

94	قسمت دوم: قیام بزرگ هرات.....
94	فصل پنجم: کودتای ثور و پی آمدهای آن.....
94	1- نفوذ تدریجی شوروی در افغانستان.....
104	2- کودتای ثور-یک مصیبت بزرگ.....
109	3- فرمانهای جنجال برانگیز.....
115	4- انزجار مردم از عملکردهای ظالمانه رژیم.....
120	فصل ششم: قیام هرات- رویدادهای اولی و انگیزه ها.....
120	1- سخنی کوتاه درباره قیام.....
121	2- اعمال نابخردانه منسوبین و گماشتگان محلی رژیم:.....
129	3- ترکیب گروههای فعال سیاسی:.....
137	4- ازدیاد مشاوران شوروی:.....
139	5- سازماندهی داخلی:.....
141	6- احساس مشترک بین مردم و افسران اردو:.....
143	7- همکاری سرمایه داران و زمیندارهای بزرگ:.....
144	فصل هفتم: چگونگی قیام.....
144	1- جنبش های محلی- سرآغاز قیام.....
151	2- قیام در شهر.....
185	فصل هشتم: ادعاهای سران شوروی و عمال رژیم در مورد قیام.....
185	1- تحریکات بیگانه.....
192	2- ساختمان سنتی و دینی جامعه.....
195	3- اختلافات درون حزبی.....

- 4- شایعه پردازی ها و تحریف حقایق 199
- 5- اسامی عمال رژیم در سرکوب قیام 200
- 6- استفاده از «آتش و سبیل» - یک جنایت جنگی و ضد بشری 201
- فصل نهم: عواقب و اثرات قیام 206
- 1- تشدید اختلافات در داخل رژیم 206
- 2- آغاز تصفیه ها 211
- 3- جلب و جذب جبری جوانان در خدمت حزب 211
- 5- برهم خوردن روابط با کشورهای همسایه 214
- 6- آغاز مهاجرت ها و تشدید جهاد 215
- 7- حمایت امریکا از جهاد 215
- 8- قیام های پی در پی 217
- فصل دهم: قیام هرات - زمینه ساز تهاجم شوروی 223
- 1- نگرانی جدی سران شوروی در آغاز قیام 225
- 2- صحبت تره کی با کاسیگین و سفر او به مسکو 231
- قسمت سوم: رویدادهای مهم بعد از قیام تا امروز 237
- فصل یازدهم: هرات - از قیام تا سقوط حکومت کمونیستی .. 237
- 1- نگاهی به پالیسی نظامی شوروی در افغانستان 237
- 2- نقش ملیشه ها 243
- 3- گزارشهای مختصر از عملیات نظامی در هرات 248
- حوادث مهم 1981 تا 1991 250
- 4- شرح چند حادثه (به حیث مثال و نمونه) 253

- فصل دوازدهم: جبهات جهادی حوزه جنوب غرب 263
- 1- چگونگی تشکیل 263
- 2- انتخاب اسماعیل خان به حیث «امیر» جبهات 266
- 3- سفر به پشاور و پیوستن به «جمعیت اسلامی» 266
- 4- جبهات شهید افضلی 268
- 5- نقش «شورای شهری» در طول سالهای جهاد 271
- 6- تاکتیک ها و روش های عملیاتی 274
- 7- اهداف و فیصله های شورای «ساغر» 277
- 8- گزارش مختصر از جنگ های «زنده جان» 280
- 9- آیا ایران و پاکستان در تقویه جبهات جنوب غرب نقش داشتند؟ 284
- فصل سیزدهم: هرات در دوره حکومت مجاهدین (تنظیمها) ... 289
- 1- چگونگی سقوط نجیب و تشکیل حکومت مجاهدین ... 289
- فشار اقتصادی توأم با قحطی و انفلاسیون، 291
- 2- حکومت «مجاهدین» و ادامه جنگها 293
- 3- امارت اسماعیل خان در حوزه جنوب غرب 296
- 4- روابط هرات و کابل 298
- 5- شورای «صلح» هرات 300
- 6- پی آمدهای مهم شورای هرات 322
- 7- هرات در مرکز رقابت های منطقوی 324
- 8- کشمکش قدرتها 327

331	9- «دهلیز هرات- شکارگاه جدید پاکستان».....
337	10- توقف کاروان لاریها در قندهار و ظهور «طالبان».....
340	11- حمله طالبان به هرات- شکست و فرار اسماعیل خان.....
344	12- انگیزه ها و علل سقوط هرات بدست طالبان.....
364	فصل چهاردهم: هرات در دوره طالبان.....
364	1- تشدید جناح بندیها بعد از سقوط هرات.....
367	2- نقش مافیای ترانسپورت و قاچاق.....
369	3- جنگها در بادغیس و برگشت اسماعیل خان.....
372	4- سازش ملک پهلوان و زندانی شدن اسماعیل خان.....
374	5- داستان رهایی اسماعیل خان از زندان.....
379	6- حمله امریکا و سقوط طالبان.....
382	فصل پانزدهم: هرات در دوره جدید.....
382	1- کنفرانس بین.....
389	3- معمای تقرر سید حسین انوری به ولایت هرات.....
395	ضمایم.....
395	ضمیمه اول.....
400	ضمیمه دوم.....
417	ضمیمه سوم.....
426	ضمیمه چهارم.....
429	ضمیمه پنجم.....
431	ضمیمه ششم.....

433	ضمیمه هفتم
436	ضمیمه هشتم
442	ضمیمه نهم
461	ضمیمه دهم
471	ضمیمه یازدهم
478	ضمیمه دوازدهم
478	روش تبدیل تاریخ
480	فهرست مأخذ
480	الف: کتب و رساله ها
484	ب: مقاله ها

صاعقه احراری

شاعره معاصر هراتی مقیم هامبورگ

قیام دلیرانه و با شهامت مردم هرات در ۲۴ حوت

بیست و چار حوت، روز قهرمانان هرات
روز عزم و رزم پیر و نوجوانان هرات
روز عشق و جانفشانی بهر ناموس و وطن
روز والای غیور و شیرمردان هرات
روز رسوائی روس و نوکران برژنیف
روز تار و مار دشمن از شبستان هرات
روز نفرت از رژیم خود فروش بیخدا
روز طغیان و خروش نیکمردان هرات
با کلنگ و بیل و چوب و پای پراز خاک و گل
سیل آسا آمدند از دشت و دامان هرات
نعره الله اکبر سر نمودند هر طرف
غرش و طوفان نمودند، جانفشانان هرات
جمله قرأت و محلات، پیر و برنا جانفشان
یک قیام بی مثال کردند بمیدان هرات
از برای حفظ دین و ملت پرافتخار
این شهامت را نمودند رزمجویان هرات
یک قدم بیرون نرفتند از قیام خویشان

تا شهید رزم گشتند پاسداران هرات
خصم ملت شد (تُرک)، آن نوکر منحوس روس
آتش بیداد ریخت بر کاخ و ایوان هرات
تانک و طیارات کردند صحنه را تاریک و تار
سیل خون گردید روان در جویباران هرات
شد هزاران تن شهید ز دست ظالم یک زمان
آه ازین بیداد که رفت بر جانثاران هرات
از خیابان هری تا درب سلطان شهید
جا نماند از نعش و خون مستمندان هرات
جان به کف جام شهادت نوش کردند بهردین
صد درود و آفرین بر آن شهیدان هرات
لاله زار و داغدار است دشت و دامان وطن
تا ابد از خون پاک آن شهیدان هرات
همچو چنگیز و هلاکو زشت تاریخ شد تُرک
تا ابد هر جا شود ذکر ز دوران هرات
«صاعقه» گوید شب و روز این دعا از صدق دل
لطف حق باشد همیشه یار و نگهبان هرات

¹ . مقصد از «تُرک» نورمحمد تره کی است

هعبدالعلی نور احراری

تقریظ

ازدیر زمانی است که با آثار و تألیفات گرانبها و ارزنده ای جناب داکتر سید عبدالله کاظم، این مؤلف پرکار، محقق ژرفنگر و مبصر و تحلیلگر سیاسی که ذکر محامد و محاسن اخلاقی شان در این مختصر نمی گنجد، آشنائی داشته و از کتب، رسایل، مضامین، مقالات و استماع برنامه های جالب و پرمحتوای تلویزیونی ایشان نصیب و بهره فراوان و وافر برده ام. در میان آثار متعددی که درباره حوادث و رویدادهای تاریخی کشورمان به چاپ رسیده، به ندرت میتوان اثری را سراغ کرد که به گونه مستند و با ذکر مأخذ و منابع و مراجع معتبر و قابل اعتماد با اسلوب و شیوه ای تحقیقی نوین انتشار یافته و مؤلف اصل بیطرفی را در فراهم آوری مطالب و داوری به قضایا مراعات کرده باشد. کتاب حاضر را میتوان در زمره ای این نوادر شمرد، زیرا با روش محققانه و ژرفنگری موشگافانه نگارش یافته و افزون بر آن مؤلف با مهارت تمام وقایع و حوادث تاریخی را طوری یکی پی دیگر به رشته تحریر درآورده که ذهن و حواس خواننده را کاملاً بدان معطوف داشته و او را در صحنه حاضر میدارد.

مضمون اصلی کتاب چنانکه از عنوان آن پیدا است، با آنکه بر محور قیام 24 حوت 1357 هرات و پیامد ها و نتایج آن می چرخد، ولی مطالب مهم و ارزشمند و معلومات مفید و سودمند که بعضاً شاید بتوان آنرا دست اول شمرد، در بخش اول آن گنجانیده شده است. قیام 24 حوت را که حدود یک هفته در شهر هرات ادامه داشت، باید قیام

حوت خواند زیرا در جریان ماه حوت 1357 قیامهای محلی در مربوطات هرات به وقوع پیوست و سپس گسترش بیشتر یافت و ولایت همجوار بادغیس را نیز فرا گرفت. با آنکه همه این قیامها با قساوت و بربریت سرکوب گردید و هزاران تن از فرزندان صدیق و راستین هرات را به خاک و خون افکند، ولی در دراز مدت چنانکه در این کتاب به تفصیل آمده است، نتایج خوب و ثمربخش بیار آورد. این قیام در زمانی رخ داد که حزب حاکم خلق در اوج قدرت و خودعنانی و خود ستائی قرار داشت و نورمحمد تره کی این به اصطلاح «نابغه شرق؟؟» و استاد و آموزگار؟؟» با حفیظ الله امین شاگرد وفادارش سرمست از باده ای پیروزی و سرشار از شراب انگوری بودند و به اندک بهانه ای مخالفین خود را با کمال بیرحمی از میان برداشته، زنده بگور میکردند و یا به شکنجه گاه های مخوف و زندانهای وحشتناک می سپردند. یأس و نا امیدي بر سراسر کشور سایه افکنده بود، جهانیان نیز مأیوس بوده افغانستان را لقمه ای فرورفته در کام شوروی می دیدند. اوضاعی قبل از قیام را میتوان از نامه مرحوم محمد افضل شهیر عنوانی اعضای تشکیلاتی جهاد هرات به وضاحت دریافت:

«کاخهای امید درهم فرو می ریزد و کابوس یأس در دلهای نا آگاه سایه می افکند، اما من بارقه های امید را می بینم که همچو خورشید جهانتاب از افق مشرق می درخشد. بگذار همه درها را ببندند و همه پیوندها را بگسلند و ما را در ظلمت ماتم تنها بگذارند، فروغ امید از دریچه ای دلهای آگاه بر این ماتمکده می

تا بد، مشعل گرم از نور ایمان این خانه، این کاشانه، این مأمّن توحید و این کانون شهامت و حماسه آفرینی را گرم و روشن نگه میدارد.» (د) آن بارقه ای امید که بردل «شهیر» تابیده بود، با این قیام درخشیدن گرفت و قلوب همگان را منور و روشن گردانید و یأس و ناامیدی را به آرزومندی و امیدواری بدل کرد، چنانکه پای ارتش سرخ به افغانستان کشیده شد و سپس به شکست فاحشی مواجه گردید که در نتیجه اتحاد شوروی-آن ابر قدرت خونخوار جهان فرو پاشید و کابوس وحشتناک و هولناک کمونیزم که مدت هفتاد سال خواب آرام را از دیدگان جهان غرب ربوده بود، از میان رفت. کاش آن زمان «شهیر» زنده می ماند و نتیجه آن بارقه ای امید را به چشم سر می دید.

علل و انگیزه و چگونگی این قیام که جهان را به تعجب و حیرت واداشت، تاملاتی در پرده ابهام باقی ماند و به محققین و واقعه نگاران فرصت و مجال آن نداد که در این باره چیزی بنویسند، زیرا نظام خلق پس از سرکوبی این قیام به گرفتاری و زندانی ساختن شهریان هرات به اتهام شرکت در قیام پرداخت و شمار زیادی از آنها را به قتل رسانید. عبدالحی یتیم که به حیث والی هرات منصوب شده بود، چنان تشنه ای خون مردمان بود که می گفتند همچون قصاب ها پیشبند می بست و مردم را با دستهای خود سر می برید. رعب و وحشت عجیب پدید آمده بود، خانه ها و منازل مسکونی در هر چند

2. مقاله: عبدالرؤف مخلص، «شهید قلم و تکبیر»، به مناسبت دوازدهمین سالگرد شهادت مرحوم شهیر، روزنامه اتفاق اسلام هرات، شماره 224، 2 جدی 1372

روز تفتیش و بازرسی می شد و هرگونه کاغذ و نوشته ای که به نظر شک و تردید دیده می شد، عواقب ناگواری در پی داشت، بسا کسان حتی کتب دینی یا به اصطلاح خلقی ها - کتابهای ورق زرد را در آب می انداختند. شماری از زندانیها که نجات یافته بودند، قصه های عجیبی از داخل زندان می کردند. یک زندانی به رفیق زندانی دیگر خود گفته بود که مرا رها نمی کنند، زیرا مرا به جرم مشهود گرفته اند، از او پرسیدند به کدام جرم مشهود؟ گفته بود: مرا در حال نماز خواندن گرفته اند. در همچو فضای اختناق که ادای نماز جرم پنداشته شود، آیا کسی را یارای آن بود که در باره قیام چیزی بنویسد و یا از خود یادداشتی بگذارد؟ ولی وقایع و حوادث که درحافظه ها سپرده شده بود، بطور شفاهی نقل می شد. نگارنده این سطور بعضی از این حوادث را از مرحوم محمد افضل شهیر شنیده بودم که او خود یکی از بنیانگذاران جهاد درهرات و دست اندرکاران قیام بود و در سال 1358 برای چند روزی از هرات به کابل آمده بود و سپس زندانی شد و در سال 1360 در پلچرخی به شهادت رسید.

قیام مردم هرات بدون سازماندهی قبلی و برنامه ریزی آغاز شد و فاقد رهبری بود. زمینه ساز اصلی آنرا در واقع باید اعمال خشونت بار و ضد اسلامی دولت شمرد که با صدور فرامین هشتگانه، ایمان و اعتقادات مردم را به بازی گرفت و خواست با زیر و زبر نمودن بافت سنتی جامعه، یک شبه ره صدساله بپیماید تا سوسیالیسم را در افغانستان پیاده کند. مردم مؤمن و آگاه اعم از نهضت جوانان مسلمان، علمای دینی، روحانیون و سائر اقشار جامعه در جهت بیداری مردم سعی و تلاش و کوشش نمودند و آنها را از نیات شوم دولت آگاه ساختند و زمینه را برای قیام آماده کردند، فقط به یک جرقه نیاز داشت و اینکه این جرقه چگونه و توسط چه کسی و یا کسانی دامن زده شد، هنوز در پرده ای ابهام است. همین بی برنامهگی

و فقدان رهبری باعث شد که کتله های عظیم بطور غیر منسجم عمل کنند و فاقد سازماندهی باشند و تلفات فوق العاده سنگین را متحمل شوند.

غریبها هرچند از وقوع قیام اطلاع یافتند ولی از رویدادها و حوادث و جریانات واقعی آن تا دیر زمان آگاه نشدند و درباره آن مطالب ناقص و نادرست به نشر می سپردند، چنانکه مطالب روزنامه تایمز لندن با آژانس خبری رویتر درباره شمار تلفات و وقایع آن یکسان نبوده و تفاوت فاحش در آن به نظر میرسید. آقای رادک سیکورسکی مؤلف کتاب «خاک اولیا» ترجمه نگارنده، به این موضوع اشاره کرده و یکی از اهداف مسافرت خود را به هرات تحقیق درباره این قیام وانمود کرده است.

نگارنده چه آنگاه که در تربت جام ایران در هجرت بسر می بردم و چه زمانی که فرصت دست میداد و به سنگرهای جهاد و مقاومت می رفتم، در رابطه به قیام حوت و حوادث جهادی پرسشها طرح کرده و یادداشتها می گرفتم، در بهار سال 1371 که هرات توسط مجاهدین فتح گردید و دامنه نظام خلقی پرچمی برچیده شد، پرسشنامه های ترتیب کرده و به بعضی صاحب نظران و دست اندرکاران قیام حوت 1357 توزیع نمودم و همچنان به مقامات بلند پایه هرات پیشنهاد کردم که در هر ولسوالی هیئتی تعیین شود تا درباره رویدادهای قیام و شمار قربانیان و سائر مسائل مربوط به آن تحقیقات همه جانبه نمایند. دریغا که نه به این پیشنهاد ترتیب اثر داده شد و نه شماری از کسانی که نو به دوران رسیده بودند به برخی از پرسشنامه ها پاسخی ارائه داشتند، به قول مرحوم شهیر: «وای بحال شهری که قدر دانش و فرهنگ در آن نیست». خوشبختانه بسا کسان به شمول تعدادی از خواهران با کمال شوق و علاقمندی پرسشنامه ها را پاسخ گفتند و نظریات خویش را بیان داشتند. یکی از شخصیتهای مشهور جهادی

بنام مولوی غلام محمد صالحی که در رابطه به جهاد قبل از قیام حوت دستگیر شده بود، بطور مفصل فعالیت‌های جهادی را که اکثراً خودش در آن ذیدخل بود و نقش مؤثر داشت، در یک دفترچه جداگانه تحریر و آنرا به من سپرد و بر من منت گذاشت. این عالم جید و مرد متقی و مجاهد واقعی نام شمار کسانیرا که در رابطه به جهاد فعالیت میکردند، به شمول بعضی از خواهران چون خدیجه (بدیعه) احراری و معصومه الیم و نورالهدی را نیز در این دفترچه یاد کرده و همچنان از فعالیت‌های کمیته ولایتی جهادی در کنار شورای شهری و هماهنگی میان آنها مطالبی بیان داشته است که به حیث منبع و مؤخذ معتبر در امر تحقیق از آن میتوان استفاده نمود.

سالها پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اسناد محرمانه در رابطه به اوضاع افغانستان به خصوص درباره قیام حوت 1357 هرات معلومات بس ارزنده و مفید و دست اول را ارائه میکند، افشا گردید و در مجموعه تحت عنوان «افغانستان و اتحاد شوروی - اسناد از آرشیفهای روسیه و آلمان شرق» انتشار یافت. این مجموع را نگارنده ترجمه نموده و در سال 2005 میلادی توسط مطبعه دولتی هرات به چاپ رسید و مطالعه این کتاب خاصاً مکالمه تیلیفونی نورمحمد تره کی و صدراعظم شوروی که تره کی باعذر و الحاح از صدراعظم شوروی میخواهد که برای سرکوبی قیام هرات تانکهای زرهی شوروی را با نقش نشان جمهوری دموکراتیک افغانستان اعزام دارد و تانکیست‌ها را از میان ازبکها و تاجیک‌ها و ترکمن‌های شوروی برگزیند، نه تنها ماهیت میان خالی نظام خلقی را افشا میکند، بلکه هویت اصلی آن نابغه نام نهاد شرق؟ و استاد آموزگار؟ را به نمایش می‌گذارد که به چه پیمانانه بیرحم و ساده لوح، بی‌خرد و بی‌حمیت است که برای بقای مقام خود حاضر بود هزاران هموطن خود را توسط

اجانب به خاک و خون بکشاند (متن کامل مکالمه تیلیفونی درج کتاب است).

اهمیت و عظمت قیام حوت را میتوان از مطالعه کتاب مذکور «افغانستان و اتحاد شوروی» بهتر درک نمود. مشاورین نظامی شوروی درهرات از همان آغاز قیام پیوسته وقایع و حوادث را به مسکو مخابره نموده و مقامات کرملن را در جریان قضایا قرار می دادند. بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی که عالیترین مرجع تصمیم گیری بود، همه روزه جلسات خود را دائر نموده پیرامون موضوع و سرکوبی قیام به بحث و مذاکره پرداخته، گاهی با نورمحمد تره کی و گاهی با حفیظ الله امین تماس تیلیفونی گرفته به ایشان مشوره و دستور میدادند، البته تفصیل آن در کتاب حاضر آمده است. مؤلف محترم به ذکر بعضی رویدادهای مهم جهادی بعد از قیام حوت پرداخته و درباره جنگ زنده جان نیز معلومات مفید و مستند ارائه کرده است.

جنگ زنده جان در بهار سال 1370 (13 ثور) آغاز گردید و چندین ماه ادامه یافت. شاید این اولین جنگ جبهوی مجاهدین درهرات بوده باشد که آن همه به درازا کشید، زیرا قبل برآن جنگهای مجاهدین حالت چریکی داشته و مجاهدین پس از وارد کردن ضربات غافلگیرانه برقوای شوروی و دولتی منطقه را تخلیه می نمودند. دولت با پیشرفته ترین ساز و برگ نظامی و بمباردمان منطقه از زمین و هوا نتوانست بر زنده جان دست یابد و سرانجام شکست خورد و به محاصره زنده جان پایان داد. نگارنده دوبار در ایام جنگ به زنده جان سفر نمودم و چشمدید خود را از حوادث دلخراش جنگ در دفترچه ای یادداشت نمودم که اگر اجل مهلت داد و فرصتی باقی بود، آنرا به چاپ خواهیم رسانید.

واقعه دیگر که در اسناد کتبی از آن سخن بمیان نیامده، حضور عساکر کیوبائی در اوایل دهه 1380 در هرات و جنگهای خونین آن با مجاهدین است، آن گونه که مجاهدین حکایت میکردند کیوبائی ها باخشونت و جسارت بیشتری نسبت به روسها می جنگیدند و متحمل تلفات سنگین گردیدند، ولی پس از مدت کوتاه صحنه را ترک کردند و به کشور خویش برگشتند.

قیام در «قلعه نو» مرکز بادغیس مسأله دیگری است که در دست فراموشی سپرده شده، چنانکه مردم محل در اوایل حمل 1358 دست به قیام زدند و با اندک تلفاتی پیروز شدند و اداره امور را بدست گرفتند. دولت خلقی پس از سرکوبی قیام حوت هرات کاروانی از زرهپوشها را از هرات بسوی قلعه نو روان ساخت و برای فریب دادن مردم بیرقهای اسلامی را برفراز زرهپوشها به اهتزاز درآوردند. چون در آزمان هیچ نوع وسیله مخابراتی میان هرات و قلعه نو وجود نداشت، مردم در مسیر راه تصور میکردند که هرات در اختیار مجاهدین است و این زرهپوشها برای کمک به آنها به قلعه نو اعزام شده، کاروان مذکور در حوالی شام که هنوز هوا تاریک نشده بود، وارد قله نو گردید و مردم به استقبال آنها شتافتند. سربازان مردم را به فاصله چند متری از مقر قوماندانی امنیه دور نگه داشتند و سپس «شهنواز تنی» که قوماندان کاروان بود، به روی مردم امر آتش داد. زرهپوشها دوبار آتش نمودند و شمار زیادی از مردم به خاک و خون غلطیدند و یک شاهد عینی که در آن زمان افسر پولیس قوماندانی امنیه قلعه نو بود، این ماجرا را در تابستان سال 1390 (2011) برایم حکایت نمود و گفت که دستارهای سفید شهدا در آن شب مهتابی ساحه وسیعی را احتوا کرده بود و پس از آن دستگیری و کشتار مردم آغاز گردید.

به یقین تعداد دیگر اشخاصیکه در قیام هرات نقش فعال داشتند، نام شان در این کتاب ذکر نشده است. باید گفت که قیام هرات دارای ابعاد زیاد است که تحقیق و نگارش آن بصورت انفرادی کاری است مشکل و ایجاب میکند گروهی از محققین و نویسندگان دست بهم داده کتاب جامعی که دربر گیرنده همه ابعاد قیام باشد، ترتیب و تألیف نمایند.

بنده را قصد بر آن بود که خود دست بکار شوم و درباره این واقعه عظیم کتابی بنویسم ولی گرفتاریهای دیگر و دوری از وطن و عدم دسترسی به اسناد و مدارک بیشتر مانع اینکار شد و آنگاه که دریافتم یکی از محققین ارجمند و دانشمند کشور جناب داکتر سید عبدالله کاظم که در راه مبارزه با نظام خلقی دیرزمانی رنج زندان را نیز کشیده اند، در پی آنند که در این باره کتابی بنویسند، نگارنده هرآنچه از مدارک و اسناد و پرسشنامه ها و کتب و رسایل که در طول سالها جمع آوری کرده بودم، دو دسته به ایشان تقدیم کرده و در اختیارشان قرار دادم تا در کتاب حاضر از آن، تا جائیکه مورد نظرشان باشد، استفاده نمایند. الحق که به وجه نیکو و بصورت احسن از عهده اینکار بدر آمده اند و تا اکنون کسی همچو اثر تحقیقی تألیف نکرده است. این موفقیت عظیم را به این شخصیت محترم فرهنگی تبریک گفته، موفقیتهای مزید شانرا از بارگاه رب العزة التجا میکنم. روح شهدا شاد و جهاد مجاهدین واقعی مقبول باد.

عبد العلی نور احراری

تقریظ

شهر باستانی هرات را مؤرخان به نامهای «هرویو، هریوا، هری و هراه» یاد کرده اند که مقصد همان هرات امروزی میباشد. به نظر بسیاری از محققان نام «هری» از کلمه «آریانا» مشتق گردیده و به مرور زمان به کلمات «آری، اری و هری» تبدیل شده و تلفظ عربی آن که «هری» میباشد، به «هرات» مبدل شده است. به باور آنها شهر هرات معبر ورود قوم «آریا» بوده و «هریرو» که این شهر زیبا را از هزاران سال بدینسو شاداب و سرسبز ساخته و در قدیم به نامهای «آریوس و هریوا» شهرت داشته است، هم اکنون از این شهر میگذرد. پیشینه هرات را بعضی مؤرخان از روی این چهار بیتی بیان میدارند:

لهراسپ نهاده است هری را بنیاد

گشتاسب در او بنای دیگر بنهاد

بهمن پس از آن عمارت دیگر کرد

اسکندر رومیش همه داد بر باد

اینکه واقعاً لهراسپ و گشتاسب بانیان اولیه این شهر باشند و یا اسکندر مقدونی آبادانی و مدنیت آنرا به اوج رسانیده باشد، ادعای بسیار مستند نخواهد بود، زیرا هرات قبل از آنکه بدست آنها آباد شده باشد، ولایت مستقل و با رونقی بود. افسانه معروف «اسکندریه هرات» و اینکه ساکندر مقدونی همان (اسکندر ذوالقرنین) باشد و بنای اولیه این شهر گذاشته باشد، به حقیقت مقرون نیست. گمان میرود که بعضی از مؤرخین اسلامی

اسکندر مقدونی را با «ذوالقرنین» که ذکر وی در قرآن کریم آمده است، به اشتباه گرفته باشند.

اینکه خطه باستانی هرات را مهد علوم و مرکز فضلا، مفسران، دانشمندان، ادبا، شعرا، نقاشان، خوشنویسان، هنرمندان و سلاطین بزرگ و نامور می یابیم و میخوانیم که این خطه کهن تاریخی، بستر مناسب برای تغییرات، رویدادها و حوادث بزرگ بوده است، منظور همان شهر و دیاری است که به دوره های بعد از اسلام مربوط میشود، نه قبل از آن.

هرات هیچگاه از گزند حوادث و یورشهای مهاجمان مصون نبوده و در دوره های مختلف، جنگ آوران متعدد این دیار مشهور به خراسان قدیم و متعلق به افغانستان امروز را مورد حملات خویش قرار داده اند: چنانچه از چنگیزی ها تا تیموری ها و از شیبانی ها تا صفویها، هریک به این شهر زیبا تعرض کردند و کشتارهای عظیم براه انداختند. تعجبی ندارد اگر حوادث ناگوار و مکرر این تهاجم ها بر حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم این شهر تأثیرات عمیق و وسیع وارد کرده باشد.

دوره تیموریان هرات که برحق یکی از دوره های بسیار درخشان و پرافتخار مدنیت و علوم در سطح جهان محسوب میشود، توانست ویرانگری مغولها را جبران کند و عصر طلایی علوم، ادبیات و هنر آزمان را به وجود آورد که آنهم با مرگ بزرگمردانی مثل امیرعلشیر نوائی (906 هجری قمری) و سلطان حسین بایقرا (911 هجری قمری) دیر نپایید و بدست اخلاف عیاش و بی تجربه این دو خردمند بزرگ فرو پاشید و با هجوم لشکریان محمد شیبانی از شمال و سربازان دولت صفوی ایران از غرب این شهر به ویرانه تبدیل شد.

حوادث سی سال اخیر افغانستان که در اثر کودتای ننگین هفت ثور به وقوع پیوست و منجر به قیام های متعدد به شمول قیام بزرگ و تاریخی 24 حوت هرات گردید و بعداً هجوم وحشیانه قشون سرخ به افغانستان را در پی داشت، تراژیدی اسفبار دیگر است که نسلهای متوالی را به خود مشغول خواهد ساخت. حوادث این سالها آنقدر زیاد و گوناگون است که بعضاً کار نوشتن یک کتاب مستند و علمی را برای یک محقق دشوار میسازد.

در 30 سال گذشته دانشمندان و محققان در داخل و خارج کشور حوادث کلی جهاد اسلامی و ملی افغانستان را به تحلیل گرفتند، بر ابعاد وسیع نظامی، سیاسی و دینی آن روشنی انداختند و آثار گرانبها از خود بر جای گذاشتند، ولی کتاب «هرات از قیام حوت تا امروز» که با ذکر مختصر پیشینه های تاریخی آن دیار توأم است و بزودی به زیور طبع آراسته میشود و یکی از همین آثار برانزده و برجسته بشمار میرود، جایگاه خود را خواهد داشت.

این کتاب که به قلم مؤلف دانشمند و گرانقدر وطن داکتر سید عبدالله کاظم نگاشته شده است، نمودار خردمندی و وسعت نظر مؤلف میباشد و یک سیمای مدلل و روشن هرات را به وجه احسن برای خواننده معرفی میکند. خصوصیات این اثر را بطورعموم میتوان چنین خلاصه کرد:

- اتکا بر شواهد و اسناد قابل اعتماد داخلی و خارجی،
- اتکا بر اصل تاریخ نگاری که متأسفانه در بین افغانها کمتر رعایت می گردد،
- اتکا بر اصل آفاقیت در بیان مطالب و اجتناب از حب و بغض های سیاسی که آنهم این روزها حکم «توتیا» را پیدا کرده است.

کتاب «هرات از قیام حوت تا امروز با ذکر مختصر رویدادهای مهم تاریخی» بخش بزرگ وقایع و حوادث ناشی از قیام حوت هرات را که اولین و بزرگترین قیام خودجوش مردم مسلمان و وطندوست افغانستان به مقابل کمونیستها محسوب میشود و قسماً از نظر مؤرخان و محققان بدور مانده بود، در برمیگیرد. این قلم شکسته رقم را عقیده برآنست که مؤلف دانشمند و شناخته شده کشور داکتر سید عبدالله کاظم، دین بزرگی را که کمتر به آن توجه شده بود، ادا کرده و خدمت شایان و ماندگاری را به تاریخ و فرهنگ کشور انجام داده است. موفقیت بیشتر ایشان را از خدواند بزرگ استدعا می نمایم.

محمد نعیم مجددی

7 سپتمبر 2011. کالیفورنیای شمالی

پیشگفتار

حوالی ساعت ده بجه روز 7 ثور 1357 صدای فیرها در مقابل مدخل ارگ ریاست جمهوری شهر کابل را تکان داد و مردم بدون هراس به سرکها ریختند و آوازه کودتای نظامی به سرعت در همه جا پخش گردید. بعد از ظهر همان روز، هنگامیکه طیاره های نظامی بر فراز ارگ به پرواز درآمدند، شایعه به حقیقت پیوست و کودتا واقعیت پیدا کرد، ولی این سوال که کی کودتا کرده است، نزد اکثر مردم با حدس و گمان جواب داده می شد، تا آنکه حوالی شام با نشر یک اعلامیه از ورای امواج رادیو افغانستان و شنیدن نام های آشنا، برای مردم شهردیگر شکی باقی نماند که دست دراز همسایه شمال از آستین گماشتگان خلقی و پرچمی شان بیرون شده است.

از همان شب اول فضای آینده در چشم اکثر مردم آگاه تیره و تار شد و زنگهای خطر از بی آمدهای مصیبت بار این حادثه به صدا درآمد. با گذشت هر روز و آشکار شدن حقایق پشت پرده، درنگهای مبهوت و زبانهای خاموش و چهره های کمرنگ هرکس صدها رمز و اسراری وجود داشت که بیانگر نارضایتی، دل واپسی، غصه و اندوه عمیق بود. اما این خاموشی دیر دوام نکرد، زبانها آهسته آهسته باز شدند و هر جا که دو یا چند همدلی خلوت میکردند، همه حرف شان ترس از آینده موهوم و تاریک بود.

گردانندگان رژیم کودتای ثور میدانستند که بین مردم جایگاه ندارند و از مردم می ترسیدند که مبادا خشم و ضدیت شان منجر به قیام و درنهایت موجب سقوط رژیم شود. لذا آنها بر هر کی

کوچکترین سؤ ظن پیدا میکردند و یا او را مخالف خود می پنداشتند، فوراً به حسابش می رسیدند. به این اساس اصل «بگیر و ببند» از همان روزهای اول در سرلوحه کاراین رژیم سفاک قرار گرفت، تا حدیکه در مدت چند ماه همه زندانها پر از مردم گردیدند. به هر اندازه که رژیم به تعدی و فشار بیشتر دست یازید، به همان اندازه نارضایتی ها زیاد تر، زبان ها بازتر و دست ها همبسته تر شدند و آواز مخالفت ها از شهرها به دهات و اطراف و اکناف کشوررخنه کرد. گردانندگان رژیم به تقلید از دوکتورین منحط «ستالین»، اصل «بگیر و ببند» را به سرعت به اصل «بگیر و بکش» تبدیل کردند. این وضع موجب شد تا مردم به مقاومت روی آورند و به قیام های محلی و کوچک علیه عملکرد های رژیم بپردازند. شدت عمل گماشتگان رژیم و سیاستهای ناعاقبت اندیشانه ای آنها موجی از تنفر را در گوشه و کنار کشور دامن زد.

در این میان قیام بزرگ و خودجوش مردم هرات یکی از حوادث خونین و اما یکی از حماسه سازترین قیامهای کشور بود که به حیث یک رویداد پرافتخار و جاودان در تاریخ مبارزات ملی افغانستان جایگاه خاص پیدا کرد. این قیام که به تعقیب یک سلسله قیامهای محلی آن ولایت، به روز 24 حوت سال 1357 یعنی پس از گذشت ده ماه و چند روز از کودتای ثوربه وقوع پیوست و مثل طوفان عظیم به شهر هرات فرا رسید، مدت شش روز بطول انجامید. این طوفان که از بین مردم ناراض سربلند کرده بود، منحصر به عوام نماند، بلکه در روز سوم آتش قیام نظامی را در فرقه 17 هرات شعله ور ساخت که رژیم از موهبت آن لرزید و دست کمک به سوی ولی نعمت خود - اتحاد شوروی دراز کرد. با آنکه قیام با یک دسیسه آشکار سرکوب شد، ولی اثرات آن تا سالهای دراز ادامه یافت که از جهات مختلف دارای اهمیت و برآزندگی خاص است و به جرأت میتوان گفت که هیچ

قیام دیگر در کشور تا آنوقت از نظر ماهیت، اهمیت و پیامدهای مهم به پایه قیام 24 حوت هرات نمی رسد.

حوادث هرات بعد از قیام بدتر از آن بود که در جریان قیام به وقوع پیوست. اساساً قیام هرات بود که زمینه ساز تهاجم قوای شوروی به افغانستان گردید. نقطه عطف و فشار این تهاجم بیشتر در دهلیز هرات و در ادامه در ساحات جنوب غربی و جنوب شرقی کشور متمرکز بود، جائیکه برای اهداف طویل المدت روسیه و بعداً شوروی همیشه شامل پلانهای توسعه جویانه آن کشور بطرف آبهای گرم محسوب می شد. همین موقعیت حساس و مهم ستراتیژیک این منطقه بود که از قرنهای بدینسو هرات را به یک معبر بزرگ مدنیت ها و هم محل رقابت قدرتهای بزرگ مبدل کرده بود و هرکشورگشا را به تسخیر آن و امیدداشت. به همین اساس در 26 دسمبر 1979 فقط 9 ماه بعد از قیام هرات، قوای سرخ شوروی به افغانستان هجوم آورد و مدت 9 سال و چند ماه کشور را به خاک و خون کشانید و مردم را آواره در هر شهرو دیار ساخت.

در این ارتباط قابل ذکر میدانم که هنگام وقوع قیام هرات من در پلچرخی زندانی بودم و آنوقت امکان دسترسی اطلاعات از خارج به داخل زندان قطعاً میسر نبود. سه ماه بعد از رهائی زندان در ماه اپریل 1980 با فامیل نخست به اروپا و بعداً به امریکا مهاجر شدم. تحقیقات اولی من در موضوع قیام هرات سالها بعد، هنگامی صورت گرفت که برای اولین بار کتاب «خاک اولیا» را در سال 1992 مطالعه کردم. بخش های این کتاب در مورد چگونگی قیام بر من اثر گذاشت تا بیشتر تجسس و تحقیق کنم و کتابی در زمینه بنویسم.

باید اذعان دارم که نوشتن یک کتاب جامع و مشروح در همچو موضوع، آنهم در بیرون کشور به چند دلیل کار بس مشکل است:

یکی اینکه از وقوع قیام تا اکنون بیش از سی سال می گذرد و دیگر اینکه مأخذ و آثار مستند در این باره تا حال بسیار کم و به تعداد انگشت شمار نوشته شده است و سوم اینکه عده ای از شاهدان عینی این جهان را وداع گفته اند و اگر تعداد کم حیات داشته باشند، هریک در همه جا پراکنده و پاشان اند. با وجود این مشکلات نظر به اهمیت موضوع از مدتی در تلاش بودم تا در زمینه کاری انجام دهم و این رویداد مهم تاریخ کشور را از فراموشخانه ای تاریخ بیرون آورم.

اینکه چرا در باره این رویداد بزرگ در همان وقت بررسی های لازم صورت نگرفت و خبر های آن پخش و نشر نشد، باید گفت که متأسفانه نظر به شرایط خطیری که در آنوقت حاکم بر اوضاع کشور بود، هیچ گزارشگر خارجی به هرات و سائر نقاط کشور رفته نمی توانست تا رویداد های مهم را در رسانه های بین المللی انعکاس دهد و جهان را از وقوع جنایات رژیم در افغانستان آگاه سازد. همچنان به دلیل ترس از پیگیری های ممتد که تا مدتها بعد از قیام با گیر و گرفت و قتل و شکنجه ها توأم بود، کسی جرأت نمی کرد درباره سخن بگوید. لذا بر قیام بزرگ و خونین هرات که بیش از 20 هزار کشته بجا گذاشت، مَهر سکوت گذاشته شد و در رسانه ها انعکاس نیافت. اولین خبر این حادثه پس از گذشت هشت ماه برای اولین بار در ماه اکتوبر 1979 بطور مختصر در روزنامه تایمز لندن به این شرح به نشر رسید:

«تلخی جنگ داخلی افغانستان با آشوب های خشونت بار در ماه مارچ در هرات رونما گردید. در آنجا دهقانهای مسلمان با دو هزار نفر از سربازان فراری اردو شورش نمودند و صدها خلقی کمونیست، افسران نظامی و اتباع خارجی بشمول اقلای بیست مشاور شوروی و اعضای فامیل شانرا به قتل رسانیدند. حکومت کابل با حمله هلیکوپترهای توپدار و طیارات بمب افکن جت با این قیام جواب

گفت و حدود بیست هزار تن از اهالی را به هلاکت رسانید. بدین ترتیب حکومت قیام را سرکوب کرد. این همه کشتار با این مفکوره قوت بخشید که حکومت خلقی کابل ملحد و دست نشاندۀ شوروی است».

بعد از سکوت طولانی و گذشت شش سال بالاخره اولین گزارش به شکل یک رساله کوچک درباره چگونگی قیام از طرف شورای ثقافتی جهاد افغانستان در سال 1363 (1984) تحت عنوان «قیام 24 حوت» تهیه و در پشاور چاپ شد. همین رساله به حیث یک مؤخذ اولی برای کسانی که بعداً در زمینه آثاری نوشتند، محسوب میشود. مؤخذ مهم دیگر با تحلیل های همه جانبه روی قضایای آنوقت کشور همانا کتاب «آنتونی هیمن» تحت عنوان «افغانستان در زیر سلطه شوروی» است که به زبان انگلیسی در سال 1984 چاپ شد و در سال بعد در ایران به فارسی ترجمه و به نشر رسید. مؤلف کتاب در شروع 1979 به افغانستان سفر کرده بود و مسائل را از نزدیک بررسی نموده و هنگام وقوع قیام هرات در کابل بود. اکثر نویسندگان بعدی به شمول میر محمد صدیق فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) در موضوع قیام هرات، بیشتر از همین دو مؤخذ استفاده کرده اند که در آثار بعدی شیوه ای «تکرار مکررات» دیده میشود.

یک اثر بسیار مهم و با ارزش همانا کتاب «خاک اولیا» است که ده سال بعد از قیام توسط «رادک سیکورسکی» - یک ژورنالیست پولندی الاصل (آنوقت مقیم برتانیه - فعلاً وزیر خارجه پولند) در سال 1989 به زبان انگلیسی نشر شد و توسط استاد عبدالعلی نور احراری به دری ترجمه و در تابستان 1991 به چاپ رسید. سیکورسکی سه بار به افغانستان سفر کرد: بار اول در سال 1986 به ولایات شرقی کشور، بار دوم در سال 1987 از کویته باجمعی از مجاهدین به حیث خبرنگار در کنفرانس قوماندانهای جهادی در

ولایت غور و دیدار از هرات به مقصد جمع آوری معلومات در باره قیام 24 حوت و بار سوم در سال 1989 همراه با عده ای از مجاهدین به کابل. از حق نباید گذشت که کتاب «خاک اولیا» اولین کتابی است که معلومات بسیار مفصل و واقعی را درباره قیام هرات از قول کسانی ارائه میدارد که شخصاً در جریان حوادث قرار داشته اند.

باید خاطر نشان ساخت استاد عبدالعلی نوراحراری که از هرات و شخص محقق و دانشمند است و خودش در بسا از رویدادهای مهم بعد از قیام شاهد و حاضر بوده، بر علاوه نوشتن چند مقاله مختصر پیرامون قیام هرات، تحقیقات مستندی را نیز در سال 1993 از طریق ارائه یک «پرسشنامه» به شخصیت‌های هراتی وارد در موضوع پیش برده که معلومات دست اول، مؤثق و ارزنده را بدست میدهد. ایشان لطف کردند این اسناد را در اختیار من گذاشتند که در تهیه این کتاب، بخصوص از قسمت های مهم گزارشات سه نفره یک: لالا محمد صدیق، ملا محمد ندامی و مولوی غلام محمد صالحی در مورد چگونگی قیام و اشخاص ذیدخل با ذکر مؤخذ استفاده گردیده است.

اگر از تذکرات ضمنی در کتابهای دیگر و بعضی مقالات مختصر بگذرم، دو کتاب دلچسپ دیگر درباره قیام و حوادث بعدی آن در چند سال اخیر نوشته شده است: یکی از احمد شاه فرزان بنام «قیام هرات» که در سال 1995 در مشهد چاپ شده و محتوای آن گزارش وقایع و حوادث مفصل روزمره قیام است که بیشتر به شکل دیالوگ و شیوه داستان نویسی ارائه گردیده که خواننده را در جریان بسا رویدادهای مهم قرار میدهد و اما اینکه تا چه حد از محتوای کتاب میتوان به حیث یک سند تاریخی استفاده کرد، سوال انگیز است. کتاب دوم توسط محمدیوسف قوام احراری تحت عنوان «سردار آریا» بطور مستند نوشته شده و محتوای آن بیشتر به

کارکردهای محمد اسماعیل خان (چهره شناخته شده جهادی هرات) طی دوره‌های مختلف اختصاص یافته و در سال 2004 در 452 صفحه چاپ گردیده است. در آثار فوق بطور کل میتوان گفت که توجه بیشتر به شرح جریان قیام معطوف گردیده و کمتر به بررسی پیامدها و تحلیل اثرات بسیار مهم بعد از قیام پرداخته شده است.

رژیم کابل چندی قبل از قیام شخصی را بنام نظیف الله نهضت (خلقی) به حیث والی هرات فرستاد که در قتل و قتل مردم در اثنای قیام نقش عمده داشت. موصوف بعداً کتابی نوشت تحت عنوان «آشوب بیگانگان» که با صد مشکل متن پشتوی آنرا پیدا کردم و نظریات واهی او را نیز در این کتاب انعکاس داده‌ام.

از همه مهمتر با نشر اسناد محرمانه شوروی پرده از روی بعضی رازها برداشته شد که توأم با نگرانی جدی آن کشور از رویداد قیام هرات بود. این اسناد در دو کتاب به نشر رسیده است: یکی در کتاب «ارتش سرخ در افغانستان»، نوشته گروموف و ترجمه عزیز آریانفرو دیگر در کتاب «افغانستان و اتحاد شوروی - اسناد آرشیف‌های روسیه و آلمان شرق» که نور احراری آنرا از انگلیسی به دری ترجمه و چاپ کرده است. رونوشت جلسه اضطراری بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی را در مورد حوادث هرات از ترجمه آقای احراری استفاده کرده‌ام و چون صحبت تیلیفونی تره کی و کاسیگین در کتاب اخیرالذکر مکمل نبود، متن مکمل آنرا از جریده امید بدست آوردم که نقاط مهم هر دو سند در داخل کتاب و متن مکمل آنها در ضمیمه کتاب درج گردیده‌اند.

باید خاطر نشان سازم که مباحث کتاب حاضر تاحدی از بحث اختصاصی پیرامون چگونگی قیام و پی آمدهای آن فراتر می‌رود، چنانکه در قسمت اول (مشمتمل بر چهار فصل) سعی شده تا نگاهی

مختصر به گذشته های تاریخی هرات انداخته شود و خواننده را با نشیب و فراز های مهم این دیار آشنا سازد. قسمت دوم (طی شش فصل) به بررسی اصل موضوع اختصاص یافته و قسمت سوم (حاوی پنج فصل) حوادث مهم هرات را پس از قیام تا امروز مورد ارزیابی قرار میدهد.

لست مأخذی که در کتاب از آنها استفاده بعمل آمده است، در آخر کتاب گنج‌نیده شده که برای سهولت کار، هر مؤخذ تحت یک شماره قید گردیده و در متن کتاب فقط به ذکر شماره مؤخذ و صفحه مربوطه آن بین قوسین اکتفا شده است. طور مثال هرگاه مطلبی از کتاب « افغانستان در مسیر تاریخ»، تألیف مرحوم میرغلام محمد غبار (مؤخذ شماره 1) گرفته شده، مؤخذ با ذکر (شماره 1. صفحه...) درج شده است. علاوه به تعداد دوازده ضمیمه به مقصد شرح مزید مطالب مهم در ختم کتاب افزوده شده که امید است مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد.

در پایان این پیشگفتار وظیفه خود میدانم که از دوستان دانشمند و گرامی هریک جناب استاد عبدالعلی نوراحراری که یک تعداد اسناد و یاداشتهای شخصی خود را در اختیارم قرار داده و نیز کتاب را بعد از اتمام دقیقاً مطالعه و تقریظ پرمحتوا در زمینه نوشته اند و از جناب محمد نعیم مجددی که ایشان نیز در مطالعه کتاب و نوشتن تقریظ پرمحتوا بر من منت گذاشته اند و همچنان از جناب داکتر عبدالرحمن زمانی که در ترتیب و دیزاین کتاب قبول زحمت کرده اند، از صمیم قلب تشکر و امتنان نمایم. اعتراف میدارم که در نوشتن این کتاب از حمایت معنوی خانم راضیه کاظم که همیشه مشوق و مددگار و نیز زمینه ساز کارهای فرهنگی من بوده است، ابراز شکران کنم. خداوند متعال برای همه این دوستان اجر دارین نصیب گرداند.

اینکه تاچه حد توانسته ام در این کتاب به هدف مطلوب دست یابم، قضاوت را به خوانندگان عزیز میگذارم، ولی صادقانه و عاجزانه اعتراف میکنم که این کتاب دارای کمبودها و خلاهای است که باید توسط محققین وارد در قضایا بطور مستند و فارغ از حب و بعضها تکمیل شود تا تاریخ با واقعیتها وفق پیدا کند و رهنمود سالم برای نسلهای آینده باشد.

داکتر سید عبدالله کاظم

(مورخ 20 آگست 2011، سن هوزه - کالیفورنیا)

قسمت اول

هرات در پهنای تاریخ

فصل اول

هرات - گهواره تمدن

1- در وصف هرات و وجه تسمیه آن

افغانستان کشوریست دارای تاریخ درخشان و باستانی که وقایع زندگی مردمان دلیر آن در پهنای سلسله کوه هندوکش و در بین دو دریای خروشان آمو «اکسوس» و سند «اندوس» همیشه ورد زبان و موجب مباهات نسل های این سرزمین بوده است. حوادث و رویدادها ی که در مراکز مهم چون ام البلاد بلخ، هرات، غزنین، کابل، قندهار، سیستان و دیگر نقاط این کشوری ادوار مختلف به ظهور پیوسته است. غنای مدنیت باستانی و تاریخی این خطه را بیان میکند که هریک بذات خود یک مبحث بزرگ تاریخ محسوب میشود و باید درباره هریک کتابها نوشت. در اینجا بحث ما محدود میگردد به یکی از این مراکز آنهم هرات باستان.

هرات در همه اعصار و قرون قلب خراسان، کلید آسیا و دروازه افغانستان و حتی شبه قاره هند از جانب مؤرخین شناخته شده و مرکزی است همیشه با نام و نشان فراوان که در وصفش شاعری چنین گفته است:

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی دادا، او را گو: هری
این جهان چون بحر دان، دروی خراسان چون صدف
در میان آن صدف، شهر «هرا» چون گوهری

تاریخ باستانی این شهر با عظمت از جانب «اهورا مزدا» با رودخانه های فراوان و سرسبزی و زیبایی ذکر شده چنانکه نام آنرا می توان در (فصل اول، بند نهم و یازدهم) اویستای سپانتمان، شهزاده نامور آریائی بلخ و مؤسس مذهب رزدشتی ملاحظه کرد که در دو جا آمده است:

«من که اهورا مزدا هستم در بهترین مکانها و شهرهایی که آفریدم، ششم، هرات دارای بسیار رود خانه است» (بند نهم) و «من که اهورا مزدا هستم در بهترین مکانها و در شهرهایی که آفریدم، هشتم، «اوروای» پراز سبزه است» (بند یازدهم) (مؤخذ شماره 6- صفحه 37)

در مورد بنای اولیه هرات و بانی آن معلوماتی موثق در دست نیست و روایات گوناگون در «تاریخنامه هرات» اثر سیفی هروی و «روضه الجنات...» اسفزاری آمده است، از جمله این شعر:

«لهراسپ» نهاد ست، هری را بنیاد
«گشتاسپ» در آن بنای دیگر بنهاد
«بهمن» پس از آن عمارتی از نو کرد
«اسکندر» رومیش همسه داد به باد

نام هرات در کتبه تخت جمشید بنام «هریوا» و در نوشته های یونانی به نام «آریاننا» (Ariana) و نیز «ارییا» ذکر شده چنانچه سکندر مقدونی در سال 329 قبل از میلاد، هرات را فتح کرد و در جنب شهر هرات شهرکی را به نام «سکندریه هری» بنا کرد. (مؤخذ شماره 6- صفحه 37).

شکی نیست که خرابی ها و ویرانی های دو جنگ آور خشمناک و خونخوار شرق یعنی چنگیز و تیمور به هرات و جلال آن صدمه شدید رسانید و آبادی های دوره درخشان سامانیان و غزنویان را که با عشق و علاقه ای که به پیشرفت هنر و ادب و ساینس و دانش داشتند و بزرگ مردانی چون البیرونی، ابن سینای بلخی و عرفای چون خواجه عبدالله انصاری و علی هجویری غزنوی و شعرای مانند عنصری، فرخی و فردوسی در دربار داشتند، ویران شد. ولی هرات سر از نو به توجه حامیان علم و فرهنگ یعنی شاهرخ، ابو سعید و سلطان حسین میرزا عظمت گذشته را بدست آورد و ستاره شرق گردید. (مؤخذ شماره 3- صفحه 43).

2- هرات با ستان

سکندر مقدونی در سال 338 قبل از میلاد بعد از فوت پدرش به پادشاهی رسید و با فکر کشورگشائی که در سر داشت، با سی هزار لشکر پیاده و چهار هزار سوار به عزم تسخیر دولت هخامنشی به آن سرزمین حمله کرد و بعد از فتح مصر و ایران به فکر اشغال هندوستان افتاد. برای رسیدن به هندوستان او باید از سرزمین افغانستان امروزی می گذشت. در سال 330 قبل میلاد از ایران به افغانستان که در آنوقت فاقد دولت مرکزی بود، پیشرفت کرد و اما با مقاومت های شدید روبرو شد. مدت چهار سال را دربرگرفت تا از توس به هرات و از آنجا به قندهار و کابل و سپس به بلخ و ماورای

جیحون رسید. سکندر پس از تجدید قوا بار دیگر هندوکش را عبور کرد و از طریق ولایات شرقی افغانستان در سال 327 قبل میلاد بسوی هند عزیمت نمود و پنجاب را فتح کرد. خستگی از جنگ های پیهم او را از پیشرفت بازداشت و مجبور به برگشت ساخت و از راه بلوچستان و ایران به بابل آمد و در آنجا به سن 32 سالگی وفات کرد.

ساحه اشغالی سکندر در افغانستان پس از مرگ او به چهار ساحه تقسیم شد و هر ساحه توسط یک والی یونانی اداره می شد: والی نشین باختر و سغدیان، والی نشین کابلستان و اطراف آن، والی نشین قندهار و بلوچستان و والی نشین هرات.

خط السیر کلی فتوحات سکندر کبیر و عبور از هرات بنام

«Ariana Alexandria»

در فاصله بین سالهای 250 تا 135 قبل میلاد با گسترش تسلط امپراطوری موریای هند بطرف شمال غرب دو والی نشین یونانی یعنی کابلستان و قندهار-بلوچستان زیر سلطه آن امپراطوری درآمد و با ایجاد دولت گریکو(یونان)-باختری در افغانستان، هرات و بلخ دو شهر بزرگ داخل محدوده این دولت باقی ماند که آثار تاریخی بدست آمده از این دوره، از با ارزش ترین گنجینه های باستانی افغانستان محسوب میشوند.

یکی دیگر از دوره های درخشان باستانی افغانستان همانا دوره کوشانی ها است که از سال 40 تا 220 میلادی بطول انجامید. کوشانی ها اصلاً از اهالی سیتی از کاشغر بودند که زیر فشار قبایل چینی مجبور به مهاجرت به جنوب شرق شدند، در قرن اول میلادی بعد از عبور از رود جیحون (آمو) به باختر آمدند و باتشکیل یک دولت قوی به کابلستان و از آنجا تا دریای سند و در غرب تا پارتیا (خراسان) پیشرفت کردند. یکی از شاهان مشهور کوشانی کنیشکا

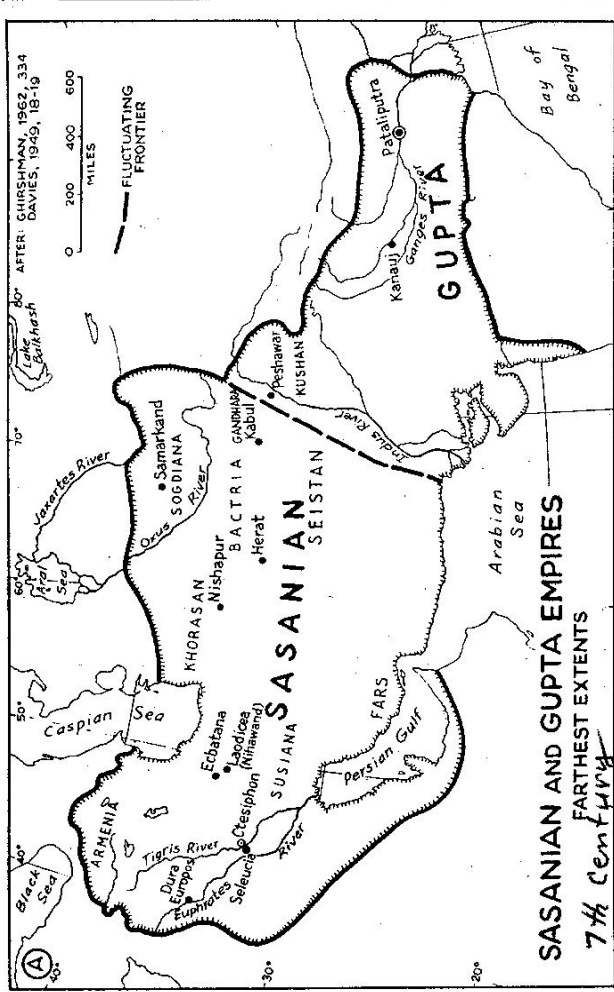


است که امپراطوری بزرگی را ایجاد کرد که از ساحات بین دریای گنگ و جیحون و از تارم تا ایران وسعت داشت. او پایتخت را از شمال هندوکش به جنوب انتقال داد: پایتخت تابستانی در بگرام (کاپیسا) و پایتخت زمستانی در پشاور بود. در دوره کوشانی ها راه معروف «ابریشم» به اوج فعالیت تجارتي رسید و ام البلاد بلخ به یک مرکز بزرگ تجارتي تبدیل شد و از آنجا سه شاهراه تجارتي از داخل افغانستان بطرف جنوب بسوی هند ادامه پیدا کرد که اولی از راه کابل و کنر به پشاور، دومی از راه بامیان و غزنه و دره گومل به پنجاب و سومی بطرف غرب به سمت هرات و از آنجا به هند و پارس.

مسیر عمومی «راه ابریشم» با مرکزیت «ام البلاد بلخ» و امتداد شاخه غربی آن بسوی هرات

راه «ابریشم» که اساس آن در قرن اول قبل از میلاد گذاشته شد و در قرن دوم میلادی مبدل به شاهراه سراسری بین چین و سواحل شرقی بحیره مدیترانه گردید، تا قرن ششم میلادی در اوج فعالیت تجارتي بین سه قاره (آسیا، افریقا و اروپا) قرار داشت. این راه سه امپراطوری بزرگ قرون اولی (هریک امپراطوری چین، امپراطوری کوشانی و امپراطوری روم) را در تبادلات تجارتي باهم مرتبط می ساخت و در حقیقت سه مدنیت بزرگ آن عصر را در ساحات هنر، ادب، مذهب، افکار فلسفی، صنعت، زبان، علوم، رسوم و رواجها و غیره پیوند میداد. ام البلاد بلخ که در مرکز فعالیت های تجارتي راه ابریشم قرار داشت، کلیه شاخه ها و شعب این راه را با شهرهای مهم دیگر وصل میکرد.

یکی از مهمترین شهرها که از شاخه غربی راه ابریشم جدا می شد، همانا شهر هرات بود که بطرف غرب بانیشاپور (در ادامه به عراق و



نقشه امپراطوری ساسانی و امپراطوری گوپتای هند

مصر)، بطرف شمال با مرو (در ادامه به بخارا و سمرقند) و بطرف جنوب از طریق فراه و سیستان به بست ادامه می یافت، از آنجا بدو شعبه تقسیم می شد: یکی بسمت کویته (در ادامه به هند) و دیگری به سمت شیراز (در ادامه به پارس) منتهی می گردید. بنا بر همین موقعیت بود که هرات را «دروازه خراسان، سیستان و پارس» می شمردند. «جامه های دیبای خلدی، زیبای طایفی، مویز سبز و سرخ، دوشابه و شکرینه، پولاد و پسته، برنج مارابادی، چوب عرعر فوشنجی، کشمش کروخی و مویز طایف مالنی» از جمله تولیدات مهم هرات بود که به مراکز دیگر تجارتنی از چین تا مصر صادر میگردد. (مؤخذ شماره 49-صفحه 5 تا 18)

از دوره یفتلی ها (425 تا 566 میلادی) و ساسانی ها (566 تا 630 میلادی) تا ظهور اسلام و استیلای عرب در افغانستان، هرات همچنان در مسیر راه ابریشم دوره نسبتاً آرام و بدون شور و شر را پیمود.

3- هرات بعد از ظهور اسلام

بعد از رحلت حضرت محمد (صلعم) در سال 632 میلادی (ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری) فتوحات مسلمانان در دوره خلفای راشدین (632 تا 661 میلادی) به سرعت گسترش یافت و لشکر اسلام طی سی سال توانست امپراطوری بیزانس را تا دمشق، شام و مصر، افریقای شمالی را تا دروازه قرطبه و عراق و همچنان ایران زمین را تا حواشی افغانستان فتح کند و امپراطوری عظیم اسلامی را در جهان بنا گذارد. سپاه اسلام پس از انقراض دولت ساسانی به افغانستان (خراسان آنوقت) حمله ورشد و شهرهای این سرزمین را یکی بعد دیگر فتح کرد. این سپاه به یک روایت در سال 22 هجری قمری (644 م) و به روایت دیگر در سال 31 هجری (653 م)

به اشغال هرات پرداخت. مردم هرات در سال 41 هجری علیه عرب ها شوریدند ولی شورش سرکوب گردید، تا آنکه در سال 84 هجری حکومت اسلامی در هرات کاملاً استقرار یافت.

مردم هرات در قیام ابو مسلم خراسانی همنوا و همگام شدند و در سقوط خلافت اموی و حمایت از بنی عباس نقش عمده بازی کردند، چنانکه در دوره عباسی بسیاری از خراسانی ها به مقام های بلند و حتی مقام امارت رسیدند که از جمله میتوان خانواده معروف برمکی را نام برد.

در عهد خلافت منصور عباسی در سال 150 هجری (766 م) مردم هرات به قیادت یک نفر بادغیسی بنام «استاد سیس» و «حریش سیستانی» رفیق او، بر ضد اعراب قیام کردند و «اجشم مروالرودی» را که به طرفداری خلیفه عباسی می جنگید، در میدان جنگ کشتند. سیس با 24 هزار عسکر اعزامی خلیفه مقابل شدند، ولی هراتی ها چهارده هزار نفر اسیر دادند و شکست خوردند. عربها اسیران را از بین بردند و خود استاد «سیس» را نزد خلیفه فرستادند که در آنجا کشته شد. «مرجیله» دختر همین استاد «سیس» بود که بعداً به عقد هارون الرشید در آمد و مامون الرشید از بطن همین خانم به دنیا آمد. (مؤخذ شماره 1- صفحه 79)

مقاومت مردم در هرات و سیستان در برابر قوای عرب ادامه یافت، چنانکه در سال 767 میلادی یک عده مسلمانها و نیز زردشتی های آنجا تحت رهبری شخصی بنام «آذرویه» بر علیه حکمران عباسی شوریدند و او را به قتل رسانیدند. در سال 775 میلادی مرد دیگری بنام حکیم بن عطای بادغیسی (معروف به حکیم مقنع) در مرو قیام کرد و هزاران مسلمان و زردشتی زیر نام «سپید جامگان» در جنگهای «مقنع» اشتراک کردند. در همین زمان شخصی دیگری بنام «یوسف

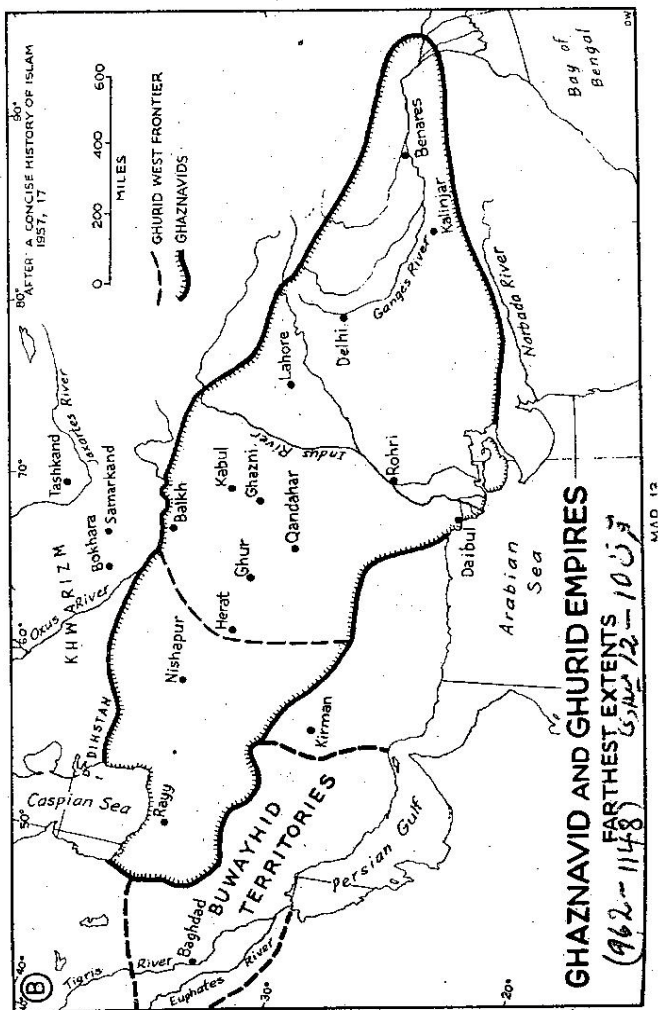
ابرم» از اهل هرات قیام کرد و ساحات میمنه، مرغاب و پوشنگ را اشغال نمود، ولی در جنگ اسیر و به بغداد فرستاده شد و در آنجا اعدام گردید. سلسله این قیام ها تا زمان دولت طاهری خراسان (821 م) بطول انجامید. (مؤخذ شماره 1- صفحه 80)

در دور طاهریان (821 تا 872) شهر پوشنگ یا فوشنج (زنده جان کنونی) در هرات، محل آباد و مستحکم و دارای مدرسه و مسجد بود که علوم دینی در آن تدریس میگردید. در دوره صفاری ها (872 تا 910 میلادی) که توأم بود با سقوط سلطه عرب در افغانستان، جمعیتی از عیاران ظهور کرد که آنرا میتوان یک دوره «عیاری یا به اصطلاح جوانمردان» نامید و در این دوره انکشاف زبان و ادب دری نیز بر زبان عرب روبه چیره شدن گذاشت. قدیمی ترین نثر و نظم دری در همین عصر در بادغیس، هرات، مرغاب، سیستان، جوزجان و بلخ و نیز در ماورالنهر (سمرقند و بخارا) سروده و نوشته شده است. ادبا و نویسندگان مثل حنظله بادغیسی، محمد بن وصیف سیستانی، ابو حفص سمرقندی، ابوالموید بلخی و مؤلف جوزجانی حدود العالم در همین عصر تبارز کردند (به گفته مرحوم غبار: در این ایام در کشور ایران حتی یک پارچه نظم و نثر دری وجود نداشت. مؤخذ شماره 1. صفحه 89 تا 91)

دوره سامانی که از 874 تا 999 طول کشید (هرات نیز یکی از مناطق تحت تسلط حکمرانان سامانی بود)، عصر انکشاف ادب و عرفان محسوب میشود. ابو نصر فارابی و بوعلی سینای بلخی و ده ها عالم دیگر در همین عصر در دربار های نیمه مستقل سامانی در بلخ، هرات، سیستان، خوارزم و بخارا در جهان علم و دانش پا به عرصه وجود گذاشتند.

الپتگین یکی از غلامان ترکی زبان دربار سامانی بود که تدریجاً به مقام سپهسالاری رسید و با سقوط دولت سامانی قدرت را در غزنه بدست گرفت. سبکتگین داماد او که شخص با کفایت و افسر ورزیده نظامی بود، سلسله سلاطین غزنوی را بنا نهاد که از 926 تا 1148 دوام کرد. او در سال 993 نخست هرات و سپس نیشاپور را تصرف کرد و بعد تخار، بلخ، بُست و بلوچستان را تا سواحل رود سند در شرق تسخیر نمود. پس از وفات او در سال 998 پسرش محمود در غزنه به سلطنت رسید و با فتوحات پیهم سلطه دولت خود را چنان وسیع و پر قدرت و با شان و شوکت ساخت که تا آن عصر در شرق کمتر نظیر داشت. در سال 1005 وقتی سلطان محمود مصروف جنگ در ملتان بود، ایلک خان خسروش که جزء حکمرانان محلی در شمال محسوب می شد، به بلخ و هرات حمله کرد و هرد و را به تصرف آورد، ولی محمود او را شکست داد و بلخ و هرات را دوباره بدست آورد و پسر خود مسعود را به حکمرانی هرات گماشت. همانطوریکه محمود غزنه را به اوج شهرت رسانید، مسعود نیز به تقلید پدر کوشید تا شهر هرات را معمور و آباد سازد. محمود در سال 421 هجری (1030 میلادی) به سن 59 سالگی وفات کرد و امپراطوری بزرگی را به میراث گذاشت. بعد از او پسرش مسعود به سلطنت رسید که شخص ولخرج و بسیار تجمل پسند بود و ثروت بزرگ امپراطوری پدر را تدریجاً برباد داد. دوران سلطنت مسعود بیشتر با جنگ و ستیز با ترکان سلجوقی گذشت که از ماورالنهر به بخشهای غربی و شمال غربی قلمرو غزنوی هجوم آوردند و سلطنت غزنوی را درهم کوبیدند و امپراطوری وسیعی را به تصرف آوردند.

ترکان سلجوقی بیشتر مردمان بدوی و درمذهب بسیار متعصب بودند و با محیط مدنی و فرهنگی عهد غزنوی و سامانی دیرتر تطابق کردند. آخرین پادشاه سلسله سلجوقی سلطان سنجر بود که در



نقشه پهنای امپراطوری غزنوی و غوری

سال 1157 میلادی درگذشت و با مرگ او سلسله سلجوقیان منقرض گردید و دو دودمان دیگر یعنی سلسله غوریان (از 1148 تا 1214 میلادی) و خوارزم شاهان (1214 تا 1219 میلادی) یکی بعد دیگری به قدرت رسیدند. از شاهان مشهور غوری علاءالدین حسین است که به «جهانسوز» شهرت دارد. او مرد پرعقده و سفاک، ولی ادیب و دانشمند بود. وقتی به غزنه دست یافت، امر کرد تا «عروس» شهرها را آتش زنند و شهر در هفت شبانه روز چنان طعمه حریق گردید که جز خاکستر از آن چیزی باقی نماند و دامنه این آتش سوزی تا بُست ادامه پیدا کرد. سلطان غیاث الدین و برادرش سیف الدین از جمله سلاطین غوری می باشند که در طول چهل و سه سال سلطنت خویش به جبران خرابی های علاءالدین برآمدند و عظمت سیاسی از دست رفته عهد غزنوی را تجدید کردند. در هرات از شاهکار های دوره سلطنت غیاث الدین غوری همانا تجدید ساختمان مسجد جامع هرات و بنای مناره ای جام است که بیست سال قبل از حمله مغل اعمار گردید و هر دو از نظر معماری برازندگی خاص دارند.

4- هجوم مغل در هرات

با آنکه دوره خوارزم شاهان کوتاه بود، اما سلطان محمد خوارزمشاه دست به فتوحات گشود و هیئت «حسن نیت» چنگیز را که میخواست روابط دوستانه و مشترک تجارتی با دولت خوارزم شاهی برقرار کند، با کاروان اعزامی او از دم شمشیر کشید. چنگیز که مرد خودخواه و پر قدرت بود، در صدد انتقام برآمد. چنگیز میدانست که تا وقتی دولت خوارزم باقی است، راه تجارتی چین و مغلستان با تمام کشورهای غربی مسدود خواهد بود زیرا راه ابریشم و سایر طرق فرعی تجارتی از چین و مغلستان به ماورالنهر و افغانستان و هندوستان و ایران همه از قلمرو خوارزمشاه عبور میکرد و شاهراگ

تجارتی قلمرو مغل درید قدرت خوارزم بود. لذا چنگیز به عزم سقوط دولت خوارزمشاهی با دوصدهزار عسکر از چین حرکت کرد و به آسیای میانه سرازیر شد و جهانی را به خون و آتش کشید. (مؤخذ شماره 1. صفحه 194)

چنگیز بعد از تسخیر و انهدام ماورالنهر در سال 1221 رو به افغانستان نهاد و قوایش در سه ستون سوق داد: ستون اول برای اشغال تخارستان، ستون دوم تحت قیادت خودش به استقامت بلخ و ستون سوم به قیادت پسرش تولی خان به ولایات غربی از جمله هرات.

هرات در قرن دهم میلادی به قول مقدسی و ابن حوقل شهر بزرگ و دارای دیوار و چهار دروازه بود بنامهای: باب سرای به سمت بلخ، باب زیاد بسوی نیشاپور، باب فیروز بسوی سیستان و باب کوشک بسوی غور. هرات در آنوقت ارگی داشت در داخل شهر و دارالاماره ای در خارج شهر در سر راه پوشنگ (فوشنج) بنام «خراسان آباد». در قرن 11 و 12 میلادی شهر هرات رو به وسعت گذاشت چنانکه به قول حمد الله قزوینی این شهر در عصر سلطنت غوری دوازده هزار دکان، 448 هزار خانه، 350 مدرسه و خانقاه و طعام خانه داشت. یاقوت حموی در آغاز قرن 13 و قبل از حمله قشون چنگیز هرات را «پر ثروت ترین و پر جمعیت ترین» شهرها میدانست که اطراف آن دارای «حاصلخیز ترین و پر ثمر ترین» اراضی بود.

هنگام هجوم مغل در هرات (221 میلادی) حکومت این شهر در دست ملک شمس الدین جوزجانی بود که بعد از هزیمت و فرار حاکم خوارزمشاهی اداره امور را در دست داشت. همینکه تولی خان پس از انهدام مرو و نیشاپور به هرات رسید، یک نماینده نزد حاکم، قاضی و خطیب شهر فرستاد و طالب انقیاد و تسلیمی شهر گردید، اما

ملک شمس الدین پیشنهاد تولی را رد و نماینده او را اعدام کرد. شهر به محاصره قوای تولی در آمد و جنگ درگرفت. در روز هفتم ملک شمس الدین در میدان جنگ کشته شد و بزرگان و اهالی مجبور به اظهار انقیاد و تسلیمی شهر شدند. تولی وعده امان به مردم داد و داخل شهر شد و اما برعکس به قتل و قتال پرداخت و دوازده هزار از مدافعین نظامی شهر را کشت و شهر را ویران کرد. چون میخواست به کمک پدر برسد، حاکمی بر هرات گماشت و برعلاوه ای سیم و زر فراوان که به غنیمت گرفته بود، مردی را که هنگام جنگ در قلعه رشادت بسیار نشان داده بود، بنام قاضی وحید الدین از اهل پوشنگ (فوشنج) باخود به دربار پدر برد و او را به حیث یک شخص دانشمند و شجاع به پدر معرفی کرد. چنگیز از گفتار این مرد خوشش آمد و ضمن صحبت از او پرسید که بعد از من چه نامی در بین مردم جهان خواهد ماند؟ قاضی سر بخاک نهاد و امان خواست و گفت: نام مرد در میان مردم می ماند و چون خان مردم را می کشد، نام در بین کی خواهد ماند؟ (مؤخذ شماره 1 - صفحه 219)

چندی نگذشته که مردم هرات برخاستند و حاکم مغل را کشتند، ملک مبارزالدین و ملک فخرالدین را به ریاست خود گماشتند و سوگند خوردند که تا آخرین رمق از شهر خود در برابر دشمن دفاع نمایند. چنگیز که از قیام شنید، سپاه هشتاد هزار نفری را به سرکردگی «ایلچیگدای» بسوی هرات سوق داد و امر کرد که نه زنده جانی و نه معموره ای آباد گذاشته شود. مردم در این جنگ که شهر شان مدت شش ماه و هفده روز در محاصره دشمن بود، مردانه وار جنگیدند و در درون قلعه با وجود قلت آذوقه سخت مقاومت کردند. تاآنکه یک قسمت دیوار شهر بر اثر حملات دشمن غلطید و قوای ایلچیگدای به درون شهر شد. هفت شبانه روز جنگ در داخل شهر

دوام کرد که در نتیجه نفوس شهر اعم از زن و مرد همه کشته شدند و دیگر زنده جانی باقی نماند. به قول قاضی جوزجانی در شهر ششصد هزار نفر و در اطراف هرات دو میلیون و چهارصد هزار نفر در جنگ های مغل کشته شدند، همه ثروت به یغما رفت و شهر به آتش کشیده شد.

ایلچینگدای اردوی خود را در «اوبه» در شرق هرات مستقر ساخت و از آنجا دو هزار عسکر را دوباره به شهر فرستاد تا اگر کسی زنده باشد، از تیغ بگذراند. قوا وقتی به شهر رسید، دید عده ای از مخفی گاه ها برآمده اند، آنگاه همه را کشتند و برگشتند. مدتها بعد معلوم شد که فقط شانزده نفر از این غایله جان بدر برده بودند و همین ها بودند که به احیای مجدد هرات همت گماشتند. (مؤخذ شماره 1 - صفحه 218 تا 220)

اسامی این شانزده نفر به قول اسفزاری و سیف بن یعقوب هروی از اینقرار اند: مولانا شرف الدین خطیب جغرتان، فخر حداد، اصیل معدل، شهاب الدین کریم، خواجه سور، رشید برجی، شمس دیباج، حمزه فوشنجی، مجید عطار، عماد ملانی، محمود سابق، زین الدین خنبه، علمشاه برامانی، امیران سریر، داود نجیب و حسام الدین نظیر و بیست و چهار نفر دیگر که جمعاً چهل نفر می شدند. (مؤخذ شماره 4. صفحه 152)

یگانه جائیکه از گزند چنگیز در امان ماند، همانا حکومت قلعه خیسه و قسمتی از غور بود که حکمران با درایت آنجا ملک رکن الدین به دربار چنگیز سر اطاعت گذاشت و مقام خود را با احتیاط و دقت حفظ کرد. دودمان ملک رکن الدین که بنام شاهان «کرت» یاد می شوند، در طول یک و نیم قرن حکومت خویش با وجود نشیب و فرازهای زیاد، جنگها و محاصره شدن های شهر، توانستند هرات را

دوباره آباد و معمور سازند. قابل ذکر است که حکومت کورت هرات از سایر امرای محلی در عهد مغل قویتر و منظم تر بود و بیشتر از دیگران تبارز اجتماعی داشت. در شهر هرات طی این دوره مدرسه و مسجد، دکان و بازار به وجود آمد، صنایع دستی بکار افتاد، زراعت و باغداری و نیز مالداري انکشاف کرد، قلعه های جدید ساخته شد، صنعت نساجی رونق گرفت و شهریار دیگر به مرکز تجارتی و معبر قافله ها از چین و ماورالنهر تبدیل گردید. ابن بطوطه سیاح مشهور که در همین عصر از هرات می گذشت، آن شهر را به بزرگی نیشاپور تعریف میکند که در حکومت آن قضات، افسران نظامی، دفتر و دیوان مالیات، کوتوال، حکام محلی، شاگرد و شاعر و نویسندة موجود بود. (مؤخذ شماره 1. صفحه 238 تا 249)

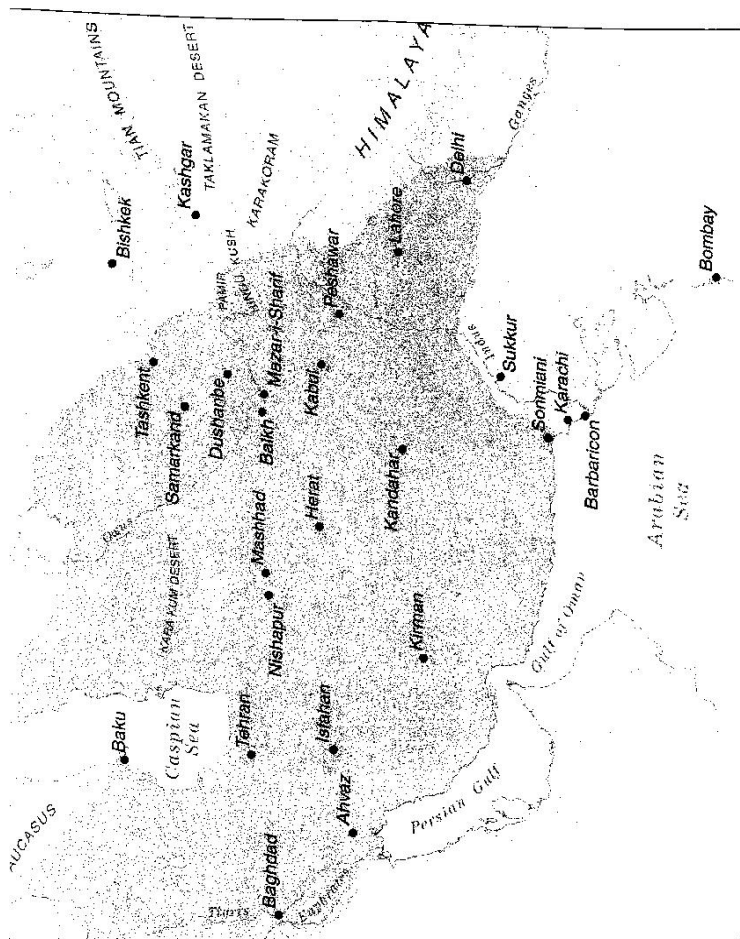
5. شگوفائی هرات در عصر تیموری

یکی از مهمترین دوره های تاریخ هرات، همانا دوره تیموریان زیر نام «دولت گورگانی» است که با جنگ، کشتار و ویرانی توسط امیر تیمور «لنگ» در سال 1380 میلادی آغاز گردید و توسط احفاد او با ترقی و پیشرفت زایدالوصف در سال 1506 به پایان رسید. تیمور ترکی الاصل بود، در سال 761 هجری (1360 میلادی) به دنیا آمد. پدر و پدرکلانش به چوپانی اشتغال داشتند. او در سن 24 سلگی شهرت یافت و از آنوقت تا زمان مرگ (1404) مثل سکندر و چنگیز همه عمر را به جنگ و کشورگشائی گذشتاند. باآنکه در بعضی خصلت ها از چنگیز فرق داشت، اما چنگیز قهرمان رؤیاهای او بود و میخواست تاپشت پای چنگیز قدم بگذارد، از آنرو سعی میکرد خود را منسوب به مغل و احفاد چنگیز بشمارد. درباره خصال او یکی از مؤرخین معاصر چنین مینگارد: «وی مردی بود بلند همت و دلیر، قوی پنجه، لشکر کش و لشکر شکن، اما در سخت گیری و

سخت کشی بالا دست نداشت. قتل عام های او در بلاد خراسان و عراق، در عجم و شام و روم و در هند و مصر معروف است. عجیب آنکه با این همه خون آشامی نسبت به زهاد و مشایخ صوفیه و سادات ارادت می ورزید. بهر حال معجونی بود شکفت انگیز از متناقضات، هم دعوای عدالت داشت و هم تظاهر به دینداری میکرد و هم مردم بیگناه را به بهانه اینکه امیری سرکش و یا عصیانگری پرخاش جوی از میانه آنان برخواسته بود، هفتاد هزار و صد هزار از دم تیغ می کشید و هم هرشهری را که پر ثروت می یافت به بهانه های که می جست، به باد غارت میداد». (صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران، تهران، جلد 4 صفحه 4 و 5)

ذکر همه فتوحات و کارنامه های جنگی تیمور و حرص جهان گشائی او در سرزمین های خوارزم، قبچاق، کاشغر، ایران، عراق، شام، مصر، ترکیه و هندوستان در این مبحث نمی گنجد، آنچه در اینجا بیشتر مطرح نظر است همانا تمرکز بر رویداد های مهم و بارز مربوط به هرات در این عصر میباشد:

هنگامیکه تیمور امارت خود را اعلان کرد، در بلخ بود و اول ویرانی را از آن شهر شروع نمود و قلعه «هندوان» را در بلخ به خاک یکسان کرد. سپس به ماورالنهر برگشت و یازده سال بعد فرصت عودت به افغانستان یافت. او در 1380 جیحون را عبور کرد و به سراغ هرات آمد. در آنجا ملک محمد کورت حاکم سرخس به استقبال او رفت و تیمور او را به حکومت غور گماشت. در 1381 تیمور نخست به پوشنگ (فوشنج) حمله کرد و با مقاومت شدید مردم آنجا مواجه شد، چنانکه او در این جنگ دوبار زخم برداشت و اما در ظرف یک هفته حصار پوشنگ را درهم شکست شهر را ویران و مردم را به شدت مجازات کرد.



نقشه پهنای امپراطوری تیموری (قرن 15 میلادی)

تیمور بعد از فتح پوشنگ (فوشنج) به هرات آمد، پادشاه کرت ملک غیاث الدین در برابرش مقاومت کرد. چهار روز جنگ بطول انجامید، کار به مصالحه کشید و غیاث الدین تادیه باج را پذیرفت و به حکومت خود باقی ماند. با آنهم تیمور امر کرد تا دیوارهای داخلی و خارجی شهر هرات را منهدم کنند و دروازه های آهنین شهر که در آن نام شاهان کرت منقور بود، از جا برکشند و به شهر سبز (درحاشیه سمرقند) انتقال دهند. تیمور سپس به نیشاپور رفت و در راه برگشت به هرات آمد و حکمران کرت هرات را در حبس به سمرقند فرستاد و شهر را به نظامیان خود سپرد. ملک محمد کرت از تیمور رنجید و به کمک غوریان به هرات لشکر کشید. او هرات را اشغال کرد و تعداد زیاد سپاه تیمور را کشت. میرانشاه پسر تیمور که در مرغاب بود، بسوی هرات شتافت و چون شهر در و دیوار نداشت، بزودی فتح شد. در این جنگ بسیاری از مردم کشته شدند و سپاه تیموری بر سیبل عادت از سرهای بریده کله منارها ساختند. در سال 1382 تیمور بعد اطلاع از قیام غور، غیاث الدین کرت و پسرش را اعدام کرد و برای سرزنش مزید به هرات آمد و امرانهدام شهر را صادر کرد، مگر مردم شفاعت بردند و تادیه نقود را پذیرفتند. غرامات چنان سنگین تعیین شد که تادیه آن از توان مردم هرات بالا بود. حواله داران تیمور به شکنجه مردم تا سرحد قتل و کشتار دست یازیدند، چنانکه از فقر یک دکان باز نماند و شهر به کابوس مرگ و فنا نزدیک شد. تیمور در برابر قیام مردم در اسفزار با شدت بیشتر عمل کرد و امر داد تا در عوض خشت، انسانهای زنده را در داخل دیوار کنند. تیمور از هرات به فراه و سیستان رفت و در سیستان «بند رستم» را ویران کرد که همه شهر و دیار را آب بُرد و آن سرزمین پربار را به دشت سوزان تبدیل کرد. جنگ و ویرانی و کشتار تیمور تا دم

مرگش دوام داشت که بیان همه از این بحث دور است. (مؤخذ شماره 1 - صفحه 258 تا 260).

تیمور چهار پسر و 32 نواسه مردینه داشت که تعدد آنها موجب جدالهای فراوان بین احفاد او در جهت کسب قدرت گردید و به همین دلیل امپراطوری بزرگ او بعد از 126 سال منهزم شد. در بین اولاده تیمورشاهرخ پسرش که در زمان پدرحاکم افغانستان بود، در سال 1404 درهرات اعلان پادشاهی کرد و بزودی سلطه خود را فراتر ازافغانستان به ایران، ترکستان، عراق، ماورالنهر و قسماً هندوستان گسترش داد. او مدت 43 سال سلطنت کرد و شهرهرات که مرکز فرمانروائی او بود، چنان ترقی کرد که به زودی به نام «مراورید» شهرهای آسیای میانه شهرت یافت. گوهر شاد زن شاهرخ یکی از زنان کم نظیر تاریخ است. (درباره ملکه گوهر شاد دیده شود: مؤخذ شماره 4 - صفحه 183 تا 187) شاهرخ به سن 72 سالگی در شهر «ری» نزدیک تهران وفات کرد، جسدش را به هرات آوردند و سپس به سمرقند بردند و در جوار پدرش دفن کردند.

میرزا غیاث الدین بایسنقر از منورترین فرزندان شاهرخ بود و نیز برادرش الغ بیگ که نخست پایتخت را از هرات به سمرقند انتقال داد ، هردو از حامیان جدی علم و دانش بودند. الغ بیگ بعد از سرکوبی قیام مرزا ابوالقاسم بابر حکومت آنجا را به پسر نیمه دیوانه خود میرزا عبداللطیف سپرد، ولی این پسر نااهل هوای سلطنت پدر در سر کرد و بالاخره پدر را به قتل رسانید. با مرگ الغ بیگ خانه جنگی بین شهزادگان تیموری اوج گرفت و در این جدالها عبداللطیف نیز قربانی ظلم و ستم خود گردید و کشته شد. در ادامه این خانه جنگی ها یکی از کواسه های امیر تیمور بنام مرزا سلطان ابو سعید به قدرت رسید و برای گسترش قدرت خود به هر طرف لشکر کشید و تاحدی موفق به قطع اغتشاش ها شد. ابو سعید با آنکه پادشاه علم پرور و

صاحب فضیلت بود، به دلیل اختلافات شخصی فرمان قتل ملکه گوهر شاد را صادر کرد و این زن عالی مقام را از بین برد. ابو سعید چند بار به هرات آمد و هربار یکی از رقبای خود را در آنجا سرزنش کرد و دوباره به سمرقند برگشت. در عهد ابو سعید به دلیل جنگ های داخلی قحطی بزرگ در هرات رخ داد و در سال 1461 مرض طاعون جان هزارها هزار انسان را گرفت. در سال 1468 ابو سعید بدست دشمنان خود اسیر و کشته شد.

سلطان حسین بایقرا یکی دیگر از احفاد امیر تیمور است که با اطلاع از کشته شدن ابو سعید در سال 1468 از مازندران به هرات آمد و مورد استقبال مردم قرار گرفت و اعلان سلطنت کرد. در همین وقت امیرعلیشیرنوائی از ماورالنهر به دربار او آمد و بزودی به مقام وزارت رسید. سلطان حسین بعد از شاهرخ مشهورترین پادشاه گورگانی افغانستان است. باآنکه دوره 37 سال سلطنت او بازم به جنگ های رقابتی با سران و شهزادگان متعدد گذشت، مگر توانست به دستیاری وزیر مدبر خود امیرعلیشیرنوائی امور کشور را اصلاح و علم و دانش را به حد اعلی رونق دهد و از خود نامی در تاریخ بجا گذارد. سلطان حسین در سال 1505 در هرات وفات کرد و بعد از او یک دوره انحطاط و فتور کشور را فرا گرفت که دنباله آن سالها ادامه یافت، زیرا در ممالک همجوار دولت های مقتدر به وجود آمدند، چنانکه قبل از وفات سلطان حسین در ایران دولت صفوی به قدرت رسید و پنج سال بعد از او دولت شیبانی در ماورالنهر و دودهه بعد دولت بابری در هندوستان ایجاد شد که این ها همه پس از انقراض دولت گورگانی هرات، دست تعرض بسوی افغانستان دراز کردند: ولایات شمالی را شیبانی ها، ولایات غربی را صفوی ها و ولایات شرقی را دولت بابری هند به تصرف درآوردند. به این اساس هرات نه تنها مرکزیت سیاسی و فرهنگی خود را از دست داد و جای

آنها بیشتر اصفهان و دهلی گرفت، بلکه در اثر حملات پیهم شیبانی ها از شمال و دولت صفوی از غرب نظم و آرامش در آنجا برهم خورد و وضع رو به انحطاط و متلاشی شدن رفت. (مؤخذ شماره 1 - صفحه 271 تا 281).

مکتب ادبی هرات در آن زمان رونق و شیوه خاص داشت که در نشر ملا حسین واعظ کاشفی و در نظم نورالدین عبدالرحمن جامی و علیشیرنوائی از همه بیشتر شهرت یافتند. جامی متصوف و شاعر بزرگ اساساً پیشوای علیشیرنوائی در ادب و تصوف بود. جامی با نوشتن آثار گرانبها چون هفت اورنگ، سبحةالابرار، یوسف ذلیخا، خردنامه، نفحات الانس، سلامان و ابسال، بهارستان و دیگر کتب در ردیف بزرگان ادب دری جا گرفت. امیرعلیشیرنوائی نیز در نظم و نثر ترکی و دری 29 اثر نوشت و همه داریائی خود را وقف در انکشاف علم و فرهنگ کرد. در خطاطی مولانا معروف کاتب روزانه 1500 بیت را با قلم خوش و خط زیب می نوشت. با پیشرفت خوش نویسی و فن تجلید کتب، کتابخانه های زیاد در هرات به وجود آمد و از آنجا کتب زیاد در دسترس علما و ادبا در سائر نقاط قرار گرفت. در قرن چهاردهم میلادی صوفی مشهور خواجه بهالدین محمد بخاری طریقه تصوف «نقشبندیه» را اساس گذاشت و به اصل «خلوت در انجمن و سفر در وطن» تأکید کرد و توصیه نمود که صوفی باید در عوض ترک دنیا به اختلاط و آمیزش در اجتماع و یاری با مردم بکوشد. این طریقه در زمان تیموری ها رونق بسزا یافت.

در رسامی و نقاشی نیز سبک جدید به وجود آمد و در سال 1419 یک هیئت نقاشان از هرات بصوب چین رفتند و مدت پنج ماه در دربار آنجا با هنر چین آشنا شدند و سبک نفیسی را در هرات انکشاف دادند. مکتب میناتوروی استاد کمال الدین بهزاده روی تا

امروز جاودان است و آثار گرانبهای این هنرمند بزرگ زیب و زینت موزیم‌های جهان می‌باشد.

درفن ساختمان عمارات نیز در این دوره تحول چشمگیر به وجود آمد. روضه شاه ولایت‌آب در مزار شریف که یکی از نمونه‌های با عظمت معماری است، در سال 1480 در عهد سلطان حسین بایقرا اعمار گردید. بر علاوه صدها ساختمان مجلل اعم از قصرها، باغها، مدارس، کتابخانه‌ها و مساجد بزرگ در دوره تیموریان در هرات بنا یافت. کتابخانه بزرگ امیرعلیشیرنوائی و کتابخانه «سلطنتی» زیر نظر میرک نقاش و استاد بهزاد در عصر خود نظیر نداشت. مینارهای مصلا و مقبره گوهر شاد قسماً تا امروز باقی است و در جمله آثار با عظمت هنر معماری در جهان بشمار میرود. (غبار 276 تا 280)

(برای معلومات مزید درباره انکشاف هنر و ادب و نیز علم و فرهنگ در عصر تیموری هرات به کتاب «شگوفانی هرات در عصر تیموری» نوشته داکتر عبدالحکیم طیبی، چاپ لاهور 1985 و درباره آثار هنری و آبدات تاریخی هرات به کتاب: «با مزارات و آبدات تاریخی هرات آشنا شوید»، تألیف: بهالالدین بها تیموری، مرکز نشراتی میوند، هرات 1377 شمسی مراجعه شود.)

6- هرات از قرن 16 تا قرن 18

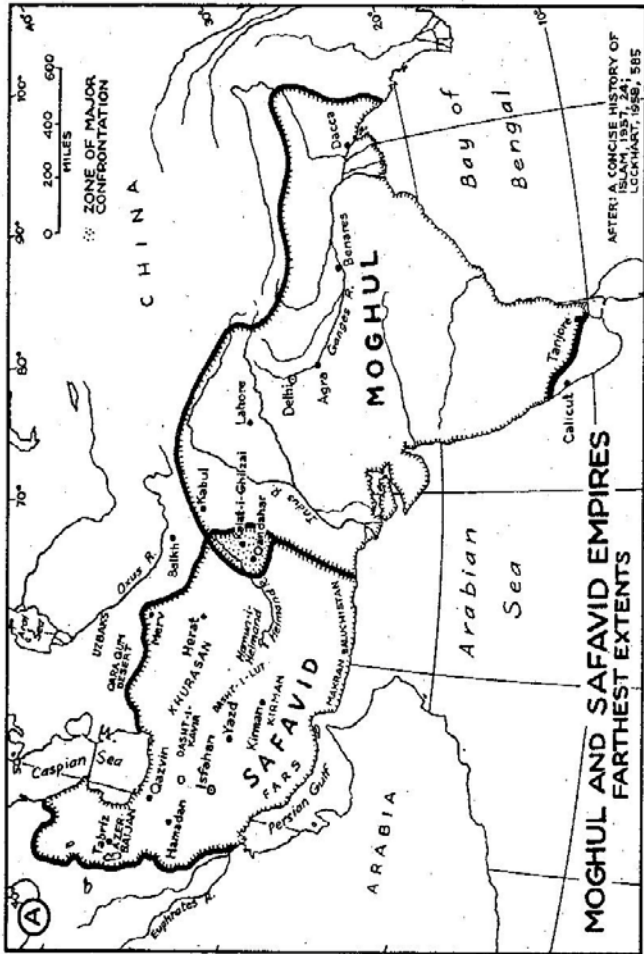
از سال 1502 سلسله دودمان صفوی در ایران آغاز میگردد که مؤسس آن شاه اسمعیل صفوی بود و احفاد او تا نیمه اول قرن 18 در یک ساحه بزرگ توأم با نشیب و فرازهای زیاد حکومت کردند. در این دوره مذهب «امامیه» در ایران به حیث یگانه مذهب رسمی شناخته شد و پیروان سائر مذاهب اسلامی شدیداً تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. شاه اسمعیل بعد از یک سلسله فتوحات در سال 1510 به هرات لشکر کشید و در مسجد جامع هرات منشور فتح صفوی قرائت

شد، ولی خطیب مسجد در خطبه لب به طعن دو خلیفه اول اسلام نگشود و افسران متعصب صفوی او را در همانجا کشتند. سپس پسر اسمعیل به هرات آمد و کوشید مردم را آرام سازد. او حکومت «خراسان» را مشتمل بر نیشاپور، مشهد و هرات به پسر خود طهماسب میرزا سپرد. طهماسب که بعد از پدر به سلطنت رسید، قندهار را تسخیر کرد و حاکم خود را در آنجا گماشت. در عهد شاه عباس نفوذ دولت عثمانی در سواحل مدیترانه موجب تشویش کشورهای اروپای غربی بخصوص انگلیس ها گردید و بحریه انگلیس در سال 1625 به جزیره هرمز دست یافت که به این صورت نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلیس در ایران ریشه گرفت. بعد از شاه عباس ثانی دولت صفوی روبه انحطاط رفت و در عهد شاه حسین این دولت در نهایت ضعف قرار داشت که با شیوع قیام ها از هر طرف، بخصوص قیام پشتون های افغانستان بساط آن برچیده شد.

در اثر تجزیه و تقسیم افغانستان که از اوایل قرن 16 تا نصف اول قرن 18 بطول انجامید، ولایات شمالی کشور (بلخ، تخار و بدخشان) و نیز ولایات شرقی تدریجاً از تابعیت مستقیم دولت های ماورالنهر و هندوستان بیرون شد و حکومت های محلی مستقل جای آنرا گرفت و اما ولایات غربی و جنوبی کشور زیر سیطره دولت صفوی ایران به وسیله اردوی نیرومند آن و با توسل به کشتار و تاراج متواتر و نیز ایجاد تفرقه بین قبایل غلجائی و ابدالی قرار داشت. حکام صفوی به منظور دوام سلطه خود از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» کار گرفتند و با دادن امتیاز بیکی، دیگری را سرکوب میکردند. شاه حسین صفوی برای دفع مقاومت دولتخان ابدالی (جد احمد شاه بابا) یکنفرافسر باتجربه خود را بنام «گرگین» با سپاه 20 هزار نفری به قندهار فرستاد. گرگین در قندهار به قبیله غلجائی اتکا کرد و خان ابدالی را اعدام و پسرش زمان خان را به کرمان تبعید نمود و نیز

ابدالیها را مجبور به مهاجرت در ساحات فراه و هرات ساخت. تا آنکه از میان غلجائی ها شخصی ظهور کرد که با اراده و تدبیر او بساط حکومت مستبد صفوی زیر اداره گرگین برچیده شد. این مرد مبارز و با شهامت میرویس خان هوتکی نام دارد که با جلب همکاری سران ابدالی و دیگران توانست گرگین را با طرح یک نقشه ماهرانه به قتل برساند و در سال 1709 بنیان دولت هوتکی را در قندهار بگذارد که شرح این رویداد بزرگ تاریخی در این بحث نمیگنجد. (مؤخذ شماره 1. صفحه 317، 322)

بعد از وفات میرویس خان در سال 1715 پسرش شاه محمود در قندهار پادشاه شد و در اینوقت عبدالله خان ابدالی و پسرش اسدالله در هرات حکومت صفوی را از قدرت برانداختند و حکومت ابدالی را بدون آنکه کسی را به پادشاهی انتخاب کند، تشکیل دادند. در این حال قدرت در واقع در دست سران ابدالی بخصوص عبدالله خان وزمان خان بود که باهم برسر قدرت رقابت داشتند. در وقت ریاست عبدالله خان، پسر جوان و بی تجربه او اسدالله خواست فراه را از دست شاه محمود بیرون کند ولی در جنگ شکست خورد و محمود او را کشت. در این موقع زمان خان از فرصت استفاده کرد و در هرات قدرت را بدست گرفت که اینکار آتش نفاق قدیمی را بین دو قبیله ابدالی بیشتر شعله ور ساخت. در نتیجه حکومت جدید الظهور ابدالی هرات متزلزل گردید و زمام امور آنجا بدست خانهای رقیب افتاد. قابل ذکر است که حاکمیت ابدالی ها در هرات 14 سال (1716 - 1730) طول کشید و در اینمدت پنج نفر به نوبت به ریاست رسیدند که از جمله عبدالله خان، محمدخان و الله یار خان از احفاد حیات سلطان؛ و محمد زمان خان و ذوالفقارخان از اولاده دولت خان و همه از تبار سدوزائی بودند.



نقشه پهنای امپراطوری صفوی و امپراطوری مغلی هند

شاه محمود بعد از شکست قوای ابدالی هرات و کشتن اسدالله به فکر اشغال ایران و سقوط دولت صفوی افتاد و نخست کرمان و سپس اصفهان را در سال 1722 از شاه حسین صفوی گرفت و پایتخت خود را از قندهار به اصفهان انتقال داد. شاه محمود بشدت و قساوت در آنجا عمل کرد تا آنکه به تکلیف روانی گرفتار و در 28 سالگی وفات کرد و بجایش شاه اشرف به سلطنت رسید. بعد از قتل شاه حسین صفوی توسط شاه اشرف، شاه طهماسب صفوی که قدرتش در ایران روبه زوال نهاده بود، کوشید تا با عقد قراردادهای با روسیه و دولت عثمانی و واگذاری یک قسمت خاک ایران از کمک آنها برای تضعیف قوای مسلط افغانی در ایران استفاده نماید. شاه اشرف متوجه حرکات روس و دولت عثمانی بود و توانست با هردو کشور البته بعد از یک برخورد کوتاه، عقد قرارداد کند. اما چون روابط او با قندهار قطع شده و فاقد حمایت قومی بود و نیز حکومت ابدالی های هرات و حکومت هوتکی قندهار در مخالفت با او قرار داشتند، لذا در قوایش بیشتر «کرد» ها جاگرفتند که هنگام جنگ با نادرافشار جانب اشرف را ترک نمودند.

نادر قلی افشار که در سال 1688 از ترکمن های خراسان از یک خانواده چوپان پیشه به دنیا آمده بود و بعد ها در اثر ازدواج با دختری از سران قبیله افشار کارش بالاگرفته و بریاست قبیله رسیده بود، در قوای شاه طهماسب جاگرفت و بزودی به مقام سپهسالاری ارتقا یافت. او قبل از آنکه در صدد اخراج افغانها از ایران برآید، نخست به فکر تسخیر خراسان افتاد و با فتح نیشاپور و مشهد، به هرات حمله کرد و آنرا از دست ابدالی های هرات بیرون نمود.

پس از فتح هرات، نادر افشار قوای خود را در برابر شاه اشرف آماده ساخت که در نتیجه ای یک جنگ سخت، شاه اشرف از اصفهان به شیراز رفت و اصفهان بدست نادر افتاد و نادر با بسیار قساوت عده

ای کثیرقوای افغانی اشرف را بقتل رسانید. شاه اشرف بعد از آن فراری شد و به افغانستان رو آورد و در حواشی قندهار به وسیله یکی از افسران شاه حسین هوتکی کاکازاده اش کشته شد. نادر افشار از آن به بعد توجه را به فتح قندهار مبذول داشت و توانست بعد از جنگ های متعدد و به محاصره کشانیدن طولانی، آنشهر را به تصرف آورد و شاه حسین هوتکی را به مازندران تبعید کرد که در آنجا مسموم ساخته شد. نادر در قندهار چون با مخالفت غلجائی ها مواجه بود، لذا از روش همیشگی استفاده کرد و به دلجوئی ابدالی های هرات پرداخت و زمین های غلجائی ها را در بُست و زمینداور به آنها داد و بدینوسیله بار دیگر به آتش اختلافات قومی افغانها دامن زد و موقعیت خود را در پناه آن در قندهار استحکام بخشید. نادر در قندهار به آرزوی حمله به هند آمادگی می‌گرفت و درعین زمان قوای نادر به سرکردگی پسرش رضا قلی به فتح اندخوی و بلخ نایل آمد. در سال 1738 نادر افشار به عزم هند نخست از قندهار به کابل رفت تا آنشهر را از دست حاکم دولت بابری هند برهاند و بعد به صوب جلال آباد، پشاور و لاهور حرکت کرد و دهلی را فتح نمود و برطبق یک قرارداد با امپراطور مغلی هند تمام اراضی شمال غرب رود سند را متعلق به ایران ساخت. نادر در راه برگشت به قندهار آمد و از آنجا در سال 1740 به ایران رسید. شکاکیت و تند خوئی بیحد نادر موجب شد تا دشمنان زیاد پیدا کند و همه در صدد شوند تا او را به نحوی از بین بردارند. یک شب در حالیکه نادر در «مقبوشان» خراسان اردو زده بود، یکعده از بزرگان لشکر به خیمه او داخل شدند و او را کشتند که بامرگ او سلطنتش نیز منقرض گردید. (مؤخذ شماره 2- صفحه 87- 98)

به گفته شاعر:

سروش سرقتل و تاراج داشت

سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
به یک گردش چرخ نیلوفری
نه نادر به جا ماند و نه نادری.

فصل دوم

هرات از ظهور دولت درانی تا شروع «بازی بزرگ»

به مجرد اطلاع از کشته شدن نادر افشار در ماه جون 1747 میلادی در خراسان، احمدخان ابدالی (بعداً احمدشاه درانی) که آنوقت در اردوگاه نادر به حیث نائب سرلشکر قوای افغانی مشتمل بر چهار هزار نفر ایفای وظیفه میکرد، با عساکر خود از راه تربت حیدریه و فراه به صوب قندهار عزیمت کرد و خبر قتل نادر را به سران ابدالی آنجا رسانید. اولین کار او در نیمه راه، امر توقف و نظارت بر کاروان خزانه ای بود معادل به 20 میلیون روپیه و مقدار جواهر نفیس که از کابل به اردوی نادر انتقال داده میشد. احمدخان بعد از مواصلت به قندهار رؤسا و بزرگان قوم را جمع کرد و از آنها خواست با انتخاب یک رئیس به تشکیل یک دولت مستقل افغانی اقدام نمایند. از آنجائیکه او از یکطرف پسر محمدزمان خان و برادر ذوالفقار خان از سران ابدالی هرات بود و از طرف دیگر نصب مادرش زرغونه به خوانین مقتدر الکوزی می رسید، چانس رسیدن به ریاست دولت به احمد خان بسیار بود. جرگه در نتیجه ای تفاهم و مصلحت و به پیشنهاد یک روحانی، احمد خان را که 22 سال داشت، به ریاست دولت جدید افغان در قندهار انتخاب کرد.

قرین به اینوقت اوضاع عمومی در سائر بلاد چنین بود: با قتل نادر ایران بطرف ازهم پاشیدگی میرفت و سه قدرت درآنجا تبارز کرده بود: یکی بازماندگان نادر درمشهد و اطراف آن، دیگر در فارس و سائر نقاط جنوبی ایران به زعامت کریم خان زند و سومی آقامحمدخان قاجار که سلاله او بعداً موفق به وحدت ایران شدند و سلسله دولت قاجاری را درآنجا ادامه دادند. درهند سلسله شاهان مغلی بعد از مرگ اورنگ زیب (1707 میلادی) روبه انحطاط رفت و بجای آن دولت مرهته در جنوب و حکمران های مذهبی سکه ها در پنجاب قدعلم کردند. درعین زمان کمپنی شرق الهند انگلیسی در مدراس و بنگال تازه به فعالیت شروع کرد. در روسیه بعد از وفات پتر (1762)، کاترین دوم برتخت نشست و سیاست توسعه جوئی را در بالقان و نیز بطرف جنوب درآسیای مرکزی ازسرگرفت و هدف نهائی او رسیدن به آبهای گرم درهند بود. دراروپا رقابت بین انگلیس و فرانسه بر سرموضوع مستعمرات جریان داشت که منتج به جنگ های هفت ساله میان آنها گردید. این رویدادها البته تا مدتی بر جریان امور در دولت جدید التأسيس افغانستان چندان تأثیر نداشت.

احمد شاه درقدم اول نام قبیله ابدالی را به «درانی» تبدیل کرد و دولت او نیز به همین نام شهرت یافت. احمد شاه از قبل به ماهیت قبیلوی اجتماع افغانی واقف بود و میدانست که همین رقابتهای موجب ازهم پاشیدگی کشور در گذشته شده بود، لذا کوشید تا ازیکطرف سران قبایل را دورخود جمع و متفق نگهدارد و ازطرف دیگر آنها را به شیوه ای مصروف سازد که مجال سربلند کردن نداشته باشند. او زمین های فراوان را به شکل «جاگیر» به سران قبایل داد تا آنها مصروف کار شوند و در بدل آن به دولت عسکر بدهند و نیز سران قبایل را با اعطای القاب و مناصب عالییه در شهر بدور خود جمع کرد تا مجال ادعای قدرت و فتنه گری را نداشته باشند. درجوار قوای

قومی، احمد شاه که بعداً ملقب به «بابا» گردید، یک‌کعبه عساکر غیر پیشتون را که در دوره نادر تجربه نظامی داشتند، در بدل معاش استخدام کرد. به اینصورت او بزودی موفق به تشکیل یک اردوی قوی گردید و به کشورگشائی آغاز نمود و بعد از فتح کابل و پشاور، هفت بار به هند لشکر کشید، توطئه‌های داخلی را که بر علیه او در قندهار در حال اجرا بود، با قتل مخالفان خود خنثی کرد و نیز هرات و مشهد و بعداً بلخ و بدخشان را شامل خاک خود ساخت.

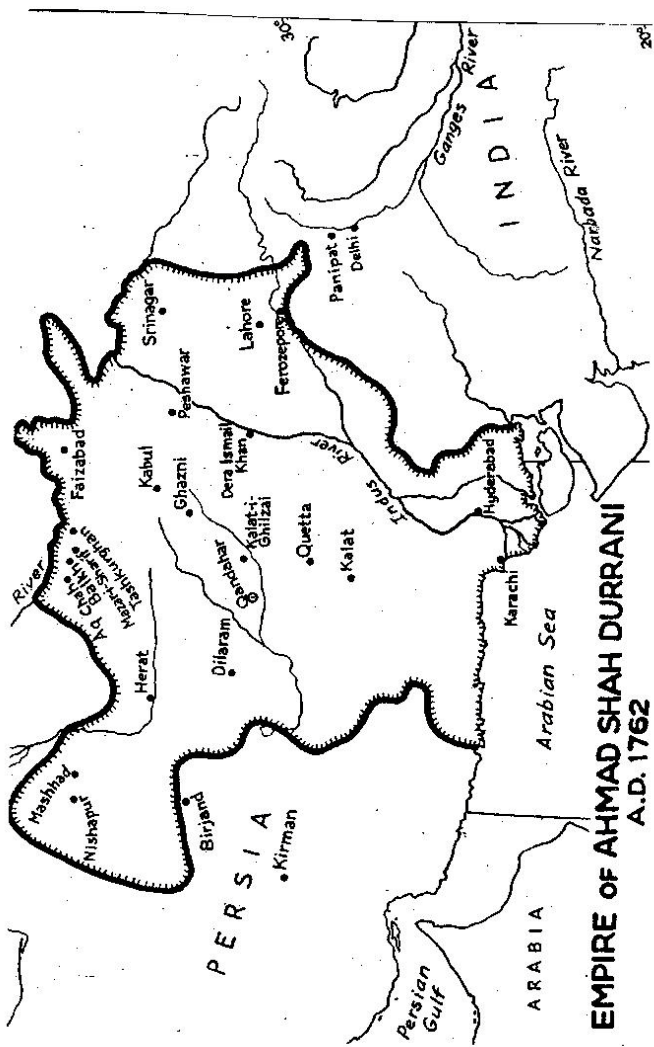
در بهار 1749 احمد شاه با 25 هزار عسکر بسمت هرات شتافت تا آن شهر را از سلطه حکام نادر رها سازد. فتح شهر هرات بعد از 9 ماه محاصره صورت گرفت و احمد شاه اداره آنجا را به درویش خان هزاره سپرد و خود به مشهد رفت. بعد از اشغال مشهد آنرا دوباره به پسر نادر با قبول تحت‌الحمایگی سپرد. پس از تسلط بر نیشاپور به هرات برگشت اما در راه نسبت سرمایه شدید یک تعداد زیاد قوایش تلف شد. در هرات پسر خود شهزاده تیمور را در دو سالگی زیر نظر امنای دولت به حکومت آنجا مقرر کرد و خودش به قندهار آمد، اما شاه ولی خان را برای فتح میمنه، بلخ و بدخشان فرستاد. شهزاده تیمور البته به جز از یک وقفه کوتاه دو ساله که با پدر به هند رفت، دیگر تا وقت وفات پدر (اکتوبر 1772) مدت بیست سال در هرات حکومت کرد و در این مدت هرات از امنیت نسبی برخوردار بود و قدم‌های در جهت اعتلای آنجا گذاشته شد. اینکه احمد شاه بابا چرا ساحات مشهد و نیشاپور را ضم خاک خود نساخت و به اولاده نادر سپرد، بعضی‌ها آنرا به دلیل توجه بیشتر به هند میدانند. (مؤخذ شماره 2. صفحه 121، 122).

احمد شاه بابا بعد از فتح مجدد مشهد به هرات آمد و نسبت مریضی که عاید حالش شده بود، به زودی به قندهار برگشت و از شدت مرض به محلی با هوای گوارا در جنوب قندهار اقامت گزید. تا آنکه در ماه

اکتوبر 1772 به سن 46 سالگی وفات کرد. از آنجائیکه موضوع بحث ما بیشتر بر حوادث تاریخی هرات متمرکز است، لذا شرح هریک از رویداد های مهم این دوره از توان این مختصر به دور است و فقط با این تذکر مختصر اکتفا میکنیم که احمدشاه بابا توانست یک امپراطوری بزرگ درانی را در مدت کوتاه تأسیس کند که مرکز آن در داخل کشور قرار داشت و حدود آنرا میتوان در نقشه ذیل ملاحظه کرد.

پس از وفات احمدشاه بابا در قندهار پسرش شهزاده تیمور که حکمران هرات بود، به قندهار آمد و بجای پدر نشست. از همان آغاز او با مخالفت های گوناگون مواجه شد و لازم دید تا نسبت مصونیت بیشتر، پایتخت را از قندهار به کابل انتقال دهد. با آنهم اختلافات در حلقه بزرگان دولت و فراتر از آن قیام های پی در پی او را که یک شخص استراحت طلب و بیشتر معاشر حرم بود، در اداره امپراطوری بزرگ پدر به مشکل مواجه ساخت. بهر اندازه که او بر سران قبایل در مورد ایفای تعهدات مالی و نظامی شان فشار می آورد، به همان پیمانہ میزان آشوب و خودسری آنها بیشتر میشد. تیمورشاه مثل پدر مرد جنگی و میدان دیده نبود و ایام جوانی را به حیث حکمران هرات بیشتر در حلقه علما و ادبای هرات گذرانید و طبع آرام داشت و به شعر و شاعری علاقمند بود.

قابل ذکر است که احمدشاه بابا موفق به تشکیل یک امپراطوری مقتدر و بزرگ گردید، ولی چون پایه های اساسی دولت درانی را بیشتر سران قبائل تشکیل میداد که به پادشاه مطیع و منقاد بودند و نیز ثروت دولت از باج و خراج ساحات مفتوحه بدست می آمد که همیشگی نبود، لذا پس از او دولت مرکزی تدریجاً به ضعف گرائید



EMPIRE OF AHMAD SHAH DURRANI
A.D. 1762

و سران قبایل در پی قدرت مستقل خود شدند و از ایفای تعهدات مالی و نظامی به دولت مرکزی سرپیچی کردند. بعد از وفات تیمورشاه در کابل در سال 1793 به عمر 46 سالگی بین پسران او که به 34 تن میرسید، دوره انحطاط و خانه جنگی های پیهم در افغانستان آغاز گردید که آنرا میتوان به سه دوره تقسیم کرد: (مؤخذ شماره 2- صفحه 176)

- دوره اول: مناقشه و برخوردها بین پسران تیمورشاه در رابطه با جانشینی از 1793 تا 1818،

- دوره دوم: مناقشه و برخوردها بین دو خانواده سدوزائی و محمد زائی برای احراز سلطنت از 1818 تا 1823

- دوره سوم: مناقشه و برخوردها بین پسران پاینده محمد خان محمد زائی برای رسیدن به قدرت از 1823 تا اعلان امارت امیر دوست محمد خان در سال 1836.

از جمله پسران تیمورشاه چهار تن بیشتر از دیگران در پی قدرت یکی به جان دیگر افتادند: همایون، محمود، زمان و شجاع الملک. در وقت سلطنت پدر شهزاده همایون حکمران قندهار و شهزاده محمود حکمران هرات بود. شهزاده زمان هنگام مرگ پدر در کابل بود و در غیاب پدر از او نیابت میکرد و بعد از وفات تیمورشاه خود را جانشین پدر اعلان کرد. همایون و محمود یکی پی دیگر از اطاعت زمانشاه سرباز زدند و به وسیله قوای زمانشاه سرکوب گردیدند. زمانشاه بعد از برگشت از هرات به کابل، پسر خود شهزاده قیصر را به حکومت هرات مقرر کرد و نیز بیش از ده هزار خانواده مردم قزلباش افشار، بیات، کرد و غیره را که در هرات سکونت داشتند و از محمود حمایت میکردند، به قندهار، غزنی و کابل جاگزین ساخت. در اینوقت زمانشاه اشتباه بزرگی مرتکب شد آنهم کور کردن و بعد

کشتن سردار پاینده خان محمدزائی که پسرانش همه از جمله شخصیت های بسیار بانفوذ و صاحب قدرت بودند. این اشتباه عواقب ناگوار خانه جنگی را بین دو خانواده سدوزائی و محمدزائی در قبال داشت و حتی یکی از دلایل عمده سقوط سلطنت سدوزائی بشمار می‌رود.

زمانشاه در 1798 با اردوی بزرگ به امید پیشروی بسوی دهلی به لاهور شتافت و مسلمانان هند که از نفوذ روزافزون کمپنی شرق الهند انگلیسی وقوت هندوها به هراس بودند ، از ورود قوای درانی استقبال کردند. در اینوقت شایع گردید که زمانشاه به همکاری و تفاهم با ناپلیون بناپارت می‌خواهد در مقابل انگلیس ها اقدام کند و زمینه ورود قوای فرانسه را از طریق ایران، به افغانستان و از آنجا به هند مساعد سازد و گفته می‌شد که روسیه نیز در این پلان با ناپلیون شریک است. انگلیسها در برابر زمانشاه دست بکار شدند و در قدم اول به حمایت و تقویه سیکها پرداختند و درعین زمان خواستند دولت قاجار ایران را علیه افغانستان تحریک نمایند تا زمانشاه را مجدداً در جبهه غرب مصروف سازند. ایران به خراسان حمله کرد و آنجا را ازسلطه درانی بیرون ساخت و نیز انگلیسها با انعقاد یک قرارداد در سال 1801 با ایران موافقه کردند که: هرگاه شاه افغانستان تصمیم حمله به هندوستان را بگیرد ، چون سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان می باشند ، قوای ایران باحمله نظامی به افغانستان مانع اینکار گردد و درمقابل اگر شاه افغان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد به ایران حمله کند ، انگلیس به ایران کمک نظامی میکند. (مؤخذ شماره 2. صفحه 190)

انگلیسها به منظور تقویه کمر بند دفاعی در برابر حمله احتمالی روسیه و فرانسه که در این وقت دولت قاجار را نیز با خود هم‌نوا ساخته بودند، یکی از مامورین کار کشته خود Stewart

toneElphins ستوارت الفنسستن را در سال 1809 به پشاور نزد شجاع الملک اعزام کرد و به او وعده حمایت داد و تعهد گرفت که در برابر حمله روسیه و فرانسه از طریق افغانستان به هند سد راه آنها شود و با انگلیسها همکاری نماید. فرانسه پس از شکست واترلو در سال 1815 از حلقه بازیگران قدرت در منطقه بیرون شد و بجای آن روسیه به پیشروی بطرف جنوب ادامه داد و با اشغال قسمت های از ایران، حکومت ایران را تشویق کرد تا به هرات حمله کند.

در سال 1837 محمد شاه قاجار به تحریک روسها به هرات که حیثیت «دروازه هند» را داشت و در دست کامران میرزا و وزیر باتدبیرش یارمحمدخان الکوزائی بود، لشکر کشید و شهر هرات یازده ماه در محاصره ماند، مگر ایرانی ها موفق به فتح آن نشدند. در این سال امیر دوست محمد خان که به قدرت در کابل دست یافته بود، به مقصد بیرون کردن پشاور از تسلط بالفعل رنجیت سنگه و برادرش سلطان محمد خان طلائی داخل اقدام شد و برای جلب حمایت انگلیسها در اینکار به حکومت روسیه و ایران نامه نوشت به این فکر که «کلید دروازه هند را در دست دارد و اگر سروکله رقیب دیگر پیدا شود، دولت انگلیس این کلید را به قیمت گزاف خواهد خرید» (مؤخذ شماره 41- جلد اول 239)

در این وقت سرداران قندهاری از ترس امیر دوست محمد خان تحت الحمایگی ایران را خواهان شدند. اینجاست که «بازی بزرگ» در افغانستان بین دو ابر قدرت وقت یعنی روسیه و انگلیس شروع شد و آتش جنگ و ویرانی در سرتاسر کشور شعله ور گردید.

فصل سوم

اهمیت سترا تریک هرات در «بازی بزرگ»

1- هرات- مرکز رقابت روس و انگلیس

انگلیسها جواسیس خود را سالها قبل به مناطق حساس سیستان و هرات برای جمع آوری معلومات اعزام کرده بودند که یکی آنها بنام کپتان آرتور کنولی Conolly Arthor بود. کنولی در ماه سپتمبر 1830 به هرات رسید و سه هفته در آن شهر ماند و از راه قندهار به هند برگشت. او اطلاعات مفید به اولیای امور هند ارائه کرد و به این عقیده بود که تنها از دو طریق رسیدن اردوی روسیه به هند ممکن است:

الف- از طریق خیوا و بلخ پس از عبور از هندوکش بطرف کابل و از آنجا به جلال آباد از راه خیبر به پشاور و عبور از رود سند (تعقیب خط السیر سکندر کبیر). به نظر کنولی این راه بسیار طولانی بوده و بیش از دو سال را دربر خواهد گرفت و پراز مشکلات و خطرات جنگ است.

ب- راه کوتاه و نسبتاً مطمئن برای رسیدن اردوی روسیه به هند همانا اشغال هرات و استفاده از آن به حیث تخته خیز و از آنجا به قندهار، کویته و دره بولان و پیشرفت بسوی هند.

برطبق نظر کنولی روسیه میتواند ایران را باخود همکار ساخته و از طریق خشکه با گذشتن از کسپین به استرآباد و از آنجا خود را به هرات برساند و هرگاه روسها یکبار به هرات دست یابند و یا توسط ایرانی ها آنجا اشغال شود، آنوقت قشون روسی میتواند برای سالها در هرات وضع سوق الجیش بگیرد و تمام ضروریات خود را از آنجا اکمال کند، زیرا هرات به حیث «انبار غله آسیای میانه» میتواند در اینکار نقش مهم بازی کند. به این اساس کنولی اکیداً به انگلیسها توصیه کرد که باید به هیچ وجه نگذارند که هرات بدست ایرانیها و یا روسها بیفتد و سعی کنند از حکومت کامران میرزا و وزیر یارمحمد خان حمایت و آنرا در برابر تهاجم ایران تقویه کنند. (مؤخذ شماره 13. صفحه 107 تا 109).

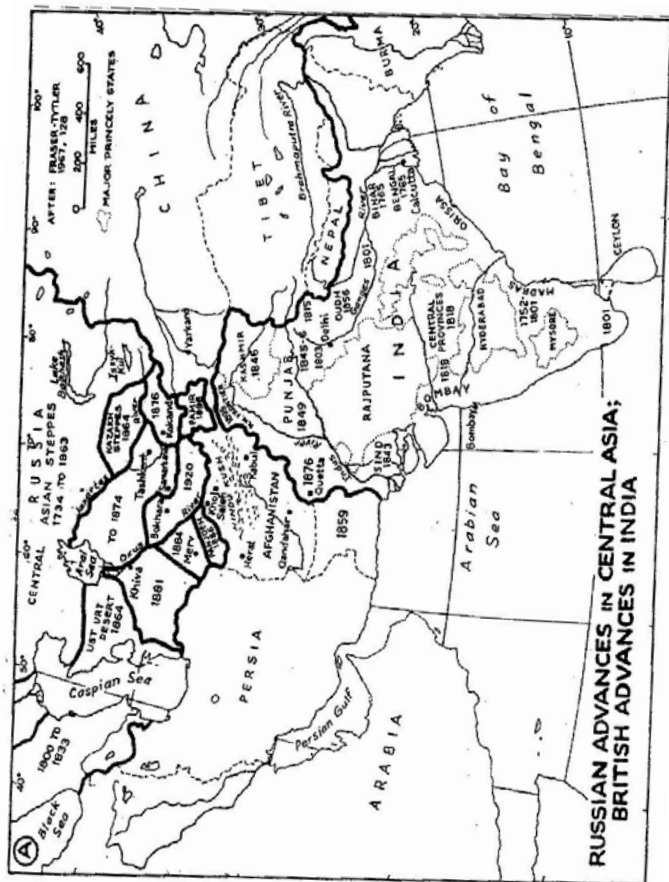
تشبثات دولت تزاری روسیه در دربار قاجار، حکومت انگلیس را واداشت به سفیر خود درتهران هدایت دهد تا آن دولت را از هرگونه آمادگی دربرافغانها هشداردهد، اما وزیراعظم قاجار درجواب مدعی شد که: «بخش بزرگی از خاک افغانستان (تا غزنی) از آن شاه ایران است و شاه مختار است به هر روشی که صلاح داند با رعایای خود رفتار کند». سفیر انگلیس درجواب تصریح کرد: «باتوجه به آرامش داخلی هندوستان هرگز دولت بریتانیا نخواهد گذاشت که افغانستان جزء خاک ایران شود، زیرا بسط قلمرو ایران بی درنگ نفوذ روسیه را به آستانه امپراطوری ما خواهد کشانید». (مؤخذ شماره 8. جلد 2 صفحه 190 تا 192)

با وجود این اخطاریه انگلیس، دولت قاجار ایران درماه آگست 1837 به هرات لشکر کشید که ذکر مختصر آن در رابطه با تاریخ مبارزات مردم هرات در برابر تهاجم بیگانه بسیار دلچسپ است با این شرح:

باپخش خبرعزیمت لشکر قاجار به مقصد اشغال هرات، کامران حکمران هرات که مصروف جنگ با برادران قندهاری در جنوب بود، فوری خود را به هرات رسانید تا درکنار وزیر یارمحمدخان تدابیر دفاعی اتخاذ نماید. نخستین اقدام او همانا بازداشت عناصری بود که به همکاری با ایرانی ها مورد سوءظن قرار داشتند و در قدم دوم به مردم دهات دستور داد تا تمام محصولات زراعتی خود را جمع کرده به داخل حصارشهر با خود بیاورند و آنچه قابل انتقال نباشد، همه را حریق کنند. درعین زمان بکار استحکام حصار و برجهای شهر و پرکردن خندق اطراف شهر پرداخت و تمام راه های خروجی شهر را زیر نظارت دقیق و جدی گرفت. دراین زمان یک افسرانگلیسی بنام «الدرد پاتنجر» از کابل و قندهار وارد شهرهات گردید و با یارمحمد خان وزیرمعرفی شد و درمورد آمادگی دفاع از شهر به او مشوره های مفید داد. مردم هرات برای دفاع از شهر دربرابر حملات ایران در گذشته تجارب زیاد داشتند، ولی این بار قوای ایران را یک جنرال و تعدادی از نظامیان روسی همراهی میکردند. در اوایل نوامبر 1837 شهر غوریان در نزدیک سرحد هرات سقوط کرد و سپس در 22 نوامبر قوای ایرانی در پشت دیوارهای شهرهات رسیدند و آن شهر را به محاصره گرفتند. بقول «جان کی» مؤرخ انگلیسی در کتاب «تاریخ جنگ در افغانستان» شدت عمل در محاصره از هر دو طرف آنقدر فجیع و بیرحمانه بود که از یکطرف وزیر یارمحمد خان مدافعان شهر را به قطع سر دشمن تشویق میکرد تا سرهای بریده را بیاورند و آنرا در برجهای شهر بلند کنند تا روحیه عساکر دشمن را تضعیف نمایند و در بدل هر سر بریده او به آورنده آن یک سکه طلا و یک چین انعام میداد، از طرف دیگر در کمپ قوای قاجار دستور مثله زدن و شکم دریدن افغانها با قساوت فراوان همراه بود تا از مقاومت دست بکشند و شهر را تسلیم نمایند.

محاصره شهر بدینسان هفته‌ها و ماه‌ها طول کشید و قوای مهاجم با موجودیت مشاوران روسی نتوانستند در شهر رخنه کنند. در این موقع سفیر روس در ایران «کانت سیمونیچ» نیز در هرات آمد و با توزیع پول و مشوره‌های نظامی به نفع قوای ایران داخل فعالیت شد. همچنان سفیر انگلیس از تهران به هرات آمد و به شاه قاجار گوشزد کرد که حمله بر هرات با اشتراک روسها برخلاف معاهدات قبلی بین ایران و انگلیس است و اصرار داشت تا عملیات هرچه زودتر متوقف شود. در این وقت الکساندر برنس Burns Alexander سفیر انگلیس در دربار امیر دوست محمد خان در کابل از امیر تقاضا کرد تا برای نجات هرات اقدام کند، ولی امیر شرط گذاشت تا انگلیس در مورد استرداد پشاور او را یاری دهد که این شرط از طرف وایسرای هند برتانوی قبول نشد. تلاش انگلیسها برای قناعت دادن سرداران قندهاری مبنی بر انصراف از حمایت قوای ایرانی در هرات نیز ناکام گردید. انگلیسها به شاه قاجار اخطار دادند که در صورت سقوط هرات، آن شهر دوباره بانیروی بریتانیا باز گرفته خواهد شد.

با دوام محاصره قوای هردو طرف خسته شده بود و هردو طرف راه مذاکره را باز کردند و هئیت‌ها رد و بدل شد، اما نتیجه همان ادامه جنگ و محاصره بود که هرروز با شدت بیشتر پیش میرفت. بتاريخ 24 جون 1837 تعرض بزرگ دشمن به هدایت و رهبری کنت سیمونیچ آغاز شد و دیوار شهر مورد حملات قوی و پیهم توپخانه دشمن قرار گرفت. در یکی از دیوارها رخنه ایجاد شد و قوای دشمن به آن سو هجوم بردند، ولی با مقاومت بسیار شدید مواجه شدند که تا آنوقت نظیر نداشت. (شرح مزید: مؤخذ شماره 13. صفحه 150 تا 161)



لارد اوکلند Oakland Lord ویسرای هند سرانجام تصمیم گرفت تا ایران را از طریق اعزام قوا در خلیج فارس مورد تهدید قرار دهد. نیروی انگلیس در جولای 1838 به جزیره خارک و بوشهر پیاده شد. شایع گردید که این قوا بسمت شیراز حرکت میکنند. سفیر انگلیس به شاه قاجار در حومه هرات اخطار داد که اشغال هرات توسط قوای ایران یک عمل خصمانه علیه منافع انگلیس است و قوای انگلیس از ایران بیرون نخواهد شد تا زمانی که قوای ایران هرات را ترک نکنند. شاه قاجار مجبور شد تا از محاصره هرات دست بکشد و بتاريخ 9 سپتمبر شاه سوار بر اسب هرات را ترک کرد. (مؤخذ شماره 9- صفحه 478)

2- تلاش انگلیسها برای رهائی هرات از نفوذ ایران

تماس امیردوست محمدخان با روسها و دیدار با «ویتکوویچ» نماینده روسیه سوء ظن انگلیسها را بر امیر بیش از پیش ساخت و انگلیسها تصمیم بر اشغال افغانستان گرفتند. آنها شاه شجاع را که زیر نظارت در هند داشتند، به پیش انداختند و از راه قندهار و غزنی به کابل رسیدند و با اشغال کابل شاه شجاع را بار دوم به سلطنت ابقا کردند. امیردوست محمد خان به بخارا فراری شد و از آنجا بار دیگر در تابستان 1840 برای اعاده قدرت به افغانستان آمد، ولی در کوهدامن از مقابله دست کشید و خود را تسلیم انگلیسها کرد. انگلیسها او را به لودیانه بردند و برای اهداف بعدی زیر نظارت گرفتند. بعد از قیام کابل و کشته شدن «الکساندر برنس» در نوامبر 1841 و پس از قتل شاه شجاع توسط یک افغان در کابل و نیز کشته شدن مکناتن توسط وزیراکبرخان که منجر به عقد معاهده بین کاردار انگلیس و سران افغانی در جنوری 1842 گردید، قوای مهاجم انگلیس راه برگشت به هند را در پیش گرفتند و جنگ اول

افغان - انگلیس به پایان رسید. در این حال انگلیس ها به این فکر افتادند که با امضای یک معاهده با امیر دوست محمد خان مبنی بر انصراف ادعای ارضی از پشاور، یک حکومت مرکزی را تحت قیادت امیر موصوف در افغانستان رویکار آورند. بدینوسیله امیر بار دوم به سلطنت رسید و انگلیس ها فرصت یافتند تا سند را در 1843 و پنجاب را پس از آن شامل متصرفات خود سازند. وزیر اکبر خان مخالف خاموشی پدر در برابر توسعه جوئی انگلیس بود، به پشاور عسکر کشید و اما از فتح آن ناکام شد و درصدد تصرف قندهار از دست سرداران قندهاری برآمد و در اینکار با وزیر یارمحمد خان که در آنوقت هرات را در اختیار داشت، برضد انگلیسها همکاری گردید. آنها هر دو در سال 1846 متفقاً قاصدی به ایران فرستادند و از شاه ایران برعلیه انگلیسها طالب کمک شدند که شاه ایران جواب رد داد. اینکار موجب تیره شدن روابط امیر با پسر نامدارش وزیر اکبر خان شد و وزیر بعداً در کابل بطور مرموز وفات کرد.

وضع اقتصادی هرات بخصوص زراعت که منبع مهم امرار حیات مردم بود، در اثر این جنگ و محاصره طولانی از هم پاشیده و فقر و بیچارگی حکومت و مردم فراگیر احوال همه شده بود. کامران میرزا به باده نوشی و عیاشی روی آورده و وزیر یارمحمد خان به ظلم و ستم بر مردم توسل جسته و به فروش غلام و کنیز پرداخته بود. با آنکه نماینده انگلیس در هرات به او کمک مالی کرد، ولی وزیر از ستم و ضبط و تاراج دارائی مردم دست برنداشت. وزیر چشم به خزانه و جواهرات کامران دوخت و او را به نحوی از بین برد و خود را حکمران مستقل هرات ساخت. یار محمد خان که خود را در برابر فشار سرداران قندهاری ضعیف احساس میکرد، رو به ایران کرد و خود را در پناه ناصر الدین شاه قرار داد و هرات بار دیگر تحت

حمایت ایران قرار گرفت. در سال 1850 یار محمد خان وفات کرد و پسرش سعید محمد که شخص بی کفایت و نیمه دیوانه بود، زیر حمایت ایران حکمران هرات شد. (مؤخذ شماره 15. صفحه 67-68)

انگلیس ها از این وضع ناراحت بودند و با امضای معاهدات 1855 با امیر دوست محمد خان در بدل انصراف از پشاور تعهد کردند که قندهار و هرات را جز قلمرو امیر بدانند. در این وقت سعید محمد به وسیله یک سدوزائی به خونخواهی کامران میرزا به قتل رسید و شهر را به تصرف خود آورد. در نتیجه این حوادث انگلیسها بر حکومت ایران فشار آوردند و یک معاهده را در پاریس در سال 1857 با ایران امضا کردند که به اساس آن دولت ایران تعهد کرد از هر گونه ادعای حاکمیت و نیز هر نوع مداخله بر هرات و سائر ساحات افغانستان صرف نظر نماید. به اساس این معاهده ایران قوای خود را از هرات بیرون کرد و سردار سلطان احمد خان برادرزاده و داماد امیر دوست محمد خان را که مناسباتش با امیر قبلاً برهم خورده و به ایران پناه برده بود، با لقب «سرکار» به حیث حکمران هرات مقرر نمود. (مؤخذ شماره 15. صفحه 187-193)

امیر دوست محمد خان در سال 1861 تصمیم گرفت تا شخصاً به هرات لشکرکشی کند و هرات را از نفوذ ایران بیرون کرده داخل سیطره حکومت کابل سازد. امیر شهر هرات را به محاصره گرفت که مدت ده ماه بطول کشید، ولی سردار «سرکار» شهر را تخلیه نکرد. تا آنکه دختر امیر که زوجه او بود وفات نمود و متعاقباً خودش نیز درگذشت. بالاخره اعیان هرات به مشکل پایان دادند و دروازه ها را گشودند و شهر را به امیر پیشکش کردند. قوای امیر داخل شهر گردید، ولی پسران سردار از مقابله منصرف نشدند و در برابر امیر (پدرکلان خویش) بسیار گستاخانه پیش آمد کردند. امیر مجبور شد به احترام مقام سلطنت امر اعدام آنها را صادر کند، ولی به شفاعت

سردار شیرعلی خان که مامای سکه آنها بود، جزای اعدام به حبس تنزیل یافت. در اینوقت امیر به مریضی ضیق النفس مبتلا شد و شیرعلیخان پسر خود را به حکومت هرات منسوب کرد و میخواست به کابل برگردد که اجل به او مهلت نداد. امیر بعد از تصرف هرات فقط یکماه زنده بود و بتاريخ 12 جون 1863 بعد از 21 سال سلطنت (دور دوم) به عمر 72 سالگی در هرات وفات کرد و در گازرگاه در جوار دختر و دامادش به خاک سپرده شد. (برای شرح مزید: مؤخذ شماره 15. صفحه 197 تا 201)

پس از الحاق قطعی هرات به افغانستان به کمک و حمایت جدی سیاسی انگلیسها توسط امیر دوست محمد خان، انگلیسها تاحدی از پایان یافتن تلاشهای ممتد روسیه و ایران به منظور انتزاع هرات از افغانستان آسوده خاطر شدند و بدینوسیله راه ورود روسها بسوی هند مسدود گردید. اما وقتیکه شیرعلیخان بجای پدر نشست، انگلیسها که به او چندان اعتماد نداشتند، به این فکر افتادند در صورتیکه امیر شیرعلیخان به روسها نزدیک شود و زمینه باز شدن راه هرات بار دیگر به روی روسها مساعد گردد، باید آنها بکوشند تا در هرات یک حکومت مستقل زیر نفوذ خود را رویکار آورند. خوشبختانه با وجود تغییر اوضاع، از آن به بعد هرات برای همیشه جزء خاک افغانستان باقی ماند و تحت نفوذ قلمرو حکومت مرکزی درآمد.

3- «فارورد پالیسی» - ادامه بازی بزرگ

امیر دوست محمد خان 27 پسر داشت که از جمله 9 پسر او در زمان حیات پدر به حکمرانی مناطق مختلف کشور گماشته شده بودند و اما سردار شیرعلیخان ولیعهد پدر بود که بعد از وفات پدر به سلطنت رسید. جنگ بین برادران به او مجال زیاد نداد و برادرانش

محمد افضل خان و محمد اعظم خان یکی پی دیگر برای مدت کوتاه امیر افغانستان شدند. امیرشیرعلیخان به هرات رفت و از آنجا به مقصد اعاده قدرت بسوی کابل لشکر کشید. بعد از جنگ های زیاد با سردار عبدالرحمن خان فرزند امیر محمدافضل خان که خود را وارث سلطنت می شمرد، توانست بر او غلبه کند و عبدالرحمن خان به بخارا فراری شد. امیرشیرعلیخان در سال 1868 بار دوم به حیث امیر افغانستان بر اریکه قدرت قرار گرفت. او ده سال بدون منازعه سلطنت کرد و به اصلاحات وسیع که تا آنوقت درکشورنظیرنداشت، مبادرت ورزید. هنگامیکه امیر پسر خورد سال خود عبدالله جان را رسماً ولیعهد خود تعیین کرد، محمد یعقوب خان و برادرش محمد ایوب خان در برابر اینکار عقده گرفتند و روابط شان با پدر تیره شد و هر دو به هرات رفتند و در 1870 آن شهر را به تصرف آوردند. بعد با وساطت بزرگان و عذرخواهی یعقوب خان از پدر، امیر او را به حکمرانی هرات مقرر کرد اما دیری نگذشت که او را دوباره به کابل احضار کرد. او میخواست دوباره به هرات برود، امیر مانع او شد و کار بجائی کشید که امیر او را زندانی ساخت. یگانه مشکل در اینمدت همانا عواقبی بود که از بازی بزرگ نشأت کرد و بحران جدید را به وجود آورد. امیرشیرعلیخان در مارچ 1869 با هیئت بزرگ به دعوت ویسرای هند به امباله (پنجاب) رفت و با ابراز تشویش از پیشرفت روس ها بطرف جنوب، از انگلیسها خواهان اسلحه و کمک گردید و درعین زمان معاهده مؤدت (دوست دوستان و دشمنان) را با هند برتانوی امضا کرد.

با آنکه از این به بعد دیگرهیچگاه ایران ادعای ارضی برهرات نکرد و هرات جزء خاک افغانستان باقی ماند، اما بازی بزرگ ادامه داشت و رقابت انگلیس و روسیه هنوزهم در افغانستان درحال پیشرفت بود روسها هرچند سالی یکی از شهرهای آسیای میانه را اشغال

میکردند و خود را بطرف جنوب به سواحل دریای آمو و به جانب هرات نزدیکتر می ساختند و انگلیسها نیز با تعقیب سیاست پیشروی بطرف غرب «فارورد پالیسی» نفوذ بالفعل خود را در امتداد کوه های هندوکش توسعه میدادند. در بحبوحه این کشمکش ها دولت انگلیس پیشنهاد تشکیل یک منطقه بیطرف را بین دو کشور در آسیای میانه به روسها کرد. در اثر معاهده 1873 بین روس و انگلیس رود آمو به حیث سرحد دو کشور تعیین گردید و بدینوسیله افغانستان ظاهراً منطقه بیطرف و اما تحت نفوذ انگلیس شناخته شد.

در اینوقت انگلیسها به تعیین سرحدات غربی افغانستان با ایران توجه مبذول کردند زیرا مشکلات ناشی از حق استفاده از آب دریای هلمند در ساحه سیستان بین ایران و افغانستان مشکلاتی را به وجود آورده بود. نظر به اهمیت ستراتیژیک آن منطقه، انگلیسها پادرمیانی کردند و هیئت ایرانی و افغانی به حکمیت فردریک گولدسمت F. hGoldsmیت (انگلیسی) مؤظف بررسی موضوع گردید. بعد از تعیین خطوط سرحدی بین ایران و افغانستان، دو کشور حکمیت گولد سمیت را در مورد حقایق پذیرفتند و موضوع لاینحل ماند.

مشکل عمده که بین انگلیسها و امیر به وجود آمد همانا تأسیس سفارت انگلیس و اعزام کارمندان آنکشور به دربار امیر بود و نیز شناسائی ولیعهدی شهزاده عبدالله جان خوردسال از طرف انگلیسها که امیر به آن اصرار می ورزید. انگلیسها در کنفرانس سمله در 1872 با اشتراک سید نور محمد شاه خان صدراعظم تاحدی ملایمت نشان دادند ولی چندان نتیجه کلی از آن بدست نیامد.

در 1874 تغییر عمده در لندن به وقوع پیوست و حزب محافظه کار به قدرت رسید و این حزب سیاست سختگیرانه را در برابر کشورهای مشرق زمین در پیش گرفت. در این وقت روسها با زهم بدون اعتنا به موافقات قبلی با انگلیسها به پیشرفت خود بسوی سرزمین های آسیای میانه ادامه دادند و در همین سال روسها به اشغال مناطق ترکمن نشین پرداختند که این اقدام نزد انگلیسها به مثابه نزدیک شدن به هرات تلقی شد. انگلیس ها نیز به سیاست پیشروی بسوی غرب جدی تر شدند و کویته را به مرکز نظامی خود مبدل ساختند. انگلیسها از امیر شیرعلیخان خواستند تا به جاگزین ساختن افسران انگلیسی در قندهار و هرات موافقه کنند. امیر حاضر بود کنترل مناسبات خارجی کشور را زیر نظر انگلیسها قبول کند ، ولی به هیچ وجه نمیخواست زمینه مداخله انگلیسها را در امور داخلی بپذیرد که یقیناً به وسیله موجودیت افسران انگلیسی در کشور صورت میگرفت.

(برای شرح مزید: مؤخذ شماره 13. صفحه 318 تا 324 و مؤخذ شماره 14. قسمت چهارم، صفحه 1 تا 4)

این وضع موجب بی اعتمادی و تشنج در روابط امیر با انگلیسها گردید و روسها که منتظر همچو فرصت بودند ، فوراً هیئتی را تحت سرپرستی جنرال ستولیتوف به کابل فرستادند. نزدیکی امیر با روسها موجب شد تا انگلیسها تصمیم به اشغال مجدد افغانستان بگیرند و برای بار دوم به کشور لشکرکشی نمایند. در نوامبر 1878 قوای انگلیس از سه جبهه داخل افغانستان شد و کابل را بدون مشکل تصرف کردند و این در حالی بود که امیر قبلاً برای جلب کمک از روسها به ترکستان رفته و پسر خود محمد یعقوب خان را از زندان رها و به نیابت خود در کابل گماشته بود. روسها از کمک به امیر سرباز زدند و امیر در ماه فبروری 1879 به عمر 58 سالگی در آنجا

پدرود حیات گفت و در جوار روضه مبارک در مزار شریف به خاک سپرده شد.

انگلیس ها از فرصت استفاده کردند و محمد یعقوب خان را که با فشارزدان روحاً ضعیف گردیده بود، به امارت افغانستان برگزیدند. سفارت انگلیس در کابل تأسیس شد و کیوناری عهده دار سفارت گردید. انگلیسها در می 1879 معاهده ای مسمی به «گندمک» را با امیر محمد یعقوب خان امضا کردند که برطبق آن یک قسمت زیاد خاک افغانستان به هند برتانوی تعلق گرفت. سفارت کیوناری در کابل دیر نپائید و بزودی مورد هجوم عساکر افغان و مردم واقع شد و در نتیجه سفارت که در بالاحصار موقعیت داشت، حریق و کیوناری با عده دیگری کشته شدند. این وضع انعکاس بزرگ در مقامات هند برتانوی به وجود آورد و انگلیس ها یک قوای دیگر به سرکردگی جنرال رابرتس به افغانستان اعزام کردند و به اشغال مجدد کابل دست یافتند. در اینوقت امیر محمد یعقوب خان از سلطنت استعفا داد و انگلیسها او را با خانواده و خسرش سردار یحیی خان بعداً به هندوستان فرستادند.

در حالیکه شورش و قیام ملی در کابل علیه انگلیس ها روبه شدت بود و جنگ در قرارگاه نظامی شیرپور جریان داشت، قوای انگلیسی در صدد تخلیه کابل برآمد. در اینوقت سردار محمد ایوب خان برادر عینی محمد یعقوب خان از هرات بسوی قندهار لشکر کشید و جنگ معروف «میوند» تحت قومانده شاغاسی خوشدلخان در حواشی گرشک به وقوع پیوست که موجب شکست انگلیس ها گردید. انگلیسها با استفاده از یک چال سیاسی و کمائی کردن وقت مانع پیشرفت قوای فاتح میوند شدند تا به اشغال کامل قندهار دست یابند. در این حال قوای رابرتس از کابل به قندهار رسید و قوای سردار ایوب خان در جنگ شکست خورد و سردار به هرات رفت.

انگلیس ها که جنگ دوم را با افغانها عملاً باخته بودند، به این فکر شدند که با تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر و حائل قراردادن افغانستان بین روس و هند برتانوی قوای خود را از افغانستان برای همیشه بیرون کنند. برای این منظور گریفن Griffin نماینده جدید انگلیس در کابل به سردار عبدالرحمن خان رجوع کرد و موصوف که خود را مستحق سلطنت افغانستان می شمرد و با مشاهده اوضاع قبلاً بخارا را ترک کرده و به عزم آمدن به کابل به تهیه قوا در صفحات شمال پرداخته بود، تماس گرفت و حمایت دولت خود را به او ابراز داشت و به وی اطمینان داد که دولتین روس و ایران دیگر در امور افغانستان مداخله نمی کنند و انگلیسها نیز در نظر دارند قوای خود را از قندهار بیرون کنند. با این ترتیب سردار عبدالرحمن خان با لشکر معیّتی در جولای 1880 به کابل رسید و در حضور گریفن و بزرگان افغان به مقام سلطنت افغانستان نائل آمد. قشون انگلیس نیز در اپریل 1881 قندهار را ترک کرد. سردار ایوب خان بار دیگر با قشون هراتی خود روانه قندهار شد. امیر عبدالرحمن خان شخصاً در راس یک قوه بزرگ به قندهار رفت و در آنجا با قوای ایوب خان مصاف داد و ایوب خان پس از شکست دوباره به هرات برگشت. در این وقت قوای عبدالقدوس خان «اعتماد الدوله» از راه هزاره جات به هرات رسید و آن شهر را بدون مقاومت از نزد لوییناب خوشدلخان نائب ایوب خان گرفت. سردار که در نیمه راه بود، تغییر مسیر داد و به ایران رفت و بعد از مدتی به هند پناهنده شد.

4- امیر عبدالرحمن خان و تأسیس حکومت مرکزی

بعد از آنکه امیر عبدالرحمن خان از حمایت انگلیس ها مطمئن شد، برای گسترش سلطه خود و از بین بردن رقبا و حکمرانهای مستقل محلی دست به لشکر کشی ها در داخل کشور زد و با شدت عمل و

قساوت بسیار توانست سلطه حکومت مرکزی را بار اول در تمام افغانستان پخش کند. تعیین سرحدات کشور که تا آن زمان نامعلوم بود، یکی دیگر از مشکلاتی بود که پیش راه امیر قرار داشت. سرحدات غربی با ایران و قسمتی از سرحدات شمالی با روسیه درامتداد دریای پنج و آمو در زمان امیر شیرعلیخان تعیین شده بود، ولی قسمت های دیگر در شمال از خمیاب تا دریای هریرود و همچنان سرحدات شرقی و جنوب شرقی کشورنا مشخص بود. حمله روسها به مرو در سال 1884 بار دیگر زنگهای پیشرفت روس را بطرف جنوب به صدا آورد، زیرا انگلیسها مرو را کلید هرات میدانستند و چون دیگر نمی خواستند درافغانستان به اقدام نظامی تشبث کنند، لذا راه دیپلماسی را در پیش گرفتند. حمله روسها برپنجاهه که جزء خاک افغانستان بود، در مارچ 1885 سر و صدا های زیاد را در انگلستان بالا کرد و انگلیسها در صدد آن شدند تا هرچه زودتر در مورد تعیین خط سرحدی بین روسیه و افغانستان به تفاهم برسند. همان بود که هیئت های طرفین که قبلاً تعیین گردیده بودند، دست بکار شدند و در سال 1887 سرحد افغانستان از رود آمو تا هریرود مشخص و علامه گذاری شد.

خساره افغانستان در پنجاهه تنها از دست دادن یک قسمت خاک و شهادت یک تعداد زیاد فرزندان صادق وطن نبود که با شهامت در برابر روسها جنگیدند، بلکه تخریب مسجد و مصلا ی هرات که یکی از زیبا ترین آثار هنری جهان بود، نیز فدای این ماجرا گردید. با سقوط پنجاهه انگلیس ها به سنگربندی در هرات پرداختند و 26 عراده توپ را بالای برجهای شهر تعبیه کردند. آنها چند سنگر محکم در نقاط مختلف شهر ساختند، اطراف شهر را تا ششصد قدم از دیوار و اشجار صاف کردند و بدون توجه به ارزش تاریخی، مصلا را که بیرون شهر قرار داشت به این مقصد که مبادا روس ها از آن با

تعبیه توپ در داخل شهر حمله کنند، ویران کردند. مصلاهی هرات پنج بنیاد تاریخی بود که هر کدام یادگار یک عصر باشکوه فرهنگی بشمار میرود. «مصلاهی اول را ملکان غور که به سلاطین کرتیه معروفند، بنا نهادند؛ مصلاهی دوم را امیر تیمور گورگانی ساخته بود؛ مصلاهی سوم یادگار سلطان حسن میرزای بایقرا است؛ دو مصلاهی دیگر را شاهرخ و سلاطین از یک بنا نهادند و سلاطین اول صفویه به اتمام رسانیدند و به هریک از مصلاها صحن و ایوان و گنبدی با دو مناره مرتفع تعبیه شده بود، اما یک مصلا که از امیر تیمور یادگار بود، ایوان و قسمت فوقانی آن در عهد سلطان حسین صفوی شکست یافته بود که آجر آن را آورده چهارسوق و حوض هرات را ساختند.» (مؤخذ شماره 2 - صفحه 409 برگرفته از: عین الوقایع، تالیف محمد یوسف، مشهد 1324 قمری صفحه 226).

با تأسف که همچو یک بنای تاریخی با عظمت و جلال که نمودار هنر مهندسی چند دوره مختلف بود، بيموجب فقط به اشاره چند افسر اجنبی در ظرف چند روز به خاک یکسان گردید و شهر هرات از داشتن چنین اثر تاریخی که در جهان نظیر نداشت، محروم گشت.

امیر عبدالرحمن خان پس از تعیین سرحدات شمالی متوجه سرحدات شرقی و جنوبی کشور گردید که با امضای معاهده ای مسمی به «دیورند» با مارتیمر دیورند Dewrand وزیر خارجه هند برتانوی در کابل بتاريخ 12 سپتمبر سرحد را از واخان تا سرحد ایران تعیین کرد که به موجب آن امیر از ادعای افغانستان بر مناطق صوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن صرف نظر نمود و در مقابل تصدیق انگلستان را در مورد اینکه دره کنر تا اسمار و علاقه برمل در وزیرستان جز افغانستان می باشد، بدست آورد و حد بخشی توسط هیئت ها دو طرف مشخص گردید.

با تشکیل حکومت مرکزی در عهد امیر عبدالرحمن خان و تعیین سرحدات و همچنان قبول وابستگی در امور خارجی به هند برتانوی و داشتن استقلال کامل در امور داخلی، افغانستان به یک عصر نوین قدم گذاشت که از حیطة رقابت ها بین دو ابر قدرت آنوقت یعنی روس و انگلیس بیرون شد و با این ترتیب بازی بزرگ که تقریباً مدت یک و نیم قرن با ویرانی، جنگ و خونریزی در کشور توأم بود، به پایان رسید.

فصل چهارم

هرات از عهد امیر عبدالرحمن خان تا کودتای ثور

امیر عبدالرحمن خان اوضاع عمومی کشور را در آغاز سلطنت خود چنین شرح میدهد: «هرآخوند و ملا، سرکرده ای هر طایفه و قلعه، خود را پادشاه بالاستقلال می دانستند و از مدت دو صد سال آزادی و خودسری بیشتر از این آخوند و ملا را حکمرانان سابق افغانستان معترض نشده بودند. میرهای ترکستان و میرهای هزاره و سرکرده های غلجائی بالنسبه از امرای افغانستان قویتر بودند و تا زمانی که آنها حکمران بودند، پادشاه نمی توانسته است در مملکت عدالت نماید، حکم و تعدی این اشخاص از درجه تحمل گذشته بود.... هر سرکرده و هر شاهزاده حتی خود پادشاه افغانستان دستجات قاتلین و تعداد زیادی از قطاع الطریق و دزدها مستخدم نموده و راهزنان مسافرین و کسبه و تجار متمول مملکت را میکشتمند و اموال نقدینه آنها را غارت میکردند. اموال مسروقه بین خادم و مخدوم تقسیم می شد. هریک از این قطاع الطریق ها دسته از خود داشتند که مسلح به تفنگ ها بودند.... لهذا نخستین کار من این بود که قطاع الطریق و سارقین و ابنای کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم. اذعان می نمایم که این کار آسانی نبود، پانزده سال جنگ کردم تا اینها آخر الامر به من اطاعت نمودند. بعضی از آنها را یا تبعید

کردم یا عازم سفر آخرت شدند... اکثر اشخاص مغرض و جاهل هستند که به جهت این جنگهای داخلی مرا ملامت مینمایند و خیال میکنند رفتار من نسبت به این اشخاص خیلی جا برانه بوده است، ولی در ممالک متمدنه حالیه هم امثال این گونه واقعات بوده است که سلاطین آنجا در شروع تاریخ تمدن شان مجبور بودند به مخالفت اهالی وطن خود بچنگند، چرا که اهالی وطن آنها در بدو امر حالت تمدن را نمی فهمیدند... افتخار دارم از اظهار اینکه در زمان قلیلی اهالی وطنم تحت حکمرانی من اینقدر در تمدن ترقی زیاد کرده اند که اشخاص خیلی متمول و صاحب مکننت چه در روز و چه در شب می توانند سالماً در تمام قلمرو مملکت من مسافرت نمایند...» (مؤخذ شماره 9. صفحه 217. 218)

با شرح فوق (متأسفانه وضع امروز کشور چیزی کمتر از آنروز نیست) می بینیم که هدف اساسی امیر تأسیس و استحکام یک حکومت مرکزی و سلطنت مطلقه با موجودیت یک حکمروا بود که حکمروا هم قانون باشد و هم مجری قانون، و طوری که خودش این هدف را صریحاً بیان میکند: « زیرنظم آوردن صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ... همه ایجاب میکرد تا سیستم قبائلی نابود شود و با یک جامعه آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.» (مؤخذ شماره 9. صفحه 221)

برای نیل به هدف فوق ستراتیژی امیر استوار بود بر نکات ذیل:

- تلاش برای تعیین سرحدات تا حدود حاکمیت دولت را مشخص سازد،
- تضعیف و امحای سران سرکش قبائل و سائر گروپ های قدرتمند،
- جذب علمای دین در خدمت دولت و بیرون کردن آنها از زیر نفوذ سران قبائل،

- دادن مشروعیت دینی به سلطان به حیث «سایه خدا در روی زمین»،
- سازش با قدرتهای بزرگ منطقه، بخصوص انگلیسها با رعایت این
اصل که «در امور خارجی بی مصلحت شما کار نمیکنیم، ولی در
امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم».

امیر عبدالرحمن خان بعد از 21 سال تلاش شباروزی موفق شد
سرحدات کشور را در شمال و جنوب تعیین نماید و به وسیله جمعاً
چهل بار لشکر کشی های خورد و بزرگ توأم با شدت عمل و ظلم و
فشار به هر سمت در داخل کشور توانست اداره مرکزی را زیر سلطه
خود در تمام افغانستان حاکم سازد، امنیت سرتاسری را برقرار و راه
را برای تجدد و تحول بعدی در ساحات مختلف مساعد
گرداند. (مؤخذ شماره 9. صفحه 248-249)

قابل ذکر است که در سال 1883 یک عده از عساکر غلجائی در هرات
دست به شورش زدند، جبه خانه را به تاراج بردند و سرکرده نظامی را
در ارگ هرات محصور ساختند و سپس آنها با یاغی ها در مرغاب
یکجا گردیدند. این غائله با اعزام قوا از مرکز به سرکردگی
سپهسالار غلام حیدر خان به زودی خاموش شد و امنیت در آن ولایت
دوباره برقرار گردید.

از این به بعد هرات مثل سائر ولایات به حیث یک ولایت افغانستان
زیر اداره حکومت مرکزی قرار گرفت و از آنوقت تا امروز هیچ شخص
و یا هیچ قدرت نتوانست در آنجا به تشکیل یک حکمرانی مستقل
بپردازد، البته به استثنای یک مدت کوتاه بعد از سال 1992 که
در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

در عهد امیر عبدالرحمن خان افغانستان به شش زون بزرگ «ولایت» از
نظر اداره ملکی تقسیم شده بود: کابل، ترکستان، هرات، قندهار،
مشرقی و جنوبی. به استثنای کابل که مرکز بود و امور ملکی و

نظامی آن زیر نظر مستقیم امیر اداره می شد، در سائر ولایات یک «نائب الحکومه» که از طرف امیر مقرر می شد که او متصدی کلیه امور ملکی بود و اما در امور مهم از مرکز و مشخصاً از امیر هدایت می گرفت. امور نظامی در هر ولایت بطور جدا به وسیله یک افسر عالی رتبه نظامی البته به هدایت امیر پیش برده می شد.

اولین نائب الحکومه هرات قاضی سعدالدین خان نوه خان علوم عبدالرحمن خان بود که از 1887 تا 1904 مدت 17 سال در آنجا ایفای وظیفه کرد. او پس از مرگ امیر در سال 1901 بازهم در زمان امیر حبیب الله خان سراج المله که بعد از پدر به سلطنت رسید، تا سه سال دیگر به همان وظیفه ادامه داد. در این وقت سپهسالار فرامرز خان مسؤل امور نظامی آنجا بود که تا پایان عمر مدت 24 سال به این وظیفه اشتغال داشت و درگازرگاه شریف دفن شد. دومین نائب الحکومه برای مدت کوتاه سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله بود که پس از او محمد سرور خان مشهور به «بابا» پسر عطاالله خان و برادرزاده لوینباب شیردلخان شاغاسی به آن مقام مقرر گردید که از 1904 تا 1908 متکفل امور ملکی و نظامی هرات بود. سردار سلیمان خان پسر سردار محمد آصف خان نیز از 1916 تا 1919 نائب الحکومه هرات بود که در عین زمان سردار محمد هاشم خان پسر سردار محمد یوسف خان و برادر سردار محمد نادر خان به حیث مسؤل امور نظامی آن ولایت ایفای وظیفه می کرد که هر دو بعد از شهادت امیر حبیب الله خان و اعلام سلطنت شاه امان الله غازی در فبروری 1919 به کابل احضار شدند و بابا محمد سرور خان برای بار دوم به حیث نائب الحکومه هرات مقرر شد. دو سال بعد شجاع الدوله خان به حیث رئیس تنظیمیه هرات گماشته شد که امور ملکی و نظامی هرات را عهده دار گردید. از 1923 تا 1924 میرزمان الدین خان بدخشی و

سپس محمد ابراهیم خان که قبلاً وزیر عدلیه بود تا سقوط دوره امانی 1929 نایب الحکومه هرات بود.

قابل ذکر است که در عهد امانی ولایت ترکستان به سه واحد اداری تقسیم شد، هریک ولایت مزارشریف، ولایت قطفن و بدخشان و حکومت اعلی میمنه و همچنان حکومت اعلی فراه از بدنه ولایت هرات مجزا گردید. چند سال بعد غزنی و پروان نیز از مرکز کابل جدا و هریک به حکومت های اعلی مبدل شدند که حکومت های اعلی در حقیقت یک تشکیل کوچکتر از ولایت بود و مستقیم به مرکز ارتباط داشت.

با وقوع اغتشاش حبیب الله کلکانی، شاه امان الله به قندهار رفت و خواست از آنجا دوباره برای اعاده سلطنت اقدام کند. به محمد ابراهیم خان نایب الحکومه هرات هدایت داد تا از آنجا به قندهار عسکر اعزام کند. ابراهیم خان که بالای فرقه مشر محمدغوث خان مسؤل نظامی هرات اعتماد نداشت، از شاه تقاضا کرد تا فرقه مشر عبدالرحمن خان را که داماد او بود، بجای محمد غوث خان تعیین نماید و محمدغوث خان را با قوا به قندهار بفرستد. وقتی محمدغوث خان از اینکار اطلاع حاصل کرد، عبدالرحمن خان را در فرقه زندانی کرد و او از بس عصبیت به عسکر نگهبان خود فیر نمود و عسکر را به قتل رسانید. در این موقع عساکر احتمالاً به تحریک محمدغوث خان به خشم آمدند و عبدالرحمن خان را در همانجا کشتند و بسوی مرکزاداری ولایت که در محل معروف «چهار باغ» هرات موقعیت داشت، هجوم آورده نایب الحکومه ابراهیم خان را با خود برده در محل «پای حصار» در کنار خندق ارگ با سنگ و چوب و برجه به قتل رسانیدند و محمد صدیق خان داماد نایب الحکومه که حاکم «اوبه» بود، نیز به عین سرنوشت گرفتار گردید. با اینحال محمدغوث خان فوراً دست بکار شد و امنیت شهر را تأمین

کرد و وفاداری خود را با اعزام عسکر به قندهار به شاه اعلام نمود. وقتی خبر حادثه به قندهار رسید، شاه امان الله به شجاع الدوله خان که در آنوقت سفیر افغانستان در لندن بود، هدایت داد تا خود را زودتر به هرات برساند. موصوف از راه شوروی و تورغندی به هرات آمد و امور هرات را در دست گرفت.

در اینوقت حبیب الله خان کلکانی در کابل به سلطنت دست یافته بود، عبدالرحیم خان کوهستانی (برادر خانم مستوفی الممالک محمد حسین خان و مامای استادخلیل الله خان خلیلی) را به رتبه نائب سالاری ارتقا داد و به حیث نائب الحکومه هرات تعیین کرد و موصوف با یک قوه عسکری از راه مزار و میمنه بصوب هرات حرکت کرد. شجاع الدوله خان که از موضوع اطلاع یافت، محمدغوث خان را وادار کرد تا برای مقابله به طرف مرغاب حرکت کند. چینیکه دو قوه باهم روبرو شدند، دفعتاً اوضاع تغییر کرد و یک قسمت قوای محمد غوث خان با نعره های «الله اکبر» و «خادم دین رسول الله» به قوای عبدالرحیم خان پیوستند و قسمت دیگر به مقابله پرداختند که به زودی با وساطت بعضی از علمای هرات از جنگ دست کشیدند. محمدغوث خان با مشاهده اوضاع از دریای مرغاب عبور و به شوروی فرار کرد. عبدالرحیم خان به همراه قوا بسوی هرات آمد و در نیمه راه به شجاع الدوله خان نامه نوشت و به او اطمینان داد که به او آسیبی نخواهد رسید و میتواند به کارش ادامه دهد. شجاع الدوله خان که به این وعده اطمینان نداشت، به گازرگاه رفت و در آنجا در «بست» نشست و در عرض راه مورد سوء قصد قرار گرفت که جان به سلامت برد و به گازرگاه بست نشین حضرت خواجه انصار گردید. هنگام ورود قوای عبدالرحیم خان به هرات، اوضاع شهر بحرانی بود و کسانی به اختلاف سنی و شیعه دامن می زدند که در نتیجه یکی از چهره های شیعه هرات کشته شد و نیز عده ای در این حادثه جان

باختند. عبدالرحیم خان بیعت نامه برای حبیب الله خان کلکانی به حیث امیر از مردم هرات گرفت و بدست میرگازرگاه به معیت عبیدالله خان مجددی به کابل فرستاد. شجاع الدوله خان به عبدالرحیم خان پیام فرستاد که میخواهد از کشور خارج و به ایران برود. این تقاضا برآورده شد و موصوف از ایران به اروپا رفت و عبدالرحیم خان به حیث نائب الحکومه سقوی درهرات امنیت را تامین و بخصوص به امور نظامی که محمدغوث خان آنرا اساس گذاشته بود، به وجه احسن رسیدگی کرد (حکمرانان هرات 83 تا 92).

باسقوط حکومت امیر حبیب الله کلکانی در نوامبر 1929 و بقدرت رسیدن سپهسالار محمد نادر خان وضع هرات عادی بود و حادثه مهمی رخ نداد. محمد نادر شاه قبل از رسیدن به کابل با عبدالرحیم خان تماس گرفته و موصوف به او اطمینان داده و گفته بود که: «هرگاه شما در سائر نقاط کشور موفق شوید، در مورد هرات تشویش نداشته باشید، من با شما هستم». بدین ترتیب عبدالرحیم خان با وجود تغییر رژیم به مقام خود تا سال 1934 در هرات باقی ماند. عبدالرحیم خان مرد هوشیار و موقع شناس بود و با مردم و روحانیون رابطه نیک داشت اما با مخالف نظر خود سختگیر و حتی پرعقده بود. بعضی ها حادثه سوء قصد را بر جان سرور خان جو یا که در آنوقت مدیر روزنامه «اتفاق اسلام» هرات بود، به او ربط میدهند. او در مورد مشکلات خط سرحدی افغانستان با ایران که در بعضی نقاط مشکوک بود و ایران ادعای ملکیت آنرا میکرد و قضیه به حکمیت «فخرالدین التای» تبعه ترکیه رویت داده شده بود، خدمت بزرگی انجام داد و با ارائه شواهد ثابت کرد که ساحه مورد منازعه مربوط به افغانستان است و بناً فیصله نهائی به نفع افغانستان بعمل آمد.

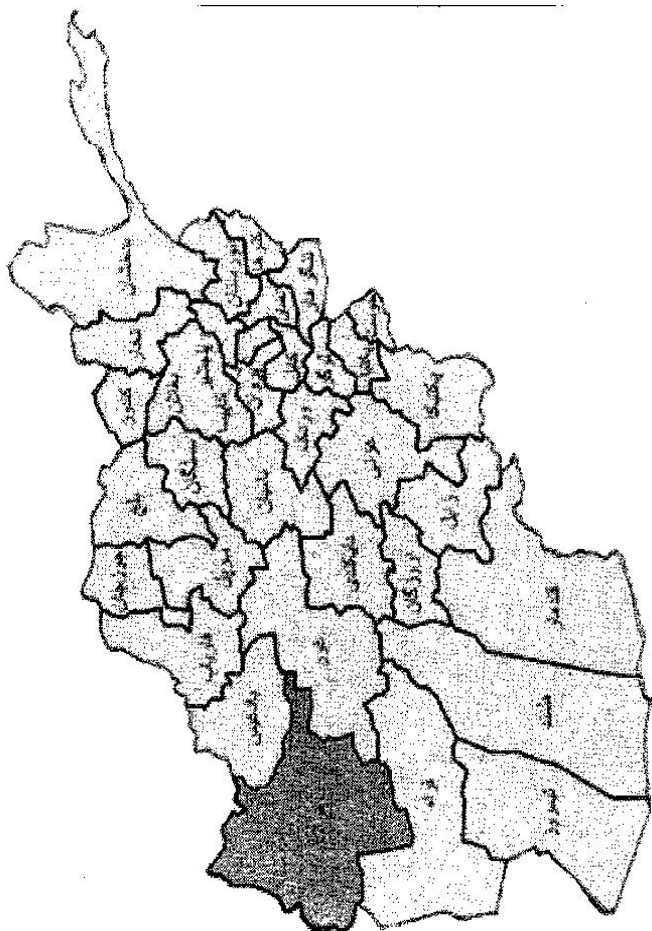
پس از شهادت محمدنادرشاه در اکتوبر 1933 و جلوس محمد ظاهر شاه به تخت سلطنت هنوز هم برای یک سال دیگر عبدالرحیم خان به مقام خود در هرات پایرجا بود. در سال 1934 غلام فاروق خان عثمان پسر سردار محمد عثمان خان به حیث نائب الحکومه هرات مقرر شد و مأموریتش چهار سال دوام کرد. به تعقیب او جنرال محمد قاسم خان به این مقام گماشته شد (از 1938 تا 1941). عبدالله خان ملکیار دو بار به حیث نائب الحکومه آن ولایت ایفای وظیفه کرد: بار اول از 1941 تا 1949 و بار دوم از 1950 تا 1952. دلیل انقطاع کار او در دوره اول تحولی بود که در راس حکومت، سردار شاه محمودخان غازی قرار گرفت و میانه عبدالله خان با صدراعظم جدید چندان خوب نبود و اما دوره کوتاه دوم نسبت مریمی بود که ایجاب تداوی در خارج را میکرد. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که عبدالله خان ملکیار یکی از فعالترین نائب الحکومه های هرات بشمار میرود که خدمات او و غلام فاروق خان عثمان در امور مختلفه بخصوص عمران و سرسبزی شهر زبانه زد عام و خاص در هرات است، حتی به پاس خدمات عبدالله خان ملکیار اخیراً کتابی تحت عنوان «شگوفائی هرات در دوره نائب الحکومگی عبدالله خان ملکیار» (تألیف محمد وزیر اخی کرخی) تدوین و در ماه می 2001 به خط نستعلیق بسیار زیبا نوشته شده و به چاپ رسیده است که مطالب مهم و ارزنده را نه تنها در مورد خدمات عبدالله خان ملکیار دارد، بلکه در واقع این کتاب یک شناسنامه بسیار خوب از خانواده های مشهور و شخصیت های فرهنگی و بزرگان هرات نیز میباشد.

عبدالله خان ملکیار در شروع صدارت محمد داؤد خان عضویت کابینه را حاصل کرد و بجایش جنرال عبدالغفورخان (سریاور شاه) به آن مقام مقرر شد (از 1952 تا 1957). محمد اسمعیل خان مایار از 1957 تا 1959 و عبدالرحیم خان واحد از 1959 تا 1963 آخرین

کسانی بودند که به حیث «نائب الحکومه» در آن دوره درهرات ایفای وظیفه کردند. درآنوقت چهار حکومت کلان شامل تشکیل نائب الحکومگی هرات بود، هریک : حکومت کلان غورات، حکومت کلان بادغیسات، حکومت کلان غوریان و حکومت کلان انجیل.

بعد ازاستعفای محمد داؤد خان از مقام صدارت درمارچ 1963 در دوره صدارت داکتر محمد یوسف قانون اساسی جدید نافذ گردید و برطبق ماده 108 آن هر واحد اداری محل بنام «ولایت» مسمما شد و افغانستان به 29 ولایت تقسیم گردید (در این چند سال اخیر تعداد ولایات از 29 به 34 ولایت افزایش یافته است). واحدهای اداره محل در هر ولایت نیز از پنج واحد قبلی (نائب الحکومگی، حکومت اعلی، حکومت کلان، حکومت و علاقه داری) به سه واحد اداری بطورعمودی تقلیل یافت، هریک : ولایت، ولسوالی و علاقه داری. با این ترتیب ولایت هرات با از دست دادن ساحات بادغیس و غور که هریک به ولایت مستقل تبدیل شد و قسمتی از فراه، ساحه کوچکتر را نسبت به ساحه قبلی احتوا کرد و مقام «نائب الحکومه» به «والی» تغییر نمود.

از آن به بعد ذوات آتی به حیث والی درهرات خدمت کردند: عبدالکریم حکیمی از 1963 تا 1964، میرامان الدین انصاری از 1964 تا 1966، محمد صدیق از 1966 تا 1968، حمیدالله عنایت سراج از 1968 تا 1971، محمد ابراهیم عباسی از 1971 تا 1972 و داکتر محمد احسان رفیق از 1972 تا جولای 1973. بعد از کودتای 26 سرطان 1352 (جولای 1973) و اعلان اولین جمهوری افغانستان توسط محمد داؤد خان تغییراتی رونما شد و عبدالنواب آصفی به حیث والی جدید مقرر گردید که تا سال 1975 به این مقام باقی ماند. درهمین وقت محمد داؤد خان به هرات رفت و بیانییه مهم خود را در جم غفیری از مردم هرات ایراد کرد و گفت که ایدولوژی های وارد



نقشه افغانستان و هرات

شده چه راست و چه چپ به درد ما نمی‌خورند، ما باید از خود صاحب مفکوره باشیم. آخرین والی این دوره غلام علی آئین بود که تا کودتای منحوس 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) درهرات ایفای وظیفه کرد. (کسانیکه راجع به فعالیت‌ها و کارکردهای هریک از ذوات فوق درهرات طالب معلومات بیشتر باشند، میتوانند به کتابی که دراین اواخر توسط سید محمد اکبر حمید حسینی، یکی از موسسیدان هرات که شخصاً شاهد عینی جریان امور آنجا بودند، تحت عنوان «حکمرانان هرات از 1298 تا 1357» تألیف گردیده است، مراجعه نمایند)

ولایت هرات اکنون در تقسیمات ملکی دارای 15 ولسوالی می‌باشد، هریک ولسوالی‌های: گلران، کهسان، غوریان، ادرسکن، پشتون زرغون، شیندند، زنده جان، گزره، انجیل، فارسی، اوبه، چشت شریف، کرخ، کشک کهنه و کشک.

قسمت دوم

قیام بزرگ هرات

(24 حوت 1357)

فصل پنجم

کودتای ثور و پی آمدهای آن

1- نفوذ تدریجی شوروی در افغانستان

با اشغال پنجده و تعیین سرحدات شمال افغانستان سیاست توسعه جویانه روسیه تزاری و رؤیای رسیدن به هند و دسترسی به آبهای گرم پایان نیافت. این هدف بعد از انقلاب اکتوبر 1917 بلشویکی در روسیه و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی به نحوی دیگر دنبال شد، چنانکه حکومت آن کشور همیشه در صدد یافتن فرصت بود تا در افغانستان نفوذ کند. به رسمیت شناختن افغانستان به حیث یک دولت مستقل در سال 1919 و بعداً امضای معاهده دوستی بین دو کشور سرآغاز روابط حسنه دیپلماتیک بود، ولی دولت افغانستان

میخواست از این روابط به حیث وسیله فشار در جهت به رسمیت شناختن استقلال کشور از جانب دولت بریتانیا استفاده کند که این مقصد برآورده شد و همزمان سعی بعمل آمد تا روابط متوازن سیاسی با تمام کشورها اعم از همسایه و غیرهمسایه در پیش گرفته شود. پس از سقوط رژیم امانی در 1929 همین سیاست در دوره های بعدی ادامه یافت، البته با این تفاوت که دولت بیشتر مراقب فعالیت های سفارت شوروی بود تا از نفوذ افکار به اصطلاح «کمونیستی» در کشور جلوگیری نماید.

در سال 1939 اندکی بعد از آنکه جنگ جهانی دوم در اروپا در گرفت، حکومت افغانستان به سفارت امریکا در تهران اطلاع داد که این حکومت میخواهد اسلحه از ایالات متحده خریداری کند، زیرا چندی قبل پیمان همکاری شوروی و آلمان نازی منعقد گردیده بود و افغانها در مورد یک حمله احتمالی شوروی برهند برتانوی از طریق افغانستان نگران بودند. (مؤخذ شماره 42- صفحه 171)

همچنان دولت افغانستان از سال 1940 به بعد متواتر از حکومت ایالات متحده تقاضای تأسیس یک نمایندگی سیاسی آن کشور را در افغانستان میکرد که متأسفانه مقامات امریکائی در اول به این تقاضا چندان اهمیت ندادند. تا آنکه حکومت افغانستان در 1941 بیطرفی خود را در جنگ عمومی دوم اعلام کرد، اما حمله قوای انگلیسی و شوروی بر ایران و نیز تأسیس حزب «توده» به کمک شوروی در ایران زنگهای خطر همچو حالت را در افغانستان به صدا درآورد و این وضع موجب شد تا امریکائی ها به باز کردن یک نمایندگی سیاسی در کابل اقدام کنند که بعداً در 1948 به سویه سفارت ارتقا کرد.

سال 1946 ختم دوره شانزده ساله حکومت سردار محمد هاشم خان و آغاز صدارت سردار شاه محمود خان بود که سال بعد انگلیس ها هند را ترک گفتند و پاکستان از شرق و غرب از بدنه نیمه قاره هند جدا و به یک کشور مستقل تبدیل شد. در این موقع که افغانستان به حیث عضو مؤسس، شامل ملل متحد گردیده بود، در رابطه با کسب عضویت پاکستان در آن مؤسسه به دلیل اختلاف سرحدی در ساحات پشتون نشین خط «دیورند» مخالفت کرد که موجب بروز اختلافات سیاسی بعدی روی قضیه «پشتونستان» و بعضاً برهم خوردن مناسبات سیاسی و ایجاد مشکلات ترانزیتی بین دو کشور گردید. با عبور یک تعداد قوای غیررسمی افغان از سرحد در سال 1950 - 1951، حکومت پاکستان راه ترانزیت را مسدود کرد و اینکار حکومت افغانستان را مجبور ساخت تا با شوروی اولین قرارداد بازرتری را در مورد تهیه مواد اساسی از قبیل تیل، بوره و غیره به امضا برساند که در ادامه آن موافقتنامه ترانزیت بین افغانستان و شوروی عقد گردید.

با وجود توسعه روابط تجارتي با شوروی، حکومت افغانستان از نظر سیاسی به تلاش خود جهت تقویه بنیه نظامی و استحکام روابط با ایالات متحده امریکا ادامه داد. در سال 1948 یک هیئت با صلاحیت افغانستان به امریکا اعزام گردید و تقاضای خرید اسلحه را به مقامات امریکائی ارائه کرد. متعاقباً صدراعظم شاه محمود خان حین سفر 9 ماهه خود به امریکا و ملاقات با جارج مارشال وزیر خارجه آن کشور رسماً تقاضای کمک نظامی را نمود. وزیر خارجه امریکا از وی پرسید که: «دشمن کیست؟»، وی در جواب گفت: «روسها» و آنگاه مارشال به اینکه افغانها بتوانند با قدرت نظامی شوروی مقابله کنند، خنده تمسخر آمیز کرد. شاه محمود خان گفت که حکومت وی به اسلحه برای امنیت داخلی نیز

ضرورت دارد و خاطر نشان کرد که اگر لازم افتد آنها از روسها بدست خواهد آورد. مارشال گفت که مسلمانهای خوب مانند افغانها برای کمک نزد روسهای ملحد هرگز نخواهند رفت. شاه محمود خان تذکر داد که اسلام خوردن گوشت خوک را منع میکند، اما اگر زندگی به خطر افتد، خوردن آن مجاز است. (مؤخذ شماره 42. صفحه 179)

در سال 1951 هنگامیکه جارج مکگی معاون وزارت خارجه امریکا به کابل سفر کرد، سردار محمد داؤد که تازه به حیث وزیر دفاع مقرر شده بود، موضوع کمک نظامی را با وی مطرح کرد، اما سفارت امریکا طی نامه ای در هفت فقره خرید اسلحه و کمک نظامی کشورش را موکول به شرایطی کرد که قبول آن برای افغانستان دشوار و حتی ناممکن بود، از جمله تادیه نقد قیمت خرید به مبلغ 25 میلیون دالر و تحویلدهی اسلحه دربند امریکائی که مسئولیت انتقال بعدی از طریق پاکستان بدوش حکومت افغانستان بود، از همه مهمتر در نامه آمده بود که: «تسهیلات برای فروش اسلحه فراهم خواهد گردید، در صورتیکه افغانستان لحن تبلیغاتی ضد پاکستان را در ارتباط با مسئله پشتونستان ملایم سازد.» (مؤخذ شماره 42. صفحه 189)

جارج مکگی در کتاب خاطرات خود گزارش مختصری دارد مبنی بر بی اعتنائی واشنگتن در برابر تقاضای مکرر افغانستان به این شرح: «یک تفصیل جالب توجه پیش از دیدار ما از کابل (در سال 1951) رخ داد و آن وقتی بود که دوست خوب من سفیر افغانی سردار محمد نعیم به دیدن من در وزارت خارجه آمد و گفت که آمده تا کمک نظامی ایالات متحده را مورد بحث قرار دهد و اشاره نمود که اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد، شاید افغانها مجبور شوند با روسها مفاهمه کنند. من با این احساس که وی از اتکای حکومت افغان بر کمک نظامی روسیه که بیهودگی آن عیان و آشکار بود، لاف زده و مرا می ترساند، گوشک تیلیفون را گرفتم و از سکرتر خود خواستم

که نمبر تیلفون سفارت روسیه را برایم پیدا کند. من آنرا روی یک توتہ کاغذ نوشته و بدست سردار نعیم دادم که در نتیجہ ہر دوی ما خندیدیم» (مؤخذ شماره 42. صفحه 197)

در آنوقت برای مقامات امریکائی افغانستان از دیدگاه سوق الجیشی کم اهمیت و حتی بی اهمیت بود بہ نظر آنها این کشور ہیچ ارزشی برای منافع امنیتی امریکا نداشت و ہیچ خطر حقیقی برای امریکا از پیشرفت شوروی متصور نبود. از آنرو آنها بہ درخواستهای مصرانہ افغانہا برای کمک نظامی وقعی نمی گذاشتند. این طرز فکر طبعاً یک ارزیابی غلط ستراتژیک در مورد افغانستان بود.

ہنگامیکہ سردار محمد داؤد در سال 1953 بہ صدارت گماشته شد ، قاطعانہ در فکر آوردن تحول بزرگ و بنیادی در افغانستان بود کہ این هدف از یکطرف ضرورت بہ منابع مالی داشت و از طرف دیگر دولت باید از نظر نظامی قوی می بود تا بہ سرنوشت عہد امانی دچار نمیگردید. در آنوقت کہ مشکلات سیاسی و اقتصادی با پاکستان و نیز مسئلہ پشتونستان مطرح بود، اردوی افغانستان از نظر تجهیزات نظامی درحالت بسیارضعیف قرار داشت. بی اعتنائی مکرر امریکا در مورد کمک نظامی نہ تنها حکومت افغانستان را نا امید ساخته بود ، بلکہ حمایت آنها از پاکستان موجب برآشفتگی سردار محمد داؤد نیز گردیدہ بود. مسافرت ریچارد نکسن معاون رئیس جمہور امریکا در سال 1953 بہ کابل ہنگامی صورت گرفت کہ امریکا کمکهای نظامی خود را با پاکستان آغاز کردہ بود. لذا نکسن حکومت افغانستان را در موقفی قرارداد کہ باید یکی از این دو راہ را انتخاب میکرد: یا موضوع پشتونستان و حقوق پشتونہا و بلوچ ہا و یا دوستی و کمک نظامی امریکا .

حکومت افغانستان در راس آن سردار محمد داؤد موضوع اولی یعنی ادامه تلاش برای احقاق حقوق پشتونها و بلوچها را انتخاب کرد، زیرا از تقاضای مکرر و بی نتیجه مبنی بردریافت کمکه‌های نظامی از امریکا کاملاً مایوس گردیده بود. درجنوری 1955 داؤد خان پیشنهاد دیرینه شوروی را برای کمک نظامی که افغانستان آنرا قبلاً رد کرده بود، پذیرفت و اما موافقتنامه نهائی را تا 1956 به امید تجدید نظر مقامات امریکائی درزمینه امضا نکرد. پس ازبرهم خوردن مناسبات سیاسی بین افغانستان و پاکستان در اوایل سال 1955 که در نتیجه هجوم مظاهره کنندگان درحریم سفارت پاکستان در کابل ویی احترامی به بیرق آن کشور و رویه متقابل در پشاور به وجود آمده بود، حکومت افغانستان لویه جرکه را دائر کرد و ضرورت اخذ کمک نظامی را از هرکشوری که میسر گردد، به تصویب رسانید. در دسمبر 1955 بولگائین و خروشچف از افغانستان دیدن کردند و ضمن ایراد بیانیه موقوف افغانستان را در قبال مسئله پشتونستان تائید و ضمناً آمادگی شوروی را برای کمک های اقتصادی و نیزتجهیز اردو و تربیه پرسونل نظامی افغانستان ابراز داشتند. بدینوسیله دیده میشود که با یک ارزیابی غلط درمورد اهمیت ستراتژیک افغانستان توسط مقامات امریکائی، افغانستان به دامن شوروی غلطید که سالها بعد به یک زخم خونبار تبدیل شد.

شمول افغانستان در ملل متحد در سال 1947 و قبول منشور آن یک تحول کوتاه مدت و اما پربار بسوی دموکراسی در کشوردر زمان صدارت شاه محمود خان به وجود آورد و روزنه کوچک آزادی مطبوعات و تشکیل احزاب را به روی مردم باز کرد، جراید آزاد از قبیل انگار، وطن، ندای خلق و دیگران به نشر رسید و گروه های سیاسی «ویش زلمیان»، «وطن» و «خلق» پا بعرصه وجود گذاشت.

درعین زمان اتحادیه محصلان پوهنتون نیز به فعالیت آغاز کرد. دربین شخصیت های مؤثر این تشکلات کسانی وجود داشتند که از نظر فکری بیشتر متمایل به ایدئولوژی «چپ» بودند و برخی هم ملتگرا. عبدالحمید مبارز که در آنوقت با داکتر محمودی و جریده ندای خلق همکار بود، درزمینه می نویسد: «داکتر محمودی و غبار با ایدئولوژی کمونیزم سروکاری نداشتند، با روسها و یا کدام کشور خارجی دیگر تماس نگرفته بودند. تمام مبارزات شان برای استقرار یک نظام پارلمانی و تغییر رژیم از شاهی مطلقه به شاهی مشروطه صورت میگرفت. البته به ارتباط به وجود آمدن چپ های ایدئولوژیک باید گفت که در آن زمان تازه تجربه دموکراسی آنهم تحت تأثیر امریکا در صحنه بین المللی و در کشور ما نیز آغاز شده بود. در آن زمان در کابل محلی برای تماس های فکری وجود نداشت و از کنفرانس های سیاسی خبری نبود. تماسها بصورت انفرادی بود، یکی از محل های که چون سالونی برای اولین بار در سالهای 1320-1330 (1941 تا 1931) به وجود آمد، خانه خانم ماگه رحمانی بود. ماگه رحمانی افغان بود، سالهای زیاد زندگی اش را در زندان گذراند، مادرش روسی بود. خود ماگه دختر با فرهنگ بوده زمینه را برای تبادل فکری در بین عده روشنفکران مهیا ساخته بود. تعدادی از اهل مطبوعات و سیاست به خانه وی رفت و آمد میکردند و به تبادل افکار می پرداختند. به فکر نگارنده (حمید مبارز) یکی از نقاطی که پخش ادبیات سوسیالیزم در کابل در آن وقت آغاز شده همین سالون بوده است، ممکن خود ماگه نیز به موضوع علاقمند بوده باشد...» (مؤخذ شماره 27- صفحه 158-159)

عمر دموکراسی نوظهور در افغانستان بسیار کوتاه بود. از یکطرف شدت و سرعت کار مشروطه خواهان با شیوه ای سنتی سلطنت در کشور وفق نداشت و تاحدی عجولانه پیشبرده شد و از طرف

دیگر حوادثی که در ایران رخ داد و داکتر مصدق در پارلمان آن کشور برای محدود ساختن قدرت شاه تلاش میکرد، بر ذهنیت حکومت در کابل تأثیر منفی برجا گذاشت و گل دموکراسی بدست باغبان آن پرپر گردید. در نتیجه حکومت جراید را مصادره کرد، بساط احزاب نوپا را برچید و تعدادی از پیشآهنگ های این نهضت را روانه زندان کرد. متعاقباً شاه محمودخان نیز از کار برکنار شد و بجایش در سپتامبر 1953 سردار محمد داؤد عهده دار صدارت گردید.

در زمان صدارت سردار محمد داؤد یک نوع دسپلین و انضباط که بسیاری آنرا دیکتاتوری می خوانند، در وطن حاکم شد و در قبال آن فعالیت های نسبتاً آزاد سیاسی از بین رفت، از جراید آزاد خبری نبود و زندانی های سیاسی نیز تامدتی در قید نگهداشته شدند. اما نفوذ شوروی از طریق اعزام متخصصین و فرستادن محصلان ملکی و نظامی بغرض تحصیل به آن کشور و تبادلات فرهنگی تدریجاً زمینه انتقال افکار مارکسیستی - لنینیستی را در بین جوانان در مکتب و لیسه های کابل به وسیله عناصر مرتبط با دستگاه های استخباراتی شوروی فراهم کرد. این فعالیت ها با کمال احتیاط و بطور مخفی و زیرزمینی صورت میگرفت. کتب تبلیغاتی به زبان فارسی هم از طریق سفارت شوروی و هم از مجرای حزب توده ایران به کشور میرسید و پنهانی در بین علاقمندان و بخصوص شاگردان معارف دست بدست می گشت. حکومت با وجود انضباط جدی از کنترل مؤثر این جریان جلوگیری کرده نمی توانست یا اینکه از آن اغماض میکرد. با گذشت هر سال این جریان قویتر و تاحدی محسوس تر میگردد ولی هیچگاه شکل علنی را بخود نگرفت.

به جرأت میتوان گفت که نطفه حزب خلق و پرچم اساساً در همین دوره بسته شد و اما بعد در دهه مشروطیت مسمی به دهه «دموکراسی» جوجه ها از بیضه ها برآمدند، رشد و نمو کردند و با استفاده از

فضای جدید و لو که قانون احزاب نافذ نشده بود، دوان دوان به هرسو در حرکت افتادند. جراید خلق و پرچم به نشرات آغاز کرد، هرروز پارک «زرنگار» به میدان مظاهرات و ایراد بیانیه های پرشورمبدل شد و سخنرانان حزبی جمعی بیکار را مثل حلقه «مداری» بدور خود جمع میکردند و به مغز شوئی آنها می پرداختند. کتب تبلیغاتی نیز در روی سرکها به قیمت ارزان خرید و فروش می شد. عده ای از وابستگان این نوع افکار حتی به مقامهای حساس دولتی راه یافتند و از آن طریق به حمایت گروههای وابسته می پرداختند. این جریان با ورود متخصصین و معلمان نظامی شوروی و نیز مراجعت هر چه بیشتر تحصیل یافته ها از آن کشور به وطن در اردو نیز به سرعت رخنه کرد، چنانکه در کودتای 26 سرطان 1352 (جولای 1973) به سرکردگی سردار محمد داؤد که بساط چهل ساله سلطنت محمد ظاهر شاه را در یک شب برچید، در پشت پرده دست شوروی و عمال داخلی آن یعنی همین خلقی ها و پرچمی ها دخیل بود که شرح آن در این مختصر گنجایش ندارد. (شرح مزید: مؤخذ شماره 38 | صفحه 305 تا 311)

در اینجا باید علاوه کرد به هراندازه که فعالیت های خلقی و پرچمی به حیث طرفدار «خط ماسکو» علنی تر و بیشتر می شد، به همان اندازه جریانهای مخالف اعم از جناح های مسما به «شعله جاوید» که پیرو نظریات مائو و طرفدار «خط پیکنگ» بودند و نیز گروه های اسلامی به شدت فعالیت خود می افزودند. گروه های اسلامی سنتی به سه شعبه عمده منقسم گردیده بود: یکی گروه اسلامی سنتی متشکل از علمای دینی و ملاحی مساجد پیروان مکتب دیوبندی، دیگر گروههای پیرو طریقت نقشبندی مسما به «خدام الفرقان» به رهبری حضرات مجددی (محمد ابراهیم مجددی و حضرت صبغت الله مجددی) و سومی گروه اسلامی متمایل به خط اخوان المسلمین

بنام «نهضت جوانان مسلمان» که از پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل سربلند کرد و بعداً بدو شعبه تقسیم گردید: جمعیت اسلامی و حزب اسلامی. قابل ذکر است که از بدنه این احزاب شعب دیگر به نامهای مختلف جدا شد، طور مثال «ستم ملی» از پرچم و خلق، چندین شعب به نامهای مختلف از بدنه شعله جاوید و همچنان شعب فرعی دیگر از بدنه احزاب اسلامی. رقابت شدید و حتی برخورد های فیزیکی بین این احزاب به یک عمل عادی و روزمره تبدیل گردید که نظم شهر کابل را گاهی برهم می زد و موجب مداخله پولیس میگردید.

این دگرگونی ها تنها منحصر به شهر کابل نبود، بلکه ریشه های به اطراف کشور، بخصوص در شهرهای بزرگ ولایات و مراکز پرتجمع صنعتی، دامنه مظاهرات به هرسو کشانیده شد. اما هیچ گروه سیاسی دیگر به اندازه خلق و پرچم قوت نیافته بود و آنهم به این دلیل که خلق و پرچم از حمایت جدی و فعال سفارت شوروی در کابل برخوردار بود. رخنه کردن آنها در ادارات ملکی و اردو زمینه استحکام و قدرت شانرا به مقایسه دیگران به نمایش می گذاشت. علاوه تا حکومت با تجاریبی که از دوره امانی از گروه های اسلامی داشت، می کوشید از قوت احزاب اسلامی که پایه های اعتقادی آن در بین مردم قوی بود و بعضاً در برابر تجدد و عصری ساختن جامعه به تندی عمل میکردند، جلوگیری نماید و این حالت بیشتر به نفع جریانهای چپ تمام می شد. از آنرو ادعای گروه های اسلامی مبنی بر حمایت دولت از گروه های چپ، منطقی جلوه میکرد و موقف ضد دولتی آنها را شدت می بخشید که در اثر آن بعضی اقدامات تندروانه آنها به شدت سرکوب می شد. مثالهای از این وضع دردوره جمهوری محمد داؤد خان وجود دارد و فشارهای که بر گروه های اسلامی در آن وقت وارد شد، موجب فرار بعضی از آنها به پاکستان گردید که آنها زیر نظر افسران نظامی پاکستان تعلیم جنگی گرفتند

و حوادثی را بعداً در پنجشیر و لغمان به راه انداختند. اما خلقی ها و پرچمی ها از این وضع بهره جسته و به نفوذ خود بخصوص در اردو افزودند. با آنکه رئیس جمهور محمد داؤد در 27 سپتمبر 1975 به تصفیه این عناصر از کابینه و پست های حساس ملکی پرداخت و نیز موصوف با یک چرخش یکصد و هشتاد درجه از سمت شوروی بسوی غرب و کشورهای اسلامی روی آورد، ولی در تصفیه اردو اقدام لازم و جدی نکرد. این اقدام از همه اولتر باید صورت میگرفت زیرا ریشه های طرفداران شوروی بخصوص جناح خلق در بین اردو بسیار قوت گرفته بود. مقامات شوروی نیز با این چرخش داؤد خان، بیاد همان اقداماتی افتادند که محمد موسی شفق صدر اعظم در سال آخر سلطنت محمد ظاهر شاه در برابر نفوذ روزافزون شوروی اتخاذ کرده بود. روسها راجع به سرنوشت محمد داؤد خان و نظام جمهوری وی عین تصمیم را گرفتند که قبلاً در برابر اقدامات شفیق به آن متوسل شده بودند. به این اساس کودتای 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) براه انداخته شد.

2. کودتای ثور-یک مصیبت بزرگ

رئیس جمهور داؤد خان دیگر آن داؤد خان صدر اعظم در امور خارجی نبود. بین او و شوروی این بار یک بازی مغلق و نهایت خطیر برای هردو جانب در جریان بود. آنچه ظاهراً طی دو سال اول گذشت، نشانه ای از خواسته های واقعی هردو طرف نبود. داؤد خان به همکاری گماشتگان افغانی شوروی نخست پایه های رژیم جدید را استحکام بخشید و به تدریج نقش آنها را تقلیل داد و حتی در نظر داشت آنها را از صحنه بیرون کند و قدرت را بدست خود و گروه وفادار خود گیرد، چنانکه در بیانیه مشهور خود در جمع شهریان هرات به صراحت مخالفت خود را در برابر ایدئولوژی های بیگانه ابراز کرد. در حالیکه

شوروی به این فکر بود که داؤدخان را به حیث یک شخصیت مؤثر تا زمانی بقدرت نگهدارد که شرایط برای گماشتگان شان مساعد گردد. مسلم است که این دو خواسته متضاد روزی در یک نقطه تصادم می‌کند و یک انفجار خونین را بار می‌آورد. تصفیه پرچمی‌ها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی داؤدخان روزبروز فاصله گرفتن از توقعات ماسکو را آشکار می‌ساخت. ایجاد فضای روابط دوستانه با دو کشور همسایه پاکستان و ایران و از همه مهم‌تر یکنوع «پرخاش» سیاسی که بین داؤدخان و برژنیف حین مذاکرات رسمی در اپریل 1977 در ماسکو صورت گرفت، بار دیگر مقامات شوروی آنرا یک تخطی از «دوکتورین برژنیف» دانسته و مصمم شدند تا جمهوری داؤدخان را به وسیله کودتا به عین سرنوشت گرفتار کنند که رژیم سلطنتی را به آن دچار کردند.

عمال کا. جی. بی. و سفارت شوروی در کابل در اوایل 1976 کوشیدند تا در قدم اول بین دو جناح رقیب خلق و پرچم که از مدتی دچار اختلاف درون حزبی، تفاوت در طرز دیدهای اصولی و تاکتیک‌های رسیدن بقدرت شده بودند، وحدت نظر و عمل ایجاد کنند تا بدانوسیله زمینه‌های همکاری آنها را درآمادگی برای یک کودتا علیه رژیم فراهم سازند. به استثنای میراکبر خیبر به دلیل اینکه حزب آماده گرفتن قدرت نیست و اختلافات درون حزبی کاملاً حل نشده و باید به مبارزات سیاسی برای یک مدت بیشتر دوام داده شود، دیگران ابراز آمادگی کردند. قتل اسرارآمیز خیبر نیز به همین موضوع برگشت می‌کند و نیز بهانه‌ای برای تدارک کودتا پنداشته میشود. (ستانزی، شاه زمان: سهل‌انگاری محمد داؤد خان و کودتای ثور، پشاور 1995، صفحه 13 تا 32)

مراسم خاکسپاری خیبر به گونه ای یک نمایش قدرت، موجب زندانی شدن یک عده سران خلق و پرچم (البته به استثنای حفیظ الله امین) گردید. دو روز بعد از آن یعنی صبح 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) قوت‌های نظامی کودتاچیان به حرکت افتاد و شام آنروز با پخش یک اعلامیه از طریق رادیو سقوط رژیم جمهوری اعلان شد، ولی این ادعا با شهادت محمد داؤدخان و 20 تن از اعضای خانواده و عده ای از اراکین دولت و طرفداران او صبح روز بعد تحقق پذیرفت. (مؤخذ شماره 38- صفحه 321 تا 325)

روز 7 ثور حوالی ساعت ده قبل از ظهر با فیراولین مرمی تانک در برابر وزارت دفاع در جوار قصر ریاست جمهوری در کابل کودتا آغاز شد. عملیات در حال پیشرفت بود، ولی تا ساعات بعد از ظهر هیچکس از عوام قاطعانه نمی دانست که کودتا از طرف کی و کدام گروه صورت گرفته است. هوا هنوز تاریک نشده بود که جهان امیدهای مردم سیاه گشت و دهن به دهن همه آگاه شدند که گروه اجیر خلق و پرچم، گماشتگان شوروی با افکار منحط الحادی و کمونیستی در راس این کودتای ننگین قرار دارد. دیری نگذشت که نامهای آشنا روی زبانها افتاد و ماتم عمیق در چهره همشهریان از عاقبت کار هویدا گشت و آرامش همه را برهم زد. بدون شک عده ای با یأس و پریشانی از شنیدن اخبار، از خود می پرسیدند که عاقبت مردم و کشور چطور خواهد شد و آیا می توان کشور را از این آتش نجات داد؟

یک روز بعد از موفقیت کودتا اعلام شد که نظامیان قدرت را به حزب دموکراتیک خلق و شورای «انقلابی» انتقال دادند و حکومت ائتلافی خلق و پرچم به زعامت نورمحمد تره کی (خلقی) و معاونیت ببرک کارمل (پرچمی) زمام امور را بدست گرفت. حفیظ الله امین چهره دیگر خلقی که گفته میشد قیادت کودتا را بعهدہ داشت، به

حیث معاون دوم و وزیر خارجه مقرر گردید. کشورهای جهان نیز یکی پی دیگر رژیم را برسمیت شناختند و گیر و گرفت مخالفان از همان روز اول آغاز گردید.

در مورد خلق و پرچم باید گفت که این دو جناح «حزب دموکراتیک خلق» بیشتر شباهت به یک موجود ناقص الخلقه دارد که در تنه باهم چسپیده ولی سر و پاهای شان از هم جدا میباشند، از آنرو هریک آنها در نحوه فکر و سمت حرکت باهم تفاوت دارند ولو که هر دو کاملاً وابسته به ماسکو بوده اند. اینکه چرا شوروی در سالهای قبل به خلقت همچو موجود ناقص در افغانستان اقدام کرد، هدفی داشت تا بتواند قشرهای شهری (اغلب دری زبان) را توسط پرچمی ها و قشرهای روستائی (اغلب پشتو زبان) را توسط خلقی ها به دام افکار مارکسیستی-لنینستی اندازند و هر دو را در خدمت اهداف توسعه جویانه خود قرار دهند. شوروی فکر میکرد که با این تقسیم تاکتیکی میتواند بر نفوذ مفکوری و سیاسی خود در افغانستان به سهولت و سرعت دست یابد، بیخبر از اینکه فکر و ذکر مردم افغانستان با عنعنه و دین شان چنان عجین شده است که هیچ ایدئولوژی بیگانه بخصوص افکار الحادی در آن نفوذ کرده نمیتواند. اگر از این خصلت مردم بگذریم، ایجاد همچو موجود ناقص الخلقه بذات خود مایه ناکامی شوروی در افغانستان محسوب میشود، زیرا شوروی هیچگاه موفق نشد (ولو با فشار) دو سر و پای از هم مجزای خلق و پرچم را همفکر و همگام سازد. در نتیجه دیده شد که اعمال اینها هم خود شان و هم شوروی را برباد داد.

بنابر همین خصلت بود که پس از گذشت دو ماه از کودتا عناد خلق و پرچم بار دیگر از زیر روپوش سربدر کرد و در قدم اول ببرک و پنج تن پرچمی اعضای کابینه را بنام سفیر از کشور بیرون کردند و بعد به تصفیه آنها از حکومت پرداختند. گویا با اینکار میدان برای خلقی ها

خالی شد و تره کی به حیث «استاد بزرگ» و امین شاگرد «وفادارش» قدرت را در دست گرفتند.

بتاریخ 5 دسمبر 1978 تره کی به ماسکو سفر کرد و معاهده ننگین دوستی و همکاری را با شوروی به امضا رسانید. این معاهده که دارای پانزده ماده است، در مقدمه به معاهدات 1921 و 1931 بین افغانستان و شوروی اشاره میکند ولی وقتی محتوای معاهدات فوق با محتوای این معاهده دقیقاً مقایسه گردد، واضح میشود که آنها از نظر اهداف و غایه اصلی کاملاً متفاوت می باشند. معاهده جدید وابستگی همه جانبه افغانستان را به شوروی و نظام آن تبارز میدهد، درحالیکه معاهدات قبلی صرف به روابط دوستانه دو کشور تأکید میدارد. ماده اول این معاهده تصریح میکند که: «طرفین عالیین متعاهدین رسماً عزم راسخ خود را به تحکیم و تعمیق دوستی خلل ناپذیر بین دو کشور و انکشاف همکاری همه جانبه براساس تساوی حقوق و احترام به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم مداخله درامور داخلی یکدیگر اعلام می دارند.» درماده چهارم جمله دوم چنین آمده است: «به منظور تقویت قدرت دفاعی، طرفین عالیین متعاهدین انکشاف همکاری را در ساحه نظامی به اساس موافقتنامه های مربوط که بین شان عقد شده، دوام خواهند داد.» همچنان درماده دهم بر لزوم مشوره با یکدیگر در موضوعات مهم بین المللی تأکید شده و در ماده یازدهم تصریح میگردد که طرفین تعهد میکنند که کدام موافقتنامه بین المللی متناقض به این معاهده را عقد نمایند. درماده اول آنچه در باره تساوی حقوق و احترام به حق حاکمیت ملی گفته شده است، فوراً در مواد بعدی به آن تغییر ماهیت میدهد و به شکل «تابعیت از دستور» درمی آید به عبارت دیگر افغانستان عملاً مکلف میگردد تا از پیمان وارسا تابعیت کند و به اصول آن منهنک باشد. به استناد همین

معاهده بود که بعداً شوروی به افغانستان لشکر کشید. (متن معاهده در ضمیمه اول دیده شود)

3. فرمانهای جنجال برانگیز

در ماه می 1978 تره کی در یک سخنرانی رادیویی خطوط اساسی اصلاحات و سیاست رژیم را در امور داخلی و خارجی بیان کرد که حزب و حکومت تصمیم دارد مساوات و عدالت را برای همه صرف نظر از قوم و قبیله تامین نماید. رژیم اصلاحات را به تقلید از شیوه انقلاب بلشویکی روسیه با صدور فرمانها آغاز کرد: فرمان شماره اول (30 اپریل) تقرر تره کی را به حیث رئیس شورای انقلابی، فرمان شماره دوم (اول می) تقرر بیرک کارمل را به حیث معاون و معرفی اعضای کابینه و فرمان شماره سوم (14 می) الغای قانون اساسی 1977 دوره جمهوری و تعیین محاکم غرض تصفیه دعوای جنائی و حقوقی دوره های گذشته بود که به اساس آن تصمیم گرفته شد تا تمام زندانی های جنائی از زندان رها گردند. فرمان شماره چهارم (12 جون) راجع به تغییر بیرق ملی بود که بجای بیرق عنعنوی کشور بیرق سرخ و درعوض محراب و منبرچیزی شبیه «چرخ و چکش» را جانشین کردند و از آن به بعد همه شهر و دیار را رنگ سرخ فرا گرفت که در فرهنگ افغانی این رنگ علامت جنگ و خون پنداشته میشود. با صدور فرمان شماره پنجم (14 جون) سلب تابعیت 23 تن از اعضای خانواده شاهی اعلام شد. (مؤخذ شماره 2 - جلد 2، صفحه 92)

فرمان شماره ششم (12 جولای) در زمینه لغو گروی (رهن) زمین و نیز لغو قرضه های بود که دهقانان در گذشته از صاحبان زمین و یا اشخاص دیگر با پرداخت «سود» گزاف به مقصد پیشبرد امور رزاعت اخذ کرده بودند و نیز لغو پیش خرید یک قسمت حاصلات

به قیمت بسیار نازل که در هردو حالت کمر دهقان زیر فشار اقتصادی خمیده می شد و سهم ناچیز از حاصل زمین برایش باقی می ماند و دهقان را با وجود تلاش بکار به فقر می کشانید. این در واقع یک اقدام مثبت بود، اگر دهقان می توانست مبلغ مورد ضرورت را از یک مرجع دیگر مثلاً از بانک زراعتی و یا موسسات تعاونی با سود کمتر بدست می آورد. متأسفانه رژیم بدون فراهم آوری همچو زمینه، فرمان را صادر کرد و دهقان را دچار مشکل مالی ساخت یعنی دهقان نمی توانست مثل سابق از صاحب زمین و شخص دیگر قرضه بگیرد و یا متاع خود را بطور پیش خرید معامله کند. در اینحال دهقان توان خرید تخم بذری و آماده ساختن زمین و سائر مصارف مربوطه را نداشت و ناگزیر از زراعت دست کشید. این فرمان نه تنها به زندگی دهاقین صدمه وارد کرد، بلکه موجب تقلیل تولیدات زراعتی در مجموع گردید. با انفاذ این فرمان دعاوی متعدد حقوقی مبنی بر باز پرداخت قروض گذشته و غیره به وجود آمد که رژیم مجبور شد محاکم خاص را در محلات برای حل این منازعات تشکیل دهد. محاکم بجای رفع مشکل، برعکس در فساد اداری و رشوه ستانی غرق شدند و کار چنان مغلق شد که رژیم سه هفته بعد تصمیم گرفت یک فقره توضیحی را بفرمان علاوه کند که فرمان فقط شامل الغای پرداخت سود و قرضه های زراعتی است و شامل حال معاملات تجارتنی نمی باشد. به هر حال این فرمان بجای رفع مشکل و سهولت برای دهقان ها، برعکس موجب مشکلات و آزرده گی خاطر آنها گردید و نیز مشکلات جدی را در محلات بین صاحب زمین، اشخاص سودخوار و دهقانها به وجود آورد.

انفاذ فرمان شماره هفتم (17 اکتوبر) غوغای بیشتر را به وجود آورد، زیرا محتوای آن با رسوم و عنعنات مروج بخصوص در اطراف و اکناف کشور در تضاد جدی قرار داشت. این فرمان شامل شش ماده

بود که با توجه به هریک از مواد آن میتوان به حساسیت های جامعه در برابر آن پی برد:

ماده اول: هیچکس حق ندارد دختری را در بدل پول نقد و یا اجناس نامزد کند و یا به شوهر دهد.

ماده دوم: هیچکس حق ندارد داماد و یا اولیای او را مجبور به تحفه های عید و برات برای دختر یا فامیل او سازد.

ماده سوم: دختر یا اولیای او حق ندارد پول نقد و اجناس را بنام مهر اضافه از «ده درهم شرعی» مطابق شریعت که به اساس نرخ بانکی نقره معادل 300 افغانی میشود، اخذ نماید.

ماده چهارم: نامزدی و عروسی به موافقه کامل دو طرف صورت میگیرد:

الف - هیچکس حق ندارد یکی از طرفین را به ازدواج مجبور سازد.

ب - هیچکس حق ندارد از ازدواج آزادانه زن بیوه ممانعت کند و یا او را مجبور به ازدواج به اساس روابط خانوادگی سازد.

ج - هیچکس حق ندارد ازدواج قانونی را بنا بر دلیل نامزدی قبلی، مصارف نامزدی و یا فشار بالقوه مانع شود.

ماده پنجم: نامزدی و عروسی دختران کمتر از 16 ساله و پسران کمتر از 18 ساله جواز ندارد.

ماده ششم: الف - متخلفین به حبس شش ماه تا سه سال محکوم میگردد. ب - پول نقد و اجناسی که برای تخطی از اجرای این فرمان معامله میشوند، ضبط میگردد.

تطبيق این فرمان اگر به تفاهم اجتماعی و با مساعدت قبلی زمینه ها تدریجاً عملی می شد، امور سهولت در ازدواج را بار می آورد.

تعیین حداقل مهر به وسیله قانون مانع شرعی ندارد و نیز تعیین حداقل سن ازدواج به حیث یک ضرورت اساسی در زندگی دوجوان مهم تلقی میشود، زیرا در جوار بلوغ جسمی، مسأله بلوغ فکری برای ایجاد یک فضای سالم زندگی زن و شوهر، بخصوص برای دختری که در یک خانواده نا آشنا جدیداً پا می گذارد و خود را در برابر حاکمیت خانواده شوهر تنها و بیکس می بیند، بسیار مهم و یک امر ضروری است. ولی با آنهم شکستاندن فوری سنن و ارزش های دیرینه و حاکم در جامعه به وسیله صدور یک فرمان از یکطرف و اعمال فشار و جبر در تطبیق آن از طرف دیگر، در آنوقت این احساس را نزد مردم به وجود آورد که گویا رژیم در امور داخلی خانواده ها بطور آشکار مداخله میکند و در حریم خصوصی زندگی فردی که مغایر با اصول شریعت اسلامی است، تجاوز مینماید. لذا به هر اندازه که رژیم و دستگاه های حزبی با سردادن شعارها و تدویر محافل و مارش ها از این فرمان تجلیل و تبلیغ کرد، به همان اندازه این فرمان در بین عامه موجب عکس العمل های منفی و موجب بروز مقاومت ها گردید.

فرمان شماره هشتم (27 نوامبر) موضوع اصلاحات ارضی را اعلام کرد که به موجب آن زمینهای اضافه بر نصاب بدون تادیه قیمت مصادره شده و در بین دهقانهای بی زمین تقسیم گردد. تصمیم بر آن بود تا این اقدام بزرگ در مدت کمتر از سه ریع سال پایان یابد. اجرای برنامه بدون موجودیت دفاتر ثبت املاک و تفکیک ملکیت های شخصی از ملکیت های دولتی و نیز فقدان پرسونل وارد و آگاه از نظر تخنیکی کار ساده نبود. رژیم بر مبنای تعلیمات حزبی فکر میکرد که دهقان هیچ آرزوی غیر از داشتن زمین ندارد و اگر حکومت با گرفتن زمین از زمیندارهای بزرگ و تقسیم به دهقانها این آرزومندی آنها را برآورده سازد، آنوقت کتله های دهقانی بسوی حمایت از رژیم روی

می آورند و جای به اصطلاح «پرولتاریا» و کارگران صنعتی را در حمایت از دست آوردهای «انقلاب!» خواهند گرفت. با همین روحیه رژیم صدها هیئت توزیع زمین را به رهبری جوانان خلقی ناآگاه از وضع محیط و احساسات مردم به ولایات فرستاد و به آنها هدایت داد تا در تطبیق این برنامه با جدیت و شدت عمل نمایند. هیئت ها نیز با وسایل ابتدائی به جریب کشی زمین ها پرداختند و یک قسمت زمین های کم حاصل را به مالک و اگذار شدند و قسمت های بیشتر از نصاب را به دهقانهای محل تحویل و اسناد ملکیت را به آنها تسلیم دادند.

در اینحال اگر مالک اصلی زمین و یا شخص دیگر از اهل قریه بر اجرات مامورین و هیئت ها انتقاد میکرد یا نقص کار را نشان میداد، سرش به زمین کوبیده می شد، در حضور قوم و خویش مورد لٹ و کوب قرار می گرفت و در صورت مقاومت حتی به قتل می رسید که مثالهای زیاد از همچو حالات در دست است. همین رفتار خشونت بار و اهانت آمیز مامورین دولت و هیئت های موظف با مالکان زمین که اشخاص موسسید و محترم قریه و محل بودند، بر مردم محل تأثیر منفی بجا می گذاشت و موجب انزجار آنها میگردد. دهقان وقتی زمین را به رایگان بدست می آورد و می دید که ملکیت شخصی دیگر را از نزدش بزور گرفته و به وی داده اند، با سوال مشروعیت برمیخورد و از علمای دینی در زمینه طالب فتوا می شد. وقتی ملای قریه می گفت که: «زمین مال غضب و عاید آن شرعاً حرام است»، آنوقت دهقان یا از گرفتن زمین ابا می ورزید و یا اینکه در خفا با مالک اصلی مثل گذشته به دهقانی می پرداخت. (مؤخذ شماره 2. صفحه 95)

آنها غافل از این بودند که دهقان در جوار زمین به وسایل و آلات زراعتی، تخم بذری و غیره کمکهای جنسی و نقدی ضرورت دارد تا

از زمین حاصل بردارد و بدون آن هیچ کاری کرده نمی تواند. دهقان نادار نتوانست زمینی را که جدیداً مالک آن شده بود، کشت کند و لذا به حیث یک موجود بیکار و بی عاید زیر فشار زندگی قرار گرفت و ناگزیر دست به مقاومت زد. این حالت بخصوص در ولایات غربی و شمالی کشور که زمینداران نسبتاً بزرگ در آن مالک زمین بودند از جمله ولایات نیمروز، فراه، هلمند، بادغیس، هرات، کندز، تخار و بغلان بیشتر از دیگر جاهابه وجود آمد. (مؤخذ شماره 17 - صفحه 130)

از آنجائیکه با صدور فرمانهای فوق تیر رژیم به هدف برابر نشد و بجای رضائیت، مردم با اجرات دولت ناراض شدند و به مخالفت و سرکشی پرداختند، رژیم به فکر آن افتاد تا به وسیله تدویر برنامه های سوادآموزی و تعلیمی به مغزشوئی مردم بپردازد. درمکاتب و مؤسسات تعلیمات عالی و نیز در اردو افکار حزبی را برطبق متون شوروی جزء پروگرامهای درسی ساختند و برای مردم عادی اعم از زن و مرد در شهرها و دهات کورسهای جبری «سوادآموزی» را دایر کردند و بجای آموختن سواد به پخش نظریات حزبی پرداختند. رژیم جوان های بی تجربه، مغرور از قدرت و ناآگاه از ارزشهای دینی و اجتماعی را به حیث معلمین با صلاحیت به محلات و قریه ها فرستاد. برخورد این جوانک ها با مردم به گونه رفتار «شبان با رمه» بود. آنها مساجد را به کورس سوادآموزی تبدیل کردند و بدون توجه به تقدس محل با بوتهای به آنجا داخل می شدند و با موسپیدها و بزرگان محل رویه زشت و پراز خشونت را در پیش گرفتند. به دختران جوان با نگاه شهوانی می نگریستند و از آنها توقعاتی داشتند که در فرهنگ محلی به هیچ وجه قابل تحمل نبود. توسل به عنف و فشار دراینکار موجب برخوردهای خونبار بین مردم محل و این «تازه واردان نو

بقدرت رسیده» میگردید. مسلم بود که در نتیجه همچو حالات مردم منجز و متأذی شده ناچار به مقاومت و قیام روی آوردند.

4. انزجار مردم از عملکردهای ظالمانه رژیم

در هفته های اول کودتا هنگامیکه نگاه های غمبار هموطنان مشتاق نجات به یکدیگر می افتاد، برق قیام در چشمان شان می درخشید و با احساس درد مشترک بدون آنکه سخنی بگویند، یکدیگر را برای مبارزه علیه رژیم فرامی خواندند. این نگاه ها مؤثر افتاد و با وجود ترس و فشار، همچو حرکت های مخفی در برابر رژیم تشکیل شد و موج انزجار مردم قدم بقدم از شهرها به دهات و از دهات حتی به داخل خانه ها گسترش پیدا کرد.

رژیم در راس آن نورمحمد تره کی با صدور فرمانها نخست دیکتاتوری حزبی را و سپس تغییرات به اصطلاح «بنیادی» را که در بالا ذکر شد، به منصفه اجرا گذاشت و درعین زمان بیرق «سرخ» را جانشین بیرق سیاه، سرخ و سبز ساخت که همه این اقدامات در مجموع موجب انزجار روز افزون مردم گردید. رژیم با رویدست گرفتن اصلاحات اساساً در نظر داشت تا ساختمان سنتی کشور را از بین ببرد، اما شدت عمل و بی توجهی به سنن و عنعنات دیرینه مردم نارضایتی های گسترده را در بین مردم به وجود آورد و اصلاحات ماهیت حقیقی خود را از دست داد و مبدل به حربه ضد مردمی گردید.

هرکسیکه اندک مخالفت با رژیم نشان میداد و یا به زعم هیئت حاکمه مشکوک به نظر می رسید و حتی اگر کسی با یکی از قدرتمندان حزبی مخالفت شخصی میداشت، فوری به طومار ضد رژیم پیچانیده می شد و به نام «افراطی»، «مرتجع»، «تنگ نظر»، «فئودال»، «نوکر امپریالیزم» و غیره روانه زندان میگردید. با این

شکل بزودی زندانها از مخالفان پر شد و دیری نگذشت که اصل «بگیر و ببند» به اصل «بگیر و بکش» تبدیل گردید. زندان پلچرخی با آنکه زیر ساختمان بود، ولی بعد از کودتا با آوردن منسوبین خانواده سلطنتی سابق تحت نام «آل یحیی» و یک عده از اراکین ملکی و نظامی دوره جمهوری فعال شد. چند هفته از کودتا نگذشته بود که حرکت های مخالف رژیم رو به تشکل گذاشت. اولین گروه ضد رژیم همانا در ماه جوزا بود که به اشتراک یک عده استادان پوهنتون کابل (فاکولته های اقتصاد و طب) حرکتی را بنام «وحدت ملی» براه انداختند. کسانی که در ارتباط با تشکیل این حرکت زندانی شدند، داکتر عزیزالله لودین، داکتر محمد عثمان هاشمی، داکتر محمد اختر مستمندی، داکتر غلام محمد نیاز، داکتر میرمحمد امین فرهنگ، داکتر محمد نادر عمر و اینجانب داکتر سید عبدالله کاظم که همه مدت 19 ماه را در زندان پلچرخی گذرانیدند. (مؤخذ شماره 2، جلد دوم - صفحه 137 و برای شرح مزید با جزئیات دیده شود: مؤخذ شماره 26، صفحه 92 تا 99)

همزمان حرکت دیگر نیمه نظامی (دگروال اصحاب الدین، داکتر میرعلی اکبر و جنرال شاهپور احمدزی) به فعالیت شروع کرد که فعالیت این دو گروه به نحوی افشا و یکی متعاقب دیگر زندانی شدند. اصحاب لدین سیدی می نویسد: «دراواسط جولای داکتر میرعلی اکبر بمن گفت: قراریکه با جنرال شاه پور احمدزی رئیس ارکان حریبه عمومیه وزارت دفاع ملی ملاقات کردم درضمن موضوع ظلم و کشتار مردم را که بواسطه کمونیست ها صورت میگیرد، درمیان گذاشتم و برایش گفتم که شما درمقابل وطن و مردم مسؤلیت بزرگ دارید. جنرال احمدزی گفت میدانم ولی اطراف مرا کمونیست ها احاطه نموده فعلاً هیچ کاری را به نفع مردم انجام داده نمیتوانم. اما طرفدار حکومت کمونیستی هم نیستم، مگر چاره

ندارم شاید روزی بنا بر بهانه مراهم از بین ببرند. حتی جنرال عبدالقادر که به حیث وزیر دفاع و عضو شورای انقلابی کار میکند، هم به حکومت موجوده خوشبین نمیباشد. دکتر میرعلی اکبر اضافه کرد و گفت که جنرال شاه پور و جنرال عبدالقادر هردو به این موافقه رسیده اند که اگر کدام گروپ به اجرای کودتا اقدام کند، ما با آنها وفادار بوده و هر نوع همکاری خواهیم کرد». (دگروال اصحاب الدین سیدی: یک نظر عمومی به دورنمای اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان، مبحث: کودتای ناکام ماه جولای 1978، چاپ کالیفورنیا، مارچ 1984، صفحه 70 تا 84).

در همین گیر و گرفته ها سه عضو کابینه (کشتمند، رفیع و قادر) به اتهام کودتا علیه رژیم نیز از کار برکنار و روانه زندان گردیدند. تصفیه دوامدار سائراعضای پرچم و ستم ملی (به شمول طاهر بدخشی) و بعداً انفکاک سفرای پرچمی از وظیفه ظاهراً به همین دلیل صورت گرفت. به تعقیب آن گروپ دیگر نظامی بیشتر متشکل از «خورد ضابطان» به سرگردگی شخصی بنام «تورن شاه دولا» گرفتار و به پلچرخی آورده شد که همه آنها لباس نظامی به تن داشتند. اینها همه به استثنای شاه دولا دو هفته بعد (طور معلوم) اعدام شدند (در این موقع خودم نیز در پلچرخی زندانی بودم و چند نفر از این خورد ضابطان که شب عید فطر بسوی سرنوشت برده شدند، برای چند شب با من در یک اتاق بودند و صحبت هائی باهم داشتیم. قابل ذکر است که شاه دولا با یک عده دیگر در زمان حکومت صد روزه امین اعدام شد).

در نیمه شب 28 جدی 1357 (18 جنوری 1979) عمال دستگاه آدمکش «اگسا» به محل اقامت حضرات قلعه جواد در حومه کابل حمله برده و حضرت ضیاء المشایخ محمد ابراهیم مجددی ملقب به «شیرپاچا» را با تمام خانواده اش اعم از مرد، زن، طفل، پیر و جوان بازداشت

کردند. به اساس اسناد دست داشته محمد نعیم مجددی «سرنوشت هفده تن از مردان خانواده تا امروز معلوم نیست، فامیل های شان هنوز هم برای برگشت گمشدگان خود روزشماری میکنند»، ولی گمان اغلب بر آنست که همه شان به شهادت رسیده باشند. در همان شب اگسا به تعداد 25 تن از زنان و اطفال این خانواده را به زندان مخوف پلچرخی انتقال داد که آنها مدت بیش از شش ماه در آنجا زندانی بودند. بازداشت این خانواده روحانی تنها منحصر به کابل نماند، بلکه یک عده از سرشناسان آنها را در هرات و ننگرهار نیز به عین سرنوشت گرفتار کردند. این عمل وحشیانه رژیم به حیث یک اقدام «تصفیه گروپی» شامل جنایات ضد بشری میگردد، زیرا آنها هیچ عمل ضد رژیم را مرتکب نشده بودند.

بتاریخ 14 فبروری 1979 ادولف دابس سفیر ایالات متحده امریکا در کابل هنگامیکه روانه میدان هوایی بود، توسط اشخاص مسلح اختطاف گردید و به هتل کابل برده شد که در آنجا بعد از برخورد مسلحانه بین قوای امنیتی و گروگانگیرها بطور مرموز به قتل رسید. این حادثه که در نوع خود قبلاً نظیر نداشت، بر علاوه اهمیت سیاسی آن یک حالت ترور و ناامنی را در شهر کابل - جائیکه رژیم کاملاً بر آن مسلط بود، بیان میکرد.

اوضاع تدریجاً از شهر کابل فراتر رفت و قیام های محلی در اطراف کشور براه افتاد. برای مردم دهات که تا آنوقت از ماهیت الحادی و کمونیستی رژیم در شک و تردید بودند، تغییر رنگ و نشان بیرق و همچنان تصمیم مبنی بر حذف «بسم الله الرحمن الرحیم» از آغاز فرمانها، اعلامیه ها، بیانیه ها و نیز خطاب مخالفین مسلمان به «اخوان الشیاطین» و تبلیغ «کیش شخصیت» با نصب عکس های بزرگ تره کی در همه جا که با ذکر القاب خود ساخته مثل «نابغه شرق»، «معلم توانا» و غیره همراه بود، اذهان مردم را بیش از پیش

روشن کرد که کشور به کدام سوروان است و آنها را بسوی مقاومت و قیام شدیداً تحریک نمود. (مؤخذ شماره 18- صفحه 173).

فرمانهای فوق الذکر تاحدی برحلقات مردم در شهرها اثر منفی گذاشت و اما فرامین شماره ششم، هفتم و هشتم غوغای عظیم را در دهات و دربین مردم روستاها که بیشترین نفوس افغانستان را تشکیل میداد، به وجود آورد. مسلماً خشونت و فشار همیشه و درهرجا زمینه های عملی مقاومت را در جامعه مساعد می سازد. اگرچه مقاومت درکشوردشروع نسبتاً محدود بود، اما آهسته آهسته آتش طغیان و شورش فراتر از شهرها رفت و در ساحات روستائی شعله ورشد. اولین شورش بیرون از شهر کابل در منطقه نورستان رخ داد و سپس به پکتیا، ننگرهار، کاپیسا، ارزگان، بادغیس، بلخ، غزنی و بامیان رسید (مؤخذ شماره 2- صفحه 117- 118). اما قیام بزرگ 24 حوت 1357 (14 مارچ 1979) یکی از مهمترین قیام ها در تاریخ جهاد افغانستان و درحقیقت یک نقطه انعطاف در مسیر جریانات بعدی در کشور محسوب میشود که دارای اهمیت فراوان سیاسی بوده نتایج و عواقب بس مهم نظامی را درقبال داشت. متأسفانه در مطبوعات بین المللی از همان آغاز تا اکنون به این واقعه مهم تاریخی توجه لازم معطوف نگردیده و بسا مسائل در این ارتباط تا حال ناگفته مانده است.

فصل ششم

قیام هرات- رویدادهای اولی و انگیزه ها

1- سخنی کوتاه درباره قیام

روز بیست و چهارم ماه حوت مصادف با آغاز یکی از حوادث خونین و اما یکی از حماسه آفرین روزهای کشور ما است که به حیث یک رویداد پرافتخار و جاودان در تاریخ مبارزات ملی افغانستان جای خاص دارد. سی و یک سال قبل در آستانه ختم سال 1357 شمسی شهر باستانی هرات شاهد یک قیام بزرگ و بینظیر بود که بدون شک میتوان آنرا سرلوحه جهاد کبیر مردم افغانستان در برابر رژیم الحادی خلق و پرچم نامید. این قیام که در تاریخ به «قیام 24 حوت هرات» مسمی است، درست ده ماه و چند روز بعد از حادثه کودتای شوم «ثور» صورت گرفت که از جهات مختلف دارای اهمیت و برانزندی خاص است. باآنکه تعدادی از مردم شهری از همان روزهای اول با شناخت قبلی که از گردانندگان روی صحنه کودتای ثور داشتند، میدانستند چه مصائبی را این حادثه شوم برای وطن و مردم به دنبال دارد، ولی مردم عوام با مشاهده اعمال و نحوه برخورد مجریان امور بزودی به ماهیت غیرمردمی رژیم پی برده و سلسله مقاومت های سری و علنی را در مرکز و اطراف کشور آغاز کردند. به

جرأت میتوان گفت که هیچ قیام دیگر در آن مقطع زمان از نظر ماهیت، اهمیت و پیامدهای مهم به پایه قیام 24 حوت 1357 هرات نمی رسد.

قیام عمومی عملاً به روز پنجشنبه 24 حوت 1357 (مطابق 14 مارچ 1979) آغاز شد و مدت شش روز ادامه یافت و در دو مرحله متعاقب هم در شهر هرات به منصفه اجرا درآمد: یکی تجمع مردم از هر طرف به شهر که منجر به حمله به دفاتر حکومتی و برخورد های خونبار با قوای امنیتی شهر گردید و دیگر قیام نظامی در داخل فرقه نمبر 17 هرات که به سرعت به بیرون سرایت کرد و بیک جنگ کاملاً عیار بین قوای دولتی و مخالفان تبدیل شد.

با آنکه انگیزه های کلی و عمومی قیام طوریکه در بخش قبلی تذکار رفت، در تمام کشوریکسان و شبیه بود اما بعضی مشخصه های خاص وضع را در هرات تاحدی از سائر ولایات متفاوت می ساخت که نقاط عمده آن در این مبحث مورد بررسی قرار میگیرد.

2- اعمال نابخردانه منسوبین و گماشتگان محلی رژیم:

محدودیت انگشت شمار تعداد خلقی و پرچی در هرات موجب گردید تا بعد از کودتا آمران اداری و مقامات بلند پایه ولایت اعم از ملکی و نظامی از کابل تعیین گردند و متباقی پرسونل را از بین مردم هرات با وعده و وعیدها و دادن امتیازات مختلفه حزبی از بین مردم فرصت طلب و سودجوی هرات بکار بگمارند. ناآشنائی و نحوه برخورد این تازه اردهای با صلاحیت و پر قدرت که به مقامهای بلند در هرات نائل آمدند از یکطرف و شدت عمل اشخاص فرصت طلب و اغلب جوان هرات به مقامهای بیشتر تبلیغاتی و استخباراتی از طرف دیگر حالتی را به وجود آورد که همچو جرقه ای بود در خرمن

خشکیده نارضایتی های مردم که آتش ویرانگر و بی لجام را درهرات شعله ور ساخت و هستی بسیاری از مردم را به کام نیستی فرو برد و دود و خاکستر آن برای سالهای متمادی بر چهره هر زنده جان و درهرکوی و برزن نشست.

متن ذیل این حقیقت را بیان میکند: «بارسیدن حزب به قدرت،...پست های دولتی بین طرفداران حزب تقسیم گردید و عناصر مخالف و بانفوذ بازداشت شدند، معلمین آگاه و مسلمان به نقاط دوردست منتقل و معلمین تازه کار خلقی جانشین آنها گردیدند. در پی این سیاستها عناصر ناآگاه و فرصت طلب بخاطر رسیدن به مقام و جاه بسوی حزب خلق شتافتند، آن حزبیکه هرکس بدون در نظر داشت سوابق می توانست به عضویت آن درآید و از اینطریق به منویات خود برسد. بعضی از جوانان دهاتی که فریب شعارهای پوچ و فریبنده اعضای اصلی حزب را می خوردند، نیز وارد حزب شدند. اعضای حزب با جذب این افراد توانستند جامعه سنتی دهات را درهم بریزند. تمام اعمال و حرکات این گروه بدون شناخت از جامعه افغان، نادرست و ضد احساسات مردم بود. آنها مردم را به دیده تحقیر می نگرستند و به فرهنگ، رسوم و حتی دین و مذهب مردم توهین روا می داشتند، طوریکه انسان با دیدن رفتار و کردار آنها فکر میکرد که اینان دشمنان مردم هستند. ادامه این عملکردها سرانجام احساسات نهفته مردم را بیدار کرد و آنها را علیه حزب و اعضای آن تحریک نمود.» (مؤخذ شماره 10- صفحه 25)

کسانیکه تازه به حزب جذب شده بودند، به انتقام جوئی پرداخته و رقبای شخصی و خانوادگی و هرکس دیگر را که برطبق میل شان نبود، به نام اخلال گر، فئودال و روحانی به دستگاه مخوف «اگسا» در هرات معرفی میکردند و آنگاه دیگر کسی از حال و احوال آن مظلومان بیگناه خبری نداشت. حتی این دستگاه بیرحم اعضای

خانواده‌ها را در بدل امتیاز حزبی و پول به جاسوسی در میان خانواده می‌گماشت و صدها نفر به همین ترتیب بازداشت شدند. فضای اعتماد در داخل خانه بین زن و شوهر، بین پدر و فرزند و بین خواهر و برادر کاملاً بهم خورده بود. سازمان اطلاعاتی «اگسا» با حضور گسترده همه رفت و آمدها بین مردم و حتی جریان مجالس فاتحه و عروسی را تحت مراقبت و تفتیش قرار می‌داد و خانه‌های اشخاص صاحب نفوذ را بدقت زیر نظر داشت. دولت از مردم سخت درهراس بود، خبرچین‌ها و اعضای حزب در تغییر لباس در همه جا مصروف تهیه گزارش بودند و نمی‌دانستند که خشم و نفرت مردم ناشی از ظلم و بیعدالتی و بی‌احترامی به مقدسات و عنعنات، مردم شهر و ده را مثل یک جسم باهم نزدیک می‌سازد و برعلیه رژیم در یک پیمان استوار بسیج میکنند.

هرفرمانی که اعلام میگرددید، روزها به تأیید و استقبال آن محافل برپا می‌شد و مردم را جبراً به حضور در «میتنگ‌ها» و همچنان راه پیمائی در سرکها و دادن شعارها می‌کشانیدند. دختران و پسران جوان را به تدویر محافل به اصطلاح «هنری» وادار میکردند و شبانه آنها را در حلقه عیش و نوش خود مجبور به اشتراک می‌ساختند و از بسا دختران زیبا کام‌دل میگرفتند. دفاتر و حوزه‌های حزبی از طرف شب شباهت تام به یک «دسکوتیک» داشت که در انجام برای جلب جوانان هرزه بی‌ک مرکز بی بند و باری و فحاشی تبدیل گردیده بود. در اثر همین عملکردها بود که مردم از هر قشر و هر طبقه باهم پیوند یافتند و در برابر رژیم شروع به صف بندی کردند.

اگر از وضع در شهر بگذریم، در دهات اطراف هرات نیز اوضاع بطرف ناآرامی و برخورد روان بود. برای درک بهتر اوضاع و آگاهی از عمق و کنه علل و انگیزه‌های قیام هرات بقول معروف «مشت نمونه خروار» به سراغ بعضی از آن مصاحبه‌ها میروم که نویسنده پولندی

«رادک سیکورسکی» طی یک سفر چند هفته ای خود در سال 1987 در هرات با یک عده مردم دهاتی در محلات انجام داده و در کتاب «خاک اولیا» به نشر سپرده است. اگرچه محتوای مصاحبه ها ظاهراً سطحی معلوم میشود و با عبارات ساده مثل قصه های عامیانه بیان شده است، ولی با یک نگرش دقیق میتوان به عمق مطالب آن پی برد. با اختصار بعضی از نکات عمده این مصاحبه ها را در اینجا بازگو و اقتباس می کنم:

یک هموطن دهاتی در آغاز مصاحبه خود در باره تغییر حکومت ها در گذشته چنین میگوید: «وقتی ما از قتل رئیس جمهور محمد داؤد شنیدیم، گفتیم این موضوع بما چه ربطی دارد؛ حادثه در کابل صورت گرفته و ما در فاصله دور از آنجا قرار داریم. در کابل حکومتی از بین رفته و حکومت دیگر جاگزین آن شده است. ما در قریه خود مشغول کار و بار عادی خود بودیم...»

از این گفته میتوان استنباط کرد که تغییرات حکومت هیچگاه برای مردم اطراف و دهات چندان مهم و قابل توجه نبوده و همه فکر میکردند که با تغییر حکومت، صلابت و ماهیت رژیم و قدرت مرکزی در دولت تغییر نخواهد کرد، اینکه هر یکی دو سال صدراعظم و کابینه جدید در کابل تشکیل میشد، برای مردم دهات چندان دلچسپ نبود و تغییر عمده را در زندگی روزمره مردم پدید نمی آورد، حتی مردم دهات تغییر و تبدیل والی ها را در ولایات مربوطه خود اهمیت نمیدادند و تغییر ولسوال ها و علاقه دارها نیز همان ادامه سلسله مقرری های همیشگی بود و مردم محل به آن زیاد توجه نداشتند، زیرا برای مردم امن و امنیت وجود داشت و در پرتو آن زندگی بدون فشار و اجبار پیش میرفت. مردم با زندگی معموله عادت کرده بودند. لذا تغییر حکومت، یک تغییر نامحسوس و برای مردمان دهات غیرمهم بود.

اکنون اگر به ادامه مصاحبه های هموطنان روستا نشین بعد از تحولات مصیبت بار رژیم خلقی پرچمی توجه و دقت شود، واضح میگردد که چرا تغییرات وارده ناشی از کودتا و عملکرد گردانندگان رژیم از بالا تا پایان و گماشتگان بیخرد شان که فاقد آگاهی و شناخت دقیق از ارزشهای اسلامی و سنتی معمول جامعه بودند، مردم را به یکبارگی از حالت بیتفاوتی بیرون کرد و به قیام جنون آسا در برابر رژیم و عمال آن کشانید. اینک توجه را به چند نمونه بارز از این صحبت ها معطوف میدارم:

یک هموطن دهاتی میگوید: «چند ماه از حکومت جدید نگذشته بود که آنها فسخ جهیزیه و طویانه را اعلام کردند. ما با این اقدام خوش شدیم که اکنون با پول کم صاحب عیال می شویم. ولی وقتی فعالین حزبی به قریه ما آمدند، چیزهای دیگر کردند. بنا بر عرف محلی هرگاه پسر و دختری ازدواج میکنند، مراسم عروسی در قریه برگزار میشود. همچنان اگر شخصی فوت میکند، در مراسم فاتحه در روزهای اول و سوم و هفتم برای اقارب و مستنمدان غذا می پزند و مردم غرض تلاوت قرآن مجید در خانه ها و مساجد اجتماع میکنند. فعالین حزبی دایر کردن این محافل را منع کردند و گفتند که حکومت میخواهد به این عقب ماندگی های سنتی پایان دهد. آنها به این بهانه که مردم پول کمتر مصرف کنند، اصلاً می خواستند از تجمع مردم در مراسم عروسی و فاتحه اجتناب نمایند. هر وقت که آنها از محافل عروسی و فاتحه اطلاع می یافتند، به زور وارد خانه می شدند، مردم را از خانه بیرون کرده و دیگهای غذا را چپه میکردند و می گفتند که برگزاری چنین محافل ممنوع است.»

هموطن دهاتی دیگر چنین میگوید: «در دوران داؤد خان معلمی وارد قریه ما شد و ما را به اعمار مکتب تشویق کرد. ما مکتب را از پول خود اعمار کردیم و حکومت فقط معاش معلم را می پرداخت، ولی

با تغییر حکومت معلم تبدیل شد. شخص تازه وارد جوان کم سن و سال بود که اصلاً به شاگردی نرسیده بود. او به ریش سفیدان امر و نهی میکرد و در مسجد با بوته‌ها داخل می شد. حین درس در کورسهای سواد آموزی که برای زن و مرد جبری گردیده بود، از شوروی و مارکس سخن می زد و می گفت که دشمنان کورس های سواد آموزی درحقیقت دشمنان پیشرفت و ترقی اند، باید آنها را سرزنش کرد. شمول جبری زن های پیر و جوان در این کورسها مطابق عرف محل نبود، ولی ما تحمل می کردیم، تا آنکه روزی خبر شدیم که معلم جوان عاشق یکی از دخترها شده و از آن به بعد آن دختر از آمدن به کورس منصرف شد. معلم پدر دختر را خواست و تهدیدش کرد که اگر دخترش را به کورس نفرستد، او را زندانی خواهد کرد. پدر دختر قبول نکرد و به معلم دشنام داد. معلم با چند عسکر به خانه پدر دختر رفتند و دختر را جبراً از خانه بیرون کردند. معلم می گفت که دیگر زنها و دختران به شوهران و پدران شان متعلق نیستند. بین عده ای از مردم و معلم برخورد صورت گرفت و سرانجام این برخورد به قتل معلم انجامید. سپس عساکر به قریه ریختند، مردم را لت و کوب کردند و تعدادی را با خود بردند که هرگز برنگشتند. عده ای دیگر از قریه فرار کردند و به مغاره های کوه پناه بردند و در صدد انتقام برآمدند.»

هموطن دیگر داستان دیگر دارد و می گوید: «من به صفت کار گرعادی در بدل مزد پنجاه افغانی در روز به خشت مالی، دروگری، خرمن کوبی و غیره کار میکردم و هم ده جریب زمین را با دو پسر خود به دهقانی گرفته بودم که مالک زمین تخم بذری و افزار کار را به دسترس می گذاشت و از سرجمع حاصل، یک حصه را من و دو حصه را مالک زمین میگرفت. چند ماه از تغییر حکومت خلقی نگذشته بود که فرمان اصلاحات ارضی صادر شد. هیئت های مربوطه به قریه

ما آمدند. برای من که تعداد خانوارم زیاد بود، بیست جریب زمین دادند. من از قبول زمین نخست اجتناب کردم زیرا غصب بود، ولی مالک اصلی زمین به من خبر داد که او راضی است و من زمین را تصرف کردم. سپس فعالین حزبی قریه را به گروه های بیست خانوار تقسیم کردند و بر هر یک از این گروه ها یک شخص را سرپرست مقرر نمودند. ما هر وقت میخواستیم به شهر برویم و یا در مجلس فاتحه اشتراک کنیم، مجبور بودیم از این شخص اجازه بگیریم و او از ما تحقیق و سوال و جواب میکرد و گاهی هم به ما اجازه نمی داد و اگر اصرار میکردیم، ما را تهدید به زندان میکرد... بزودی متوجه شدیم که کسانی از قریه ما به وسیله همین شخص سرپرست عضویت حزب را گرفته اند و حکومت شش جریب زمین بیشتر برای آنها داده است و علاوهً اسباب و آلات زراعتی ضبط شده را با مقداری از تخم بذری به اختیار آنها گذاشته است. این حزبی های جدید صحبت های ما را در مسجد گوش میکردند و گزارش آنرا به مقام های حزبی میدادند و هرگاه از کسی بد می بردند، او را لت و کوب میکردند و به اتهام توطئه علیه حکومت به مقامات حزبی می سپردند و مایملک آنها را می گرفتند. دل همه ما از این حزبی های محلی در ترس و لرز بود، آنها حقابه ما را به زور می گرفتند و زمین های ما بدون آب، بدون تخم بذری و وسائل لازم بود. وقتی برای تدارک این ضروریات نزد دکاندارها میرفتیم که مثل سابق از آنها قرض بگیریم، دکاندارها می گفتند که قرض منع شده است. فعالین حزبی از خاطری ما را کمک نمی کردند که می خواستند ما زراعت نکنیم و از رنج گرسنگی مجبور شویم عضویت حزب را بگیریم و در فارمهای اشتراکی چون فارم های زراعتی روسیه کار نماییم...». هموطن دهاتی دیگر میگوید: «ما وقتیکه با حزبی ها برخورد کردیم و از قریه فرار نمودیم، آنها در تعقیب ما برآمدند، زنان ما را اذیت کردند و ما

مجبور به دفاع از قریه شدیم. آنها عسکر فرستادند و قریه را زیر آتش گرفتند و طیاره های شان از هوا بمب ریختند و همه جا را ویران کردند. بسیاری از زنان و اطفال ما در این حوادث جان باختند. آنوقت ما سر به صحرا زدیم و برای همیشه عسکر خدا شدیم و گفتیم تا از اینها انتقام نگرفته ایم، هرگز آرام نخواهیم نشست» (رادک بخش دهم-صفحات 264 تا 269)

باید گفت که سیکورسکی همه مصاحبه های را که با مردم انجام داده در کاست ثبت کرده و به همکاری ترجمان خود به انگلیسی برگردانیده و با این ترتیب نقل قولها را مستند ساخته است. در اینجا توجه را به صحبت دیگری جلب میدارم که بازهم در کتاب «خاک اولیا» از زبان شخصی نقل شده که در اوایل کودتای ثور به نحوی با فعالین حزبی همکار گردیده بود و اما بعداً وقتی متوجه اعمال آنها گردید، از آنها فاصله گرفت و در خدمت جهاد شامل شد. این شخص که نورا حمد نام دارد، چنین میگوید: «من به معیت فعالین حزبی غرض دستگیری و بازداشت مردم به قریه ها میرفتم. با رسیدن ما در قریه، مردم خود را در خانه ها پنهان ساخته و زنها و اطفال به گریه و زاری شروع میکردند. ملاها، عرفا، سران قریه و مسلمانهای فعال را تا آن حد که لاریهای ما گنجایش داشت، گرفتار میکردیم. یک روز صبح وارد قریه «ملاسیان» شدیم. در آنجا محمد عمرخان، آقا سلام جان و پانزده شانزده نفر دیگر را گرفتار کردیم. بعد بسوی قریه دیگر رفتیم و از هر قریه ده تا پانزده نفر را با خود گرفته زندانی ساختیم. فعالین حزبی از طریق جاسوس های خود میدانستند کدام افراد فعالیت زیرزمینی دارند. وقتی اتاق خالی برای نگهداری اینها نداشتیم، عده ای را سوار موتر کرده بسوی «میفروش» واقع تپه های مجاور هرات بردیم. بولدوزرها در آنجا فعال بودند و هربار خندقی را حفر میکردند و فعالین حزبی دست های این اشخاص را به پشت بسته نموده و

چشمان شانرا با پلاستر پوشانیده سپس آنها را بسوی خندق تيله می‌کردند، بعد بولدوزرها خاک را بالای آنها انداخته و همه را زنده بگور می‌کردند. ما سربازان مکلف بودیم که هیچیک آنها فرار نکنند. من در مدت شش ماه شاهد اجرای هشت تا نه بار عملیه اعدام دسته جمعی بودم که در آن در حدود 1500 نفر به کشتارگاه سوق داده شده و به همان شیوه زنده زیرخاک گردیدند. من از این وضع خیلی ناراحت بودم ولی اگر به امر اطاعت نمی‌کردم، صاحبمنصبان کمونیست مرا نیز می‌کشتند. سربازان دیگر چیزی گفته نمی‌توانستند، زیرا کمونیست‌ها در بین ما نیز جاسوس‌ها داشتند...» (مؤخذ شماره 11 - صفحه 292 تا 293)

مصاحبه‌های فوق با عده‌ای از روستائیان هرات و بخصوص کسانیکه در قیام بزرگ هرات از قریه‌های خود به شهر آمده بودند، درحقیقت نمونه‌های بارز از بی‌مبالاتی‌ها و شدت عمل حزبی‌های ناعاقبت اندیش و ظالم را نه تنها در هرات بیان می‌کنند، بلکه تراژیدی همگانی مردم مظلوم افغانستان بود که در سرتاسر کشور بساط غم و اندوه را هموار کرده و آرامش نسبی را از هر کوی و برزن و از هر ده و قریه برچیده بود که در نهایت مردم را به قیام واداشت و موجی از تنفر و خشم مردم را در برابر رژیم خلقی و پرچمی پدید آورد و آنرا به دریای خروشان جهاد مبدل کرد.

3- ترکیب گروپهای فعال سیاسی:

الف- گروپ‌های اسلامی:

در دهه مسمی به «دهه دموکراسی» جریان‌های سیاسی که قبلاً طی ده سال صدارت محمد داؤد خان بطور مخفی و زیرزمینی فعالیت داشتند، در این دوره بطور علنی در کابل شروع به فعالیت

کردند. دامنه فعالیت این جریانها بزودی در سائر شهرهای بزرگ کشور گسترش پیدا کرد. در هرات شاخه های از احزاب چپی و همچنان نهضت‌های اسلامی فعال گردیدند و در عین زمان یکی در برابر دیگر به مبارزه پرداختند. گفته میشود که در آنوقت مرکز فعالیت گروه‌های چپی بیشتر در دارالمعلمین هرات و از نهضت‌های اسلامی بیشتر در مدارس دینی و حوزه های تدریسی از جمله فخرالمدارس و مدرسه جامع بود.

برای مردم هرات دشوار بود که متعاقب کودتای شور به ماهیت اصلی و اهداف رژیم خلقی دقیقاً پی ببرند، ولی عده ای از علما و دانشمندان هرات بخصوص هواداران نهضت های اسلامی که در دوران جمهوری محمد داؤد خان مخفیانه فعالیت داشتند، از ماهیت ضد اسلامی و ضد مردمی رژیم خلقی و پرچمی آگاه بودند. آنها در بین عامه مردم هرات مخصوصاً مردم دهات و روستاها چندان نفوذ نداشتند تا بتوانند مردم عامه را علیه رژیم به قیام تحریک نمایند. عمده ترین مرکز نفوذگذاری بر مردم همانا مساجد و بخصوص مسجد جامع هرات بود که گفته میشود در تحریک مردم به قیام نقش مؤثر و مهم بازی کرد.

مسجد جامع هرات که قدیم ترین و زیباترین بنای تاریخی هرات است و گنجایش بیش از ده هزار نمازگزار را دارد، نزد مردم هرات مکان بانفوذ بوده و مردم به متصدیان آن مسجد چون خطیب، نائب خطیب و واعظ آن احترام زیاد قایل اند و به حرف های ایشان جداً گوش فرا میدهند. معمولاً سه و ظیفه فوق به شخصیت های از بین علمای جید و بزرگ سپرده میشود که بر علاوه دانش دارای تقوا و شهرت بسیار نیک باشند. مردم هرات نیز به پند و اندرز و توصیه های آنها احترام گذاشته و به آن عمل میکنند، بخصوص در نمازهای جمعه که هزاران نفر از دور و نزدیک برای ادای نماز و شنیدن خطبه به مسجد جامع

حضورمی یابند، عظمت مسجد درخشش بیشتر از هرروز پیدا میکند.

درسال 1357 خطیب مسجد جامع شخصیت متقی و عالم بنام ملاعبدالعزیز و نائب خطیب سید احمد سعید فاضلی و واعظ آن ملبه‌الدین بودند. واعظ وقتی به وعظ آغاز میکرد، صدایش چنان گیرا و سخنانش چنان دلنشین بود که شنونده از تأثیر کلامش بی اختیاری گریست و برای شنیدن سخنان او مردم حتی از فاصله‌های دور به مسجد می آمدند. ملا واعظ همیشه مردم را به بیداری و همبستگی دعوت میکرد. بعد از کودتای ثور چند بار مقامات حکومتی به وی هوشدار دادند که مواظب گفتار خود باشد، ولی او راه خود را میرفت. چندی قبل از قیام مقاله ای درروزنامه «اتفاق اسلام» به نشر رسیده و درآن گفته شده بود که «جهان آفریدگاری ندارد!!» و انسان از نسل شادی است. دراولین جمعه بعد از نشر این مقاله ملا به‌الدین درموعظه خود حکومت را که چنین دروغها را به نشر میرساند، کافر خواند و اعلام کرد که این حکومت برضد اسلام است. به نظر بعضی ها انگیزه اولی قیام از همین موعظه الهام میگیرد، زیرا بعد از این موعظه ملاها به قریه های خود رفته و این مطلب را بیان و مردم را دربرابر حکومت و عمال آن به قیام دعوت کردند. درست یک هفته بعد از سرکوب قیام، عمال حکومت منزل واعظ را شب هنگام محاصره کردند و او را با یکی از پسرانش که قاری قرآن مجید بود، با خود بردند که هر دو دیگر برنگشتند. (مؤخذ شماره 11- صفحه 317)

تا وقوع کودتای ثور شعب (فراکسیونهای) حزب دموکراتیک خلق یا به عبارت دیگر «خلق و پرچم» درهرات به جز چند نفر معدود فعالیت گسترده و وسیع نداشت، درحالیکه احزاب رقیب اعم از گروه های اسلامی و گروه های چپی مسما به «شعله جاوید» دربین

جوانان هرات از مدتها قبل ریشه دوانیده بودند. گروپهای اسلامی بطور عموم در سه دسته تقسیم شده بودند: گروپ علمای سنتی و ملاها، گروپ مسمما به «خدام الفرقان» که به وسیله حضرات مجددی در راس آن حضرت محمد ابراهیم مجددی «ضیاً المشایخ» در کابل به راه انداخته شده بود، در هرات نیز یک عده پیروان و طرفداران فعال داشت و گروپ سوم همانا حرکتی بنام «جوانان مسلمان» که بیشتر با افکار و نظریات سازمان یافته «اخوان المسلمین» در کابل و سایر نقاط افغانستان فعالیت داشت، در هرات نیز ساحه فعالیت آن گسترش پیدا کرده بود. از جمله فعالان نهضت جوانان مسلمان هرات در آنوقت میتوان از ذوات آتی نام برد که اکثر شان بعداً به تنظیم جمعیت اسلامی (برهان الدین ربانی) پیوستند: سید نورالله عماد، سید اسحق دلجو، صفی الله افضلی، میرعبیدالله ناصح، محمد عیسی مجددی، عبدالرؤف مخلص، قاضی فاروق شیندندی، عبدالله فرهاد، قاضی عبیدالله، سارنوال زرین گل و دیگران که البته قاری ابوبکر شاروال سابق هرات نیز بعداً به آنها پیوست.

عبدالعلی نور احراری به این نظر است که: این گروپها در میان خود در رابطه با قضایای جاری، اتحاد و هم بستگی نداشتند و نظرات نهضت جوانان مسلمان که از اندیشه اخوانیت الهام گرفته بود، با نظرات دو گروه دیگر توافق چندانی نداشت و حتی پس از وقوع کودتای ثور همین حالت ادامه داشت. علمای دینی در ابتدا خطر حاکمیت حزب خلق را که دارای مفکوره کمونیستی باشد، آنقدر جدی نمی گرفتند، ولی با گذشت زمان و صدور فرامین ضد اسلامی دولت، این خطر بیشتر احساس گردید و آنها را به یکدیگر نزدیک نمود. عامل دیگر این نزدیکی تا آنجا که اطلاع در دست است، حضور فعال مرحوم محمد افضل شهیر در میان گروه های اسلامی بود. وی که پس از کودتای 7 ثور 1357 از کابل به هرات آمد، به حیث

یک شخصیت عالم و قابل اعتماد که هم شاعر، نویسنده، عالم دین و حافظ قرآن بود، توانست یک عده دانشمندان هرات را دور خود جمع کند و حلقه وصل را میان همه گروههای اسلامی اعم از نهضت جوانان مسلمان و علمای سنتی، و امامان مساجد تشکیل دهد. باغچه منزل او اکثراً محل تجمع دوستان همدل و همراز بود که همه در جهت بیداری مردم دست بکار بودند، حضرت عبدالباقی مجددی، قاضی علیشاه، داکتر احمدی، محمد علم غواص، داکتر شیر احمد کوهیار، هدایت الله، حبیب الرحمن غنی، حاجی غلام رسول نیکزاد، محمد سعید مشعل، لالا محمد صدیق و عده دیگر شامل این حلقه بودند. بر علاوه بعضی از هراتیان مقیم کابل بخصوص راشد سلجوقی، محمد عمر صدیقی، عبدالباقی سلجوقی نیز از جمله دوستان و همفکران محمد افضل شهیر بودند که غیر مستقیم از تلاشهای او حمایت میکردند. نور احراری در مورد نقش علمای دینی در ایجاد قیام می نویسد: «علمای دینی بخصوص افراد مربوط به نهضت جوانان مسلمان در بیداری و آگاهی مردم از پلانهای شوم الحادی حزب خلق نقش مهم داشتند. آنها بطور منظم به سواری بایسکل و موتر سایکل به دهات دور دست ولسوالیها می رفتند و بعد از ادای نماز صبح سخنرانی میکردند و نظام خلقی را ملحد و کافر می خواندند و مردم را به قیام تشویق میکردند. هر چند عمال نظام در میان نمازگزاران بودند ولی آنها در نماز صبح به مسجد نمی آمدند. بر علاوه فعالان شهری، عده دیگر در دهات و قریه های اطراف شهر در زمینه سازی قیام نقش عمده بازی میکردند، چنانچه در قریه «کورزان» به رهنمائی عبدالعلی شاه و سید احمد قتالی، در «اوبه» آخذزاده صاحب اوبه و دیگران.

احراری در مورد نقش تنظیم های جهادی مقیم پشاور تصریح میکند که «تنظیمهای جهادی کدام نقشی در ایجاد قیام نداشتند، زیرا هیچ

یک شان باهرات و مردم آن در ارتباط مستقیم نبودند. پس از آنکه افرادی از فعالین اسلامی به پاکستان مهاجرت کردند و در تنظیمها جلب و جذب شدند، تنظیمها رد پایی در میان مجاهدین هرات پیدا کردند. در وهله اول مبالغ هنگفت از مردم هرات جمع آوری شد و توسط شخصی بنام «گل علم» یا نامی شبیه به آن به تنظیمها ارسال گردید. گفتنی است که شخصی بنام «حاجی ایوب» نظر به شناختی که با حضرت صبغت الله مجددی داشت، در هرات فعالیت میکرد و مَهر او یا تنظیم او را برپای اوراقی می چسپانید. قبل از آغاز قیام اعلامیه ای به همین مَهر در میان مردم توزیع گردید که آقای مجددی فتوای جهاد داده است. چند سال بعد که آقای مجددی به «تربت جام» ایران آمد و در نماز جمعه به مردم سخنرانی کرد گفت: من چندین سال بعد خبر شدم که شما مردم هرات به فتوای من جهاد کردید. جناب مجددی دیر خبر شده بود، ولی درست خبر نشده بود». (عبدالعلی نور احراری، برگرفته از یک مونسکرپت نشرناشده و نیز متن بیانیه موصوف در انجمن سالمندان افغان مقیم بی ایریا - کالیفورنیا، در محفلی به مناسبت بزرگداشت قیام هرات، 13 مارچ 2011)

گروپهای مخالف، بخصوص جناح های اسلامی بعد از کودتای ثور فعالیت های تبلیغاتی و تخریبی را علیه رژیم و عمال آن با شدت هرچه بیشتر به راه انداختند. به هر اندازه که این مخالفت ها محسوس تر می شد، به همان شدت سلسله گیر و گرفت ها، توأم با شنکجه و تعذیب از طرف عمال رژیم بیشتر میگردید. بزودی شخصیت های سرشناس و متنفذ هرات از جمله اعضای گروپ جوانان مسلمان و نیز روحانیون، علما و ملاهای مساجد که به نظر عمال رژیم مظنون جلوه میکردند، بدون دلیل و برهان باز داشت شدند، عده ای به زندان رفتند و عده ای دیگر تا امروز لادرک می باشند که به گمان اغلب همه از بین برده شده اند. در این ارتباط باید اذعان کرد که متعاقب

بازداشت بیرحمانه خانواده حضرات مجددی درقلعه جواد کابل بتاريخ 28 جدی 1357، سلسله بازداشت این خانواده درهرات نیز ادامه پیدا کرد و 11 نفر از حضرات مجددی هرات بازداشت شدند که پنج تن شان به کابل برده شدند و تا امروز از هیچیک آنها خبری نیست. اسمای شان از قول محمد نعیم مجددی از اینقرار است: سناتور عبدالباقی مجددی، علی احمد مجددی، عبدالصمد مجددی (سابق شاروال هرات)، محمدانور مجددی، فضل الحق مجددی، عبدالقادر مجددی، محمد معصوم مجددی، حضرت الله مجددی و نجیب الله مجددی (همه درهرات) و احمدضیا مجددی و محمدیحیی مجددی (ازهمین خانواده درکابل). مسلم است که این گیر و گرفتارها در روحیه مردم اثر بسیار منفی بجا گذاشت و مردم را بر علیه رژیم تحریک کرد.

ب. گروپ چپی «شعله»:

فعالترین گروپ چپی درهرات همانا جریان مسما به «شعله جاوید» بود که در دهه دموکراسی در آنجا به فعالیت آغاز کرد و رهبران آن توانستند یک عده جوانان را بدور خود جمع نمایند. شعله ای ها در برابر خلقی و پرچمی ها که درهرات از چندان قوت برخوردار نبودند از یکطرف و اما در برابر گروپهای «اخوانی» به حیث رقیب عمده از طرف دیگر به مبارزه سیاسی می پرداختند. بیشترین فعالیت این جریانها اعم از چپی و اسلامی در آنوقت با وجود تضاد فکری و عقیدتی، بر علیه دولت متمرکز بود و همانطور که در کابل این جریانها متواتر دست به تظاهرات میزدند و با ایراد بیانیه ها و دادن شعارها خود و مردم را مصروف ساخته بودند، درهرات نیز همین شیوه رایج بود. شیر احمد آهنگر یکی از فعالان شعله در یک مقاله تحت عنوان «جنبش 24 حوت...» از مظاهراتیکه توسط این جریان در دهه

دموکراسی درهرات چندین بار راه اندازی گردیده بود، گزارش مفصل ارائه میدارد و نیز از چهره های سرشناس شعله درهرات نام می برد که اکثر آنها بعد از کودتای ثورتوسط رژیم گرفتار و سپس ازبین برده شدند، از جمله: عبدالاله رستاخیز(وی مدتی در زندان پلچرخ با نویسنده هم اطاقی بود)، نعیم ازهر، قدوس ماما، استاد کریم، ماما غلام محمد، انجنیر حفیظ، سلطان احمد، قدوس کارمند، انجنیر رحمان منصور، استاد واجد، محمد آخندزاده، داکتر ایوب نیزک، آصف برقی و دیگران. شیر احمد آهنگردر مورد فعالیت شعله ای ها در قیام 24 حوت برعلاوه پخش شبنامه ها و بخصوص تشویق مردم جهت تدارک نان و آب برای «شورشی» های ملکی و نظامی و توصیه توزیع سلاح از فرقه به مردم، از اقدامات دیگری به مقصد رهبری جنبش و کم کردن تلفات نیز یاد میکند و مینویسد: «ما از یکعده صاحب منصبانی که در ارتباط ما بودند، خواستیم که دو چاین یا دو عراده تانک در دسترس ما بگذارند که از ستیشن رادیو ریلی هرات محافظت کند. شاید ما با تصرف رادیو ریلی بتوانیم از طریق بلندگوهای که در سراسر شهر نصب است، جلو تلفات را بگیریم و جنبش را به سمت بهتر رهبری کنیم. صاحب منصبان مذکور وعده اینکار را دادند ولی در عملی کردن آن توفیق نیافتند و در عوض در فرقه عسکری دست به قیام زدند. عده ای از این صاحب منصبان خوشبختانه هم اکنون زنده هستند و آنچه من میگویم حتماً یاد شان است.»

ش. آهنگر می افزاید: «با این حال صادقانه اعتراف میکنیم که ما در تناسب جنبش 24 حوت 1357 مثل قطره در دریا بودیم، نه تشکل ما و نه هیچ نیروی متشکل دیگر در رهبری آن جنبش عظیم قرار نداشت. عظمت جنبش 24 حوت هرات بالاتر از آن بود که در حیطه سازماندهی و رهبری تشکلات آن زمان بگنجد. لذا هرگونه ادعای

سازماندهی کردن و رهبر بودن در آن روز به باور آنهاست که آن روز را دیده اند، نمی‌گنجد. پیدایش تنظیمها و گروه‌های جهادی و جبهات چریکی روستائی و شهری هرات و در مجموع حوزه غرب، حتی بازکردن دفاتر تنظیمهای جهادی در ایران از پیامدهای این جنبش به حساب می‌آیند... این حرکت در کلیتش محصول کارسیاسی هیچ گروه و یا تنظیمی نیست، هرگونه ادعای سازماندهی به این حرکت یا موجد بودن، از طرف هرکه باشد، ادعای ناموثق و گزافه‌گویی است... این حرکت در کلیتش حرکت خود جوش مردم فقیری بود که مشکلات زندگی شان از حد گذشته، ولی به جای رسیدگی به مشکلات شان از کودتاگران ثوری توهین به ارزشها و مقدسات خود دریافت میکردند. چنین وضعی خشم مردم را برانگیخته و آنها را وارد میدان ساخته بود. بناً هیچ کس قادر به کنترل و سمت دهی و بهره‌برداری از آن در همان روز نبود. در اواسط روز فقط عده‌ای تفنگ دار و روستائی که در میان شان برخی لومپن‌های معروف نیز دیده می‌شدند، تبارز بیشتر کردند. عده‌ای از روشنفکران و یا باسوادان متمایل به سیاست‌های چپ و یا راست در متن آن چون قطره درد دریا بودند، نه اینکه جلودار یار هبران آن باشند.» (مؤخذ شماره 56. قسمت اول)

4. ازدیاد مشاوران شوروی:

نظر به اهمیت ستراتیژیک هرات که قبلاً روی آن به تفصیل صحبت گردید، در همان روزهای اول پس از کودتا به تعداد مشاوران شوروی در امور نظامی و نیز در پروژه‌های ساختمانی و غیره افزوده شد. نظر به کمبود تجربه و فقدان اهلیت کاری که منسوبین رژیم بخصوص در ساحه نظامی داشتند، اغلب امور تحت نظر و هدایت مستقیم مشاوران شوروی قرار داشت و اینکار به غرور بعضی از افسران

افغانی صدمه میرسانید و آنها را به یکنوع مقاومت تحریک میکرد. در این ارتباط توجه را به صحبت یک هموطن بنام محمد خالد معطوف میدارم که به حیث متخصص در پروژه ساختمانی هرات تحت سرپرستی روسها قبل از قیام کار میکرد. او میگوید: «من به حیث آمر ورکشاپ در پل پشتون ایفای وظیفه میکردم. ما مصروف اعمار جاده ای بودیم که هرات را به میمنه وصل میکرد. کارم بازرسی از ماشین های ترمیم شده بود. چون اکثر ماشین آلات ساخت شوروی بودند، ناگزیر به فرا گرفتن زبان روسی پرداختم... در آنوقت تاجیک ها نیکه با روسها در پروژه کار میکردند، به ما هوشدار میدادند که اعمار جاده جدید و احداث پل پشتون بطور عصری بخاطر کمک به افغانستان نیست، بلکه به منظور مساعد نمودن زمینه تهاجم شوروی به افغانستان طرح ریزی گردیده است... بعد از کودتا تعداد افراد روسی در ورکشاپ ما زیاد شد و همزمان با آمدن آنها گیر و گرفت ها نیز بیشتر گردید، از جمله سه صد نفر کارمند افغان پانزده نفر بازداشت شدند... روسها پافشاری میکردند که نباید یک مسلمان با عقیده راسخ در راس پست های اداری قرار داشته باشد.» (مؤخذ شماره 11-صفحه 317-318)

جگتورن اسمعیل خان که در وقت قیام در فرقه هرات به حیث صاحب منصب ایفای وظیفه میکرد در زمینه چنین میگوید: «بعد از کودتای ثورناگهان روسهای مربوط قوای نظامی هرات سخت مصروف کار گردیده در صدد تمدید خطوط پرواز از پایگاه هوایی هرات برآمدند، شاهراهی را که به شوروی منتهی میشد، زیر ترمیم قرار دادند. ما از خود می پرسیدیم که چرا آنها چنان پایگاه هوایی وسیع و چنین شاهراه بزرگ را تحت ساختمان گرفته اند؟ در آنوقت افغانستان به آن احتیاجی نداشت. تعداد مشاورین شوروی قوای نظامی هرات به بیش از 60 نفر ازدیاد یافت. در اول وهله تعداد

کمونیست ها در قوای نظامی ما محدود بود و از مجموع هفت هزار نفر پرسونل حد اکثر چهارصد تن شاید کمونیست بوده باشند. بعد از کودتا تعالیم اسلامی منع شد و بجای آن ایدئولوژی کمونیستی درس داده می شد.» (مؤخذ شماره 11- صفحه 322-323)

5- سازماندهی داخلی:

تشکیل «شورای شهری» یکی از مشخصه های بارز و مهم هرات بود که اشخاص با درایت، مؤثر و آگاه در آنجا توانستند بین حلقه های اسلامی فوق الذکر تفاهم و همکاری همه جانبه را به وجود آورند که منتج به یک تشکل فعال زیرزمینی در برابر رژیم و عمال آن گردید. پس از مراجعت یک شخصیت سرشناس و مورد اعتماد مردم هرات محمد افضل «شهیر» متعاقب کودتای ثوراز کابل به هرات، دوستان و همفکران بدوراو جمع شدند و موصوف در باغچه خانه خود مجالسی را دایر کرد که در نتیجه آن همکاری مؤدت بین جناح های مختلف اسلامی اعم از نهضت جوانان مسلمان، علمای دینی و امامهای مساجد و دیگران ایجاد گردید که بعداً موجب تأسیس شورای شهری هرات شد. شورا پس از تشکیل به نشر یک جریده بنام «بشارت» آغاز نمود که بطور شبنامه در بیداری مردم و بخصوص تحریک مردم به قیام نقش مؤثر و مهم بازی کرد. (برای شرح مزید دیده شود: یاداشتهای حاجی لالا به قلم خودش که ضم اسناد نور احراری میباشد و در آن توضیحات مفصل از جمله اسمای اشخاصیکه در جلسه اول و جلسات بعدی اشتراک کرده اند و اشخاصیکه از طرف شورای شهری با اسمعیل خان و علاوالدین خان و دیگران بار اول دیدار و پیمان همکاری بستند.) همچنان دیده شود: (مؤخذ شماره 59- مقاله)

«شورای شهری هرات یکی از قویترین نهادهای جهادی و مردمی در دوران جهاد در افغانستان است که به هیچ یک از جناح های سیاسی افغانستان وابستگی نداشته و باهمین شیوه مستقلانه در همکاری با اسمعیل خان به مبارزه خود ادامه داده است و این شورا بعد از کودتای 7 ثور توسط جمعی از علما، دانشمندان، شعرا و نویسندگان هرات ایجاد گردید که ریاست و سرپرستی آنرا در ابتدا شهید محمد افضل شهیر بعهدہ داشت. این شورا از همان بدو تأسیس بعلت نگرانی از تحولاتی که در اثر وقوع کودتای 7 ثور در کشور رونما گردیده بود، یک مبارزه فراگیر فرهنگی را در راه مقابله با عقاید کمونیستی در سرلوحه کارش قرار داد و در همه تحولات جهاد از جمله در قیام 24 حوت نقش برآزنده و رسالت اسلامی و ملی خود را همگام با علمای جید و مردم هرات ایفا نموده است». در ماه میزان 1359 محمد افضل شهیر مورد تعقیب رژیم قرار گرفت و با بعضی از اعضای شورای شهری گرفتار و به کابل انتقال و در محبس پلچرخی زندانی گردید که یک سال بعد رژیم او را به شهادت رسانید. بعد از شهادت محمد افضل شهیر شخص دیگر از سرشناسان هرات دگرمن سلطان محمد از طرف شورا به حیث سرپرست گماشته شد که بزودی گرفتار و زندانی گردید. شورا شخص دیگر را بنام حاجی محمد صدیق (مشهور به حاجی لالا) به سرپرستی و ریاست شورای شهری تعیین کرد که او تا پیروزی نهائی به مبارزه خستگی ناپذیر خود ادامه داد. شورای شهری بعد از گذشت اندک زمان به یک جریان با اعتماد مبدل گردید تا مردم هرات بتوانند از طریق آن کمک ها و مساعدت های خود را به جبهات و مجاهدین برسانند.» (مؤخذ شماره 61- مقاله)

ناگفته نماند که در جوار شورای شهری یک تشکیل دیگر نیز عرض وجود کرد که مسمی به «کمیته ولایتی» بود. این کمیته در قدم اول

وظیفه داشت تا روابط گروپهای فعال را در بیرون شهر هرات در بین محلات و ولسوالی ها انسجام بخشد و گفته میشود که کمیته ولایتی بیشتر تحت نفوذ سازمان «جوانان مسلمان» فعالیت میکرد که اعضای آن قبل از کودتای ثور در هرات بخصوص در مدرسه جامع و فخرالمدارس فعال بودند. شخصی بنام غلام محمد صالحی گزارشات دلچسپ در زمینه دارد و می نویسد: «برادرم از ارزگان فرار نمود و به ایران رفت و با برادران سید اسحاق دلجو و دیگران فعالیت جهادی مینمودند، از طرف ایشان مکتوب رسید که تشکیلات بسازید و نمونه آنرا بفرستید. برادران به مشوره هم کمیته بنام کمیته ولایتی ساختند که مسؤل آن آقای فایق بنام معتصم بالله و عبداللطیف معاون آن و مسؤل نظامی یعقوب جان معمارزاده و معاون آن قاضی خیرمحمد و دگروال نثار احمد خان بنام قایم بالله و اجزا از داخل فرقه داشتند، کمیته قضائی را بعداً تعیین نمودند با قاضی عبدالله خان سیفشانی و مولوی عبدالحق اوبه بی و مسؤل دعوت و تنظیم حاجی قاری فضل احمد و اجزای مشهور شان سید غریب شاه، معلم حبیب الله از کوهسان، معلم ذبیح الله از ملدان، معلم غلام سرورخان و حبیب الله و رحمت الله پسران ملا سرور و غیره، مسؤل مالی مولوی نظر محمد از اوبه با برادر شان، گل علم اعلمی و ملا قربان نظر مروی مسؤل اطلاعات و دیگران ...» (مؤخذ: دست نویس غلام محمد صالحی، به جواب پرسشنامه ارسالی عبدالعلی نوراحرای)

6- احساس مشترک بین مردم و افسران اردو:

در فرقه هرات بر علاوه یک عده افسران خلقی و مشاوران شوروی که تازه از طرف رژیم به آن ولایت مقرر و اعزام شده بودند، یک عده افسران هراتی نیز از قبل شامل خدمت بودند. این افسران که با هیچ

سازمان سیاسی قبلاً وابستگی نداشتند، با ملاحظه اوضاع و پی بردن به حقایق پشت پرده و عواقب ناهنجار کودتا برای کشور و مردم با گذشت هرروز بیشتر ناراض و ناامید می شدند و نیز شیوه های عمل منسویین رژیم را در برابر خود و مردم بیچاره تحمل کرده نمیتوانستند. همین احساس مشترک بین مردم و یک عده افسران اردو، یکی دیگر از مشخصه های بارز قیام هرات محسوب میشود.

اسمعیل خان طی یک مصاحبه دربرابر این سوال که آیا احزاب و گروه های مختلف در ایجاد قیام افسران فرقه 17 نقشی داشتند، چنین توضیح میدهد: «در آن زمان متأسفانه احزاب به شکل سازماندهی شده و فعال وجود نداشتند و اگر برادرهای هم بوده باشند، بنا به تعقیب بیش از حد رژیم روحیه و جرئت مبارزه علنی را نداشتند. لذا در آن زمان نقش فعال در رهبری و توجیه ملت نداشتند. آنچه قیام 24 حوت را وسیله شد، دیانت و اسلامیت خود مردم و حضور قوای بیگانه در افغانستان بود. از همه مهمتر حملات رژیم به آبرو و شرف و ناموس مردم، توهین و تحقیر به علما و درعین زمان بیشتر مسائل توهین به مقدسات بود. اینها عواملی بودند که مردم و افسران مسلمان را بسیج ساخت و سبب قیام شد.» (مؤخذ شماره 24، صفحه 363)

دفاع آرزمانهای قیام هرات یک مبارزه منسجم و جدی را نیاز داشت. به گفته نور احراری: «در این راستا محمد افضل شهیر رئیس شورای شهری هرات و همکاران او به باغ پهوه (محل تفریحی مشهور هرات) رفتند تا برای اولین بار با اسمعیل خان و همراهان او آشنا شوند و برسر ایجاد یک ستراتیژی منظم و منسجم در جهت یک مبارزه طولانی علیه دشمنان دین و فرهنگ مردم افغانستان به مباحثه و تبادل نظر بپردازند. در این وقت اسمعیل خان و همراهان او نه عضویت جمعیت اسلامی یا احزاب دیگر را داشتند و نه هم

اعضای شورای شهری به کدام حزب و گروه خاص تعلق داشتند. اهداف اساسی آنها در مبارزه آینده شان همانا تحقق آرمانهای قیام مردمی هرات بود.» (مؤخذ شماره 59. مقاله)

باید گفت که در این دیدار هر دو طرف متعهد شدند تا مبارزه را علیه رژیم ادامه دهند و شورای هرات فعالیت های بخش ملکی را در داخل شهر و اسمعیل خان بخش نظامی را در جبهات جهاد به پیش برد. شورای شهری برای تنظیم بهتر امور به تشکیل کمیته های فرهنگی، مالی، نظامی، دعوت و تنظیم شورای زنان پرداخت و نیز امور اطلاعاتی و استخباراتی را به نفع جهاد به پیش می برد. قابل ذکر است به اثر کاردانی و کفایت حاجی لالا مقامات امنیتی و استخباراتی رژیم نتوانست رد پای فعالیت های شورای شهری را پیدا کند، ولو که چند بار بر حاجی لالا مظنون شدند و او را موقت بازداشت کردند و اما سندی مبنی بر فعالیت های او نیافتند که بسیار عجیب است.

7- همکاری سرمایه داران و زمیندارهای بزرگ:

موجودیت سرمایه داران و زمینداران نسبتاً بزرگ در هرات که از فرمانهای شماره 6 و 8 ناراض بودند، در نارضایتی عمومی مردم بطور محسوس اثر داشت و آنها را بسوی همکاری و تفاهم با مردم می کشانید و در برابر رژیم فعالتر می ساخت. همکاری و همیاری این گروه بخصوص در زمینه مالی در زمان جهاد بسیار مهم و ارزشمند است. در بعضی اسناد از دکاندارهای کوچک و متوسط که چندان سرمایه زیاد نداشتند، نیز نام برده شده که بطور منظم مواد خوراکه، وسایل زندگی و مبالغ نقده را به مجاهدین ارسال میداشتند که نام چند نفر آنها در یادداشت های لالا محمد صدیق درج است.

فصل هفتم

چگونگی قیام

1- جنبش های محلی - سرآغاز قیام

قیام عمومی اساساً از قیامهای محلی آغاز گردید و در نهایت به قیام بزرگ در شهر هرات انجامید که در اینجا از بعضی قیامهای محلی تاجائیکه اسناد و مأخذ در دست است، گزارش داده میشود:

قیام قریه سلیمی (مربوطات و لسوالی پشتون زرغون):

کورسهای به اصطلاح «سوادآموزی» که بر طبق فرمان شماره هفتم از جانب رژیم در اطراف و اکناف کشور دائر گردیده بود و همه مردم اعم از زن و مرد و پیر جوان را با عنف و فشار مجبور به حضور در آن ساخته بودند، موجب بروز نارضایتی ها در بین مردم دهات گردید. در قریه سلیمی در روز اول حوت 1357 اینکار مردم را به شور آورد و در برابر آن دست به احتجاج زدند. بروز 9 حوت قریه سلیمی شاهد یک آشوب بزرگ بود، آنهم وقتیکه خطیب مسجد آنجا از حضور دختر جوان خود در کورس امتناع ورزید. سرمعلم خواست دختر را به زور از حریم خانه خطیب بیرون کند و به کورس سوادآموزی ببرد. اینکار نخست به برخورد بین مردم و عمال رژیم در قریه شد و اما سرمعلم موضوع مقاومت مردم را به مرکز و لسوالی پشتون زرغون اطلاع داد و طالب کمک فوری گردید. قوای نظامی به سرعت خود را به قریه

رسانید و به فیرهای هوائی پرداخت. سپس مردم را از خانه های شان بیرون کرد و عده ای را به شمول خطیب مسجد و ارباب قریه بنام نثار احمد خان دستگیر و مورد اهانت و لت و کوب قرار داد. بادیدن این وضع مردم با قوای نظامی درگیر شدند و با چوب و چماق به عساکر و ماشین های محاربوی حمله کردند که در نتیجه 23 تن از افراد قریه به وسیله فیر عساکر جان خود را از دست دادند. در همین حال عمال رژیم عده ای را به شمول خطیب و ارباب قریه و نیز یکی از بزرگان بنام حاجی سلیمان با خود بردند که هیچیک از آنها دوباره به قریه برنگشتند و به یقین که همه را در مرکز ولسوالی اعدام کردند. این رویداد به سرعت در سائر محلات انتشار یافت و موجب برانگیختن مزید مردم در برابر رژیم گردید. (مؤخذ شماره 12 - صفحه 14-16)

قیام در ولسوالی «غوریان»:

رویه ناپسند، توهین آمیز و توأم با خشونت عمال رژیم در برابر مردم، عقاید و سنن شان با گذشت هر روز بیشتر می شد و مردم را در هرده و قریه به قیام و ادارمی ساخت. یکی از این اقدامات فرا خواندن مردم بکار به اصطلاح «دسته جمعی» بود که بزور و عنف صورت می گرفت. طی یکی از این نوع کارها در ولسوالی غوریان مرد موسپید و مؤقری را مجبور به کار شاقه ساختند که از توان او بدور بود. عمال رژیم این مرد را تحقیر و مورد ضرب و شتم قرار دادند. مردم با مشاهده اینکار به شور آمدند و بروز 17 حوت نزد ولسوال رفتند و از وضع شکایت کردند. ولسوال از شدت عمل کارگرفت و یک عده کسانیکه به اساس فرمان شماره هشتم جدیداً مالک زمین شده بودند، بر حسب احتجاج اسناد مالکیت را پاره پاره کرده و آثرا یک عمل غیر شرعی و غاصبانه دانستند. وضع به برخورد کشانیده شد و ولسوال به

محافظین مسلح خود امر فیر داد و هفت نفر از معترضین به شهادت رسیدند که در نتیجه حس انتقامجویی در برابر رژیم قوت گرفت و مردم بیشتر به طغیان آمد. فردای آنروز همه بسیج شدند و برعمال رژیم در آنجا حمله بردند و یک تعداد را به قتل رسانیدند. وقتی قوای عسکری از قضیه آگاه شد، باتمام ساز و برگ نظامی بر مردم ولسوالی حمله برد و در این حادثه تعداد زیاد مردم کشته و عده ای دیگر باز داشت و به شهر آورده شدند که مثل همیشه دیگر به خانه های خود برنگشتند. در این قیام از نقش عمده سه شخص هریک قاری ابوبکر که در شام 23 حوت در راس قیام کنندگان این ولسوالی بسوی شهر به شهادت رسید، صفی الله افضلی و خواجه ذبیح الله نام برده میشود. قابل ذکر است که خانواده افضلی بعداً در ادامه جهاد حوزه غرب کشور قربانی زیاد دادند و جوانانی چند از این خانواده در راه جهاد جام شهادت نوشیدند. (مؤخذ شماره 12- صفحه 16-18)

راجع به شدت عملیات نظامی رژیم در این ولسوالی چنین گزارش داده شده: دولت برای سرکوب قیام مردم غوریان از تمام امکانات، توپ، تانک و مسلسل و در اخیراز بمباران شدید هوایی استفاده کرد... خون مردم کوچه ها را لاله گون ساخت. جوانان غوریان از دشمن خونخوار سلاح به غنیمت گرفته و بیشتر شان به کوه «دوشاخ» پناه بردند و از آنجا به مقاومت و جهاد پرداختند. باوجود شدت عملیات مردم توانستند مرکز ولسوالی را به تصرف در آورند. (مؤخذ شماره 10- صفحه 51)

قیام در ولسوالی «زنده جان»:

ولسوالی زنده جان که در شرق غوریان و نزدیک به شهر هرات قرار دارد، راه عبور قوای نظامی رژیم از فرقه هرات بسوی غوریان بود. وقتی مردم زنده جان از حملات روز گذشته غوریان و شدت عمل

گماشتگان رژیم و تلفات سنگین مردم آنجا شنیدند، به عزم حمایت از قیام غوریان بسیج شدند و اعلام کردند که مردم با هر نوع اسلحه دست داشته در برابر قوای ظالم و خونخوار رژیم به مبارزه برخیزند و جلو ورود قوای آنها را بسوی غوریان بگیرند. بروز 19 حوت مردم زنده جان از هرسو به مرکز ولسوالی ریختند و با شعارهای «الله اکبر» به عمارات دولتی یورش بردند. ولسوال آنجا شخصی بنام غلام سخی به قوای زیرفرمان خود امر حمله بر مردم را داد و در همین حال تانکها که از فرقه رهسپار غوریان بودند، به کمک ولسوال زنده جان آمدند و بر شدت برخورد افزودند. مردم به زندان آنجا حمله برده و زندانی ها را رها کردند و با سقوط ولسوالی بدست مردم، مهمه در اطراف و اکناف ولایت پیچید و یک قدم دیگر هرات را بسوی قیام بزرگ نزدیکتر کرد. قوای هوایی رژیم باز دست بکار شد و طیاره ها بر فراز شهر و اطراف به پرواز درآمد و مردم را زیر آتش بمب و راکت از هوا قرار داد. عجیب بود که هرچه مردم بیشتر جان میدادند، به همان اندازه بر شهامت و شجاعت شان در برابر قوای رژیم افزوده می شد. (مؤخذ شماره 10 - صفحه 52-57)

قیام در ولسوالی «گذره»:

ولسوالی گذره در جنوب شهر هرات بین ولسوالیهای زنده جان و پشتون زرغون قرار دارد و با ولسوالی ادرسکن هم سرحد می باشد. بتاريخ 21 حوت، هنگامیکه آوازه قیام عمومی در هرات از همه جا بگوش میرسید، یک هیئت تقسیم اراضی به ولسوالی گذره آمد تا نشان دهد که رژیم در برابر قیامها بی اعتنا و به کار خود مثل سابق ادامه میدهد. نهضت «جوانان مسلمان» در آنجا فعالتر بودند و جوانی بنام گل محمد تیزانی که شخص کم سواد و اما جسور و پرتحرک بود، نیز در قیام آنجا نقش بسزا داشت و آنها قبلاً مردم را به

قیام آماده ساخته بودند. به مجرد ورود هیئت که ولسوال نیز با آنها بود، درگیری مسلحانه آغاز گردید. موتور ولسوال مورد هدف قرار گرفت و راننده آن کشته شد و اما ولسوال جان به سلامت برد. روز بعد مردم پس از شنیدن بیانیه مولوی محمد صالح به راه اندازی قیام متعهد شدند و در ساحه غربی ولسوالی در جنگل «روضه باغ» گرد هم آمدند. در شروع تعداد مردم در حدود پنجمصد نفر میرسید و هنوز شب نرسیده بود که تعداد از دوهزار تجاوز کرد. هرکس هرچه از نوع اسلحه در دست داشت، با خود آورده بود. آنها شب را در جنگل گذشتانند و فردا راهی شهر هرات شدند.

درگذره مردم زیارتگاه و مردم سیاوشان و دهات اطراف مرکز گذره در برابر قوای رژیم که در آنجا کمین کرده بودند، چنان با شهامت جنگیدند که باوجود تعداد بسیار زیاد تلفات، کمر دشمن را شکستانده وعده ای زیاد قوای رژیم را کشتند، اسلحه شانرا به غنیمت گرفتند و مرکز ولسوالی بدست آنها افتاد. گفته میشود در قیام این ولسوالی شخصی بنام صوفی غلام نبی و فرزندانش خدمات مهم انجام دادند. سپس مردم بسوی پل «پشتون» حرکت کردند و در آنجا به دو دسته تقسیم شدند: یکی از جاده خاکی جنوب هریود که به پل معروف «مالان» منتهی می شد، بدانسو رفتند و با مردم قریه های اطراف آن یکجا بسوی شهربراه افتادند. گروه دیگری از طریق شاهراه قندهار - هرات به سمت شهر روان شدند و با مردم قریه های جنوب انجیل پیوسته همه یکجا به استقامت شهر هرات به مثل سیل خروشان به حرکت افتادند. در نیمه های راه هرجا که با قوای رژیم روبرو می شدند بدون ترس از مرگ حمله میکردند و به پیش می شتافتند. (مؤخذ شماره 10 - صفحه 63 تا 66)

قیام در ولسوالی «انجیل»:

ولسوالی انجیل از نظر موقعیت از چهارطرف شهر هرات را که مرکز ولایت است، احاطه کرده و هرراهیکه از اطراف به مرکز ولایت میرسد، باید از ولسوالی انجیل بگذرد. بنأ همه کسانیکه در قیام هرات از اطراف و اکناف به مرکز ولایت می آمدند، باید از یکی از ساحات انجیل عبور میکردند. قوای نظامی رژیم نه تنها در نقاط حساس و مهم شهر هرات سنگر گرفته و منتظر شروع قیام بودند، بلکه در مسیر همه راه های که از هر طرف به شهر منتهی می شد، تانک ها را با عمده آن آماده فیر و کشتار مردم ساخته بودند. مردم دهات اطراف «پل ملان» که آماده ورود دیگران بودند، پس از موصلت آنها یکجا به پیشرفت به سوی شهر ادامه دادند. نبرد سخت بین قوای حکومتی و مردم در گرفت و تلفات بیشمار به مردم وارد شد، اما مردم خشمگین بودند و بسوی تانکها حمله برده و به ظفر دست یافتند. پس از آن مردم به دو دسته تقسیم شدند یکی از سمت جنوب پل و دیگری دریای هریرود را عبور کرده و بطرف شمال دریا حرکت را بسوی شهر ادامه دادند. در محل بنام «آسیاب کلوخی» قوای رژیم صف مردم را نشانه گرفتند ولی نتوانستند جلو پیشرفت مردم را بگیرند. بهر حال همینطور از ساحه زنده جان در غرب و ساحات کرخ و پشتون زرغون سیل مردم از مربوطات انجیل با قبول تمام تلفات انسانی و نبرد خونبار قوای رژیم با اهتزاز بیرق های سبز و نعره های تکبیر خود را به حواشی شهر رسانیدند و آماده اشتراک در قیام عمومی بودند.

آمادگی قیام در ولسوالی «کشک کهنه»:

ولسوالی کشک در شمال هرات واقع است و شاهراه تورغندی-هرات از آن می گذرد. قسمت شرقی آن که به «کشک کهنه» مسمما است،

قبلاً به حیث علاقه داری به ولایت بادغیس مربوط بود ولی اکنون یکی از ولسوالیهای ولایت هرات محسوب میشود. شخصی بنام ملامحمد ندامی یکی از باشندگان کشک کهنه جریان فعالیت های ضد رژیم را در آستانه قیام هرات در آن ساحه چنین شرح میدهد: «بتاریخ 7 حوت 1357 به زادگاه خود در قریه جوی سلطانی واقع کشک کهنه برگشتم. پس از دو روز که غرض ادای نماز عصر به مسجد رفتم، دیدم که معلم مردم را درس میدهد. خنده ام گرفت، به معلم گفتم که این مردم موسفید نمی توانند درس یاد بگیرند و بعد گفتم که شما به مسجد که خانه خدا و عبادتگاه مسلمانان است، چرا بی احترامی کرده و با کفشهای کثیف خود بالای منبر ایستاده و تخته سیاه را در محراب گذاشته اید. خلاصه حرفهای ما ته و بالا شد و معلم که عبدالستار نام داشت، حرف بی احترامی نسبت به اسلام زد. من ناراحت شدم و تخته را شکستم و با معلم مشت و گریبان شدم. مردم ما را ازهم جدا کردند و مرا گوشه کرده گفتند که این معلم از کابل از نزد تره کی آمده و در کابل درس و تعلیم خوانده، از اینجا فرار کن که ترا دولت می کشد. من از قریه فرار کردم و به قریه دره جوال پهلوی اقوام رفتم. پس از آن معلم به علاقه داری شکایت کرده بود که کسی بنام ملامحمد از گروه اخوان الشیاطین امروز به رهبر و به دولت فحش گفته است. دولت بدنبال من می گشت و من فراری گشتم. خلاصه مسائل بزرگ شد و من مورد توجه و اعتماد بیشتر مردم قرار گرفتم و تماس من با بزرگان از جمله مولوی ملا ابوبکر، آقا صاحب سید عبدالباقی، ملا عبدالکریم زوری، حاجی عبدالرحمن و عده دیگر موسفیدان برقرار شد و در برابر رژیم دست بکار شدیم»

ملامحمد ندامی در یادداشت خود گزارشی دلچسپ دیگر از قیام کشک کهنه نیز دارد که البته چندی بعد از قیام شهر هرات صورت گرفت. او بعد از شکست گروپ مربوطه اش در گردنه «روباہ قلک» و

کشته شدن تعداد کثیر بوسیله حمله تانک به هدایت یک افسر حکومتی بنام غلام سخی مشهور به «بیخدا»، شرح مفصل از جریان فعالیت های مخالفان رژیم را در منطقه خود میدهد که چگونه مردم موفق شدند معلم ها و سائر گماشتگان حکومتی را با تهدید مجبور به فرار سازند و توانستند عنان منطقه را بدست گیرند. (برای توضیح مزید دیده شود: دست نویس ملا محمد ندامی، پرسشنامه عبدالعلی نوراحراری)

2- قیام در شهر

الف- مقدمات قیام:

در روز 24 حوت مردم از ولسوالی ها و قریه های نزدیک شهر، از شمال و جنوب و از شرق و غرب هرات درخروش قیام بسوی شهربراه افتادند. مردم مثل جویبارهای که از هرسو بیک دریا سرازیر میشوند، از هر سمت و از هر کوجه و برزن سیل آسا بسوی شهر روی آوردند. یکی با شاخی و بیل، دیگری با تفنگ قدیمی، بعضی با سلاح جارحه از قبیل تبر و شمشیر و هم تعدادی با چوب و حتی دست خالی، اما همه با ایمان بسیار قوی، بدون ترس و با قبول مرگ در راه دفاع از عقیده و دین و به مقصد نجات از ظلم ملحدین بی مروت جانبازان در حرکت بودند تا رسالت بزرگ ملی و اسلامی خویش را انجام دهند.

یک شاهد عینی وضع شهر را در آستانه قیام چنین بیان میکند: «مردم شهر هرات ناراضی و خشمگین و از اعضای حزب خلق به شدت متنفر و بیزار بودند، در هر گوشه شهر جنب و جوش و فعالیت و تحرک خاصی به چشم میخورد، اوضاع غیرعادی و حالت آرامش قبل از طوفان را داشت. خرید و فروش، رفت و آمد و تردد موترهای

دولتی در شهر، همه و همه حکایت از یک تغییر و رویداد بزرگ میکرد. نیروهای حزب در حال آماده باش به سر می بردند و اعضای حزب خلق در تمام نقاط حساس شهر سنگر گرفته بودند. فرقه هرات به حال آماده باش بود، حزبی ها نگران و از مردم می ترسیدند و منتظر عواقب اعمال خود بودند... هلیکوپترها برفراز شهر پرواز داشتند تا مانور دهند و اعلامیه ها را در بین مردم شهر و روستا پخش کنند و مردم را به آرامش دعوت نمایند... اعضای حزب که از روستاها فرار کرده بودند، در عمارت مأموریت پولیس هرات که بیشتر بیک قلعه جنگی شباهت داشت، جاگزین شده بودند و اعضای برجسته حزب در قوماندانی امنیه و عمارت ولایت پناه بردند و همه بدون استثنا سلاح بدوش داشتند. یک عده اعضای حزب با تغییر لباس در بین مردم شهر مصروف جمع آوری تازه ترین اطلاعات بودند. قوماندان امنیه بنام دلاور بایک عده مأموران امنیتی و اعضای حزب همه مسلح روی بام عمارت موضع گرفته و مترصد اوضاع بودند.» (مؤخذ شماره 10 - صفحه 60-61)

شایع بود که قیام بعد از ختم نماز جمعه که هزاران نفر در مسجد جامع هرات به ادای نماز می آمدند، آغاز گردد، ولی این شایعه تحقق نپذیرفت. با آنکه مولوی بهاالدین خطیب و واعظ بزرگ مسجد در خطبه نماز بروز جمعه 18 حوت بگونه واضح و علنی مردم را به جهاد علیه رژیم دعوت کرد و مردم نیز آمادگی لازم به شروع قیام گرفته و بیرقهای سبز را به حیث سمبول جهاد در کمر بسته بودند. قوای امنیتی نیز در اطراف مسجد کمین گرفته و انتظار دستور حمله را می کشیدند. بامشاهده این وضع، سران قیام بهتر دانستند تا به منظور آمادگی و تشجیع بیشتر مردم در اطراف شهر و نیز در قریه ها قیام را چند روز دیگر به تعویق اندازند. (مؤخذ شماره 12 - صفحه 19 و 20) در مرکز پولیس و در بین حزبی ها این آرامش بعد از نماز چنین

تعبیر شد که گویا همه چیز شایعه بوده و یا مردم با دیدن تدارکات امنیتی از قیام منصرف شده اند، تنها آمر پولیس از همه بیشتر نگران روزهای بعد بود و قوای امنیتی را به آمادگی قویتر توصیه میکرد و به این عقیده بود که مردم آرام نمی گیرند و بزودی قیام از قریه ها به شهر میرسد و بدستور «رفیق امین» تأکید میکرد و به زبردستان دستور میداد که «هرکس علیه حزب ما فعالیت کند، او را بکشید و نابود کنید!». در این حال گروگرفت اشخاص مظنون و صاحب رسوخ در شهر و دهات به شدت ادامه داشت. زندانها همه پر از زندانی ها بودند و میگویند که عمارت چند مکتب را به زندان مبدل کردند و نیز آوازه قتل و کشتار در همه جا طنین انداز بود. باغ بزرگ مسما به باغ «می فروش» در بیرون شهر برای تحقیق و شکنجه برگزیده شده بود. زندانی ها را در آنجا می بردند که دیگر زنده بر نمی گشتند، خواه اعتراف میکردند و یا نه آنها را می بردند و در دره های اطراف آنجا سر به نیست میکردند. (مؤخذ شماره 10 - صفحه 62)

بروز 19 حوت شخصی بنام حاجی محمدایوب مشهور به «کر» اعلامیه ای را ترتیب کرد و در پای آن مظهر حضرت صبغت الله مجددی را گذاشت که گویا به امرایشان فتوای جهاد صادر گردیده است، در حالیکه بعداً معلوم شد که حضرت صاحب از اینکار اطلاعی نداشت.

شرح مکمل قیام عمومی مردم کاریست بس مشکل، زیرا از یکطرف فقدان منابع و مأخذ «مستند» از همان روزها دردست نیست و از طرف دیگر از حادثه مدت بیش از سه دهه گذشته و اکثر شاهدان عینی پدرود حیات گفته اند و اگر عده ای هنوز حیات دارند، خاطره ها دقیقاً به حافظه شان باقی نمانده و نیز نسبت پراکنده شدن مردم در همه جا، اکنون امکان تماس با ایشان میسر نیست. بهر حال آنچه از

ورای بعضی نوشته ها و آثار منتشره بطور پراکنده در دست است، کوشش میشود یک تصویر نسبتاً گویا مبتنی بر گزارشها و چشمدیدها از این حادثه بزرگ تاریخ جهاد در کشور ارائه گردد.

ب- مسیر قیام در داخل شهر

1) جریان روز اول قیام (پنجشنبه 24 حوت):

حرکت بسوی «درب قندهار»:

مردم شهر از هر کوی و برزن به استقبال مردم روستاها که از هر طرف پا به ساحه شهر گذاشته بودند، شتافتند و همه باهم مثل موج مهیب از قهر و هیجان در برابر رژیم بسوی «درب قندهار» براه افتادند. در چارراه درب قندهار قوای حکومتی بر مردم فیر کرد و تلفات زیاد بار آورد. مردم شهر هرات با مشاهده این وضع به جاده ها ریختند و تمام سرکها پر از آدم بود. تانکهای مستقر در فلکه درب قندهار از یکسو و اعضای حزب که بر پشت بام مغازه های اطراف آنجا سنگر گرفته بودند، بطرف مردم تیراندازی میکردند. فلکه درب قندهار آنروز به میدان خون مبدل شده بود و همه جا پر از جنازه ها..، حتی بین پارک و بین جویها، همه جا پر از خون و اجساد شهدای گمنام بود که بیشتر شان از دهات به شهر آمده بودند... تعداد کشته شدگان در فلکه درب قندهار و جاده های اطراف آن بقدری زیاد بود که مردم از حمل و نقل جنازه ها به مساجد توسط کراچی های دستی عاجز مانده بودند... مردم سراپا فریاد بودند و خشم. انسان های زجر کشیده که می رفتند تا بکشند و کشته شوند، ویران کنند و به آتش کشند لانه های فساد و ظلم را. (مؤخذ شماره 10- صفحه 69)

از درب قندهار مردم به طرف «درب خوش» راه افتادند و مردم شهر از هر کوجه بانعره های تکبیر با آنها یکجا می شدند. در نزدیک «حمام

مجیدی» بار دیگر مردم مورد حمله ماشیندارهای حزیبها قرار گرفتند. مردم به موترهای حکومتی حمله برده و تا توانستند آنها را آتش زدند. به هراندازه که تلفات مردم بیشتر می شد، به همان اندازه برتجمع مردم و شدت عمل شان افزوده می گردید. دراطراف مکتب «سپینه ادی» تانکها مردم را حلقه کرد و ازفراز تانکها با ماشیندار بر مردم باران گلوله آغاز شد، اما برای مردم که درآن لحظه مسئله مرگ و زندگی مفهوم خود را از دست داده بود، مثل شیر زخمی به تانکها یورش می بردند، عمال رژیم را می کشتند و اسلحه دستی شانرا تصاحب میکردند و تانکها را آتش میزدند.

مردم دهات گذره و انجیل که بعد از تسخیر ولسوالی انجیل از طریق شاهراه قندهار - هرات بسوی شهر در حرکت بودند در نزدیکی هتل «پارک» با مردم دهات «امام شش نور»، «ساوه»، «عبدال آباد چونگر» و دهات حوزه شرقی هرات ملحق شده و درمقابل هتل پارک به تانکهای مستقرآنجا هجوم بردند. در این حمله تعداد زیاد جانهای خود را از دست دادند. گروهی کثیری از راه «بکرآباد» بسوی «باد مرغان» آمدند. بادرغان نیز مثل همه شهر میدان خون و آتش گردید. مردم سیل آسا بسوی «درب خوش» به راه افتادند. درب خوش به مرکز تجمع مردم مبدل شد. چون از سه جانب همه به آنجا رسیدند، حملات نیز از سه جانب بر مردم شروع شد: از هتل «بادغیسی»، از محله «عبدالله مصری» و از عمارت قوماندانی امنیه در این وقت هلیکوپترها برفراز شهر به پرواز درآمدند و از هوا نیز بر مردم آتش باری آغاز شد. اینجا شدیدترین محل برخورد بود، زیرا همه حزبی هائیکه از همه جا فرار کرده بودند، همه در عمارت قوماندانی جمع شده از فراز بام و از عقب دیوارهای بلند آن مردم روی جاده را نشانه می گرفتند و با فیر ماشیندارها و پرتاب بمب های دستی تا توانستند مردم را بخاک و خون کشانیدند. در این برخورد مردم مجبور شدند به

طرف مسجد جامع هرات تغییر مسیر دهند تا از آنطریق به عمارت قوماندانی یورش برند.

حرکت بسوی «درب عراق»:

مردم دهات غرب شهر همه به «درب عراق» سرازیر شدند. میدان درب عراق به محل تجمع مردمان شهری و دهاتی مبدل شد و جم غفیری در آنجا باهم ملاقی شدند. تانکها نیز با فیرگلوله از مردم پذیرائی کردند. در اولین قدم مردم به سمت ماموریت پولیس درب عراق هجوم بردند. در این محل جنگ خونین در گرفت، عمارت ماموریت سوختن گرفت و تعداد بسیار کشته شدند. مردم از آنجا بطرف «چهارسو» براه افتادند، اما تانکها هنوز به فیر خود ادامه میدادند. مردم ناچار در بین کوچه های قدیمی و کم عرض پناه جستند و از آنطریق خود را به «چهارسو» رسانیدند.

«چهارسو» - مرکز تجمع:

مردم در «چهارسو» از سه طرف یعنی از طرف درب قندهار، درب عراق و بازار مسگران یکجا شدند. همه در جوش و خروش بودند و با نعره های بلند تکبیر و اهتزاز بیرقها، گوئی همه به جنگ «بدر» میروند. در ماموریت پولیس چهارسو افسران خلقی و گماشتگان حزبی همه سنگر گرفته بودند و بادیدن جمعیت بزرگ مردم مثل همه جاهای دیگر دست به اسلحه بردند و از بالای بام و کمینگاه های دیگر سینه های مردم را نشانه گرفتند. در این نبرد خونین تلفات بسیار زیاد بود، اما مردم دست از مقاومت نمی کشیدند و به هجوم دسته جمعی ادامه می دادند. مردم از چهارسو بطرف شهرنو در حرکت شدند. در «پای حصار» تانکها راه را بروی مردم بستند و برصاف فشرده مردم آتش گشودند که آن محل پراز اجساد شهدا گردید. حزبیهای مستقر در قلعه «اختیارالدین» از فراز آن قلعه

همچنان به فیرهای خونبار خود ادامه می دادند و تعداد زیاد درسرکهای اطراف «ارگ» کشته شدند. مردم درحالیکه سخت خشمگین بودند، رو بسوی شهرنو هرات کردند و نیز عده دیگر بسوی سرکهای اطراف مسجد جامع روان شدند تا به قوماندانی امنیه هرات حمله نمایند. عمارت قوماندانی شباهت به یک قلعه قدیمی دارد، بادیوارهای بلند که اعضای حزب به شمول چند زن حزبی برفراز بام آنجا سنگر گرفته و به مجرد نزدیک شدن مردم، آنها از روبرو و از فرازبام و عقب دیوارها به آتشباری بر مردم شروع کردند. مردم نیز با همان شدت به مقاومت ادامه دادند و میخواستند با تسخیر قوماندانی کسانی را که در آنجا زندانی بودند، رها سازند. جنگ به شدت دوام داشت که ناگهان ابرتیره آسمان شهر را فرا گرفت و باران شدید به باریدن آغاز کرد. باران با شدت می بارید و رعد و برق فضا را با بوی خون و آتش بیک سانحه ای عجیب مبدل کرده بود که گوئی آسمان نیز از فرط کشتار مردم به فغان و اشکباری پرداخته و نوحه سرداده است. باران خونها را از سرکها شست و آب جویبارها را رنگین ساخت. شدت باران یک وقفه در جنگ را پدید آورد و اما باختن باران، پیکار مردم با

حزبها و گماشتگان رژیم درحواشی قوماندانی امنیه و اطراف مسجد جامع از سرگرفته شد.

حرکت بسوی «درب ملک»:

«درب ملک» درغرب شهر هرات قرار دارد. روستائی ها از محلات مختلف غوریان و زنده جان همه در این روز خود را دسته دسته به درب ملک رسانیده بودند تا با مردم شهریکجا به کاروان قیام بپیوندند. در درب ملک نیز تانکها در دم هر جاده کمین گرفته و منتظر حرکت مردم بودند. به مجردیکه مردم به حرکت آغاز کردند،

قوای رژیم سد راه شان شد و برخورد های تن به تن به سرعت جای خود را به برخوردهای مسلحانه داد و تانکهای مستقر در محل، مثل سائر نقاط شهر شروع به آتشباری بر مردم کردند. مردم با خشم و غضب بسیار بدون توجه به کشته شدن بر تانکها حمله بردند و سرنشینان تانکها را خلع سلاح و به قتل رسانیدند. بعد از این برخورد خونین، مردم بطرف شاروالی هرات روان شدند. در اینجا یار دیگر قوای نظامی جلو راه مردم را گرفت و کار باز به جنگ و کشتار رسید. مردم جان فدا چند تانک را حریق کردند و با قبول تلفات بسیار عمارت شاروالی را تصرف نموده و عکس های تره کی و بیرق های سرخ را به آتش کشیدند و عمارت را نیز طعمه آتش ساختند. سپس راهی محل «سازمان حزبی» شدند و هر آنچه در دست شان آمد، از عکس و بیرق همه را سوختاندند. اطراف پارک سینما مملو از مردم بود و ندای الله اکبر چنان در فضا طنین انداخته بود که گوئی شهر به صحرای محشر مبدل شده است. هیچکس سر از پا نمی شناخت و غرق در هیجان و شور قیام بودند. مردم بی اعتنا به فیرها که از جوار عمارت بانک به ایشان صورت میگرفت، باز هم به پیش می رفتند و هدف شان رسیدن به محبس هرات بود که در آن تعداد زیاد شخصیت های سرشناس زیر نام «بندی سیاسی» زندانی بودند. مردم بطرف محبس هجوم بردند و میخواستند دروازه آنرا شکستانده و بندیها را آزاد سازند. در اینجا قوای مسلح رژیم برعکس دیگر جاها از عملیات خودداری کرد. مردم همه به محبس هجوم بردند که ناگهان از فراز بام آنجا و نیز از برجهای شمال غربی و شمال شرقی آن آتش ماشیندارها شروع شد و مردم را مثل مور و ملخ فرش زمین کرد. ناله و فریادها به آسمان بلند شد و همه جا را خون رنگین ساخت. این شدید ترین و رقتبار ترین صحنه برخورد در طول همان روز بود. در این عرصه مردم از رشادت یک جوان بنام «شیرآقا چونگر» یاد میکنند که در آنوقت جزء قیام

کننده گان بود و اما بعداً به حکومت پیوست و به ملیشه ظالم و خطرناکی تبدیل شد.

حرکت از شمال بسوی «شهرنو»:

سیل خروشان مردم که از شمال شهر و محلات اطراف آن بسوی مرکز شهر روان بودند، به سرعت به ساحه «شهرنو» هرات رسیدند و با نزدیک شدن به مأموریت پولیس آنجا، دربرابر حملات ناگهانی و شدید قوای حکومتی مستقر در مأموریت مواجه شدند که تلفات سنگین را بار آورد. مردم با مشاهده وضع با سلاح دست داشته به مقاومت مسلحانه پرداختند و جنگ خونین برپا شد، تا آنکه مأموریت آتش گرفت و حزیبها و گماشتگان شان مجبور به ترک عمارت شدند. اینجاست که جنگ رو برو آغاز شد و در نتیجه از هر دو طرف آنقدر کشته بجا گذاشت که حسابش معلوم نبود. در اینوقت هوا رو به تاریکی می رفت و روز به پایان رسیده بود. شهر هرات در خون و آتش فرو رفته و همه جا را اجساد کشته شدگان پر کرده بود. مردم خسته و از فرط خشم و هیجان سراز پا نمی شناختند. با تاریکی شب همه به خانه ها رفتند و تعدادی از مسافران روستائی را مردم شهر مهمان خانه های خود ساختند. با چیره شدن شب مردم به انتقال اجساد پرداختند و با کراچی های دستی زخمی ها را به شفاخانه و مرده ها را بسوی قبرستانهای اطراف شهر می بردند. شفاخانه ها بدستور عمال رژیم از قبول زخمی های مردم ابا می ورزید و تنها زخمی های حزبی و حکومتی را قبول میکرد. وقتی شب به نیمه رسید، یک عده از فرط خستگی به خانه های خود برگشتند و عده ای دیگر روانه مسجد جامع شدند تا در آنجا از خطر حمله مصئون باشند. اما عمال حزبی اعم از ملکی و نظامی قبلاً به مسجد جامع رفته و ماشیندارها را در گلدسته های مسجد نصب و با تبدیل لباس اطراف مسجد را

محاصره کرده بودند. همینکه مردم به مسجد رو آوردند، لحظه ای بعد بدون رعایت حرمت خانه ای خدا، بر مردم آتش گشودند و تعداد زیاد را به شهادت رسانیدند و عده ای دیگر را گرفتار و به مرکز نظامی فرقه 17 در زلمی کوت انتقال دادند که همه آنها را سربه نیست کردند. (مؤخذ شماره 12- صفحه 34-38)

نیمه های شب شهر هرات به شهر ارواح مبدل شد که تنها سگهای ولگرد در آن مشغول تغذیه اجساد در روی جاده ها بودند. دیگر نه از جنگ خبری بود و نه از توده های فشرده مردم. روز 24 حوت با این تراژیدی به پایان رسید، اما قیام پایان نیافته بود. همه انتظار فردا را می کشیدند، فردای که عاقبت آن معلوم نبود. آتش خانواده ها منتظر برگشت عزیزان خود بودند و عده ای درسوگ شهدای خفته در جاده ها و جویبارها می گریستند. آتش هرات ماتمسرا بود و مردم آن عزادار و ازهرکوی و برزن و از در و دریچه صدای شیون و فغان مظلومان بگوش میرسید و اما دستگاه ظالم حکومتی با استفاده از تاریکی شب ب فکر فردا بود و در مواضع حساس شهر خاموشانه قوتهای خود را جابجا میکرد تا فردا باز دامن آتش و خون را در شهر هموار سازد.

چشمدید چند شاهد عینی:

در اینجا بغرض تجسیم واقعی وضع در این روز به ذکر چشمدید چند شاهد عینی می پردازم که بطور مستند واقعه را در یکی از نقاط شهر به چشم دیده و آنرا بعداً به قلم کشیده و قسماً به نشر رسانیده است:

خاطره حاجی شیرگل ژوندی:

حاجی شیرگل ژوندی باشنده هرات خاطره خود را از آنروز تحت عنوان «روزخون و شهادت درهرات یا 24 حوت 1357» چنین درقید تحریر آورده است: «شاهراهیکه بنام سرک هاشمی از امتداد شهرنو هرات بسمت غرب آغاز و از ولسوالی فوشنج قدیم و زنده جان امروز گذشته و به ولسوالی غوریان منتهی میگردد، از وسط یک تعداد قرأ و قصبات عبور نموده و بسا قریه های غرب شهر را بهم نزدیک می سازد. روز 24 حوت حوالی ساعت 7 صبح به دوطرف سرک هاشمی درمدخل هرکوچه که به سرک عمومی وصل می شد، جمعیت های خورد و بزرگ بابیرق های سبز که به روی آن کلمه مبارک طیبه تحریر گردیده بود، دورهم حلقه زده منتظر حرکت بسوی شهر بودند. کاش دراین صبح که روز امتحان ایمان، غیرت و شهامت بود، خبرنگاران حاضر می بودند تاجوش و خروش مردم را مشاهده میکردند و اندازه اختناق زمامداران تقریباً ده ماهه رژیم مردود و منحط کمونیزم را درقیافه های غضب آلود و قهرآمیز هرفرد، هرگروپ و هرجمعیت مسلمان افغان به وضاحت ملاحظه میکردند و به اطلاع جهانیان می رسانیدند...» او

در ادامه می نویسد: «هنگامیکه مردم به پارک هاشمی رسیدند و با گروپ های دیگر که ازهرسو به آنجا تجمع کرده بودند یکجا شدند، همه رو بطرف سرک پای حصار و دروازه جنوبی ارگ نمودند. درهمین لحظه قوای رژیم که درکمین بود، شروع به فیرهای مرگبار بر مردم کرد. دراین برخورد تعدادی زیاد کشته و زخمی شدند ولی از مقاومت دست نکشیدند. وضع تا حوالی بعد از ظهر دوام داشت تا آنکه باران شدید باریدن گرفت و جمعیت تظاهراکنندگان را پراکنده ساخت. درآنروزکه تانکهای غول پیکردراکثر نقاط مهم شهرجایجا شده بودند، یک تانک در دروازه ملک درمحلی موضع گرفته بود که میله آن به استقامت سرک هاشمی عیار شده بود. مردم پس از ختم

باران دوباره به تجمع پرداختند ولی توصیه شد که در اطراف سرک پراکنده شوند، در غیر آن مورد اصابت مرمی تانک قرار خواهند گرفت. حوالی ساعت پنج بعد از ظهر در امتداد سرک هاشمی بین ساحه قرأ ملاسیان و محله مشوانی ها جوانی حوصله اش سررفت و با تفنگ دست داشته بروی سرک برآمد و بدنبال او یک عده جوانان و نوجوانان تکبیرگویان براه افتادند. لحظه ای بعد آواز مهیب فیر گلوله تانک و فیرهای متواتر ماشیندار محله را تکان داد و قیامتی را برپا کرد که نمیدانم به چه کلمات چشم دید خود را تحریر دارم تا این صحنه پر از اندوه را به تصویر کشیده باشم، مگر آنکه مثال تفنگ ساچمه ای و خیل گنجشک را ذکر کنم و آنوقت قضاوت را به شما میگذارم که برسر این تازه جوانهای سرو نیم سر چه آمد. مردم از ترس توپچی ظالم و جنایتکار جرأت نمیکردند برای جمع کردن دست و پاها و بدنهای متلاشی شده این جوانان از روی سرک بشتابند. چه ماتم و غریبو بود که زبان از بیان آن عاجز می ماند، خاصتاً وقتی پدر و مادرو خانواده این جوانان از حادثه اطلاع یافتند و خود را به محل رسانیدند و میخواستند به سرک هجوم ببرند، مردم آنها را نگذاشتند داخل محل سائحه شوند و به عین سرنوشت گرفتار گردند. تا آنکه شب شد و تاریکی همه جا را فراگرفت. آنوقت مردم و خانواده ها در پناه تاریکی شب آرام آرام و بدون صدا به سراغ زخمی ها رفتند و به جستجوی اجساد جوانان و جمع آوری اعضای متلاشی شده ای بدن آنها پرداختند. همسایه ها دو کراچی دستی را آوردند، انتقال اجساد از راه پس کوچه های محله حوض سلطان به قریه غرب شهر شروع شد. عجیب صحنه ای بود که فریادها همه در گلوها خفه شده و هریک مجبور بود دنیای غم و اندوه را باید در بی صدائی تحمل کند. وقتیکه تکه و پارچه بدن و دست و پاها را آورده و در کراچی ها انبار میگردیم، پدرها و مادرها جهت شناخت اعضای

بدن فرزندان خود باهم مناقشه داشتند و مردم از آنها تقاضا میکرد تا سروصدا بلند نکنند و انتظار روشن شدن روز را بکشند. بهر حال شب گذشت و هنوز شفق ندیده بود که باچند همسایه که برای ادای نماز صبح به مسجد نزدیک محل حادثه رفتیم، ناگهان نظر یکی به درخت ناجوی کنار سرک هاشمی افتاد و فریاد زد که یک کله بر سر درخت است. در این اثنا زنی با فغان و ناله بسوی ما آمد و گفت که سر پسرش در تنه اش نیست و جانب سرک می دوید. او را باز داشتیم و گفتیم هنوز جلادان در کمین استند و او را نیز هدف قرار خواهند داد. او را کمی آرام ساختیم ولی از موجودیت سر در شاخه درخت به او چیزی نه گفتیم، تا آنکه باز شب رسید. آنوقت سر را از درخت پائین آوردیم و به فامیلش سپردیم» (دست نویس مورخ 17 ثور 1371 حاجی شیرگل ژوندی - برگرفته از پرسشنامه عبدالعلی نوراحرای)

خاطره محمد خالد:

رادک سیکورسکی نویسنده کتاب «خاک اولیا» از زبان یک شاهد عینی بنام خالد، جوانیکه در ورکشاپهای «پل پشتون» به حیث انجنیر کارمیکرد و در قیام اشتراک داشت، جریان وقوع قیام را چنین نقل قول میکند:

خالد میگوید: «بروز پنجشنبه 24 حوت من مشغول ادای نماز صبح بودم که سروصدای زیاد بالا شد، حین طلوع آفتاب جمعیتی از دهاتیان که بیرق های سفید و سیاه در دست داشتند و شعار های اسلامی را حمل میکردند، ظاهر شدند. آنان که چوب، بیل و سائر آلات جارحه در دست داشتند، از پل پشتون عبور کرده و بسوی شهر هرات روان بودند. من هم با آنها پیوستم. در حوالی ساعت 7 صبح ما نزدیک مأموریت پولیس دروازه شهر واقع در «سپولک» رسیدیم.

مأموریت پولیس در حالت عادی دوازده نفر افراد داشت. ولی حالا با اعزام صد نفر عسکر و قراردادن یک موتر زره‌دار در جلو مأموریت این ساحه استحکام یافته بود. جمعیت با شعار «الله اکبر» به جانب عساکر حمله ور شدند. در اول عساکر فیرهای هوایی کردند ولی بعد بداخل جمعیت آتش گشودند و عده ای زیاد را از پا درآوردند. عساکر به بی میلی فیر میکردند ولی افسران که در عقب آنها موضع گرفته بودند، عساکر را با تفنگچه تهدید به فیر می نمودند. سرانجام انبوهی از جمعیت بسوی موتر زره‌دار حمله بردند و فردی را که عقب ماشیندار آن قرار داشت، توسط چوب کشتند. ... (بعد از برخورد) عساکر تفنگ های خود را بما تسلیم دادند. جمعیت به صاحبمنصبان حمله کردند و آنها را به چنگ آورده کشتند و اجساد شانرا در کنار جوی انداختند. در این موقع دو عراده تانک از ناحیه دروازه قندهار ظاهر شد. مردم که تعداد آن در حدود ده هزار میرسید، از هر طرف تانکها را در محاصره گرفتند. تانکها با آتش ثقیل و ماشیندار بسوی مردم فیر میکردند. چند نفر توانستند به زحمت خود را به تانکها برسانند و بر سر تانک بالا شدند... مردم لحافی را که با پطروال آلوده بودند، شعله ور ساخته و بالای تانک انداختند ولی اینکار مؤثر واقع نشد. در هر دقیقه چندین نفر به زمین می افتاد. سپس مقداری از گل و لوش را به شیشه تانک مالیدند و با اینکار راننده بیرون را دیده نتوانست و مجبور به توقف تانک شد. بعد مردم داخل تانک پطروال ریختند و آنرا مشتعل ساختند و عمه آن همه در داخل تانک سوختند. تانک دومی فرار کرد و بسیار مردم را زیر چرخ خود خرد و خمیر ساخت. بالاخره دروازه قندهار به تصرف مردم آمد و ما وارد شهر گردیدیم. مردم از هر طرف بداخل بازارها ریختند و هر جا کمونیستی را دیدند، به قتل رسانیدند.»

خالد در ادامه می گوید: «در این احوال آمدن تانکها از قرار گاه قوای عسکری آغاز گردید. افراد زیاد در اثر فیر تانکها کشته شدند.....شهر کاملاً زیر حملات آتش توپخانه قرار داشت، ادارات دولتی، بانک، پوسته خانه و غیره غارت گردیده و اکثر به آتش کشیده شدند. مردم کلکین ها، دروازه ها و هرچه بدست شان میرسید، می شکستند...هرجا که عکس تره کی و بیرق سرخ را می دیدند، از بین می بردند. قبل از چاشت تقریباً تمام شهر در دست ما بود. کمونیست ها (حکومتی ها) به درون محبس، قوماندانی امنیه و مسجد جامع پناه برده و در همان مواضع سنگر گرفته بودند و ماشیندارها را بالای گلدسته های مسجد جامع نصب و از آنجا بسوی مردم فیر میکردند. مردم در صدد آن شدند تا محبوسین را از زندان آزاد کنند ولی دوازده عراده تانک در جلو محبس موضع گرفتند و صدها نفر را که قصد نزدیک شدن به محبس داشتند، از پا درآوردند. فامیل های مشاورین روسی که در هتل پارک اقامت داشتند، مورد حمله مردم قرار گرفتند. در همین اثنا اولین هلیکوپتر در فضا ظاهر شد و بر جمعیت شروع به آتشباری کرد که در اثر آن صدها نفر به خاک و خون افتادند. بسیاری مردمی که در حال فرار بودند، نیز توسط ماشیندار های هلیکوپتر کشته شدند.» (مؤخذ شماره 11، صفحه 317-319)

2) جریان روز دوم قیام (جمعه 25 حوت):

جریان قیام روز قبل به سرعت به گوش مردم دهات و روستاهای اطراف شهر هرات رسید و همه از جریان خونبار و اسف انگیز آنروز و شهادت هزارها انسان، از بی مروتی و بیرحمی عمال رژیم در برابر مردم و از ادامه قیام مطلع شدند. این رویداد مردم دهات را مصمم تر به قیام و خشمگین تر در برابر رژیم ساخت. هنوز صبح ندمیده بود که

عده ای زیاد از هر طرف براه افتادند و روبه شهر کردند. درطول راه شمار مردم بیشتر و بیشتر می شد و برخشم آنها افزوده میگردید.

در گزارش شورای ثقافتی جهاد چنین آمده است: «روز جمعه 25 حوت خورشید سر از افق برکشید و اجساد بیشماری را که جانهای پاک خویش را در راه کلمة الله فدا کرده بودند، آفتابی ساخت. درصبحگاه آروز کاروان پرشکوهی از جانبازان از ساوه، زمان آباد کبابیان، کورت، نشین، سیاوشان، خوش باشان، امام شش نور، شادیجام، نیسان و غیره بسوی شهر روی آوردند. این کاروان در مسیر راه گاه گاهی هدف تیر دشمنان قرار میگرفت که از خانه های نشیمن خود نامردانه حمله ور می شدند... رزمندگان ساعت ده صبح به پل ریگینه رسیدند که ناگهان مورد بمباردمان طیاره های دشمن از یک سو و توپهای سنگین و دوربرد زلمی کوت از سوی دیگر قرار گرفتند... هزاردر هزار نفر بی دفاع بدون آنکه سقفی ایشان را بپوشاند، دیوار و درختی آنها را پناه دهد، درمیدان داغ باهجوم کوه های آتش مقابل شدند... تخمین میشود که درحدود دوصد نفر در این حمله گوشت و استخوان خمیرشد.»

در ادامه گزارش آمده است که: «صبح روز جمعه مردم زیادی از سمت غربی شهر از کبرزان، جغرتان، شالبافان و ده ها قریه دیگر به شهر آمدند و ساعت 11 قبل از ظهر به دروازه قندهار رسیدند... همینکه این کاروان داخل جاده عمومی شهر شد، رگبار ماشیندار تعداد زیاد و از جمله سید عظیم شاه (پیشاهنگ گروپ) را به شهادت رسانید.» (مؤخذ شماره 12 - صفحه 39-40)

درهمین روز برای دفن تعدادی از شهدا به قبرستانی در جوار زیارت خواجه تاکی (علیه الرحمه) از قریه های جنوب شرق شهر از سروستان، ترکان، نوین، باغ زبیده و غیره که همه عازم شهر بودند،

جم غفیری را دیدند که برای دفن شهدا در قبرستان جوار زیارت خواجه تاکی(ع) تجمع نموده اند. آنها برای اتحاف دعا و توقف مختصر با جمعیت یکجا شدند. در همین اثنا طیاره بر فراز شان ظاهر شد و به بمباردمان آغاز کرد و در ظرف چند دقیقه صدها نفر را نقش زمین ساخت. عده ای که از این سانحه جان به سلامت برده بودند، به سرعت عازم شهر شدند تا با دیگران در قیام شریک شوند. در این روز عده ای زیاد نمازگزاران که بعد از ادای نماز جمعه از مسجد درب عراق بیرون می شدند، مورد حمله نامردانه تانکهای رژیم قرار گرفتند. مردم با وجود تلفات سنگین بر تانکها هجوم بردند. دو تانک فرار کرد، یکی بطرف دروازه کاروانسرای درب عراق شتافت و اما با دیوار آن عمارت تصادم کرد و راننده آن کشته شد. باید به خاطر داشت که هیچ روزی را در تاریخ نمیتوان یافت که مسجد جامع هرات بروز جمعه بروی نمازگزاران بسته بوده باشد، مگر روز 25 حوت اولین روزی بود که درهای مسجد بسته و کسی را بداخل آن نمیگذاشتند، زیرا عمال نامسلمان رژیم از تجمع مزید مردم و شدت قیام هراس داشتند (مؤخذ شماره 12- صفحه 41-42).

در این روز مردم باز بسوی هتل هرات شتافتند، جائیکه مشاوران روسی در آن اقامت میکردند، اما کسی را ندیدند. همه مشاوران از ترس مردم روز پیشتر آنجا را ترک کرده بودند. مردم بطرف درب خوش رو آوردند و از راه مسجد جامع باز بطرف قوماندانی امنیه رفتند. در این روز کشتار مردم از فراز گلدسته های مسجد جامع که افراد رژیم در آن سنگر گرفته بودند، بسیار فجیع و بیرحمانه بود. صدها نفر در این حادثه جانهای خود را ازدست دادند. در این روز بطور عموم قوای زمینی رژیم ضعیف شده بود و توان مقابله را مثل دیروز نداشت. تنها کسانی که از مردم محل فریب خورده و تازه به حزب پیوسته بودند، بر فراز بامها و از بین کلکین اپارتمانها کمین گرفته

و مردم را بافیرماشیندارها فرش زمین میکردند. طورمثال در «جکان» شخصی بنام احمدشاه معلم مشهور به «پسرخیاط» بیش از 150 نفر را بوسیله فیرهای متواتر ماشیندار شهید کرد و در درب قندهار شخصی دیگر مشهور به «حاجی معلم» و پسرش عین حادثه را به وجود آورد، ولی مردم هردو را گرفتار و جابجا کشتند و جسد آنها را در درب قندهار به دار آویختند.

باضعف قوای زمینی رژیم، تحول عمده در این روز همانا استفاده از قوای هوایی بود. در آنروز میگ ها و هلیکوپترها بر آسمان هرات در پرواز درآمدند و همه جا را از هوا زیر آتش گرفتند. مناطق جنوب شهر از جمله آسیاب کلوخی، درب قندهار، بکرآباد، بادمرغان و پائین آب و جاهای دیگر که اجتماع مردم زیاد بود، سخت بمباردمان گردید. (مؤخذ شماره 10. صفحه 91-92)

به قول یک شاهد عینی: «روز بعد که مصادف به روز جمعه (25 حوت) بود، طیارات جت تمام روز به بمبارد شهر پرداخت و همزمان قوای عسکری هرات شهر را زیر آتش شدید توپخانه قرار داد. ما نتوانستیم عمارت مرکزی ولایت و محبس را تسخیر کنیم. مردم با شدت عملیات مایوس به نظر می رسیدند. شام همان روز فکر میشد که شکست خورده ایم. مردم هرطرف پراکنده شدند و از هر جا صدای ضجه و ناله بگوش میرسید و با این تلفات سنگین همه گیج شده و حتی از تدفین اجساد دست کشیدند. شهر پر از اجساد کشته شدگان بود. تعداد زیاد در کنار جاده ها و یا باغ و باغچه ها بهرطرف افتاده بودند و بسیاری مردم خود را در خانه ها قید نموده و در انتظار کشته شدن و یا دستگیر شدن بسر می بردند.» (مؤخذ شماره 11. صفحه 321)

آنچه که در این روز اکثر مردم از خود می پرسیدند، این سوالها بود که: چه باید کرد؟ آینده چه خواهد شد؟ اگر شکست بخوریم، چه مصیبت به سراغ ما خواهد آمد؟ و... و...؟؟

تعداد بیشمار تلفات طی این دو روز از یکطرف و شدت عملیات از هوا و بمباردمانهای متواتر از طرف دیگر مردم را دچار ناراحتی و نگرانی و تاحدی سراسیمگی ساخته بود. با آنهم باروحیه پر از امید و باعزم قوی مقاومت میکردند و موج قیام را به پیش می بردند. به همین منوال روز با جنگ و خون رو به پایانی میرفت و باغروب آفتاب و تاریک شدن آسمان، از شدت تحرک و فشرده گی مردم نیز تدریجی کاسته می شد. امشب دیگر کسی جرأت بیرون شدن از خانه را نداشت تا به سراغ گمشده ها و کشته شده های خود برآید، اما با چیره شدن تاریکی شب بار دیگر سگهای ولگرد به سراغ اجساد انسانها افتاده در روی جاده ها آمدند و نیز عمال خونخوار رژیم به تدارکات دفاعی برای فردا دست بکار شدند. این بود شرح مختصر تراژیدی روز دوم قیام.

3. قیام اردو (شنبه 26 حوت)

قیام عمومی بر افسران اردو در فرقه نمبر 17 هرات اثر عمیق گذاشت و تعدادی از آنها که قبلاً از کودتا و جریان حوادث در کشور ناراضی بودند و اما کاری را به تنهایی انجام داده نمی توانستند، وقتی دیدند که مردم قیام کرده و جانبازانه در برابر رژیم و عمال ظالم آن به مقاومت پرداخته و هزاران نفر کشته داده اند، آنها نیز فرصت را مساعد دانسته برای حمایت از قیام مردم به پا خاستند و برای اولین بار قیام مردم و قیام اردو باهم پیوند یافت. در اثر همین پیوند بود که جهاد علیه رژیم و بعداً در مقابل قوای متجاوز شوروی در حوزه غرب

و جنوب غرب کشور آغاز گردید و یکی از موفق ترین جبهات جهاد بود.

عمال رژیم و مشاورین نظامی شوروی در اواسط ماه حوت هنگامیکه بعضی برخوردهای محلی را در برابر تطبیق فرمانهای خلقی در اطراف و اکناف هرات مشاهده کردند، تصمیم گرفتند تا یک قسمت قوای نظامی مستقر در «زلمی کوت» را که جایگاه فرقه نمبر 17 هرات بود، به بهانه تطبیقات با تجهیزات و اسلحه به دشت مسما به «دشت مولوی صاحب» در دامنه تخت صفر انتقال دهند. در روز دوم یعنی روز جمعه (25 حوت) به مجردیکه از شدت قیام قدری کاسته شد، امر شد تا قوا به زلمی کوت برگردد. برگشت قوا بهترین فرصت برای عده افسران مخالف رژیم بود تا به قیام در داخل اردو بپردازند و به روحیه مردم و تداوم قیام شان قوت بخشند. جگتورن اسماعیل خان که یکی از چهره های مؤثر قیام اردو بود و نقش عمده در آن داشت، راجع به انگیزه قیام اردو چنین می گوید: «وقتیکه انقلاب (مقصد از قیام است) صورت گرفت، رژیم وقت و روسها برای سرکوبی مردم دست به یک حمله بسیار وحشیانه و کشتار دسته جمعی زدند که قلب هر بیننده را ولو که مسلمان و افغان هم نمی بود، جریحه دار می ساخت و نفرت آنها را بر علیه آن همه جنایت و وحشت و کشتار دسته جمعی رژیم برافروخته می ساخت. اردو که 95 فیصد آنرا همه مسلمانان تشکیل میدادند، از این وضعیت ناراض بودند.» (مؤخذ شماره 24-صفحه 364)

در رساله «قیام 24 حوت» منتشره شورای ثقافتی جهاد، از یک عده افسران اردو به حیث پیشآهنگ های قیام نام برده شده است: جگتورن محمد اسماعیل قوماندان مدافع هوائی، جگرن عبدالعزیز، دگرمن محمدانور نصرتی، جگرن نوراحمد، جگتورن علاؤالدین، جگرن شایسته خان، جگرن سید اسدالله، تورن نجیب الله، جگرن

شمشیرخان، ضابط خلیل، جگرن غلام رسول بلوچ، ضابط سلطان احمد کفیل وعده ای دیگر. این نشریه مدعی است که: «بلاغیه از جانب مسلمانانی که شهر را تسخیر کرده بودند، دربین صاحب منصبان پخش شد که هر صاحب منصبی که به برادران خود دراین قیام نه پیوندد، خانه اش به آتش کشیده شده و همه افراد فامیل او به گروگان گرفته میشوند. درهمین شب جگتورن شمشیرخان و دگرمن غلام رسول خان و سلطان احمد خان کفیل خبر قیام فرقه را بین مسلمانان قریه جکان و قریه شاطر.. پخش کردند و به مردم این نوید جانفزا را رسانیدند.» (مؤخذ شماره 12- صفحه 42 و 43)

اسماعیل خان طی یک مصاحبه مفصل دربرابر این سوال که چه کسانی از داخل شهر و داخل فرقه 17 به ارتباط این قیام نقش اساسی داشتند، چنین جواب میدهد:

«اساساً هر قیام باید محرمانه صورت گیرد و اگر از داخل فرقه با مردم در بیرون از آن مشوره های قبل از قیام صورت میگرفت، طبیعتاً افشا می شد. من یقین دارم که 50 الی 60 فیصد مردم هرات به چشم سردیدند که قیام توسط افسران توپچی صورت گرفت، مثلاً من مسؤلیت سلاح دفاع هوای هرات را داشتم که همه مردم شلیک گلوله های توپ را درفضا که بالای طیارت دشمن شلیک می شد، دیدند و سقوط اولین طیاره میگ روسی را که در اثر فیر توپ های ما در ساعت 6 بجه روز 25 حوت سال 1357 که در جنوب میدان هوایی هرات سقوط کرد، شاهد بودند و شعله های آنرا در حوایی غروب آفتاب به چشم سر دیدند. در آنوقت من مسؤلیت داشتم که قوماندانی فرقه را که نزدیک ترین مرکز به قطعه توپچی ما بود، هدف قرار دهم. اکثر دود غلیظ را از قوماندانی فرقه 17 که در اثر انداخت توپچی بلند شد، دیدند. افسر دیگر ما که از غند 70 بالای باغ فرامرزان که مرکز روسها بود، انداخت کرد، امیر

محمد خان (در بعضی منابع نور محمد خان آمده است) از هیلمند بود که در روز چهارم شهید شد. افسر دیگری که نقش فعال داشت، بسم الله خان از غند توپچی بود که متأسفانه او هم به روز دوم شهید شد. البته تعداد افسرانی که در این قیام همکاری داشتند، زیاد بود اما نقش رهبری کننده نداشتند.»

اسماعیل خان در ادامه مصاحبه می افزاید: «شکی نیست که عده ای از مردم بعد از سقوط فرقه بداخل فرقه 17 هرات آمدند، اما اگر کسی ادعا کند که گویا فرقه هرات از بیرون رهبری شده است، من فکر میکنم به حق خود بهتان میکند. ایشان هیچ مدرکی ندارند و ما هم زنده ایم... این قیام فقط توسط افسران خود فرقه صورت گرفته و آنها مکلفیت خود را در برابر وطن و مردم خود انجام دادند.» (سردار آریا صفحه 365)

ولی اسماعیل خان در جای دیگر از اینکه قبل از قیام از بیرون فرقه مردم با آنها تماس گرفته بودند، اعتراف میکند که: «ده روز قبل از قیام همه چیز آماده بود و ما بیصبرانه در انتظار قیام بودیم. دگروال احمد شاه و جکتورن شمشیرخان با رهبران دینی شهر در تماس بودند و آنان باید به ما آخرین دستور را میدادند. روز چهارشنبه که مصادف با 23 حوت بود، تنی چند از بزرگان به منزل من آمدند و گفتند که فردا کدام واقعه مهم رخ خواهد داد زیرا جمعیتی انبوه از دهاتیان در شهر دیده می شدند. همان روز طیارات جت در ارتفاع کم بالای شهر در پرواز بودند. شاید حکومت از موضوع اطلاع یافته بود» (مؤخذ شماره 11 - صفحه 324). از محمد افضل شهیر نقل قول شده که شمشیر خان نخست با او به تماس شده و تقاضا کرده بود که نامش را به دیگران نگوید. درباره دگروال احمد شاه از قول قاری فضل احمد آمده است که او شخص صوفی مشرب بود و قبل از قیام و

در روز قیام با پسر نوجوان خود محمد زبیر بیرق در دست داشت و علیه رژیم علناً شعار میداد. (منبع یادداشت: نور احراری)
چشم‌دید چند شاهد عینی:

رادک سیکورسکی در یک مصاحبه با جوانی بنام خالد که مأمور ورکشاپ تجهیزات پروژه های ساختمانی روسها در هرات بود، خاطره اش را چنین ثبت نموده است: «صبح روز شنبه (26 حوت) طیارات ترانسپورتی به ارتفاع کم به پرواز آمدند و اوراق تبلیغاتی را پخش نمودند. ما انتظار بمباردمان بیشتر را داشتیم، ولی به ساعت یک بعد از ظهر صدای انداخت ها از مقر قوای نظامی بگوش رسید. ناگهان همه خوشحال شدند زیرا می دانستیم که باید در آنجا قیام افسران مسلمان اردو صورت گیرد. با احساس جانبداری اردو، مردم بار دیگر امیدوار شدند و حتی بعضی ها فوراً به رقص و پایکوبی پرداختند.» (مؤخذ شماره 11 - صفحه 318-322)

نبی عظیمی از زبان قوماندان غند 5 توپچی دگرمن عطا محمد چنین روایت میکند: «من در دفترم نشسته بودم، توپها آتش میکردند. هدف معلوم نبود، در یک لحظه ده الی بیست هدف داده می شد، من نمیتوانستم بالای مردم بیگناه فیر کنم. به همین خاطر درکنج دفترم نشسته بودم و قومانده های سید مکرم (قوماندان فرقه) را با اکراه می گرفتم و ذریعه تلفون به قوماندان کندک میرسانیدم. من از وقایع داخلی فرقه چندان واقف نبودم. دفعتهاً چند افسر مسلح داخل اتاقم شده و گفتند ما به مجاهدین پیوسته ایم، تو نیز با ما یکجا شو، زیرا میدانیم حزبی نیستی. آنها قومانده را بدست خود گرفتند و به یک بطریه امر دادند که بصورت انداخت دایرکت باغ فرامرزان را تحت آتش بگیرد. آن شخص جگتورن محمد اسماعیل افسر کندک 177 دافع هوا در فرقه بود. والی، قوماندان فرقه و سرمشاور فرقه از اثر

فیر توپچی گریختند و از بیراهه خود را به میدان هوایی رسانیده بعداً بطرف شیندند پرواز کردند.» (مؤخذ شماره 18- صفحه 184)

سیکورسکی جریان قیام اردو را از زبان جگتورن محمد اسماعیل خان (بعداً امیر حوزه جنوب غرب، سپس والی هرات و اکنون وزیر آب و برق) چنین نقل قول میکند:

«بعد از آنکه کمونیستها در ماه ثور کودتا کردند، روسهای مربوط قوای نظامی هرات سخت مصروف کار شدند و در صدد تمديد خطوط پرواز پایگاه هوایی هرات برآمدند، شاهراهی را که به شوروی منتهی می شد، زیر ترمیم قرار دادند. ما از خود می پرسیدیم که چرا آنها چنین پایگاه وسیع و شاهراه بزرگ را فوری زیر ترمیم گرفته اند، در حالیکه افغانستان به همچو پروژة ضرورت عاجل نداشت؟ البته با اینکار تعداد مشاوران شوروی در قوای نظامی هرات به زودی از پنج نفر به بیش از شصت نفر ازدیاد یافت.... در اول وهله تعداد کمونیستان داخلی در قوای نظامی ما معدود بود و از مجموع هفت هزار نفر پرسونل حد اکثر چهارصد تن شاید کمونیست (خلقی و پرچی) بوده باشند.... بعد از کودتا آموزش تعالیم اسلامی برای افراد منع شد و بجای آن افکار کمونیستی درس داده می شد.... آنان از عساکر تقاضای پیوستن به حزب را میکردند و سپس حق العضویت حزب را از حقوق معاش شان وضع می نمودند.... کمونیستها با گذشت هرروز فعالین مورد اعتماد خود را به وظایف حساس و مهم می گماشتند، در حالیکه صاحبمنصبان عالیرتبه به تنزیل رتبه به وظایف کم اهمیتت وظیف می شدند. جنرال قوای ما از وظیفه برکنار و یک کمونیست بنام «سید مکرم» را که رتبه تورن داشت، بجای او برگزیدند و به مقصد کنترل ما یک نفر کمیسار کمونیست را به حیث آمر سیاسی در هر واحد نظامی تعیین نمودند. این آمرین سیاسی وظیفه داشتند تا گزارش تمام صحبت های

اشخاص را به حزب انتقال دهند... کتابخانه قوا تحت بررسی قرار گرفت و کتابهای مخالف شوروی از کتابخانه برچیده شد و به ما گفته شد که شنیدن رادیوهای خارجی ممنوع است. آنها از من خواستند تا عضویت حزب را بپذیرم ولی من تقاضای شانرا رد نمودم. من با عساکر تحت امر خود در مسجد یکجا نماز میخواندم... اسماعیل خان می افزاید: «زمانیکه شهر قیام کرد، فکر کردم که باید با مردم پیوندم زیرا با فرو نشاندن قیام به یقین که نوبت تصفیه افسران مسلمان اردو میرسید که ما نیز شامل آن بودیم. من باآنکه بکدام سازمان اخوت وابسته نبودم، اما به حیث یک فرد مسلمان از اول در برابر کمونیست ها و شوروی ها فعالیت میکردم... در صبح روز اول قیام (پنجشنبه 24 حوت) وقتیکه قیام آغاز شد، آنها اعضای حزب و طرفداران خود را روانه شهر کردند و اما در روز دوم (جمعه 25 حوت) که به اعزام قوای تقویتی ضرورت افتاد، عده ای از افسران غیر حزبی را نیز به شهر فرستادند تا جمعیت را گلوله باران کنند و خانه های مردم را به توپ ببندند. این حالت قتل عام واقعی بود...

ما که در داخل قطعه بودیم، از این بیش اوضاع را تحمل نکرده و تصمیم خود را گرفتیم (شنبه 26 حوت). بهترین وقت وارد کردن ضربه همانا ساعت یک بعد از ظهر بود، زیرا در آنوقت روسها و کمونیستها با یکدیگر مصروف نان چاشت بودند... باید بزودی تمام استحکامات و دفتر قوماندانی قوا را اشغال میکردیم. گروه های تعرضی ما تمام اشخاص به شمول شصت مشاور روسی را که در اتاق طعام بودند، از سه جهت مورد حمله قرار دادند... عده ای از آنها موفق به فرار شدند و به توپچی ها امر کردند تا برما آتش بکشایند... افسران مسلمان از امر آنها اطاعت نکردند و با سلاح سبک آنها به جان همدیگر افتادند... پنج مشاور روسی به وسیله موتر موفق به

فرار شدند ولی بزودی گرفتار و من امر کردم تا بر آنها فیرکنند و همه کشته شدند. آنان بودند که امر حمله براهالی ملکی شهر را داده بودند.... بعد شنیدم که سه یا چهار نفر روسی دیگر درصدد فرار برآمده بودند، ولی ایشان بدست مردم گرفتار گردیده و کشته شدند. تا ساعت سه بعد از ظهر تمام بارک ها (محلات نظامی فرقه) در تصرف ما قرار گرفت و مردم شهر به ما غذا می آوردند و ما هم اسلحه و مهمات را به آنها توزیع میکردیم. سپس طیارات شوروی به بمباردمان ما آغاز کردند. من میدانستم که طیارات از داخل خاک شوروی پرواز نموده اند، زیرا قوای هوایی افغانستان فاقد چنان طیاره های پیشرفته بود و پیلوتها هم نظر به پیلوتهای افغان که در مانورها من پرواز شانرا مشاهده نموده بودم، خیلی ها از مهارت خاصی برخوردار بودند. طیارات با سرعت زیاد از عقب کوه ها آمده و بمباردمان می نمودند. من به توپهای 37 میلی متری دافع هوا امر حمله را بر طیارات دادم. ما می کوشیدیم که از شهر دفاع کنیم ولی سلاح ما بسیار ابتدائی بود و طیارات با سرعت از تیررس آنها فرار می نمودند. در ساعات اول هلیکوپترها را غافلگیر نموده و سه فروند آنها سقوط دادیم» (مؤخذ شماره 11. صفحه 236)

افسران مجاهد بعد از تسخیر کامل فرقه هرات و آزاد ساختن زندانی های سیاسی که در گاراجهای فرقه محبوس بودند، با تانکها و زرهپوشها رو بطرف شهر کردند و در شهر از طرف مردم باشور هیجان خاص استقبال شدند. مردم خوشحال بودند از اینکه افسران مجاهد در کنار مردم مظلوم خود علیه دشمن دین و وطن قیام کردند و قوای رژیم را درهم شکستند. در این موقع قوماندان خلقی فرقه به نام سید مکرم که با داشتن رتبه پایان «تورن» در بالاترین مقام «جنرال» از طرف حزب گماشته شده بود، فرقه را ترک و با چند مشاور روسی به مقر والی پناهنده شدند و از آنجا همه به شمول والی هرات (یک خلقی

متعصب از پیروان حفیظ الله امین بنام نظیف الله نهضت - نویسنده) نخست به میدان هوایی هرات و سپس به میدان هوایی عسکری شیندند فرار کرد.ند. آمرسیاسی فرقه که صاحب اختیار امور فرقه شناخته می شد بنام رسول سرده، از همه اولتر فرقه را ترک به میدان هوایی شیندند پناه برده بود. (مؤخذ شماره 10. صفحه 100)

اسماعیل خان در ادامه می گوید: «عصر روز تانکها با عمله های کمونیست خود که غرض حمله به شهر اعزام گردیده بودند، واپس به فرقه مراجعت کرده و به گلوله باری برما شروع کردند. ما از مواضع خود دفاع نمودیم. به این ترتیب ما تا حوالی نیم شب اوضاع را زیر کنترل داشته و در صدد تشکل مجدد بودیم و تصمیم داشتیم که پل پشتون را باید زیر تصرف خود داشته باشیم تا جلو رسیدن قوای کمکی از قندهار را برای قوای حکومتی بگیریم و در صورت موفقیت باید قوای کمکی را به عقب زده و میدان هوایی را تصرف کنیم. اما متأسفانه موفق به تصرف پل پشتون نشدیم زیرا در طول دو روز بمباردمان بسیاری از عساکر فرار نموده و آنهائیکه باقیمانده بودند، تجربه جنگی نداشتند و می ترسیدند. ما کوشیدیم که روحیه عساکر را تقویه کنیم ولی چندان مؤثر واقع نشد.» (مؤخذ شماره 11 - صفحه 326)

همینکه آوازه حرکت قوا از قندهار به گوش مردم رسید، همه به تشویش شدند و بنأ حوالی شام روز چهارم (یکشنبه 27 حوت) مردم شروع کردند به قطع درختهای ناجو و آنرا بروی جاده قندهار-هرات انداختند تا بدانوسیله جلو ورود تانکها را بگیرند. اما دشمن در اینحال بیک دسیسه شیطانی و اغفال کننده دست برد که حاصل قیام را به ناکامی و بربادی کشانید. اسماعیل خان میگوید: «بروز پنجم (دوشنبه 28 حوت) قطار تانکها را مشاهده کردم که تعداد آن در حدود سه صد تانک میرسید. تانکها از طریق دروازه قندهار وارد

شهر گردیدند. بالای هراتانک بیرق سبز در اهتزاز بود و عمله‌های آن لباس ملکی اسلامی به تن داشتند و توسط بلندگوها شعارهای اسلامی می‌دادند. با دیدن این وضع همه احساس شادمانی میکردند، چنین پنداشته می‌شد گویا قیام مردم در قندهار به پیروزی رسیده و آنها به کمک ما آمده‌اند. ماهم بسیار خوش بودیم که قیام ما با این زودی به دیگر نقاط کشور سرایت کرده است... فقط بعد از اینکه مردم (با خوشبختی) اجازه ورود تانکها را به شهر دادند و تانکها به قوا نزدیک شدند، آنوقت ما متوجه اشتباه خود شدیم. تانکها بطرف ما فیر کردند، آنها فعالین کمونیست بودند که لباس ملکی به تن کرده بودند.» (مؤخذ شماره 11 - صفحه 327)

تانکهای رژییم با بیرق‌های سبز از شاهراه قندهار به شهر هرات سرازیر شد. این قوا مشتمل بر قطعه کوماندو بود که به سرکردگی جلال مشهور خلقی «شهنواز تنی» و همچنان گروه اوپراتیفی زون شمال غرب به قوماندان یک جلال دیگر بنام «انذیرگل» که مقر آن در میدان هوایی شیندند قرار داشت و جدیداً به مقصد سرکوبی قیام هرات تشکیل گردیده بود، یکجا با قطعه کوماندو به لباس ملکی داخل شهرگردیدند. مردم ساده دل هنوز هم فکر میکردند که آنها قوای دوست بوده و برای کمک با مردم آمده است. لذا در برابر آنها هیچ اقدامی نکردند و این قوا توانست به سهولت به سه سمت راه خود را در نقاط حساس شهر باز کند: یک قسمت بطرف قلعه شاطر، قسمت دیگر بسوی تخت صفر و سومی رو به شیدائی براه افتادند. در اطراف فرقه برخورد صورت گرفت، طوریکه قوای تازه وارد از زمین و طیاره‌های میگ از آسمان بر سر فرقه آتش باری کردند. در این جنگ نابرابر تلفات سنگین به قوای مردمی وارد شد و یک عده افسران و عساکر بعد از یک مقاومت مختصر مجبور به ترک فرقه شدند. آنها رو بسوی تپه‌های اطراف زیارت خواجه عبدالله

انصاری و تخت صفرنهادند و مقاومت کنان تا نزدیکی های مزار جامی رفتند و از آنجا به کوه های اطراف پناه بردند. روز دوشنبه 28 و سه شنبه 29 حوت بدینسان گذشت و در همین جنگ یکی از افسران پیشآهنگ قیام اردو دگرمن نورمحمد به شهادت رسید.

با این وضع زلمی کوت مرکز فرقه بار دیگر بدست قوای رژیم افتاد و سلسله قتل ها و بگیر و ببندها در سرتاسر هرات از روز اول حمل 1358 که میتوان آنرا «نوروز خون» نامید، به شدت شروع شد که تا آنوقت نظیرنداشت و انسان را بیاد کشتارهای چنگیز و تیمورلنگ می اندازد. قوای رژیم که بیش از پیش سفاک و درنده خو شده بود، مثل پلنگ زخمی در صدد حمله برآمد. هرکی را در برابر خود می دید، به طور فجیع انتقام میگرفت. این انتقام گیری ماه ها دوام کرد، تا آنکه به شکل «تصفیه جمعی» درآمد. در همین روز اول حمل نظیف الله نهضت والی هرات نیز از مقامش برکنار و بعداً به حیث سفیر در هاوانا - کیوبا مقرر شد که البته بعد از سقوط امین و حمله شوروی موصوف مثل سائرها اداران امین مدت ده سال را در زندان پلچرخی سپری کرد. اکنون او به حیث مهاجر در کشور بلجیم بسر می برد و اخیراً کتابی زیرعنوان «آشوب بیگانگان» نوشته که قسمت اول آنرا به موضوعات قیام هرات و کارکردهای خود اختصاص داده است. بعد از برکناری نهضت، شخصی دیگری که در سرکوبی قیام کمتر از نهضت نبود و قبلاً به حیث رئیس معدن ذغال سنگ هرات کار میکرد، بنام عبدالحی یتیم به حیث والی هرات مقرر شد و تراژی‌دی خونبار قتل و قتال های بعدی همه نتیجه کارکردهای این شخص ظالم و خونخوار است. مردم هرات از ظلم و ستم این شخص خاطره های بسیار دردناک و غمبار دارند. اسماعیل خان این شکست را که سرآغاز جهاد در آن ساحه بود، چنین بیان میدارد: «حینیکه من فرقه عسکری را به قصد رفتن به کوه ها ترک نمودم، آتشباری در شهر

ادامه داشت، صدای چیغ و داد و فریادها از دور بگوش میرسید، شهر نسبت انفجارها و گلوله باریها در ابری ضخیم از خاک و دود پیچانیده شده بود. بارک های عسکری اطراف من نیز مشتعل گردیده بودند و تمام استحکامات قوا به خرابه تبدیل گردیده بودند. جیپ ها و تانکها در حال سوختن بودند و اجساد بیجان عساکر به هر طرف افتاده بود و من با تعداد شصت عسکر باقیمانده به کوه ها بلا شدیم و از همان عساکر شش تن تا اکنون همراه من جهاد میکنند.» (مؤخذ شماره 11- صفحه 327)

4. پیش کسوتان قیام

تهیه لست مکمل کسانی که به نحوی با فعالیتهای خود در راه اندازی و ادامه قیام بطور کل نقش داشته اند، آنهم بعد از گذشت بیش از سه دهه کار مشکل و حتی ناممکن است. وقتی گفته میشود که تعداد تلفات جانی قیام طی سه مرحله یعنی قبل از قیام، در جریان قیام و بعد از قیام بالغ بر 25 هزار نفر میگردد، واضح است که اشتراک کنندگان قیام از ده ها هزار نفر بیشتر میشوند که هریک آنها ولو که در یکی از روزهای قیام سهیم بوده باشند، این حق را دارد که از او نام برده شود. کاش میتوانستم از عهده اینکار بدرشوم و این حق را ادا کنم. بهر حال با اتحاف دعا بروح رفتگان و شهدای این قیام و طلب اجر دارین برای کسانی که از آن حادثه جان به سلامت برده و تاهنوز حیات دارند، به ذکر نام کسانی در اینجا می پردازم که از ورای نوشته ها و یادداشتهای شخصی برآیم رسیده است:

مولوی محمد سعید فاضل نائب خطیب مسجد جامع هرات، حاجی بهاء الدین واعظ مسجد جامع هرات و فرزندش احمد، حافظ محمدافضل شهیر، عبدالله فرهاد، قاری ابوبکر سابق شاروال هرات، سید اسحق دلجو، میرعبیدالله ناصح، مولوی غلام محمد

صالحی، عزت الله و صبغت الله پسران عبدالعزیز خطیب مسجد جامع، محمد ابراهیم فاضلی برادر مولوی محمد سعید فاضلی، قاضی محمد فاروق وحید، حاجی محمد ایوب، عبدالرؤف مخلص، لوامشر احمد شاه و برادرش نثار احمد، سارنوال زرین گل، قاضی عبیدالله، محمد عیسی مجددی، مولوی ملا محمد روضه باغی، مولوی طیب، مولوی عبدالحکیم، سید عبدالحمید خطیب بیت الامان، آخند ملا سخیداد، ملا عبدالله خطیب محله وردکها، مولوی محی الدین اسلامی، مولوی محمد شفیق، خطیب عبدالحبیب، محمد اکبر ظاهری، مولوی رحمت الله، مولوی عبدالباقی خطیب فیض آباد، سید عبدالعلی شاه کورزانی، بهادر خان، قاری فضل احمد، قاضی عبدالله سیاوشانی، مولوی عبدالحق اوبگی، سید غریب شاه، مولوی عبدالمجید، حاجی جلال الدین مهمند و سه برادر زاده شان هریک عبدالقدوس مهمند، محمد ابراهیم مهمند و محمد عثمان مهمند، نصرالله فاروقی از خانواده لودین، فضل احمد معلم، عبدالقیوم ترکان، ارباب شیر احمد، کاکاموسی، عیدی گل، غلام رسول، عبدالعزیز، امیر محمد، احمد خان دینو، خواجه محمد علی کرخ، کمال الدین قوماندان، ماما جلال، صوفی عبدالغفار طوفان، صوفی غلام نبی، احمد خان کاکر، عبدالوهاب، معلم عبدالعلی، قلندر شاه، حاجی غزنیچی، خواجه عبدالاحد، خواجه ذبیح الله احراری، محمد معروف جامی، معلم لطیف، محمد افضل فاضلی، نعمت الله فاضلی، صوفی عبدالحمید نوین، بابو خان، حاجی نذیر نوین، ماما عبدالعلی، مردان خان، میر احمد، سید نور احمد غوریانی، خواجه امین الله غوریانی، خواجه محی الدین، تورن غلام رسول، سید علی جنگجو، محمد آصف فیضی، سید علیشاه تاجدار، شیخ محمد حسن ساجدی، سید تقی الله هاشمی، سید حیدر شاه مسؤل تکیه خانه بکرآباد، خلیفه عبداللطیف

پسر خلیفه صاحب نوین، عبدالغفور، سید عبدالرحیم پسر خلیفه عبداللطیف، خلیفه حوض کرباس پسر خلیفه عمادالدین جامی، حاجی سید سرورسنجور، سید منیرشاه گیلانی از سیواوشان، صوفی غلام نبی از گذره، کمال خان قلبه گز از گذره، گل محمد تیزانی از گذره، صوفی عبدالرؤف از گذره، سید فغفور از انجیل، حاجی عبدالقیوم گیتی ستانی، پسران حاجی محمد معصوم قندهاری، عبدالفتاح بارکزائی از انجیل، محمدنعیم و محمد یونس پسران حاجی غلام محمد بارکزائی از جلوار(جلوارچه)، محی الدین مشهور به آخذزاده اوبی، خلیفه فقیراحمد کورزانی از انجیل، سید عبدالعلی شاه کورزانی، حضرت نثاراحمد مجددی از گذره، میرمحمد سعید از گازرگاه، صفی الله افضلی، عزیزالله افضلی، فقیراحمد نبی، محمدناصر نبی، انجنیر میراحمد غوریانی، قاضی سید عبدالرحیم رحمانی، ضیاً الدین ضیاً، عبدالسلام حیدری، آقا صاحبان باوران و حبلان و کشک سروان، مولوی محمد رفیق، ارباب غلام محمد، محمدنبی طالب الکوزی، حاجی عنایت اله الکوزی، معظم جان نواسه حضرت صاحب کرخ، قاری فضل احمد بارکزی از انجیل، عبدالرحمن از قریه نشین، ملا غلام محمد نجیبی خطیب از کرخ، حاجی علی سنوگرد، معلم محمد آصف، سارنوال نثاراحمد و عده بیشمار دیگر که نامهای شان در دست نیست. (اسمای فوق الذکر از رساله شورای ثقافتی و نیز از روی یادداشتهای عبدالعلی نوراحراری، محمدنعیم مجددی و بعضی مأخذ دیگر گرفته شده است)

5. معضله هدفمندی، رهبری و سازماندهی قیام:

اگر جریان قیام را از شروع تا ختم از نظر هدفمندی مورد بررسی و موشگافی دقیق قرار دهیم، واضح میشود که قیام فاقد هدف

مشخص و درعین زمان فاقد رهبریت واحد و عاری از یک سازماندهی منظم بود. قیام را نمیتوان یک کودتا نامید، زیرا دریک ولایت دورتر از مرکز حکومت صورت گرفت که به هیچ وجه نمی توانست موجب سقوط رژیم گردد. کودتا معمولاً به وسیله قوای نظامی به راه می افتد، درحالیکه قیام هرات بوسیله مردم شروع شد. لذا اطلاق «کودتا» به این موضوع صدق نمیکند. اگر آنرا «شورش» مردم دربرابر اجرات رژیم و عمال ظالم آن بنامیم که بیانگرخشم و سررفتن تحمل و حوصله مردم را وانمود می سازد، یک تعبیر واقعی است. مردم هرات خواستند به این وسیله نارضایتی کامل خود را تا سرحد مرگ به رژیم ابلاغ کنند و به سران رژیم هوشدار دهند که راه رژیم، راه مردم نیست و شیوه اجرات شان غیرقابل قبول برای مردم است. آنها خواستند تا این پیام را به سائرموطنان دردیگر نقاط کشور به جدیت برسانند که همه دریک آتش می سوزند و باید از بی تفاوتی بیرون شوند.

متأسفانه که عکس العمل ناعاقبت اندیشانه عمال رژیم درهمان روز اول، قیام را از مسیر اصلی آن بیرون کرد و بجای آنکه رژیم با مردم از مدارا و عطوفت کار گیرد، برعکس متوسل به زور شد و دربرابر مردم غیر مسلح از سلاح ثقیله و با آتش قوی استفاده کرد. اینجاست که مردم بطور لاشعوری از حالت عادی بدر رفته و دیوانه وار بسوی قوای رژیم هجوم بردند و درنتیجه هرچه بیشتر تلفات دادند، به همان اندازه برشدت قیام افزودند و جنون آسا بسوی عساکر و تانکها حمله کردند. دراین حال اگر رهبریت و سازماندهی قبلی هم موجود می بود، نمی توانست مردم را کنترل کند، چه رسد به آنکه اساساً نه رهبریت واحد وجود داشت و نه سازماندهی منظم. اینجاست که قیام هرات به یک میدان وحشت و دهشت مبدل شد. وقتی مردم از شدت عمل رژیم و کشته شدن هزارها تن در روز اول مطلع شدند، تعداد

بیشتر از اطراف و دهات به شهر ریختند و سیل مردم درهر کوچه و جاده براه افتاد. وقتی مردم به تانکها حمله کردند و سلاح بدست آوردند، آنوقت قیام از حالت اولی تغییرماهیت داد و شکل یک جنگ تمام عیار را به خود گرفت. همین وضع موجب شد تا احساسات یک عده افسران نظامی نیز در فرقه 17 به طغیان آید و بدون آنکه عواقب قضیه را بطور دقیق بسنجند، دست به قیام نظامی زدند که در اثر آن جنگ از زمین و آسمان آغاز شد و طیاره های جنگی از جنوب از میدان هوائی شیندند و از شمال از ترکمنستان شوروی به بمبارد مانهای وسیع پرداختند و از کشته ها پشته ساختند، تا اینکه این جنگ خونین و نابرابر که سرآغازش یک قیام مردمی بود، به یک ماتم بزرگ و دوامدار درهرات تبدیل شد.

با آنکه قیام هرات با تلفات سنگین بیش از 20 هزار نفر و ویرانی شهر و دهات آنجا پایان یافت و برای مردم جز درد و رنج چیزی دیگری به ارمغان نیاورد، ولی این قیام در سطح ملی و بین المللی نتایج و عواقب بسیار مهم و بزرگ را در قبال داشت که به جرأت میتوان آنرا یک «نقطه عطف و چرخش عظیم» در تاریخ جهاد و در تغییر معادله قدرت در منطقه و حتی جهان دانست که جزئیات آنرا در مباحث بعدی مورد بررسی قرار میدهیم.

فصل هشتم

ادعاهای سران شوروی و عمال رژیم در مورد قیام

موقف رژیم و عمال آن در مورد چگونگی، علل و انگیزه های قیام بزرگ هرات بطور کل در سه موضوع خلاصه میشود: یکی اینکه گفته میشود که قیام محصول تحریکات و حتی اقدامات بالفعل بیگانه ها بوده و در این ارتباط در قدم اول نقش فعال ایران را مطرح می سازند و در قدم دوم دست غیرمستقیم شوروی را در انگیزه های قیام شریک میدانند؛ دیگر کسانی که ساختمان سنتی و دینی جامعه و خصوصیت های «فقودالی» آنرا موجب برانگیختن احساسات مردم در برابر اقدامات «انقلابی!» رژیم عمده ترین عامل می شمارند و سوم آنهاست که دلیل قیام را در موجودیت اختلافات و ازهم پاشیدگی درون حزبی جستجو میکنند که ضعف اجرات عمال رژیم را در هرات بار آورد و موقع را برای مخالفان رژیم مساعد ساخت. برای توضیح مطالب فوق، اینک توجه را به شرح ذیل جلب می دارم:

1- تحریکات بیگانه

وقتی خبر قیام هرات به اولیای امور شوروی رسید، آنها بطور عاجل جلسه بیروی سیاسی حزب را که عالی ترین مرجع تصمیم گیری سیاسی در شوروی بود، بتاريخ 17 مارچ 1979 یعنی در روز سوم قیام دائر کردند. البته جریان مکمل مباحثات آن جلسه مهم را بعداً به تفصیل ذکر خواهیم کرد و اما در اینجا توجه را به مقدمه گفتار گرومیکو وزیر خارجه شوروی جلب میدارم که به اعضای مجلس

چنین گزارش داد: «نظر به تازه ترین گزارشاتی که از طریق صحبت تیلیفونی و ارسال شفرز افغانستان توسط رفیق جنرال گوریلوف سرمشاور نظامی ما در کابل و رفیق الیکسیف کاردار سفارت در آنجا دریافتیم، حالات افغانستان به شدت روبه خرابی نهاده است. مرکز این ناآرامی ها حالا شهر هرات است. در هرات طوریکه از تلگرامهای قبلی برمی آید، فرقه 17 اردوی افغانستان در آنجا مستقر است. اکنون خبر رسیده که این فرقه از هم پاشیده است. نیروی توپچی و بخشی از نیروهای پیاده این فرقه به جانبداری از شورشیان برخاسته اند. باندهای خرابکار که از قلمرو پاکستان رخنه کرده و نه تنها به کمک دولت پاکستان، بلکه چین و هم ایالات متحده امریکا و ایران آموزش دیده و مسلح گردیده اند، در هرات راه سرکشی پیش گرفته اند. عناصر محلی ضد انقلاب که از ایران و پاکستان رخنه کرده اند، با شورشیان پیوسته اند... بسیاری از افغانها که قبلاً در ایران کار میکردند، اکنون از آن کشور اخراج شده اند و روشن است که نارضایتی شدیدی نشان میدهند، بسیاری از آنان نیز با شورشیان یکجا شده اند.» (مؤخذ شماره 20. صفحه 6 و 7)

در پایان این جلسه مهم و طولانی «کرلینکو» عضو بیروی سیاسی جریان مباحثات جلسه را طی ده ماده با اختصار جمع بندی کرد و در فقرات 7، 8 و 9 چنین نوشت:

«7- در مسوده فیصله نامه ای ما باید فقره ای درج شود مبنی بر موارد نگران کننده از مداخلات پاکستان، ایران، ایالات متحده و چین در امور داخلی افغانستان. این موارد باید برای کشورهای دیگر نیز توضیح شود.

8- به رفقا پانوماریف و زاماتین سفارش شود تا موارد مرتبط با مداخلات پاکستان، ایالات متحده، ایران و چین و سائر کشورها

در امور داخلی افغانستان را تهیه نموده و این موارد را برای رسانه بفرستند.

9. لازم است به دقت به الزاماتی بیندیشیم که سائر کشورها به اتحاد شوروی وارد خواهند کرد و ما را به تجاوز و از این قبیل چیزها متهم خواهند کرد، لازم است بدانیم که به این قبیل سوالات چگونه پاسخ دهیم» (مؤخذ شماره 20- صفحه 16)

رژیم کابل که مثل شوروی از قیام خودجوش هرات و همنوایی اردو بامردم وحشت زده و ناقرار گردیده بود، ترس از آن داشت که مبادا سقوط هرات بدست مردم به ولایات دیگر سرایت کند و بساط رژیم برچیده شود. لذا به تأسی از هدایت سران شوروی برای کتمان حقایق از مردم و جامعه جهانی به پخش تبلیغات وسیع و بی اساس دست زد و با انتشار اعلامیه رسمی، قیام هرات را توطئه اجانب وانمود کرد و آنرا بیشتر به ایران نسبت داد. در اعلامیه رسمی رژیم آمده بود که: «ایران دیوانه وار در حدود چهار هزار نفر سرباز را با لباس افغان وارد این خاک مقدس کرده، آتش ناراحتی و رنج را در کشور ما برافروخته است و کوشیده تا تخم نفاق در بین مردم ما بیفشاند و اختلاف شیعه و سنی را دامن زند تا اربابان امپریالیست خود را درلندن و پاریس خرسند کند» (مؤخذ شماره 17- صفحه 148) (جریده کابل تایمز مورخ 15 اپریل 1979)

چند روز قبل از قیام هرات آیت الله شریعتمداری یکی از رهبران مذهبی بانفوذ آنوقت در ایران ضمن یک بیانیه پرشور، تعدی رژیم خلقی را بر مردم از فراز منبر محکوم کرد و رژیم بلافاصله این بیانیه او را به حیث موجب قیام برشمرد و موصوف را بطور طعن بنام «د شریعت مداری» یعنی «حقه باز شریعت» معرفی نمود. (مؤخذ شماره 2 - جلد دوم، صفحه 123)

نظیف الله نهضت والی آنوقت هرات که یکی از سرسپردگان حفیظ الله امین بود و درسرکوب قیام هرات و کشتار مردم چنگیزوار اقدام کرد، در کتابی که سالها بعد زیرعنوان «آشوب بیگانگان» نوشت، درمورد نقش ایران و نیزنقش عمال شوروی درقیام هرات چنین می نویسد: «به کمیته ولایتی درباره اینکه در هرات یک فتنه بزرگ درحال وقوع است، راپورهای بسیار مواصلت میکرد و درآن گفته می شد که در ایران در مساجد مشهد عده زیاد افغانها جمع شده اند و از طرف مقامات ایرانی خواسته میشود که آنها به افغانستان بروند و حکومت ملحد و کافر را سرنگون سازند. این شایعه هم موجود بود که یک تعداد از قوای مسلح ایران نیز به لباس افغانها با آنها همراه شوند و به کشور ما به زیر نام مجاهدین آمده و فتنه بزرگ را براه اندازند. به همین شکل از فرقه نیز راپور داده می شد که سران فرقه 17 عنان فرقه را به مخالفان مشکوک دولت تسلیم کنند و خود راه فرار را در پیش گیرند. به اساس راپورها بطورعموم اوضاع طوری پیشبینی شده بود که درقدم اول قوای ایرانی به لباس مجاهدین افغان خود را به شهر هرات برسانند و هر ولسوالی که دم راه شان باشد، آنرا از بین ببرند و درقدم دوم وقتیکه قوای متجاوز به شهر هرات برسند، در فرقه 17 کودتا صورت گیرد و افسرانی که توسط دستگاه جاسوسی ایران گماشته شده اند، بعد از فرار مسئولین فرقه اعم از قوماندان و آمرسیاسی و دیگران، مشترکاً قدرت را در دست گیرند و سپس کودتاچیان فرقه با قوای ایرانی یکجا شده زیرنقاب مجاهدین به ولایات مجاور سرازیر و آنجا ها را به سقوط مواجه سازند و باز منتظر رهنمائی از ایران باشند..... برای اینکه تجاوز دشمنان از سرحد ایران پنهان بماند، آنها لازم دیدند که از سرحد ایران گذشته و به نزدیک هرات یعنی ولسوالی پشتون زرغون فتنه را به میان آورند. از همین سبب آنها برطبق پلان قبلی عملیات را از

ولسوالی پشتون رزغون از قریه سلیمی آغاز کردند». او در ادامه می افزاید: «بتاریخ 12 حوت ولسوال غوریان غلام محمد فدائی به اساس راپور آمر سرحدی به من اطلاع داد که یک تعداد افراد مسلح و غیرمسلح در لباس افغانی از ساحه (چارریگ) که در بین ایران و افغانستان واقع است، به افغانستان داخل و بطورگروپ گروپ دردهات ولسوالی غوریان پراکنده شده اند. من در این مورد با مرکز تماس گرفتم، آنها گفتند که فرقه 17 درجریان است و اوضاع زیر کنترل آنها می باشد». (مؤخذ شماره 21 - صفحه 33 و 35، متن پشتو)

سناریوی فوق که تراوش فکر یک انسان کوتاه بین و منحرف از حقیقت است، نمی تواند قناعت کسانیرا فراهم کند که باحقیق آنوقت آشنا و شاهد حوادث و رویدادهای آنجا بودند. این ادعا که گویا بروز 12 حوت عده زیاد افراد مسلح و غیرمسلح ایرانی به لباس افغانی فاصله سرحد و ولسوالی غوریان را طی کرده و به سادگی به دهات اطراف آن ولسوالی پراکنده شوند، بدون آنکه عمال رژیم جلو آنها را بگیرند و مانع عبور شان به آن محلات شوند، یک ادعای کاملاً بی اساس و یک دروغ محض است. با یک استدلال ساده، ولی مستند می توان بطلان این ادعا را ثابت کرد، به این شرح که:

اوضاع سیاسی در ایران از چندماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در آن کشور رو به بی ثباتی میرفت و هرآن خطر سقوط سلطنت در آنجا محسوس بود. بنأ در آن موقع حساس حکومت ایران به هیچ وجه مجال مداخله و آمادگی برای اعزام افراد مسلح را به هرات نداشت. پس از آنکه رژیم سلطنتی ایران سقوط کرد و انقلاب اسلامی بتاریخ 22 دلو 1357 به پیروزی رسید، اوضاع در ایران تا مدتی چند ماه درهم و برهم بود. اگر از 22 دلو تا 12 حوت روز شماری کنیم، فقط 20 روز از انقلاب اسلامی در ایران میگذشت. در این مدت کوتاه در کشوری که

مواجهه با تغییر کلی نظام گردیده و تمام امور بهم خورده بود، چگونه ممکن بود که رژیم نو بنیاد اسلامی ایران دستگاه جاسوسی و نیروهای مسلح خود را آماده سازد و یک تعداد آنرا فوری به خارج کشور به منظور برانداختن یک رژیم دیگر اعزام دارد و چگونه در این مدت کوتاه آنها توانستند یک عده افسران فرقه 17 را تطمیع و بر علیه رژیم به کودتا بسیج نمایند؟؟

شیر احمد آهنگر طی یک مقاله مبسوط در زمینه مینویسد: «من در نتیجه فشار و تهدید خلقی-پرچمی ها، تلاش و حملات پیهم شان برای گرفتاری ام، چهار ماه و اندی بعد از انقلاب ایران، اجباراً به آنجا مانند صدها هزار هموطن دیگرم آواره شدم، بعد از این چهار ماه و اندی هنوز هم دفاتر مجاهدین خلق، چریکهای فدائی خلق، حزب رنجبران، حزب توده و وو.. در دانشگاه ها فعال بودند. بیرق هر کدام نیز در آن برافراشته و نیروهای مسلح هر کدام از آن پاسداری میکردند. یعنی هنوز حکومت واحدی در ایران حاکم نشده بود. کدام عقل سلیم می پذیرد که ظرف نوزده روز مقامات ایرانی، آنهم یک عده آخوند قادر شده باشند تا ضمن استحکام بخشیدن امور دیگر، دستگاه جاسوسی و نیروهای مسلحی را سازماندهی کرده و به افغانستان بفرستند؟» او در ادامه می افزاید: « ظرف این مدت گردانندگان انقلاب ایران هنوز خودشان نمی دانستند که چگونه از چپاول قطعات نظامی کشورشان و از غارت اموال عمومی جلوگیری کنند. در همان روزها رادیوی ایران فریاد می زد که حداقل راکتھای بزرگ را نبرید که خطرناک است، به قول ایرانیها به ده ها هزار مسلسل در همان روزها از قطعات نظامی به سرقت رفت. گروه های مختلفی که در انقلاب شرکت داشتند در مناطق مختلف، مخصوصاً دانشگاه ها و مدارس دفاتر مخصوص خود را باز کرده و هر کدام حکومت مستقلی داشتند و از همان مقرر فرمانروائی میکردند.»

علاوه بر آن به استناد «صحیفه نور» که در آن گفته های خمینی یک بیک نشر شده است، قبل از تاریخ ورود به ایران (12 دلو) تا ماه ها بعد او هیچ تماسی با قضایای افغانستان نگرفته است.

قیام 24 حوت رهبران خلقی را چنان دچار وحشت و دهشت ساخته بود که تره کی از ولی نعمت خود کاسیگین صدراعظم وقت شوروی تقاضای کمک میکند و دریک مکالمه تلفونی که در جریان قیام صورت گرفته است (بعداً روی آن بیشتر صحبت میکنیم)، در برابر این سوال که اوضاع در هرات چگونه است، چنین پاسخ میدهد: «اوضاع خوب نیست، روبه خرابی دارد و طی یک و نیم ماه گذشته از سوی ایران نزدیک 4000 نفر نظامی با لباس غیرنظامی به افغانستان فرستاده شده اند. حالا تمام فرقه 17 پیاده به علاوه واحدهای توپخانه و دفاع هوایی که به روی طیارات ما آتش گشوده اند، دردست آنها است. در شهر جنگ جریان دارد.»

شیرآهنگر بار دیگر در مقاله خود به گفته تره کی یعنی «یک و نیم ماه گذشته» تماس میگیرد و می نویسد: «یک و نیم ماه مساوی به 45 روز میشود، هرگاه از 24 حوت به عقب برویم، به تاریخ 9 دلو می رسیم. در این تاریخ خمینی حتی در ایران نبوده و در پاریس زندگی میکرد (ارسال یک پیام عنوانی ملت ایران مبنی بر تداوم مبارزه علیه بختیار، صحیفه نور، جلد 6، صفحه اول، محل ارسال لوشاتو - فرانسه)..... خمینی بتاريخ 12 دلو به ایران وارد شد، در این وقت هنوز نماینده شاه (شاه پور بختیار) در ایران حکومت میکرد..... حال چگونه ممکن است ملایان ساخت پاریس و لندن قبل از ایجاد دولت و استقرار رژیم شان در ایران، از پاریس 4000 نفر نظامی راسرهم کرده و پیش از حل و فصل انقلاب و مسائل خود ایران، آنها را برای شورش به افغانستان فرستاده باشند؟» (مؤخذ شماره 56 - قسمت دوم)

2- ساختمان سنتی و دینی جامعه

کسانی که ساختمان سنتی و دینی و خصوصیات «فتو دالی» جامعه را یک مانع عمده در تطبیق اقدامات به اصطلاح «انقلابی» رژیم مبتنی بر صدور فرمانها میدانند، یک حقیقت آشکار است. مشکل درد و جا بود: یکی در عدم شناخت واقعی جامعه و دیگر در نحوه اجرای اقدامات، چنانکه میگویند: «اول باید کله های مردم را عوض کرد، بعد کلاه های شانرا». علاوه بر همه تلاشهای رژیم برای تطبیق عجولانه فرمانهای شماره ششم، هفتم و هشتم بیشتر برای جلب حمایت مردم بسوی رژیم بود تا آوردن تحولات واقعی در زندگی مردم. آنها به قول معروف خواستند «اسپ را از دم قیضه» کنند، یعنی بدون رعایت خصوصیات عینی و ذهنی جامعه که بیشتر در چارچوب عنعنه و دین تبلور یافته بود، آرزومندی ها را به وسیله فشار و تحکم ظالمانه بر مردم تطبیق نمایند. برای درک عمیق موضوع به متن ذیل توجه و دقت شود:

رادک سیکورسکی با یکی از مقام های رژیم خلقی در لندن مصاحبه نموده و از وی خواسته تا نظرش

را درباره علل وقوع قیام هرات بیان دارد. او به شرط اینکه نامش افشا نشود، در زمینه چنین گفته است: «البته ما مرتکب اشتباهاتی گردیدیم. ولی شما چه انتظار داشتید؟ ما با داشتن کادرهای بی تجربه کوشیدیم تا به میلیونها افراد کور مغز در طول چند سال معدود یک نوع زندگی نسبتاً عصری آماده سازیم. بهر صورت به مشکلات و محدودیت های مواجه شدیم. هدف ما جز این نبود که به تمام ممالک عقب مانده مثالی باشیم که چطور میتوان از فتو دالیزم مستقیماً به جامعه پیروزمند و عادلانه (!!) ارتقا نمود. روسها خود از این جرئت و جسارت ما غبطه میخوردند. ما راهی را که آنها پیموده بودند،

کوتاه تر ساختیم. چنین پنداشته می شد که رهبر حزب ما خود بخود رهبر طبقه کارگر می باشد، لذا از نگاه تیوری حکومت ما توسط طبقه کارگر بایست تقویه می گردید. ولی مشکل اصلی آن بود که در افغانستان درحقیقت طبقه کارگر وجود نداشت. بناً ما از روش علمی استفاده کرده نمی توانستیم و بایست با عجله دست بکار می شدیم. پیشتازان ما را افسران انقلابی اردو تشکیل میداد. بعد از رسیدن به قدرت ما به گسترش پایگاه اجتماعی این جنبش آغاز نمودیم. هدف ما اجرای امور به شیوه دموکراتیک و یا غیردموکراتیک نبود..... فقط به اولین فرمان ما توجه کنید. اولین اعلامیه بیانگر آن بود که نان و خانه جز ضروریات اساسی بشمار میروند، به همین دلیل طبقات محروم با از بین رفتن داؤد و رویکار آمدن ما احساس خوشی میکردند(!!)..... تعداد ما بسیار کم بود و ما امید پیروزی در انتخابات را نداشتیم. آیا انتخابات هرگز در افغانستان عادلانه صورت گرفته بود؟ در صورتیکه 95 فیصد مردم حتی خواندن و نوشتن را نمی دانستند، این حزب پیشرو(!!) چگونه میتواند انکشاف کند؟ مردم ما را ملاها، ملاکان و شیادان که تماماً مفت خوران جامعه بودند، عمداً در فقر و جهل نگهداشته بودند..... بهتر است از معلمی سوال شود که آیا در آن روزها حتی تعلیمات ابتدائی در روستاها وجود داشته است؟..... ملاها دشمن هر نوع پیشرفت و ترقی بودند، عده ای از آنها از جهالت مطلق خود ولی اکثریت آنها بخاطر اینکه تعلیم و تربیه از نفوذ شان در میان جامعه خواهد کاست، مخالفت می کردند. ما چنین محاسبه کرده بودیم که برای دوره سوادآموزی 150 ساعت وقت آموزش نیاز است. ما برنامه سوادآموزی را با استخدام معلمین و داوطلبان(!!) آغاز نمودیم. ولی مخالفین ادعا میکنند که این امر تبلیغ سیاسی بیش نبود، حالانکه این اقدام ما جائزه یونسکو را بدست آورد.»

این شخصیت حزبی در ادامه صحبت خود به ذکر مطالب مهم و اما سوال انگیز اشاره میکند و میگوید: «ما انتظار داشتیم وقتی زنها طعم تحصیل و آزادی را بچشند، طبعاً از ما طرفداری خواهند کرد. ما میدانستیم که این قوای عظیم جامعه که نیم نفوس مملکت را تشکیل میداد، در اردوی (در جمع کثیر) ما قرار خواهند گرفت (!!). سیستم فئودالی به آنها حالت بردگی داده بود. ما به آنها گفتیم که آنها خود اختیار خود را دارند، باهرکسی آرزو داشته باشند، میتوانند ازدواج کنند... البته ما انتظار داشتیم تا آنهایکه منافع خود را از دست داده بودند، در برابر ما ایستادگی و مقاومت نمایند. این انتظار بزودی عملی شد، آنان باتوسل به عوام فریبی مذهبی، اهداف اصلی خود را پنهان داشتند. بهر صورت زمان آن نبود که در برابر آنها نرمش و ملایمت نشان داده می شد، باید از همه اولتر به قوا متوسل می شدیم. هدف آنها نابود کردن ما و برگرداندن افغانستان به قهقرا بود (!!). من از این انکار نمی کنم که عده ای از مردم بیگناه در این آشوب (مقصد از 24 حوت است) گیر ماندند. ضرب المثل انگلیسی است که می گویند: خاکینه را نمیتوان بدون شکستن تخم تهیه نمود. برنامه و خط مشی ما واضح بود: زمین برای دهقانان، نان برای گرسنگان و تعلیم و تربیه مجانی برای همگان. ما میدانستیم که ملاها در قریه جات علیه ما به توطئه چینی شروع کرده اند. به همین دلیل ما با شتاب فرامینی صادر نمودیم تا توده ها از امتیازات آنها در هرجا بهره مند گردند و تمام املاک درجه اول مازاد سی جریب مصادره و ضبط گردید و بین دهاقین بی زمین تقسیم شد؛ تمام رهن و گروی که فقرا را در جیب اغنیا جا داده بود، لغو گردید. ما میخواستیم طبقه مستقل دهاقین را که آزادی خود را مرهون ما دانند، ایجاد کنیم... بهر صورت قانون دست آهین سرعت و قاطعیت

را ایجاب میکرد، لذا اصلاحات ما باید کاملاً با شتاب اجرا میگردد».

در ختم مصاحبه موصوف تصریح میکند که: «در مورد شورش 24 حوت ما مرتکب اشتباه نشدیم. این شورش توسط مرتجعین به پول سی آی ای (CIA) برپا گردید. ما با خطر روبرو شدیم. من مسجد جامع را مرکز دفاعی انتخاب کردم زیرا میدانستم که متعصبین جرئت نمی کنند به مسجد جامع حمله ور شوند. به همین دلیل از آن بصورت دژ محکمی استفاده نمودیم. در روز دوم من خود را به وسیله هلیکوپتر به قندهار رسانیدم تا اعزام قوای تازه نفس را تسریع بخشم» (مؤخذ شماره 11. صفحه 259 تا 263)

با گفتار و به اصطلاح «دُرسفتن» این آقا که خود به جرم نا آگاهی از شرایط عینی و ذهنی مردم اعتراف میکند و میدانند که مردم بانحوه کارشان در ضدیت قرار دارند، استفاده از قوا را بر علیه مردم برای رژیم مجاز میدانند.

3- اختلافات درون حزبی

راجع به اختلاف درون حزبی و تأثیر آن بر قیام هرات نظیف الله نهضت عتراف میکند که دلیل مقرر او به حیث والی هرات موجودیت اختلاف عمیق بین کادرهای حزبی در آنجا بود، بخصوص اختلاف بین سید مکرّم قوماندان فرقه 17 و آفاگل که منشی کمیته ولایتی و در عین زمان مدیر معارف هرات و سرپرست امور اداری و حزبی ولایت فراه و از مقربان تره کی شمرده می شد. این اختلاف مقامات رهبری رژیم را در کابل نگران ساخته بود. نهضت مدعی است که دو نفر فوق با جناح های ضد امین ارتباط داشتند و تره کی از او خواست تا به امور نظامی مداخله نکند و وظیفه او فقط به امور اداری ولایت و به حیث منشی کمیته حزبی رسیدگی به امور حزبی

است. در فرقه هرات بر علاوه سید مکرم شخصی دیگری بنام رسول سرده (از اقارب اسدالله سروری رئیس اگسا) که آمر سیاسی فرقه بود، تمام امور نظامی را پیش می برد. نهضت میگوید: وقتی به هرات رسید (ماه عقرب 1357) کمیته حزبی را دائر کرد، در آن میان برایش گفته شد که اوضاع هرات بسیار پیچیده است و در فرقه هرات امکان یک کودتا (!!) محسوس بوده و فتنه و فساد در آنجا به تحریک بیگانه ها در جریان است. وقتی موضوع را با مسئولین فرقه در میان گذاشت، گفتند که این شایعات حقیقت ندارد و در فرقه مشکلی موجود نیست. نهضت علاوه میکند که: «در هرات یک عده اشخاص که خود را اعضای حزب معرفی میکردند، طوریکه بعداً معلوم شد، به گروه کارمل که با دستگاه کی. جی. بی. شوروی وابسته است و یا با کدام گروه چپی دیگری ضد انقلاب ارتباط داشتند.»

نهضت می افزاید: «قبل از به وجود آمدن فتنه و فساد (منظورش قیام است) کورسهای سواد آموزی به کمک مردم (!!) دائر شد، کمیته های دهقانی به وجود آمد، برای جلب همکاری مردم به منظور دفاع از اهداف انقلاب و حمایت از برنامه های دولت ده ها راه پیمائی و تدویر محافل صورت گرفت که احساسات مردم و وطنپرست هرات موجب حسادت دشمنان بیگانه گردید. آنها نمیتوانستند از خارج بر ما حمله کنند، اما گماشتگان آنها در بدل پول در دو جبهه خدمت میکردند یکی در چارچوب دولت و حزب و دیگر از بیرون. در یک راپور حزبی گزارش داده شد که در فرقه 17 کسانی که با ایران ارتباط دارند، کودتا (!!) خواهند کرد و از یک عده قوماندانها و افرادی در قطعات اردو نام برده شد که بعداً همه آنها به حیث قوماندانهای مجاهدین شهرت پیدا کردند... من به قوماندان فرقه پیشنهاد کردم که از اعضای ملکی حزب برای تنویر افکار افسران اردو استفاده

شود، در جواب گفت که در فرقه کادرهای مجرب نظامی داریم، شما به امور حزبی و اداری خود مصروف باشید و در کار ما تشویش نکنید... اما بعداً آشکار شد که همه آنها در توطئه شامل بودند. چطور امکان دارد که مردم در بیرون از اوضاع فرقه اطلاع داشته باشند ولی مسئولین فرقه از آن بی خبر. آنها رهبری حزب را در کابل نیز اغفال کردند. بعد تر ثابت شد که اینها نه تنها مجازات نشدند، بلکه مقامهای خود را حفظ کرده و پس از حمله شوروی به مقامهای بالاتر ارتقا نمودند، چنانچه سید مکرّم پس از آن به حیث والی غور و در وقت مجاهدین قوماندان امنیه فاریاب مقرر شد. به همین ترتیب رسول سرده معاون دوم خاد و در وقت نجیب به حیث معین وزارت داخله تعیین گردید... سر مشاور روسی فرقه (کانوچوف) به مشاورین روسی فرقه توصیه کرد تا با خانواده های خود هرات را ترک کنند، خودش با هلیکوپتر گاهی به شیندند و گاهی به فرقه در رفت و آمد بود. به این اساس شوروی ها می خواستند تا مخالفین داخلی خود را در قطعات نظامی از بین ببرند.»

نهضت در کتاب خود به تکرار از نقش مشاوران شوروی در دامن زدن اختلافات درون حزبی یاد آور میشود و مدعی است که رویه دوگانه مقامات شوروی در برابر جناح های مختلف خلق و پرچم و موقف گیری متفاوت آنها یکی به حمایت از پرچم و دیگری به جانبداری از خلق اختلافات درون حزبی را که ریشه های قدیمی داشت، بیش از پیش عمیقتر می ساخت. وابستگی مسؤلان امور در هرات هریک به تره کی، امین و کارمل، طوریکه در فوق ذکر شد، نیز نتیجه همین اختلافات در سطح رهبری رژیم بود که موجب کارشکنی، بی اعتمادی و گروه بندی حزبی و در نهایت اجرات نامنسجم گردید. این عامل واضحاً در جهت تقویه قیام و ضعف رژیم در برابر آن اثرگذار بود.

در ادعای نهضت این نکته نیز قابل تأمل است که میگوید: «یک ماه قبل (از قیام) خبر رسید که گلک تیزان (گل محمد تیزان) و شیرآغا چونگر... که گاهی در ایران و گاهی در افغانستان در رفت و آمد بودند، حالا به هرات آمده در شهر و قریه رفته خود را مجاهد اسلامی خطاب کرده و دولت را به کفر و الحاد محکوم میکنند. من از آگسا در زمینه طالب معلومات شدم، در جواب گفتند که هر دو از طرف آگسا استخدام شده اند تا برضد دولت تبلیغ کنند و در حلقه مخالفین دولت نفوذ نمایند. شما در مورد تشویش نکنید. وقتی مجاهدین بر آنها مظنون شدند، دولت آنها را به مرکز خواست و به حیث همکار دولت به سرکردگی قطعات ملیشه گماشت... وقتی در زندان بودم اطلاع یافتم که هر دو را مجاهدین به حیث جاسوسان شوروی گرفتار و اعدام کردند». (برای معلومات مزید: مؤخذ شماره 21 - صفحه 30 و 31)

در مورد گل محمد تیزانی باید خاطر نشان کرد که او شخص کم سواد، اما جوان پرتحرک و به اصطلاح «کاکه» بود و در قیام هرات نقش بس مهم را ایفا نمود. معلومات نهضت در زمینه عاری از حقیقت و یک افتراء است زیرا به استناد منابع موثق از جمله رساله شورای ثقافتی جهاد: «روز 18 حمل 1358 هسته یک قطعه چریکی تحت قومانده مجاهد بزرگوار گل محمد تیزان شکل گرفت... اما موصوف بعد از چهار ماه در میدان جهاد زخم برداشت و به ایران آمد که به اثر همین زخم کاری فوت کرد». (مؤخذ شماره 12 - صفحه 52)، اما درست است که شیرآقا چونگر در آغاز در صف مجاهدین فعالیت میکرد، بعداً به وسیله رژیم جذب و به حیث قوماندان ملیشه علیه مجاهدین به فعالیت پرداخت و در جریان یک حادثه کشته شد که

بعداً در مورد او معلومات بیشتر ارائه می‌گردد. (مؤخذ شماره 12 - صفحه 29)

4. شایعه پردازی ها و تحریف حقایق

رادک سیکورسکی (مؤلف کتاب خاک اولیا) با شخصی که خود را «غلام اختر» می نامد، در پشاور مصاحبه نموده و این شخص گفته است که: «من قبل از 24 حوت سردسته جوانان کمونیست بودم. کمونیست ها به من اعتماد داشتند و من بهر طرف که میخواستم میرفتم. من به صفت قاصد بین توطئه گران (قیام کنندگان- نویسنده) هرات و رهبران پشاور وظیفه اجرا میکردم. سازمان اخوان مرا دوبار به پشاور فرستاد. بار اول جلورو (رهنما) افرادی گردیدم که خطر دستگیری شان میرفت و ضمناً پولی را که کمیته های هرات جمع آوری نموده بودند، به رهبران در تبعید پشاور تسلیم کردم... بار دوم من دستورات قیام مردم را با خود آوردم. فقط اعضای اخوان ازین دستورات اطلاع داشتند، اوشان مردم را در قریه جات متشکل نمودند. در اول پلان چنان بود که نظامی ها بایست قیام را آغاز مینمودند. قوای عسکری کابل، قندهار و هرات همزمان قیام میکردند. ولی کمونیست ها حتماً جاسوسانی در میان صاحب منصبان مسلمان داشتند، زیرا در ماه فروری توطئه کشف گردید و بسیاری از افسران مسلمان تیرباران شدند. خوشبختانه مسؤولین تلگراف قندهار که مسلمانان باایمانی بودند به صاحب منصبان هرات هشدار دادند که قیام نکنند. با مواجه شدن به چنین مانعی پلان تغییر کرد و باید اول اهالی ملکی قیام را در هر کجا همزمان آغاز می نمودند. پلان چنان بود که تمام مردم افغانستان به ساعت یازده قبل از ظهر تاریخ 7 ثور بایست قیام میکردند... من تمام این دساتیر را به هرات رساندم ولی با مواصلت من به هرات اتفاقات

عجیبی افتاده بود..... رهبران محلی هرات بتاريخ 24 حوت یعنی 41 روز قبل از روز موعود (7 ثور) به قیام آغاز کردند. (مؤخذ شماره 11 - صفحه 330 و 331)

اینکه از همچو گفتار بی سر و پیا چه مفهوم حاصل میشود، سوالیست که فکر هر خواننده را به فلج میکشاند. تناقضات بسیار در آن دیده میشود مثلاً گوینده خود را نخست سردسته جوانان کمونیست معرفی میکند و بعد اطلاعات بسیار حیاتی و مهم را بدون آنکه به مرجع حزبی خود بدهد، برعکس به گروه اخوانی ها در هرات می آورد و باز هم مدعی میشود که گویا قیام نظامی باید در کابل، قندهار و هرات بتاريخ 7 ثور همزمان آغاز می شد و بعد این پلان تغییر کرد و میگوید که قیام باید توسط اهالی ملکی انجام می شد، ولی در هرات اینکار نشد و 41 روز قبل از وقت موعود قیام براه افتاد. نمیدانم سیکورسکی به کدام مقصد به همچو گفته ها که شبیه گفتاریک «دیوانه و لایعقل» است، ارزش قایل شده و آنرا در کتاب خود درج نموده است؟ بهر حال احتمال دارد که این داستان بی ربط جز آن نوع شایعه های بوده باشد که رژیم خلقی کابل عمداً برای مغشوش ساختن اذهان و نشان دادن نقش گروه های «اخوانی» مقیم پاکستان و در نهایت نقش استخبارات حکومت پاکستان در قیام هرات آنرا به تمثیل گذاشته بود، در غیر آن مفهومی ندارد و هدف من از ذکر این موضوع فقط بی اساس و بی محتوا بودن همچو ادعاها است.

5- اسامی عمال رژیم در سرکوب قیام

در این ارتباط بیمورد نخواهد بود که اسامی کسانی را ذکر کنیم که با داشتن مقام و منسوب بودن به حزب و رژیم در سرکوبی قیام، کشتار جمعی و انفرادی و جفا در حق مردم بیچاره و بیوسيله هرات نقش بارز داشته اند، از جمله اشخاص آتی:

جگتورن سید مکرم - قوماندان فرقه 17، نظیف الله نهضت - والی هرات، فضل الرحمن - قوماندان امنیه، رسول سرده - آمر سیاسی فرقه، عبدالحی یتیم - رئیس معدن ذغال سنگ (بعداً والی هرات)، عبدالحی وردک - قوماندان زرهی، فضل الحق موج - مدیر اطلاعات و کلتور، نورالحق کاوش - سارنوال، عبدالحکیم دلاور - مدیر دارالمعلمین، کرام الدین - ولسوال انجیل، خواجه جلیل - مدیر ترانسپورت، ولی محمد پیمان -؟؟، عبدالظاهر پیدا - عضو کمیته ولایتی، س.؟ پیکار -؟؟، صلاح الدین - مدیر اسبق سره میاشت، عبدالغفار - مدیر اداری شفاخانه، فضل احمد - سارنوال گذره، عناب خان - مدیر معارف، عبدالکریم دلیر -؟؟، عبدالسلام سرخه پیشتاز - ولسوال انجیل، عبدالفتاح همرمزم - مدیر فواید عامه، عبدالکریم پور - مدیر نساجی، نوراحمد - مدیر لیسه جامی، سلطان احمد قاضی - مدیر مخایرات، گل احمد فگار - ولسوال گذره، غلام محمد... ولسوال زنده جان و پشتون زرغون، عبدالولی حجت - رئیس محکمه، آفاگل - منشی کمیته ولایتی و بعداً والی فراه، غفار آزاد - عضو کمیته ولایتی، غلام محمد فدائی - ولسوال غوریان، سلطان محمد عزیز - رئیس ملاریا، خلیفه امیر خیاط - مدیر لیسه مهری، جوکت سنگه باور - رئیس صحت عامه، علی گل - آمر مکتب موفق، عارف زوری، آصف زوری، طاهر شاهد، فتاح نوشین، گل آقا بائس، دلدار وفا کیش، کبل فراهی، سیدکمال زیان، س. شوریده، عبدالرحیم زیارمل، حبیب رحیق، محمد امین کیوان و یک عده دیگر (مؤخذ شماره 12 - صفحه 54)

6 - استفاده از «آتش و سیع» - یک جنایت جنگی و ضد بشری

سرزمین بلا کشیده ای هرات در طول تاریخ کهن خود چندین بار آماج قتل و ویرانی های مدهش قرار گرفته است. در این سرزمین با حمله

تیمورلنگ فقط تنی چند از قتل عام آن جلاد تاریخ جان به سلامت بردند و همان‌ها بودند که هرات را دوباره ساختند. در حادثه 24 حوت - این قیام بزرگ تاریخ معاصر کشور، بار دیگر هرات به قتلگاه و سیعی تبدیل شد که عمال رژیم با پیروی از افکار منحط و بیگانه برهیچ کسی و برهیچ محلی رحم نکردند. اگر از ویرانی‌های شهر و محلات اطراف آن که همه به خاک یکسان گردید، بگذریم و آنرا یک پدیده طبعی جنگ نابرابر بشماریم، تلفات بشری قیام چنان بالا است که واضحاً میتوان آنرا یک جنایت جنگی و ضد انسانی نامید. از نظر قوانین بین المللی در عملیات جنگی وقتی یکطرف از آتش بسیار بزرگتر از حد لازم در مقابل دشمن استفاده میکند و در اثر آن فاجعه انسانی را به وجود می‌آورد، خواهی نخواهی مرتکب جنایت جنگی و جنایت ضد بشری میگردد و عاملین آن در محاکم بین المللی قابل محاکمه می‌باشند.

در قیام هرات طوریکه قبلاً به تفصیل شرح داده شد، رژیم در برابر مردمی قرار داشت که عده ای قلیل با تفنگ‌های قدیمی و اما بیشترین آنها دست خالی و یا با ابتدائی‌ترین وسائل مقاومت از قبیل چوب، بیل، شاخی و غیره مجهز بودند، اما در مقابل قوای رژیم با استفاده از تمام وسائل مدرن جنگی دست داشته یعنی توپ، تانک و بمباردمانهای هوایی بطور پیهم و بدون دقت در هدفگیری مشخص یعنی «آتش وسیع» استفاده کرد. از همه مهمتر اینکه قوای رژیم از هم‌چو شیوه نابرابر جنگی نه تنها در جریان چند روز قیام کار گرفت، بلکه قبل از قیام در مقاومت‌های کوچک محلی و نیز بعد از سرکوبی قیام این نوع عملیات به همان شدت برای هفته‌ها بطور پیهم در محلات اطراف شهر و ولسوالی‌های مربوطه ادامه یافت.

باآنکه ارائه ارقام دقیق تلفات انسانی درهمچو حوادث بطورعموم کار مشکل است، اما درافغانستان اینکار ناممکن می باشد زیرا اجساد بدون ثبت درکدام دفتر و یا بررسی ناظران فوراً به وسیله افراد خانواده یا منسوبین محل به خاک سپرده میشوند و یا اینکه توسط قوای حاکم طورجمعی برداشته شده و اغلب بطور مخفی درقبرهای دسته جمعی دفن میگرددند. قوای حاکم با این وسیله میخواهد پرده به روی جنایات خود انداخته و از مسؤلیت آینده گریز نمایند. درهرات مثل سائر نقاط افغانستان اخیراً برحسب تصادف قبرهای دسته جمعی کشف شده که تشخیص وقت و زمان این قتلها بعد از مدت طولانی دشوار است، زیرا همچو حالات درطول سالهای 80 و 90 چندین باردر نقاط مختلف کشور و در هرات نیز تکرار شده است.

ارقام تلفات جانی درقیام 24 حوت هرات ازطرف منابع خبری و اطلاعاتی بسیار متفاوت ارائه شده است. نشریه تایمز که برای اولین بار خبر قیام را بعد از گذشت تقریباً هفت ماه یعنی دراکتوبر 1979 طی چند سطر مختصر به نشر سپرد، از کشته شدن جمعاً 20 هزار نفر در این حادثه گزارش داد، درحالیکه رویتر بعداً تلفات بشری قیام را به یک هزار تخمین کرد. «انتونی هی من» نویسنده کتاب «افغانستان در زیر سلطه شوروی» تعداد تلفات را پنج هزار نفر بیان کرده است که البته در حدود 50 روسی را نیز شامل آن میداند. شورای ثقافتی جهاد در رساله «قیام 24 حوت» تلفات جانی قیام را جمعاً بالغ بر 25 هزار نفر رقم میزند. نظیف الله نهضت والی آنوقت هرات مدعی است که از آغاز «فتنه!» در فرقه 17 تا تسلط مجدد دولت در آنجا جمعاً 320 تن کشته شده که از آنجمله 38 نفر حزبی و 120 نفر منسوبین اردو و باقی مخالفین دولت بودند و از ذکر تلفات ملکی خودداری میکند.

هرگاه تلفات جانی را از مرحله مقدماتی قیام که از چندین هفته قبل در قریه ها و دهات ولسوالی ها در برابر اعمال خشونت آمیز و بیرحمانه رژیم آغاز شده بود و تا هفته ها بعد از سرکوبی قیام در ولایت هرات ادامه یافت، جمعاً در نظر بگیریم، آنوقت بالاترین رقم ارائه شده یعنی در حدود 20 تا 25 هزار نفر کشته قریب به واقعیت خواهد بود. البته این تلفات شامل همه کسانی میگردد که حین مقاومت در میدان برخورد جان خود را از دست داده اند و نیز کسانی که در رابطه با قیام به اتهام تحریک، همکاری و یا مخالفت با دولت و حتی مخالفت های شخصی و رقابت های ایدئولوژیکی توسط عمال رژیم خلقی بازداشت و زندانی شدند و بعداً اعدام و یا به قول بعضی ها زنده بگور گردیدند.

همچنان شواهد در دست است که سلسله «بگیر و بکش ها» در بیرون ولایت هرات شامل حال بعضی هراتی های گردید که در کابل مقیم بوده و در راه اندازی قیام هیچ نقشی نداشتند. طور مثال یکی از رهبران «شعله» بنام عبدالاله رستاخیز که در زندان پلچرخ مدتی با ما هم اطاقی بود و یک عده دیگر از همان جریان را که مدتها قبل از قیام زندانی شده بودند، اعدام کردند. همچنان عده زیادی اشخاص منسوب به جریانهای رقیب اعم از علمای دینی، شخصیت های سرشناس، معاریف، بزرگان قومی، هواداران احزاب اسلامی، ملیگراها، یک عده پرچمی ها و خلاصه همه کسانی را که مظنون به مخالفت با رژیم خلقی بودند، بدون آنکه جرمی را مرتکب شده باشند، سربیه نیست کردند. جای تأسف است که مسئولین این همه جنایات (از جمله نظیف الله نهضت) امروز با گردن برافراشته دست به قلم می برند و زبان به گفتار می گشایند و میخواهند با سیاه کردن کاغذها، پرده به روی جنایات گذشته خود اندازند و به نحوی خود را

تبرئه کنند، بیخبر از آنکه حقیقت هر وقت باشد، برملا و دروغ آشکار خواهد شد.

فصل نهم

عواقب و اثرات قیام

با آنکه قیام هرات پس از پنج روز خونین با تلفات سنگین بشری و ویرانی شهر و دیار عملاً پایان یافت و برای مردم آنجا جز درد و رنج دوامدار چیزی دیگر به ارمغان نیاورد، ولی در سطح ملی و بین المللی نتایج و پیآمدهای بسیار مهم و بزرگ را در قبال داشت که به جرأت میتوان آنرا یک «نقطه عطف و چرخش عظیم» در تاریخ جهاد و در تغییر معادله قدرت در بین رژیم، در منطقه و حتی جهان دانست. هرگاه حوادث و رویداد های مهم را بعد از قیام یعنی از ماه اپریل تا دسامبر 1979 که مصادف با تهاجم قشون سرخ شوروی به افغانستان است، یک به یک مورد بررسی قرار دهیم، به وضاحت معلوم میشود که وقوع این تحولات مهم و پیهم که در این فصل مورد بحث قرار می گیرد، اساساً از قیام هرات نشأت میکند، با این شرح که:

1- تشدید اختلافات در داخل رژیم

قیام هرات اولین ضربه محکم و مدهش به رژیم کابل وارد کرد و شگافی را که از مدتی قبل بین تره کی و امین در داخل جناح خلق بطور نامحسوس ایجاد شده بود، از عمق به سطح آورد و جدال قدرت را بین آنها علنی و آشکار ساخت که در نتیجه به کودتای امین علیه

تره کی انجامید و بعداً زمینه تهاجم قوای شوروی در افغانستان را فراهم کرد. نبی عظیمی از قول پوزانوف سفیر شوروی در کابل مینویسد: «بعد از حادثه هرات متوجه شدم که امین روزبروز دارای قدرت و صلاحیت بیشتر میگردد و تمام مسائل و امور نظامی را قبضه کرده است. روزی نزد تره کی رفتم و برایش گفتم که وضع در کشور خراب شده، جنگهای داخلی آغاز گردیده است، درین بازی پاکستان، امریکا و کشورهای عربی نیز دخیل اند. وضع ایجاب میکند شما باید تمام امور و رهبری کشور را در دست گیرید... شما چرا باز هم امین را به حیث مسؤل امور نظامی کشور تعیین نموده اید؟ او به حرفهایم گوش نداد و گفت اینکار بنابر تصویب شورای انقلابی صورت گرفته است.» (مؤخذ شماره 18. صفحه 197)

راجا انور یکی از چپگرایان پاکستانی که در آنوقت به کابل پناه آورده و بعداً چند ماه در زندان پلچرخ زندان شده بود، در کتاب خود «تراژیدی افغانستان» در این مورد چنین می نویسد: «حوادث هرات رژیم را بار دیگر متوجه تصفیه بقایای پرچم ساخت و نیز جدال قدرت را در داخل جناح خلق تشدید کرد. در شب 17 مارچ (روز سوم قیام) هنگامیکه تماس هرات با سائر نقاط کشور قطع شده بود، شورای انقلابی در کابل بطور عاجل تشکیل جلسه داد. این یک فرصت مناسب برای وطنجار، گلابزوی و مزدوریار بود تا درباره اموردفاعی کشور که در رسمیات از صلاحیت تره کی و اما در عمل قدرت در دست امین بود، صحبت نمایند. امین بعد از حادثه کتر (قتل عام کراهه) و بخصوص بعد از قیام هرات در موقف حساس و سوال انگیز قرار داشت، زیرا مسؤلین نظامی هردو ولایت را او از جمله هواداران خود مقرر کرده بود. گروه وطنجارادعا داشت که اگر وزارت دفاع به موقع لازم اقدام میکرد، از بروز حادثه کتر و هرات به سهولت جلوگیری شده میتوانست.» (مؤخذ شماره 45. صفحه 157)

در جلسه فوق الذکر تلاش بر آن بود تا امین از عهده وزارت دفاع برکنار گردد و امور دفاعی کشور به یکی از طرفداران تره کی یعنی گروه وطنجار سپرده شود. بعد از بحث و جدل زیاد به روی مصلحت حزبی فیصله شد تا صلاحیت امور دفاعی کشور به وطنجار انتقال یابد و امین به حیث صدراعظم (لمری وزیر) و وزیر خارجه ایفای وظیفه نماید. به این اساس حزب یکبار دیگر توانست مشکل سیاسی را از طریق تقسیم مجدد صلاحیت در وزارتها مؤقتاً حل کند. راجا انور می نویسد: «در حالیکه امین مجبور شد از وزارت دفاع خود را کنار بکشد، اما در واقع نمی خواست از اردو فاصله بگیرد. از آنرو در جلسه بیروی سیاسی مورخ 26 مارچ پیشنهاد کرد که وزیر جدید دفاع باید نزد کمیته عالی دفاع از وطن مسؤل باشد. این پیشنهاد قبول شد. در این موقع امین یکی از اقارب نزدیک خود جنرال محمد یعقوب را به حیث «لوی درستیز» و اقبال وزیری - یکی از سرسپردگان خود را که معلم مکتب و یک شخص ملکی بود، به حیث آمرسیاسی پر قدرت آن وزارت مقرر کرد. به این اساس دو مقام مهم وزارت دفاع به هواداران سرسخت امین سپرده شد. وطنجار از این خوش بود که در راس وزارت دفاع قرار دارد، با آنکه خوب میدانست که این مقام بیشتر یک مقام تشریفاتی است، زیرا او صلاحیت ترفیعات، تبدیلات و یا طرح پالیسی ها را نداشت» (مؤخذ شماره 45 - صفحه 159)

با آنکه اختلاف بین طرفداران تره کی و امین در همه جا شایع بود، مگر تره کی هنوز هم از وفاداری امین نسبت به خود به مثابه «گوشه و ناخن» یاد میکرد که از هم جدا بوده نمی توانند. حوادث بعدی واضح ساخت که شکاف بین گروه امین و طرفداران تره کی (مسما به گروه وطنجار) بیشتر می شد و مناسبات هر دو روبه تیرگی میرفت. امین بعد از جلسه 26 مارچ در چند جا بدون ذکر نام گروه

و طنبار از دشمنان «طبقه کارگر» یاد کرد که میخواهند در رهبریت حزب دموکراتیک خلق نفوذ کنند. امین تلاش کرد تا تره کی را از حمایت گروپ و طنبار منصرف و به خود ملحق سازد، لیکن این تلاش نتیجه نداد، برعکس اسدالله سروری رئیس مقتدر «اگسا» که از حامیان امین بود، از امین آزرده خاطر شد و به گروپ طرفدار تره کی پیوست. امین زیر نام «رهبریت دسته جمعی» در ماه جولای یعنی اواخر سرطان تغییرات جدی را در کابینه ایجاد کرد، بر علاوه ای جابجا کردن مهره های خود در پست های حساس کابینه، امور وزارت دفاع را خودش بعهده گرفت، وزارت خارجه را به یکی از معتمدان نزدیک خود داکتر شاه ولی سپرد و مصلحتاً و طنبار را به وزارت داخله گماشت. با اینکار امین از «رهبر بزرگ خود» تره کی سلب صلاحیت کرد و نقش او را به حیث یک شخصیت تشریفاتی در چار دیوار ارگ (خانه خلق!!) محصور ساخت، حتی نگذاشت که دیگر با رسانه ها مصاحبه کند.

با وجود اینکه امین در بین خلقی ها نفوذ داشت، اما جناح خلق در مجموع کوچک بود و نمیتوانست امین را در راس قدرت بطور منفرد و یکه تاز نگهدارد. این خصوصیت را شوروی خوب درک کرده بود و آینده رژیم را در دست امین نامطمئن می دید. لذا طوریکه بعداً آشکار شد، شوروی برای بقای رژیم در فکر آن افتاد تا یک ائتلاف جدید را بین تره کی و ببرک کارمل ایجاد کند. اوایل سپتمبر 1979 تره کی با هیئت معیتی به شمول داکتر شاه ولی وزیر خارجه (ا زگروپ امین) جهت اشتراک به کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک به «هاوانا» رفت و اما در برگشت بصورت غیرمترقب مقامات شوروی برایش اطلاع دادند که برژنیف آرزوی ملاقات را با او دارد. در مسکو تره کی سه ساعت به تنهایی با مقامات عالی شوروی مذاکره داشت و متعاقب آن در یک اجتماع حزبی های افغان

گفت که: «در حزب ما یک دانه سرطان است که باید کشیده شود.. من دانه را تشخیص داده ام و حزب را علاج میکنم»، البته هدف او واضحاً امین بود. (مؤخذ شماره 34 - صفحه 266 و 267)؛ در عین زمان شوروی زمینه دیدار و ملاقات تره کی را با کارمل بتاریخ 11 سپتمبر 1979 در میدان هوائی مسکو فراهم کرد. وقتی امین از طریق شاه ولی به این موضوع پی برد، فوراً تصمیم گرفت تا چهار عضو کابینه (مسما به چهار کلاه : وطنجار، گلابزوی، مزدوریار و سروری) را که همه حامیان پر قدرت تره کی بودند، از مقام های شان برکنار سازد. اینها در نظر داشتند تا امین را حین برگشت تره کی از سفر، در راه میدان هوائی کابل ترور نمایند که پلان عملی نشد. وطنجار، گلابزوی و سروری از ترس امین به سفارت شوروی پناه بردند (هرسه بعداً به وسیله سفارت بطور مخفی به شوروی انتقال داده شدند).

هنگامیکه امین به وساطت پوزانوف سفیر شوروی در کابل جهت مذاکره با تره کی به ارگ دعوت شد، برخورد مسلحانه بین محافظین تره کی و امین در داخل قصر صورت گرفت. امین از حادثه جان به سلامت برد و متعاقباً علیه تره کی کودتا و او را از قدرت برکنار کرد. چند روز بعد تره کی را به وسیله عمال خود از بین برد و خودش زمام امور را بدست گرفت. امین صد روز در قدرت بود، تا آنکه بتاریخ 26 دسمبر 1979 قوای شوروی به افغانستان سرازیر شد، امین و نزدیکانش را طی یک برخورد شدید مسلحانه در تپه تاج بیگ (اقامتگاه جدید امین) به قتل رسانید و کارمل را به مسند قدرت نصب کرد. (برای شرح مزید موضوع میتوان از مأخذ متعدد استفاده کرد، از جمله: مؤخذ شماره 18 - صفحات 196 تا 225)

از آنچه با بسیار اختصار بیان شد، واضح میگردد که قیام هرات نه تنها موجب اختلاف در درون جناح خلق و در نهایت کودتا علیه تره

کی و بقدرت رسیدن امین شد، بلکه انگیزه های اساسی مداخله مستقیم و بالاخره پس از 9 ماه زمینه تجاوز شوروی را به افغانستان نیز فراهم کرد که درباره بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

2. آغاز تصفیه ها

قیام افسران اردو در فرقه هرات و پیوستن آنها بامردم، بین اردو و حزب در سراسر کشور فضای بی اعتمادی و سوءظن یکی بر دیگری را به وجود آورد که در نتیجه در تمام اردو تصفیه های جدی با تدابیر استخباراتی شدید رویدست گرفته شد. تصفیه تنها به افسران اردو منحصر نماند، بلکه به زودی شامل حال مأمورین ملکی نیز گردید. به صدها مأمور دولت اعم از ملکی و نظامی از وظیفه برکنار شدند و تعدادی زیاد زندانی گردیدند و نیز کشتارهای انفرادی و جمعی اکثراً به شکل «زنده بگور کردن» جزء اجرات یومیه رژیم شد. اعلام لست 12 هزار نفر کشته شدگان و مفقودی در وزارت داخله در ماه اکتوبر 1979 یکی از مثالهای بارز این وحشت و دهشت است. البته این کار قبل از قیام نیز جریان داشت، اما حادثه قیام هرات به آن شدت بیشتر بخشید.

3. جلب و جذب جبری جوانان در خدمت حزب

بی اعتماد شدن به اردو اراکین حزب را مصمم ساخت تا به جلب و جذب اعضای جوان حزب پرداخته و از آنها به حیث «ملیشۀ حزبی» در جهت برقراری امنیت و نیز وسیله استخباراتی و اطلاعاتی در شهر و ده و در بین خانواده ها استفاده کنند. البته این کار در اثر توصیه و فشار سران شوروی و به رهنمائی مشاوران آنها صورت گرفت و جمعی از جوانان اعم از شاگردان مکتب و محصلان پوهنتون را که با حزب ارتباط نداشتند، به فشار و جبر حتی در نیمه راه مکتب و جاده

ها بدون اطلاع به خانواده های شان به جبهات جنگ اعزام کردند و زنده و مرده اکثر آنها تا امروز معلوم نیست. حزبی ها و عساکر شان در عقب جبهات قرار می گرفتند و این جوانان بیچاره را که تمرین نظامی و تجربه جنگی نداشتند، در جبهات مقدم جنگ قرار داده و بدینوسیله از آنها بیشتر به حیث «سپر» در جنگ استفاده میکردند. توجه کنید به یک قسمت از صحبت تلفونی تره کی با کاسیگین صدراعظم شوروی که بتاريخ 18 مارچ 1979 صورت گرفته و متن مکمل آن در ضمیمه سوم کتاب درج است:

«کاسیگین: اگر ما فوراً توسط طیاره برایتان اسلحه بفرستیم، شما میتوانید پنجاه هزار عسکر فراهم کنید؟ چه تعداد عسکر را شما میتوانید تدارک کنید؟

تره کی: ما یک تعداد مردها را جلب میتوانیم، اولتر از همه مردان جوان را. اما وقت زیاد میگیرد که آنها را تربیه کنیم.

کاسیگین: میتوانید محصلین را جلب و جمع آوری کنید؟

تره کی: جلب محصلین و شاگردان صنف 11 و 12 از لیسه ها ممکن است.

کاسیگین: کارگرها را جمع آوری و جلب کرده میتوانید؟

تره کی: در افغانستان کارگر خیلی کم است.

کاسیگین: درباره فقیرترین دهقانها چطور؟

تره کی: ما صرف شاگردان لیسه ها و محصلین و یک تعداد محدود کارگران را جمع آوری میتوانیم. اما تربیه شان وقت زیاد را میگیرد. وقتی که ضرورت افتد، ما حاضر هستیم هر کاری را انجام دهیم.»

رژیم برطبق این دستور تدابیر جلب و جذب جوانان را رویدست گرفت، طوریکه نبی عظیمی این افتضاح را چنین بیان میکند: «جلب و احضار اجباری بدترین پدیده بود و تاثیرات ناگوار بالای جامعه داشت، زیرا درهمه جا جوانان را می پالیدند و یا به جبر و فشار به خدمت سربازی سوق میکردند. گروپهای جلب و احضار درهر قطعه و جزو تام اردو، پولیس، امنیت دولتی و سازمانهای حزبی تشکیل میشد. آنها درقریه ها، درمحلات، درداخل شهر، درسرویس ها، سماوارچی ها، دکانها، رستورانها، سینماها، منازل، ادارات دولتی، تکیه خانه ها، درمحافل عروسی و فاتحه خلاصه درهمه جا حاضر می شدند و جوانان را جستجو میکردند. برای بدام انداختن آنها کمین ترتیب می شد، عملیات های محاربوی تنظیم میگردد، جاسوسان استخدام می شدند و ده ها وسیله و متود اختراع میگردد...» (مؤخذ شماره 18. صفحه 290)

علاوتاً رژیم یک تعداد جوانان بی بند و باررا به وسیله اعطای امتیازات فراوان از قبیل پول، موتر، مقام و فراهم آوردن زمینه های عیاشی و غیره به حزب جذب کرد و به ایشان سلاح و قدرت داد. آنها با استفاده از سلاح دست داشته و قدرت بسیار، به اعمالی دست زدند که موجب انزجارمزید مردم از رژیم شد. ازبین همین ها بود که بعداً درولایات مختلف گروپ های مسلح بنام «ملیشه قومی» از طرف رژیم تشکیل، تمویل و تجهیز گردید و دربرابر مردم و گروپ های جهادی مورد استفاده قرارگرفت. همچنان رژیم کوشید تا ازبین مجاهدین نیز اشخاص ضعیف النفس و ماجراجو را پیدا کند و با دادن امتیازات و صلاحیت های فراوان اعم از پول و مقام تحت دستور خود بکار گمارد و به وسیله آنها قوتهای مخالف را سرکوب نماید، چنانچه از موجودیت همچو اشخاص درهرات قبلاً نام بردیم. ملیشه ها و نقش غیرمردمی و ظالمانه آنها در طول سالهای جهاد

درکشور داستان های دراز دارد که بیان آن در این بحث نمی گنجد. (توضیح مزید در مباحث بعدی)

4. حملات تهاجمی و تخریب ساحوی

قیام هرات تاکتیک مبارزاتی و جنگی رژیم را از حالت دفاعی به حالت تهاجمی تبدیل کرد، طوری که از آن به بعد رژیم تصمیم گرفت تا در هر قیام ولو کوچک و محلی باشد، از آتش سنگین از هوا و زمین علیه مردم استفاده کند، به عبارت دیگر تخریب محلی جای خود را به تخریب ساحوی داد. با این کاردهات و مزارع ناشی از بمباردمانهای وسیع و بدون هدف مشخص در همه جا به خاک یک سان شد و مردم دهات مجبور به ترک محل شدند، عده ای بسوی شهرها بخصوص شهر کابل روی آوردند، عده ای به کشورهای همسایه مهاجر شدند و تعدادی که از مرگ نجات یافتند، به کوه ها پناه برده و در صف مجاهدین پیوستند. از هم پاشیدگی خانواده ها، فرار و کشته شدن مردها موجب شد تا مسؤلیت خانواده ها بردوش پیرها و بخصوص زنان و حتی اطفال صغیرانداخته شود که با تگدی و اجرای کارهای شاقه با هزارمشکل یک لقمه نان «بخور و نمیر» را تهیه کنند. داستانهای رقتبار این پدیده شوم اجتماعی ناشی از آوارگی و مهاجرت های اجباری در داخل و خارج کشور آنقدر زیاد است که خود ایجاب نوشتن یک کتاب قطور را میکند. (برای شرح مزید دیده شود: مؤخذ شماره 38- صفحه 471 تا 498)

5. برهم خوردن روابط با کشورهای همسایه

اتهام وارده از جانب رژیم کابل مبنی بر مداخله ایران و پاکستان و اعزام قوا به لباس افغانی در قیام هرات، روابط سیاسی رژیم را با دو کشور همسایه برهم زد. رادیو تلویزیون رژیم تبلیغات وسیع را

علیه حکومت ایران و پاکستان و همچنان نشرات رادیو بی. بی. سی. (لندن) آغاز کرد که در اثر این شدت لحن روابط سیاسی با ایران در ماه اپریل قطع گردید و مناسبات با پاکستان تیره شد. مظاهرات گسترده در کابل و دیگر شهرهای بزرگ بر علیه آن دو کشور و نشرات بی. بی. سی. به شدت به راه افتاد، حتی شنیدن رادیوهای خارجی منع گردید و کسانی که به آن نشرات گوش میدادند، به وسیله ملیشه های حزبی بازداشت می شدند. (مؤخذ شماره 17- صفحه 149 و 150)

6- آغاز مهاجرت ها و تشدید جهاد

در هرات بعد از قیام عده ای از مردم شهر و دهات که از ظلم عمال رژیم به ستوه آمده و زندگی را در خطر می دیدند، ترک خانه و کاشانه کردند، به کوهها پناه بردند و دست به تشکیل جبهات مقاومت زدند. قیام فرقه 17 موجب شد تا اسلحه فراوان از داخل قطعات اردو به دست مردم برسد و به این اساس جبهات جهادی در حوزه غرب و جنوب غرب اساس گذاشته شد. آنها همه خود را مردان راه خدا می گفتند و در آغاز بدون وابستگی به کدام جریان سیاسی و تنظیمی خاص، محض به مقصد دفاع از دین و وطن کمر جهاد بسته بودند که البته بعداً به شرح مفصل آن خواهیم پرداخت.

7- حمایت امریکا از جهاد

مقامات امریکائی با آنکه از وابستگی های کودتاچیان 7 ثور به شوروی قبلاً اطلاع داشتند و میدانستند که عاقبت به کجا خواهد رسید، ولی روی تعامل سیاسی و به هدف اینکه در پیچه روابط را باز نگهدارند، رژیم کودتائی را به رسمیت شناختند و روابط سیاسی را مثل سابق ادامه دادند. سیاستمداران امریکائی بعد از وقوع کودتا این وضعیت را در ذهن خود پذیرفته بودند که افغانستان را به حیث

یک ساحه تحت نفوذ شوروی قبول کنند، بشرطیکه شوروی پا از آن فراتر بسوی پاکستان نگذارد. حتی آنها قتل سفیر خود (ادولف دابس) را که بتاريخ 14 فبروری 1979 در کابل به وسیله یک گروه مسلح کشته شد، با خونسردی دیپلماتیک تحمل کردند و نخواستند به اصطلاح «میدان» را برای رقیب خالی کنند. اما نفوذ سریع شوروی بعد از قیام هرات، ارسال مقادیر بزرگ اسلحه و اعزام تعداد کثیر مشاوران ملکی و نظامی به افغانستان از یکطرف و تشدید مقاومت های مردمی علیه رژیم کابل از طرف دیگر موجب شد تا امریکائی ها به اهداف توسعه جویانه شوروی آنهم بسوی پاکستان بیشتر مضمون شوند. لذا به همان اندازه که قیام هرات پای شوروی را بیشتر و بیشتر به جنگ افغانستان کشانید، توجه جدی غرب بخصوص ایالات متحده امریکا را نیز به معضله افغانستان جلب کرد تا از آن به حیث وسیله فشار در جنگ سرد علیه شوروی استفاده کند و شوروی را در افغانستان چنان مصروف نگهدارد که مجال پیشرفت بسوی پاکستان را نیابد. علاوه بر امریکا بعد از قیام هرات و قیامهای بعدی به آینده جهاد مردم افغانستان علیه شوروی بیش از پیش امیدوار شد و مصمم به تقویه جهاد گردید و سلسله کمکهای خود را به تنظیمهای جهادی مقیم پشاور از طریق مقامات پاکستانی بیشتر ساخت. به گفته «ارنی رافل» سفیر امریکا در پاکستان: «ما به آنهایی بیشتر اسلحه میدهیم که بیشتر روسها را می کشند».

استفاده از قوای هوایی (طیارات بمب افکن و هلیکوپتر های زره دار) توسط قوای افغان و شوروی عملیات مجاهدین را بین سالهای 1983-1986 شدیداً تحت فشار قرار داد و تلفات سنگین را بر آنها و نیز مردم عادی با ساحه وسیع تخریبات به وجود آورد. با ملاحظه این وضع حکومت امریکا تصمیم گرفت راکتهای «ستنگر» را در اختیار مجاهدین قرار دهد. گزارشها میرساند که از ماه سپتمبر

1986 تا فبروری 1989 بیش از یک هزار میل راکت ستنگر به مجاهدین داده شد. موثریت این راکتها بحدی بود که مجاهدین 269 بال هلیکوپتر و طیاره های افغان و شوروی را توسط 340 فیر ستنگر سرنگون کردند یعنی موثریت آن بیش از 79 فیصد بود. ناگفته نباید گذاشت این راکتها وضع جنگ را تغییر داد و مجاهدین را قادر ساخت تا نقش قاطع حملات هوایی را در این جنگ نابرابر خنثی سازند. (مؤخذ شماره 18. صفحه 348)

8- قیام های پی در پی

قیام هرات سرآغاز قیام های دیگر در سرتاسر افغانستان بود، چنانکه در طول سال 1979 جبهات مقاومت مردمی بطور وسیع در تمام اطراف و اکناف کشور گسترش پیدا کرد. با انصراف از شرح قیامهای محلی که با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر گردید، در اینجا فقط به طور مثال از چند واقعه مهم مختصراً ذکر میشود که یکی پس از دیگر در طول همان سال رخ داد:

- قیام مجاهدین در کنر و قتل عام «کراه»:

در شب 15 حوت 1357 (6 مارچ 1979) قوای بزرگ مجاهدین که از دره پیچ آمده بودند، پس از عبور از قریه «کراه» به اسدآباد مرکز ولایت کنر حمله کردند و پوسته های نظامی خارج شهر را به سهولت به تصرف آوردند. چون موفق به اشغال قطعات مهم نظامی نشدند، لذا فردای آنروز به عقب نشینی پرداختند. قوای رژیم عده ای از مجاهدین را غافلگیر و در قریه کراه محاصره کردند. قوای رژیم به اساس امر جگرن صادق عالمیار قوماندان قطعه کومانندو 444 (برادر صدیق عالمیار یکی از وزرای مقتدر امین) و جگرن بهرام الدین قوماندان عملیاتی کنربه بهانه جستجوی مجاهدین، به پالیدن خانه

ها پرداختند و مردم قریه اعم از زن و مرد و پیر و جوان را بنام گردهمائی جبراً از خانه های شان بیرون کردند و پس از تجمع، به عساکر امر دادند تا بر جمعیت ازهر طرف فیر کنند. در اثر این عمل وحشیانه به روایت شاهدان عینی بیش از یک هزار نفر به شمول زنان و اطفال به قتل رسیدند و آنهاییکه از فاجعه جان به سلامت بردند، همه پا به فرار گذاشته به مجاهدین پیوستند. قابل ذکر است که قیام کمر و قتل عام کراله فقط یک هفته قبل از قیام هرات صورت گرفت. (مؤخذ شماره 40- صفحه 29-31)

- قیام افسران جلال آباد :

بتاریخ اول حمل 1358 (21 مارچ 1979) در فرقه 11 قول اردوی مرکزی که در جلال آباد موقعیت داشت، از طرف افسران غیرسازمانی قیام مسلحانه صورت گرفت که به قول نبی عظیمی: «تورن عبدالله سورناصری، رحمت الله وردک و چند نفر دیگر به مقصد کشتن جگرن بهرام قوماندان فرقه 11 و بدست گرفتن سوق و اداره فرقه مذکور، حرکتی را انجام دادند که در نتیجه قوماندان فرقه و تعدادی از افسران خلقی کشته شدند. اما چون سازماندهی این حرکت ضعیف بود، فعالان حرکت نتوانستند سربازان و افسران فرقه را با خود همراه سازند. در این حادثه عبدالله سور گرفتار و اعدام شد و سائرین به آن طرف سرحد گریختند. تعداد دستگیرشدگان را مورخین بیش از دوصد نفر وانمود می سازند.» (مؤخذ شماره 18- صفحه 194)

- قیام «چنداول»:

چند اول منطقه شیعه نشین شهر کابل است که قیام بتاریخ 2 سرطان 1358 (23 جون 1979) از آنجا آغاز گردید. گفته میشود که انگیزه این قیام را بر علاوه نارضایتی مردم از رژیم بطور کل، بیشتر به عملیات هوائی ربط میدهند که در همان روزها بر مناطق هزاره نشین ولایت

غزنی صورت گرفت و در اثر آن یک تعداد مردمان بیگناه کشته شدند. بهر حال جمعی از مردم در قدم اول به ماموریت پولیس چنداول حمله کردند و بسرعت آنجا را اشغال و سلاح موجود را بدست آورده با برافراشتن بیرق های سبز و دادن شعار های ضد رژیم در جاده میوند به راه افتادند. انتونی هایمن می نویسد: «این تظاهرات به خوبی سازمان داده شده بود و هدف آن تحریک همه مردم اعم از سنی، شیعه و هزاره بود. در حدود صد هزار نفر که بیشتر شان هزاره بودند، در جاده میوند با پرچمهای سبز براه افتادند ... به دنبال تظاهر کنندگان دو موتر سرویس با کلکین های باز در حرکت بود و از کلکین های سرویس عده ای از مخالفان لوله تفنگ ها بیرون آورده و در صورت لزوم آماده فیر بودند... همان بود که عساکر رسیدند و به مدت چهار ساعت سربازانی که تا دندان مسلح بودند به تظاهر کنندگان و عابرین فیر کردند و عده زیاد را کشتند، افرادی که از حادثه جان به سلامت بردند، در کوچه های اطراف جاده میوند پراکنده شدند.» (مؤخذ شماره 17. صفحه 213-214)

نبی عظیمی مینویسد: «در شهر کابل در آنروز خونین، صدها تانک، رزهپوش و ماشین های محاربوی نقاط کلیدی و ستراتیژیک را محاصره کرده و هزاران نفر سرباز اردو و پولیس ساحات جاده میوند، مندوی کابل، مسجد پل خشتی، باغ عمومی، پل آرتل، شاه دو شمشیره، اخیر جاده میوند و پل محمودخان را انسداد نموده بودند. صدای فیر های اسلحه خفیف و ثقیل شنیده می شد، دکانها بسته شدند، عابرین از ترس و وحشت به منازل شان رفتند. امین امر کرده بود که این تظاهرات با قساوت سرکوب شود تا برای آینده موجب عبرت گردد. در آنروز به گفته شاهدان عینی بیشتر از دوهزار نفر از هزاره ها در جاده میوند بازداشت گردیدند. باگناه و بیگناه از هم تشخیص نمی شد. هرکی هزاره بود از سقا تا جوالی می بایست

گرفتار می شد و درگور دسته جمعی دولت دفن می گردید.» (مؤخذ شماره 18- صفحه 193)

دستگاه تبلیغاتی رژیم باردیگر این قیام را در نتیجه نفوذ و مداخله خارجی وانمود کرد و اعلام داشت که: «تظاهرکنندگان هزاره همه دشمنان متعصب انقلاب بودند و از ایران معاش می گرفته اند.» انتونی هایمن مینویسد: «این بهانه خوبی برای گریز از مشکل و استفاده تبلیغاتی بود، اما درحقیقت عوامل داخلی و گروپ های محلی بودند که قیام را به وجود آوردند، نه دولت انقلابی ایران که تازه حکومت را زیر سایه خمینی بدست گرفته بود و نه حکومت متزلزل دیکتاتوری نظامی ضیاءالحق، هیچیک در چنان وضعی نبودند که با همسایه خود افغانستان که از حمایت شوروی برخوردار بود، داخل جنگ شود.» (مؤخذ شماره 17- صفحه 215-216)

-قیام بالا حصار کابل:

بتاریخ 14 اسد 1358 (5 اگست 1979) قطعه کوماندو مستقر در تپه بالا حصار حوالی ظهرها استفاده از مصروفیت افسران رژیم برای صرف نان چاشت به یک قیام مسلحانه در داخل قطعه پرداختند. قوماندان قطعه و شماری از افسران حزبی را گرفتار کردند و با حرکت دادن تانکها بسوی ارگ (خانه خلق!!) که مجلس وزرا در آن دایر بود، میخواستند در یک حمله ناگهانی اراکین و سران حزبی را از بین برده و زمینه سقوط رژیم را فراهم سازند. هنوز قوای شورشی درپل محمود خان نرسیده و فاصله کمی با ارگ مانده بود که قوای رژیم در برابر آنها قرار گرفت و جنگ سخت بین آنها در این ساحه شعله ور شد. تانکهای رژیم از هر طرف بالا حصار و اطراف آنرا محاصره نمود و طیاره های میگ و هلیکوپترها از هوا بر قوای شورشی بطور وسیع به بمبارد شروع کرد. این وضع تا ساعت پنج بعد

از ظهر ادامه یافت و حوالی شام قیام سرکوب گردید. مردم شهر در طول روز فقط صدای فیر تانکها و انفجار بمب و راکتها را می شنیدند، ولی هیچ کس از جریان برخورد و چگونگی آن اطلاع نداشت. تا آنکه حوالی شام از طریق رادیو و تلویزیون شنیدند که: «قیام عناصر ایرانی و پاکستانی به وسیله اردوی انقلابی افغان درهم کوبیده شد». اما مردم از خود می پرسیدند که چگونه این عناصر در داخل یک قطعه محصور در یک ساحه و تحت نظارت جدی رخنه کرد؟ آیا شواهدی مبنی بردست داشتن ایران و یا پاکستان در دست بود و آیا کدام ایرانی و یا پاکستانی شامل این معرکه در چنگ رژیم درآمد تا وسیله ثبوت ادعا باشد؟؟ چگونه این عناصر بیگانه موفق به دسترسی به وسایل ثقیله جنگی در داخل قطعه شدند؟ اینها همه سؤالاتی بود که مردم جواب آنرا می خواستند، ولی هیچکس قادر به جواب نبود.

بعدتر شماری از گروه های سیاسی نقش رهبری این قیام را به خود اختصاص دادند، چنانچه بعضی آنرا زاده تلاش حزب افغان ملت به رهبری غلام محمد فرهاد وانمود کردند، در حالیکه شعله ای ها آنرا از خود می شمردند و حزب اسلامی حکمتیار کربدت آنرا به خود میداد و نیز پرچمی ها عین ادعا را داشتند. بهر حال هرگروهی که ادعای قیادت قیام را میکند که در آن گفته میشود بیش از 1200 سرباز و افسر ضد رژیم اشتراک کرده بودند، باید مسؤلیت ناکامی قیام و کشته شدن بیش از 400 نفر را نیز بدوش بگیرد. (مؤخذ شماره 45-صفحه 163 و 164)

-قیام لوای سرحدی اسمار درکنر:

جگرن عبدالرؤف صافی بعد از کودتای شور موفق به جلب اعتماد افسران خلقی گردید که به گفته خودش «بیشتر آنها از دوستان دروان

مکتب وی بودند» و بدانوسیله مدارج ارتقا را پیمود، تا آنکه در ماه حمل 1358 به حیث قوماندان لوای اسمار مقرر شد. اراکین نظامی رژیم از ترس حمله ناگهانی مجاهدین و خطر سقوط قطعات مقیم در جلال آباد و چغه سرای کوشیدند تا لوای سرحدی اسمار را از نظر سلاح و مهمات شدیداً تقویه کنند. حینیکه آوازه توطئه علیه رژیم در داخل لوا بلند شد، آمر سیاسی و یک افسر خلقی، دو افسر را متهم به توطئه علیه رژیم دانستند و خواهان اعدام فوری آنها شدند. وقتی قوماندان عبدالرؤف از جریان آگاه شد، دو افسر خلقی را به اطاق خود احضار کرد و به نحوی مخفی آنها را از بین برد. عبدالرؤف مدعی است که بعد از کشتن آنها باقی افسران مهم خلقی را یک‌یکه به وسیله بیسیم به اطاق خود طلبیده و تا ساعت یازده شب بسیاری از آنها از بین برده شدند و افسران پایان رتبه خلقی خلع سلاح و غیرفعال گردیدند. موصوف میگوید: «بدینوسیله لوا از افسران خلقی تصفیه و آزاد شد و قبل از آنکه لوا مورد بمباردمان قوای رژیم قرار گیرد، امر دادم تا سلاح کوت به سرعت تخلیه شود و به وسیله لاریها به دره تنگ شیگل انتقال یابد. وقتی طیاره ها رسیدند و مقر لوا را بمبارد کردند، در آنجا نه عسکر و نه افسر و نه اسلحه وجود داشت. ما اسلحه دست داشته را بعداً در اختیار مجاهدین و تنظیمهای جهادی قرار دادیم و عساکر نیز با مجاهدین پیوستند». (مؤخذ شماره 16. صفحه 250 تا 261)

فصل دهم

قیام هرات-زمینه سازتهاجم شوروی

درپهلوی بعضی دلایل قوی و یا ضعیف مبنی بر تجاوزعربان شوروی به افغانستان که فقط 9 ماه بعد از قیام هرات صورت گرفت، یکی از قویترین دلایل همانا سیاست توسعه جویانه آن کشور بود که اساساً از زمان پطر کبیر آغاز گردید و روسیه آنوقت در طول یک و نیم قرن «بازی بزرگ» قدم بقدم ساحه تسلط خود را از شمال بطرف سرزمین های جنوب وسعت داد و یک ساحه را بعد از دیگر به تصرف درآورد. این سیاست توسعه جویانه که هدف قدیمی آن رسیدن به آبهای گرم بخرهند بود، حتی پس از ایجاد دولت شوروی یک قرن بعد باردیگر دراجندای توسعه جویانه شوروی قرار گرفت. به زعم یک عده صاحب نظران اقدام نظامی شوروی در افغانستان در 26 دسمبر 1979 ادامه همان هدف دیرینه بود که بعد از سالها انتظار و تلاش در جهت گسترش نفوذ تدریجی، دفعتاً بیک عمل نظامی منتهی شد و اولین قدم در اجرای طرح «تسلط بر منطقه»، پیشرفت بسوی «آبهای گرم بخرهند» و دسترسی به ذخائر سرشار نفتی شرق میانه بود که به بهانه ای رویدست گرفته شد. اینکه شوروی دلیل اعزام قوای «محدود!!» خود را به افغانستان مبتنی بر تقاضای کمک نظامی از طرف دولت افغانستان(!!)، تعهد دولت شوروی برای کمک

برطبق معاهده دوستی و همکاری که بین دو کشور بتاريخ 5 دسمبر 1978 در مسکو امضا شده بود و نیز به دلیل دفاع از خود در برابر تهاجم مسلحانه خارجی (!!!) برطبق ماده 51 منشور ملل متحد وانمود میکرد، فقط روپوشهای سیاسی بودند که میخواستند اهداف توسعه جویانه خود را از نظرجهانیان پنهان کنند. دلایل فوق که ساخته و پرداخته «دکتورین برژنیف» مبنی بر «برگشت ناپذیر بودن نفوذ شوروی در سرزمینهای اشغالی و یا تحت نفوذ» بود، نه برای جامعه جهانی قابل توجیه بود و نه برای کشور های بلاک «شرق»، حتی در داخل شوروی نیز به نظر شک و تردید دیده می شد. (مؤخذ شماره 17- صفحه 237-239)

بهرحال هدف از ذکر نقاط فوق بررسی چگونگی و انگیزه های تهاجم شوروی به افغانستان نیست، بلکه مقدمه ای کوتاه و مختصر به ارائه جواب به این سوال میباشد که چگونه در اثنای قیام هرات و متعاقب آن مقامات شوروی و نیز حکومت کابل از آینده رژیم و سقوط احتمالی آن نگران شدند و این نگرانی زمینه ساز اقداماتی گردید که بعد از گذشت 9 ماه منجر به تهاجم قوای شوروی به افغانستان گردید. در این باره اسنادی بسیار محرمانه شوروی اکنون به نشر رسیده که حقایق پشت پرده را برملا می سازد و نشان میدهد که قیام هرات در داخل حلقه خاص سران شوروی از چه اهمیت برخوردار بوده است. در این ارتباط توجه را به محتوای سه سند مهم معطوف میدارم که هر یک حائز اهمیت خاص تاریخی میباشد: رونوشت جریان صحبت دو جلسه اضطراری بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورخ 17 و 18 مارچ 1979 و جریان مکالمه تلفونی کاسیگین با تره کی که در فاصله میان این دو جلسه صورت گرفته بود. اسناد فوق در دو کتاب نشر شده اند: یکی در کتاب «ارتش سرخ در افغانستان»، نوشته گروموف، ترجمه عزیز آریانفر و دیگر در

کتاب «افغانستان و اتحاد شوروی» که مشتمل بر اسناد آرشیف های روسیه و آلمان شرق به زبان انگلیسی میباشد و توسط عبدالعلی نور احراری به دری ترجمه شده است. در این مبحث کوشش میشود تا نقاط مهم و برجسته این اسناد بررسی گردد و اما نظر به اهمیت موضوع متن مکمل آنها در ضمیمه کتاب گنجانیده شده است.

1- نگرانی جدی سران شوروی در آغاز قیام

قیام هرات در روز سوم قرار داشت که بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی بتاريخ 17 مارچ 1979 (27 حوت 1357) جلسه اضطراری را دائر کرد و پیرامون اوضاع مغشوش هرات به بحث پرداخت. جریان مفصل این اجلاس در ضمیمه دوم کتاب درج است، ما در اینجا بعضی نقاط عمده آنرا از نظر میگذرانیم:

- کرلینکو: لیونید ایلیچ برژنیف از ما خواسته است که امروز در این ساعت نا مناسب جلسه بیروی سیاسی را برگزار کنیم و برژنیف فردا در جلسه اشتراک میکند تا آنکه درباره حالاتی که در جمهوری دموکراتیک افغانستان پدید آمده است، بحث و مذاکره کنیم. حالت فوری است... شاید ما اول از رفیق گرومیکو بشنویم:

- گرومیکو: نظربه تازه ترین گزارشاتی که از طریق مخابرات از افغانستان توسط رفیق جنرال گوریلوف سرمشاور نظامی ما و رفیق الکیسف مسؤل موقت در آنجا دریافته ایم، حالات افغانستان به شکل وخیم روبه خرابی نهاده است. مرکز این نا آرامی ها در این وقت شهر هرات میباشد. تا آنجا که از ارتباط مخابراتی قبلی معلوم است، فرقه 17 اردوی افغان که در آنجا مستقر است، نظم و آرامش را حفظ کرده است، لیکن خبری که اکنون به ما رسیده حاکی از فروپاشی این لشکر است... شمار شورشیان را مشکل است تعیین کرد، لاکن رفقای ما گفته اند که هزاران نفر، فقط هزاران نفر... ما از رفقای خود

گزارشاتی دریافتیم که هرج و مرج و آشوب درهرات بالا گرفته است... رفیق تره کی، رفیق گوریلوف سرمشاور نظامی ما و رفیق الیکسیف مسؤل موقت را نزد خود فرا خوانده... و برای دریافت تجهیزات نظامی به شوروی روی آورده است... باید قابل فهم بود که وی اعزام نیروهای ما را یعنی نیروهای هوایی و زمینی را تقاضا کرده است. از دیدگاه من موضوع کمک به افغانستان را، ما باید بطور اصولی طرح و مورد غور و بررسی قرار دهیم البته با این هدف که تحت هیچ شرایطی افغانستان را از دست نمی دهیم. ما برای شصت سال با افغانستان در صلح و دوستی بسر برده ایم و حالا اگر افغانستان را از دست بدهیم، این چرخشی است برضد اتحاد شوروی و ضربه شدیدی برخلاف پالیسی ما میباشد. البته یک مسئله این است که معیارهای افراطی را بکار گیریم، اگر اردوی افغان از مردم حمایت کند، این مسئله کاملاً فرق میکند و اگر اردو از حکومت قانونی حمایت نکند و سر انجام مسئله سوم، اگر اردو برضد حکومت باشد در نتیجه برضد نیروهای ما، در آنصورت موضوع واقعاً پیچیدگی پیدا میکند.

- اوستینوف: رفیق گوریلوف سرمشاور ما و رفیق الیکسیف مسؤل ما در افغانستان با تره کی مذاکره کرده اند. من فقط همین لحظه با رفیق گوریلوف صحبت تیلیفونی داشتم و او گفت که رهبری افغانستان در مورد اوضاع امور مشوش است و اوضاع خاصتاً در ولایت هرات بسیار بد است و همچنان در ولایت پکتیا... ما به رفیق تره کی مشوره دادیم که چندین نیرو را در همان جاها که شورش برپا کرده اند، اعزام نماید. او به نوبه خود پاسخ داد که این کار مشکل است زیرا نا آرامی ها در دیگر مناطق نیز موجود است. کوتاه سخن اینکه آنها جواب قاطع از اتحاد شوروی انتظار دارند، البته در قالب اعزام قوای زمینی و هوایی.

- کرلینکو: سوال اینجا است که اگر ما نیرو به آنجا اعزام کنیم، نیروهای ما در برابر کی خواهند جنگید؟ در برابر شورشیان؟ یا اگر آنها با شمار زیادی از افراطیون مذهبی پیوسته باشند که همه مسلمان اند و در میان آنها شمار زیاد از افراد عادی؟ بنابراین ما ضرورت خواهیم داشت که برضد مردم جنگ برپا کنیم.

- گرومیوکو: مناسبات میان حامیان حکومت و شورشیان هنوز روشن نیست، حوادث درهرات از هرنگاه که دیده شود یک اغتشاش آشکاراست زیرا بیش از هزار نفر کشته شده است، لکن تاهنوز اوضاع به حد کافی روشن نیست.

- کاسیگین: ... ما باید به خاطر افغانستان مبارزه را تحمل کنیم، پس از همه ما به مدت شصت سال درکنار هم زیسته ایم... واضح است که ایران، چین و پاکستان برضد افغانستان اند و هرآنچه درتوان دارند، بکار میگیرند تا تصمیم حکومت قانونی افغانستان را بی اعتبار سازند و به درستی همین نکته است که حمایت سیاسی ما را از تره کی و حکومت او لازمی می شمارد. البته کارتر (رئیس جمهور امریکا) نیز در برابر رهبری افغانستان قدعلم خواهد کرد. در صورتیکه لازم افتد که به افغانستان نیرو اعزام کنیم، باچه کسانی ضرور خواهد بود که بجنگیم آیا با هر که در برابر رهبری کنونی افغانستان ایستادگی کند؟ آنها همه مسلمان اند، مردمی که عقیده واحد دارند و عقیده بس راسخ دارند. من لازم میدانم که باید تره کی و امین درباره اشتباهاتی که اجازه داده اند در این مدت به وقوع پیوندد، صحبت کنیم. آنها تاکنون به سیاستی ادامه داده اند که مردمی را که با ایشان موافق نبوده اند، اعدام کنند. آنها تقریباً همه رهبران را کشته اند، نه تنها رهبران دست اول را بلکه رهبران متوسط حزب پرچم را، حالا مشکل است که یک سند سیاسی را فورمول بندی کنیم... من تصور نمیکنم که درست باشد برحکومت افغان فشار

بیاوریم که از ما تقاضا نماید تا به آنجا نیرو بفرستیم. بگذارید که خود آنها قطعات عسکری تشکیل کنند در هر جا که ضرورت افتد، اعزام نمایند تا در برابر شورشیان مقابله کنند.... ما باید نیروهای خود را آماده نمائیم و در رابطه به آن بروی سندی کار کنیم و آنرا توسط یک نماینده خاص ارسال داریم.

- اوستینوف: ما در رابطه به عملیات نظامی دو طرح را آماده کرده ایم. طرح اول آنست که ما میتوانیم فقط در ظرف یک روز فرقه 105 نیروی هوایی را در داخل افغانستان اعزام کنیم و غند موتوریزه پیاده نظام را در کابل پیاده کنیم و فرقه موتوریزه شماره 68 را در سرحد جابجا کنیم و غند 5 موتوری و پیاده نظام را در سرحد مستقر نمائیم. تحت این طرح ما آماده خواهیم بود که در ظرف سه روز نیرو پیاده کنیم، ولی باید عواقب سیاسی تصمیمی را که در اینجا اتخاذ میکنیم، بپذیریم.

- کرلینکو: ... باید این مسئله بطور کامل و همه جانبه مورد غور و بررسی قرار گیرد. ما بدون تقاضا نامه از جانب حکومت افغانستان نمی توانیم نیرو اعزام کنیم و ما باید این نکته را به رفیق تره کی برسانیم. این مسئله باید مستقیماً در کنفرانسی که بین رفیق کاسیگین و تره کی برگزار میگردد، توضیح داده شود. علاوه بر آن به تره کی باید فهماند که در روش خود تغییر آورد. اعداها، شکنجه ها و غیره نباید به پیمانانه وسیع بکار برده شود. مسائل مذهبی، مناسبات با جوامع مذهبی و عموماً با دین و رهبران دینی برای آنها معنی خاص دارد. این یک مسئله بسیار مهم در سیاست است و تره کی در اینجا با قاطعیت کامل باید اطمینان بدهد که هیچ نوع تخلف، هرچه باشد نباید از ایشان سرزند. این سند باید حداقل تا فردا آماده شود. ما با لیونید برژنیف نیز مشوره خواهیم کرد که چگونه آنرا به بهترین وجه انجام خواهیم داد.

- اوستینوف: ما طرح دومی نیز داریم که آنرا هم آماده کرده ایم. این طرح اعزام دو فرقه به افغانستان را دربر میگیرد.

- پونوماریف: ... اولتر از همه بسیار ضرور است که تمام نیازمندیهای نیروهای اردوی افغان را برآورده سازیم و فقط پس از آن مرحله، اگر واقعاً ضرورتی احساس میشود ما میتوانیم نیروهای خود را در آنجا پیاده کنیم.

- کاسیگین: ... به نظر من ضرور است که اسلحه بفرستیم و آنهم در صورتیکه اطمینان یابیم که اسلحه ما بدست شورشیان نخواهد افتاد و اگر اردوی افغان متلاشی شود، آن اسلحه در دست شورشیان قرار خواهد گرفت. سپس این سوال بروز خواهد کرد که ما چگونه به افکار عمومی مردم جهان پاسخ خواهیم داد. تمام اینها باید توجیه شده بتواند، البته در صورتیکه ما بخواهیم واقعاً نیرو اعزام کنیم...

- گرومیکو: ما باید در مورد افغانستان صحبت کنیم در صورتیکه اوضاع خرابتر شود، چه باید کنیم. اوضاع امروزی افغانستان برای ما نا معلوم است. فقط یک چیز معلوم است که ما افغانستان را به دشمن سپرده نمی توانیم. ما باید فکر کنیم که چطور اینکار را کرده میتوانیم. ممکن است ما ضرورتی به اعزام نیرو نداشته باشیم.

- کاسیگین: همه ما موافقیم. ما نباید افغانستان را تسلیم کنیم. با این دیدگاه ما باید اولتر از همه به روی سند سیاسی کار کنیم تا تمام وسائل سیاسی را در جهت کمک به رهبری افغانستان بکار گیریم که آنها خود استحکام یابند و همان کمکهای را بدهیم که آنرا برنامه ریزی کردیم و اعزام نیرو را در آخرین مرحله در نظر داشته باشیم.

- گرومیکو: یکی از وظایف عمده ما اینست که اردو را تقویه کنیم. این اقدام اصلی است. تمام رهنمائی ما باید درباره رهبری سیاسی

کشور و اردو متمرکز شود و رویهمرفته ما اطمینان داریم که رهبری افغان بسیار چیزها را از ما پنهان میدارد...

- کرلینکو: سخن به درازا کشید، رفقا! نظریات ما واضح است. بیایید که از آن نتیجه گیری کنیم:

1- به رفیق کاسیگین صلاحیت داده شود تا اسنادی را که به ما عرضه شده است، اصلاح نماید و در آن ایزاد صد هزار تن گندم و افزایش قیمت گاز را از 15 به 25 روبل وارد کند و مسائل فیصدی ها و اسعار را از فیصله نامه دور کند.

2- به رفیق کاسیگین صلاحیت داده شود که با رفیق تره کی صحبت کند تا متیقن شود که آنها اوضاع افغانستان را چطور ارزیابی می کنند و از جانب ما کدام چیز ضرور است و در مذاکرات با رفیق تره کی رفیق کاسیگین رهنمود های حاصل تبادل نظرات را که در بیروی سیاسی بعمل آمده است، مدنظر داشته باشد.

3- موضوع سومی که ما در اینجا برآن بحث کردیم عبارت است از اینکه به رفقا هر یک گرومیکو، اندروپوف و پونوماریف صلاحیت داده شود تا سند سیاسی را با در نظر داشت تبادل نظرات در رابطه به سیاست ما در امور افغانستان ترتیب و آماده نماید.

4- به منظور جلوگیری از مداخلات پاکستان در امور افغانستان باید از طریق وزارت خارجه با آن کشور تماس گرفته شود.

5- ما باید از طریق وزارت دفاع و همچنان از طریق کاجی بی به افغانستان کمک کنیم تا مشکلات خود را رفع نماید.

6- فرستادن بهترین متخصصین نظامی را از طریق وزارت دفاع و همچنان از طریق کاجی بی به افغانستان در جهت ساختن شرایطی که بر اردوی افغان و افغانستان تأثیر داشته باشد، در نظر بگیریم.

7- مسوده فیصله نامه ما باید حاوی ماده ای باشد تا مدارکی را ارائه کند که مداخلات کشورهای پاکستان، چین، ایران و امریکا را در امور داخلی افغانستان آشکار سازد و این مدارک از طریق رسانه های گروهی کشورهای جهان سوم نشر و افشا گردد.

8- رفقا هریک یونوماریف و زمیاتین صلاحیت بگیرند که مدارک مربوط به مداخله پاکستان، ایران، امریکا و چین و سائر کشورها را در امور داخلی افغانستان آماده نمایند و این مدارک را برای رسانه های گروهی بفرستد تا آماده باشد.

9- ما باید محتاطانه در مورد پاسخی که کشورهای دیگر، اتحاد شوروی را متهم و برجسپ بزنند، فکر کنیم آنگاه که ما را به تجاوز و غیره متهم نمایند.

10- وزارت دفاع اجازه خواهد داشت که دو فرقه را میان سرحد شوروی و افغانستان اعزام کند و سرانجام چنانکه در اینجا پیشنهاد شد، ضرور است که کشورهای سوسیالیستی را از تدابیری که ما پذیرفته ایم، آگاه سازیم. آیا کدام پیشنهاد دیگر هست، رفقا؟

-همگی: این همه چیز را دربر گرفته است.

2- صحبت تره کی با کاسیگین و سفر او به مسکو

برطبق تصمیم جلسه فوق فردای آنروز یعنی 18 مارچ کاسیگین بوسیله ترجمان با تره کی صحبت مفصل از طریق تیلیفون انجام داد که متن مکمل آن در ضمیمه سوم کتاب درج است. تره کی در این صحبت به تکرار از ضعف رژیم سخن میگوید و از کاسیگین میخواهد که شوروی با اعزام قوا رژیم را از فروپاشی و خطر سقوط نجات دهد. تره کی میگوید: «ما فکر میکنیم شام امروز یا صبح فردا هرات بدست دشمن می افتد..... من از شما التجا میکنم که بما کمک

کنید... ما میخواهیم که تاجکها، ازبکها و ترکمن ها برای ما فرستاده شوند... این مردم در افغانستان هم زندگی میکنند. بگذارید که لباس افغانی بپوشند، نشانهای افغانی بپوشند و آنوقت کسی آنها را خارجی تشخیص نخواهد کرد... ولی کاسیگین در جواب میگوید: «ما در این باره باید مجلس کنیم و مشوره نمائیم... لیکن ما برایتان فوراً سلاح و طیاره اضافی میدهیم...». تره کی باردیگر اصرار میکند: «این وقت زیاد را میگیرد، تا آنوقت هرات سقوط خواهد کرد».

کاسیگین متعاقباً نقاط عمده صحبت با تره کی و تقاضای مصرانه او را مبنی بر اعزام فوری قوا به جلسه بیروی سیاسی حزب که به همان روز یعنی 18 مارچ دائر گردیده بود، به تفصیل گزارش داد. رونوشت این مجلس در یک سند رسمی بعداً در جمع اسناد آرشیف روسیه و آلمان شرقی انتشار یافت که چند مطلب عمده و مهم آنرا جهت معلومات مزید ذیلاً اقتباس میدارم:

«اندروپوف: رفقا، من تمام این مسائل را به دقت غور و بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که ما باید بسیار بسیار دقت کنیم. سوال اینست که اگر ما به افغانستان نیرو اعزام کنیم، از کی حمایت میکنیم؟ این مسئله کاملاً روشن است که در این وقت افغانستان قادر نیست در جهت رسیدن به سوسیالیزم تمام مشکلات خو را حل کند، اقتصادش عقب افتاده است، دین اسلام در آن کشور مسلط است و تقریباً تمام باشندگان دهات بیسواد اند. ما تعلیمات لینن را در باره شرایط انقلاب میدانیم، تمام شرایطی را که ما در افغانستان صحبت کردیم، از آن گونه شرایطی نیست. بنابر این من به این باور هستم که ما میتوانیم انقلابی را در افغانستان فرو نشانیم، لیکن به زور سرنیزه و این کار برای ما کاملاً غیرقابل پذیرش است. ما چنین خطری را قبول کرده نمیتوانیم»

گرومیکو با تائید گفتار کاسیگین افزود: «اردوی آنها قابل اعتماد نیست، لذا وقتی ارتش ما به افغانستان برود، ارتش مهاجم خواهد بود و درمقابل کی خواهد جنگید، واضحاً اولتر از همه در برابر مردم آنجا و باید به روی آنها آتش بگشاید... شرایط در افغانستان واقعاً برای انقلاب فرا نرسیده است... ما (از افغانستان) چه بدست خواهیم آورد؟ با این حکومت موجوده، با این اقتصاد عقب افتاده و با این وزنه ناچیز در امور بین المللی...» گرومیکو در ادامه گفت: «از سوی دیگر باید به خاطر بسپاریم که از نظر قانونی هم ما اعزام نیروهای خود را توجیه کرده نمیتوانیم. مطابق به منشور ملل متحد یک مملکت میتواند تقاضای کمک کند و ما به کشوری میتوانیم نیرو بفرستیم که معروض به تجاوز خارجی باشد. افغانستان معروض به تجاوز خارجی نبوده است. این یک مسئله داخلی (افغانها) است، یک مبارزه انقلابی داخلی، جنگ بین گروهی از مردم در مقابل گروهی دیگر و تصادفاً افغانها بطور رسمی از ما تقاضای اعزام نیرو نکرده اند...»

کاسیگین در این جلسه نظر خود را چنین خلاصه کرد و گفت: «شاید بهتر باشد تره کی را در اینجا دعوت کنیم و به او بگوئیم که ما کمکهای خود را به شما افزایش خواهیم داد، لیکن ما نیرو اعزام کرده نمیتوانیم زیرا آنها در برابر قشونی نمی جنگند بلکه بخشی از آن بسوی دشمن رفته اند و بخشی دیگر بی تفاوت نشسته اند و در انتظار می باشند، بلکه ما در برابر مردم خواهیم جنگید. اینکار اثرات منفی بزرگ به ما بار می آورد و در آن هیچ نکته مثبت بصورت کل وجود ندارد.» (دیده شود کتاب: افغانستان و اتحاد شوروی صفحه 86 تا 93)

بتاریخ 19 مارچ یعنی روز پنجم قیام که قوای رژیم نسبتاً براوضاع درهرات مسلط شده بود و شوروی خطر سقوط شهر بدست مردم را تاحدی مرفوع میدانست، باردیگر بیروی سیاسی، البته این باردرحضور لیونید برژنیف تشکیل جلسه داد و موصوف تمام فیصله ها را که طی جلسات دو روز گذشته اتخاذ شده بود، تأیید کرد و گفت: «طرح سوال اشتراک فوری نیروهای ما درمناقشه افغانستان که مورد بحث قرار گرفته است، از نظر من بیروی سیاسی بصورت درست تشخیص داده که وقت مناسب برای ما نیست دراین جنگ گرفتار شویم. ما باید به رفیق تره کی و سائرفقای افغان واضح سازیم که آنها را دررابطه به هرچیزی که فعالیتهای ما را درآن کشور به جریان اندازد، کمک میکنیم، لیکن دخالت نیروهای ما در افغانستان نه تنها ما را زیانمند خواهد ساخت، بلکه اولتر از همه ضررآن متوجه خود آنها خواهد بود...»

دراین جلسه اوستینوف آمادگی کشورش را دررابطه با اوضاع چنین بیان کرد: «اوضاع درهرات امروز اندکی بهتر است، شهر آرام است. البته لازم است کمکهای تخنیکی به آنجا بفرستیم و ما به پیمانہ زیاد خواهیم فرستاد. ما دو فرقه درساحه نظامی ترکستان تشکیل می کنیم و یک فرقه هم درساحه نظامی آسیای مرکزی. ما سه غنند داریم که میتوانیم آنها را درظرف سه ساعت به افغانستان برسانیم. من این را به خاطر میگویم که البته برحالت آمادگی خویش تاکید ورزیم. من هم مانند سائرفقا از نظریه اعزام نیرو به افغانستان حمایت نمی کنم. من اجازه میخواهم که عملیات تکتیکی را درسرحد افغانستان اجرا کنیم و غندها و فرقه های نظامی را تشکیل کنیم. من باید بگویم که رهبری افغان هرقضیه را با بی کفایتی اجرا میکند و کارکردن برای مشاورین ما تحت چنین شرایط دشوار است.»

در پایان جلسه برژنیف چنین هدایت داد: «رفیق تره کی فردا بیستم مارچ به اینجا آورده شود و مذاکرات توسط رفقا هریک کاسیگین، گرومیکو و اوستینوف با او صورت گیرد و سپس من او را خواهم دید.» (برای شرح مزید مراجعه شود به: «مؤخذ شماره 19 - صفحه 93 تا 102)

به اساس همین هدایت تره کی بروز موعود (20 مارچ) به مسکو احضار شد و با سران فوق الذکر شوروی ملاقات کرد. در این روز که هرات دوباره بدست قوای حکومتی درآمد بود، فضای مذاکرات نیز از حالت پراضطراب قبلی بیرون شده و تاحدی شکل عادی را بخود گرفت و سخن از دوستی اتحاد شوروی و افغانستان بود، چنانکه کاسیگین در صحبت با تره کی گفت: «ما برای شما کمک کردیم و به کمک خویش ادامه خواهیم داد تا در برابر همه دشمنان تان بجنگید، چه آنهای که اکنون برضد شما می جنگند و چه دشمنانی که در آینده با آنها برخورد خواهید کرد... ما بدین نتیجه می رسیم که تا مدت معین بهترین کمک را که به شما کرده میتوانیم از طریق تفوق سیاسی ما بر کشورهای همسایه و همچنان افزایش زیاد اندازه امداد ما خواهد بود...» در مقابل تره کی پس از اظهار سپاسگذاری فراوان گفت: «ما در افغانستان بر این باوریم که مشکلات جاری را باید اول از طریق سیاسی حل کرد و اقدامات نظامی باید خصوصیت فرعی داشته باشد. در عرصه سیاسی ما گامهای برداشته ایم و بدین نتیجه رسیده ایم که اکثریت مردم طرفدار ما می باشند. در ظرف یک روز پس از آنکه در رابطه به وقایع هرات در رادیو بیانیه دادم، به تعداد 102 مظاهره برپا شد و مظاهره کنندگان شعارهای حمل میکردند که خمینی و نوکران او را محکوم میکردند. این امر ما را متقاعد ساخت که دشمنان داخلی ما زیاد نیستند...»، تره کی علاوه کرد: «من فقط میخواهم بر این مسئله تاکید کنم که ما دوست بودیم و به این دوستی

خود ادامه خواهیم داد و ما هرگز با کسی چنین دوست نزدیک نبودیم که با شما هستیم. ما از لینن آموختیم و می‌کوشیم که از لینن بیاموزیم. ما از دستورات لینن به خوبی آگاهیم که چگونه روابط با کشورهای همسایه برقرار کنیم...» (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: «مؤخذ شماره 19 - صفحه 107 تا 122)

از تمام تشریحات فوق چنین نتیجه گرفته میشود که در آغاز قیام سران شوروی همه نگران سقوط رژیم در کابل بودند و از احتمال اعزام قوا برای نجات رژیم در تردد قرار داشتند، ولی بعداً پس از رفع خطر توجه را بیشتر به ارسال کمک‌های نظامی، اعزام مشاورین، آمادگی نظامی در حواشی سرحد افغانستان جهت اقدامات فوری و نیز سرزنش و تنبیه سران خلقی مبنی بر رفع اختلافات حزبی و مدارا با مخالفان و غیره مبذول کردند. بهر حال طوریکه وقایع بعدی نشان داد، تشدید اختلاف بین تره‌کی و امین که منجر به برکناری تره‌کی و قتل او توسط امین شد از یکطرف و ادامه قیام‌های مردمی در سرتاسر افغانستان و از همه مهمتر همکاری اردو با مردم که ناشی از انزجار روز افزون مردم از اعمال رژیم بود از طرف دیگر، همه عواملی بودند که 9 ماه بعد از قیام هرات شوروی برای نجات رژیم از خطر سقوط مجبور به حمله نظامی به افغانستان شد.

قسمت سوم

رویدادهای مهم بعد از قیام تا امروز

فصل یازدهم

هرات - از قیام تا سقوط حکومت کمونیستی کابل

1- نگاهی به پالیسی نظامی شوروی در افغانستان

طوری‌که قبلاً به تفصیل بیان شد، قیام هرات هنوز در چهارمین روز خود داخل نشده بود که بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی حوادث هرات را طی یک جلسه اضطراری مورد غور و مذاقه قرار داد. در این جلسه گرومیکو وزیر خارجه شوروی به وضاحت هدف طویل‌المدت شوروی را در افغانستان قاطعانه بیان کرد و گفت: «از دیدگاه من موضوع کمک به افغانستان را ما باید بطور اصولی طرح و مورد غور و بررسی قرار دهیم، البته با این هدف که: تحت هیچ شرایطی افغانستان را از دست نمیدهیم. ما برای شصت سال با افغانستان در صلح و دوستی بسر برده ایم و حالا اگر افغانستان را از دست بدهیم، این چرخشی است برضد اتحاد شوروی و ضربه شدید برخلاف پالیسی ما میباشد...». در همین جلسه پونوماریوف - یک عضو برجسته بیروی سیاسی تصریح کرد که: «اولتر از همه بسیار

لازم است که تمام نیازمندی نیروهای اردوی افغان را برآورده سازیم و فقط پس از آن مرحله، اگر واقعاً ضرورتی احساس میشود، ما میتوانیم نیروهای خود را در آنجا پیاده کنیم...»

از آن تاریخ (27 حوت 1357 مطابق 17 اپریل 1979) تا سقوط نجیب (8 ثور 1373 مطابق 28 اپریل 1992) که حکومت دست نشانده شوروی در افغانستان به نحوی حاکم بود و از آنجمله 9 سال آن با موجودیت قوای متجاوز شوروی مرتبط میباشد، همه سالهای پراز مصیبت، ویرانی و خونبار تاریخ معاصر کشور محسوب میشود. در طول این سالها مداخله شوروی طی چهار مرحله به منصفه اجرا درآمد که هر مرحله آن به ذات خود یک نقطه چرخش خاص در پالیسی کلی شوروی در افغانستان محسوب میشود، به این شرح که:

مرحله اول- پس از کودتای ثور 1357 (27 اپریل 1978) شوروی افغانستان را در جمله کشورهای تحت نفوذ خود به حیث یک کشور «سوسیالیستی» حساب کرد و مطابق به دوکتورین برژنیف خود را مکلف دانست تا رژیم دست نشانده را به هر قیمت که باشد، بقدرت نگهدارد. در این مرحله از اعزام مشاورین ملکی و نظامی تا ارسال مقادیر فراوان انواع اسلحه و کمکهای مالی دریغ نکرد تا بدانوسیله حکومت دست نشانده را در افغانستان مستقر سازد. قیامهای متواتر مردم بر علیه رژیم، بخصوص بعد از حادثه هرات و وقایع مهم دیگر قدم بقدم رژیم را با خطر سقوط نزدیک کرد و شوروی ناگزیر به اعزام قوا گردید (26 دسمبر 1979). البته در این مرحله شوروی در نظر نداشت تا برای مدت مدید در افغانستان باقی بماند و فکر می کرد که به محض تحکیم پایه های رژیم، مسؤلیت را به افغانها گذاشته و قوای خود را بیرون کند. اما تهاجم قوای شوروی موج مقاومتها را شدت بخشید و شوروی را مجبور به تغییر پالیسی ساخت.

مرحله دوم- در طول سال 1980 برخورد ها در سرتاسر افغانستان در برابر قوای متجاوز چنان گسترش پیدا کرد که شوروی راه دیگر نداشت جز آنکه قوای خود را در افغانستان پابرجا نگهدارد و برکمیت و کیفیت آن بیفزاید و هدف نهائی توسعه جویانه خود را فراتر از افغانستان به وسیله تمرکز و تقویه قوا دنبال کند. البته هدف طویل المده شوروی را میتوان در دوپلان خلاصه کرد: یکی هدف کلی، آنهم نفوذ کامل بر افغانستان و استفاده از آن به حیث تخته خیز بسوی بلوچستان و مناطق پشتون نشین ماورای سرحد و دیگر هدف قسمی یعنی پیش آوردن عملی «دوفاکتو» سرحدات شوروی تا کوه های هندوکش به شمول ادغام هرات به آن و در جنوب شرق ایجاد کشوری بنام پشتونستان متشکل از پشتونهای هر دو طرف دیورند و در عین زمان تلاش برای تاسیس یک دولت بلوچ تحت نفوذ شوروی. (مؤخذ شماره 44- صفحه 272 تا 275)

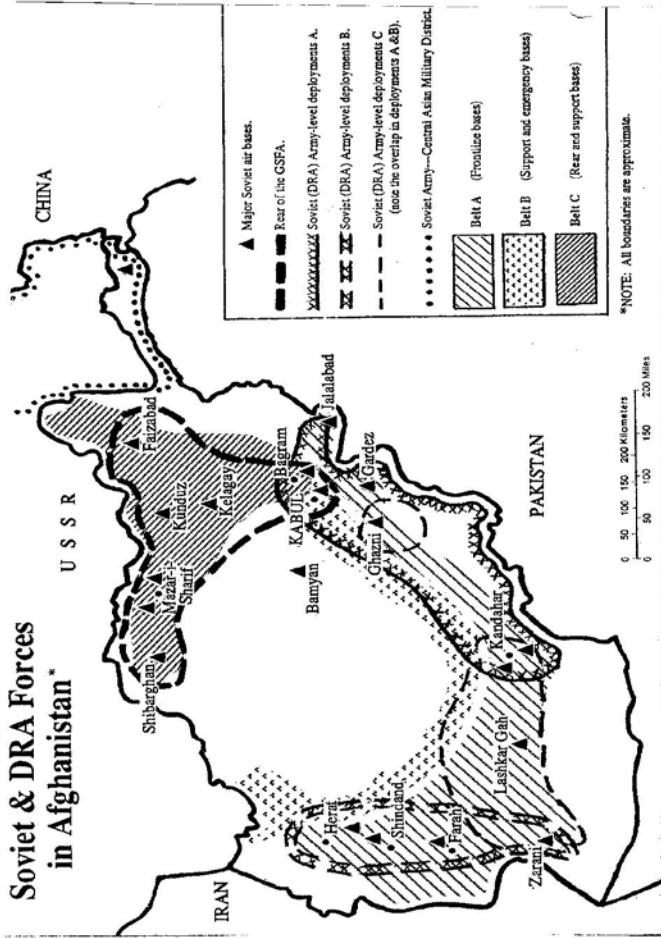
به این منظور شوروی به ایجاد پایگاه های وسیع نظامی با تجهیزات بسیار مدرن هوائی و زمینی در داخل افغانستان پرداخت و سه کمربند سوق الجیشی را در آنجا به وجود آورد:

اول- کمربند «جبهه مقدم»، شامل ساحات غربی، جنوبی و شرقی افغانستان در امتداد سرحد با ایران و پاکستان،

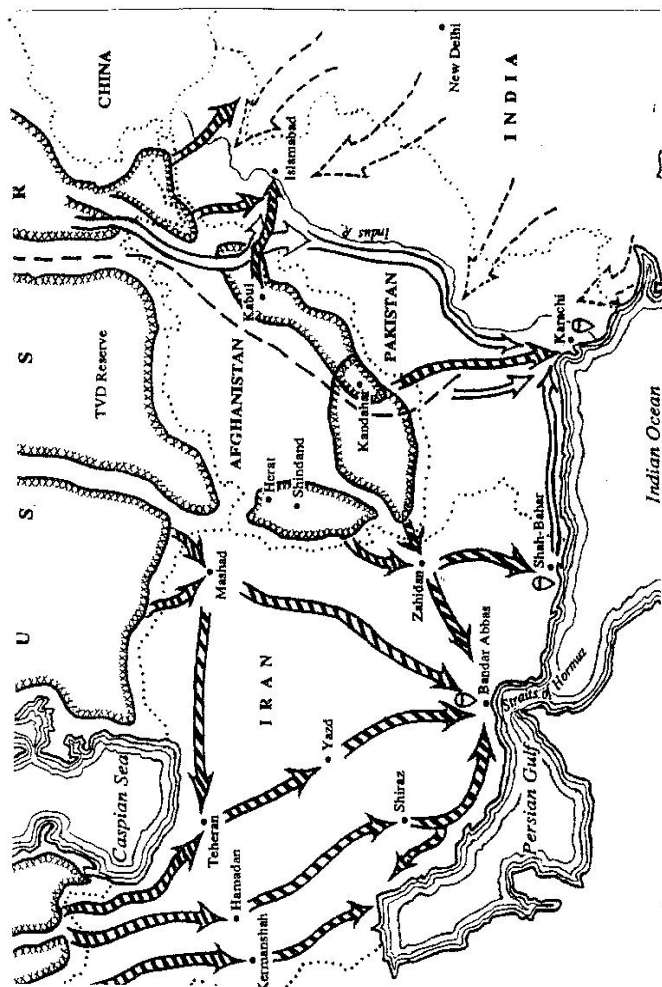
دوم- کمربند حمایوی در عقب کمربند اولی،

سوم- کمربند اکمالاتی در شمال و شمال شرق افغانستان.

به اساس نقشه ای که توسط جوزف بودانسکی (امریکائی) در زمینه تهیه شده است، ساحات هرات، شیندند، فراه و زرنج به حیث یک دهلیز بزرگ و مهم سوق الجیشی پنداشته شده و ترکمنستان (شوروی) را از شمال بطرف جنوب با سرحدات پاکستان و نیز بطرف غرب با سرحدات ایران وصل میکند که هدف بعدی شوروی را از



تمرکز قوای مشترک شوروی و افغان در جبهات مقدم



مسیر احتمالی دسترسی شوروی به آبهای گرم «بحر هند»

طریق سیستان (زاهدان) به بندر «چاه بهار» در ایران برآورده می‌سازد. رسیدن به این محل درحقیقت نقطه آغاز دسترسی به آرزوهای دیرینه شوروی به آبهای گرم می‌باشد. (مؤخذ شماره 44. صفحه 268 و 270)

مرحله سوم - اواخر 1983 شوروی به یک واقعیت مهم، آنهم یک اشتباه بزرگ پی برد و ناگزیر شد از پالیسی توسعه جویانه و تهاجمی خود منصرف و بجای آن پالیسی دفاعی را درپیش گیرد، به این شرح که شوروی معتقد شد: افغانستان در واقعیت از نظر «انکشاف اجتماعی» به مرحله ای نرسیده است که آماده پذیرش و پرورش «سوسیالیزم» باشد. برعکس مردم این کشور در عمق دینداری و گریز از قبول افکار بیگانه قرار دارند. گسترش فعالیتهای جهادی در سرتاسر افغانستان بطور روز افزون و تقویه جبهات جهادی از طرف رقبای شوروی، بخصوص امریکا، خطر نفوذ بنیادگرایان اسلامی را در جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی بیش از پیش قرین به واقعیت می‌سازد. لذا شوروی برای جلوگیری از این خطر مجبور شد حملات خود را بیشتر بر مواضع قوت‌های جهادی در افغانستان و سرکوبی جدی آنها متمرکز سازد. اینجاست که در سال 1984 شوروی بر شدت حملات خود علیه مجاهدین افغان در سرتاسر افغانستان بطور بی سابقه افزایش داد. بر علاوه شوروی برای جلوگیری از این خطر از سیاست «تفرقه اندازی» قومی و زبانی بین اقوام افغانستان بنام «ملیتهای» و در داخل هر قوم با تشکیل «ملیسه های قومی» مبادرت ورزید تا مقاومت را در داخل توسط خود افغانها تضعیف کند. (مؤخذ شماره 44. صفحه 237 تا 242)

به تاسی از این پالیسی دولت به کمک مشاورین شوروی موفق شد تا یک تعداد زیاد قوماندانهای ضعیف النفس جهادی را با دادن پول، مقام و اسلحه با خود همکار سازد، چنانچه به قول نبی عظیمی که در آنوقت به حیث آمرزون شمال غرب (هرات، غور و بادغیس) ایفای

وظیفه می‌کرد: «در ولایت هرات الی سال 1983 لاقلاً سه هزار مخالف مسلح به دولت پیوسته و به امنیت مناطق مربوطه به طرفداری دولت مصروف بودند که بعداً تعداد آنها به مراتب بیشتر گردید».

مرحله چهارم - شوروی نظریه فشارهای داخلی ناشی از تشدید و ادامه جنگ در افغانستان پس از رویکار آمدن گوربچف و اتخاذ پالیسی «بازسازی» (پروستاریکا) و روش «آشکار ساختن حقایق» (گلاسنوست) در ماه می 1986 نجیب را بجای کارمل در رأس حکومت کابل گماشت و تصمیم گرفت تا با ادامه مذاکرات در ژینوا (سویس) از طریق ملل متحد موضوع خروج قوا را از افغانستان در چارچوب یک موافقتنامه مطرح سازد. به اساس این موافقتنامه بتاريخ 15 می 1988 خروج قوا آغاز و بتاريخ 15 فبروری 1989 آخرین عسکر شوروی افغانستان را ظاهراً ترک کرد. در این مرحله البته قبل از خروج قوا و بعد از آن شوروی به یک سلسله اقدامات وقایعی (علنی و مخفی) برای حفظ و بقای رژیم کابل تشبث کرد، از جمله افزایش تعداد مشاوران در زمینه های ملکی و نظامی، تدارک تجهیزات پیشرفته دفاعی، کمکهای اقتصادی و مجبور ساختن رژیم به نرمش و جلب نظر مخالفان بنام «مصالحه ملی» و غیره که بررسی جزئیات آن در این مختصر نمی‌گنجد. (برای شرح مزید: مؤخذ شماره 38- صفحه 331 تا 335)

2- نقش ملیشه ها

درباره نقش ملیشه ها و اسیلی متروخین در کتاب «کی جی بی در افغانستان» می نویسد: «یک وجه مهم کار سازمان خدمات امنیتی دولتی «خاد» تلاش برای ازم پاشیدن گروه های پارتیزان «جهادی» و تشویق آنها به انصراف از مبارزه مسلحانه برضد دولت بود. به اثر تلاش های خاد 250 گروه مسلح مخالف، اسلحه خود را به

زمین گذاشته و در 50 گروه دفاع خودی تنظیم شدند و مذاکرات با سرکردگان 162 واحد های دیگر نیز براه انداخته شد. کی جی بی به ایجاد آنچه «دسته های کاذب» نامیده می شد، اهمیت زیاد قایل بود. این دسته ها خود را دسته های مسلح ظاهراً منسوب به جهاد و انمود میکردند، اما در حقیقت علیه گروه های مجاهدین واقعی وارد عمل شده بودند، هروقتی فرصت می یافتند به کشتار و نابودی قوت های جهادی می پرداختند. آنها تصادمات و برخوردها بین گروه های مختلف پارتیزان ها (مجاهدین) را زمینه سازی و تحریک میکردند و هرگاه ایجاد می نمود، ظاهراً از مبارزه مسلحانه خود علیه دولت دست کشیده خود را به مقامات تسلیم میکردند یا به صف دولت می پیوستند. در اکتوبر 1982 به تعداد 84 دسته از همچو مجاهدین «کاذب» وجود داشت.» (مؤخذ شماره 39- قسمت سیزدهم، صفحه 2)

عده ای از همین «مجاهدین کاذب» در نهایت بطور علنی در خدمت دولت قرار گرفتند و به حیث ملیشه های رسمی شامل جزو تام و تشکیلات نظامی حکومت گردیدند. هدف از تشکیل همچو ملیشه ها یا «قطعات قومی» که نه تنها در هرات، بلکه در مزارشریف، شبرغان، میمنه، سرپل، بدخشان، قندوز، بغلان، ننگرهار، لغمان و سایر شهرها بنامهای مختلف به وسیله پولیس، خاد و اردو ایجاد شده بود، تقویه بنیه دفاعی رژیم در برابر مخالفان و تقلیل فشار جنگی بر نیروهای دولت از یکطرف و تجرید و تضعیف مجاهدین از طرف دیگر بود.

در زون شمال غرب (هرات، غور و بادغیس) نخست این قطعات را بنام «مدافعه ملکی» در تشکیل وزارت دفاع گنجانیدند که در راس آن یک دگروال هوایی بنام دوست محمد گماشته شد و جنرال شوروی بنام «کیبل» به حیث مشاور (همه کاره) او تعیین گردید. معروف ترین ملیشه های آن ولایت که در آن وقت به دولت ملحق شدند، عبارت

بودند از: شیرآغا چونگر، آمرسید احمد، ارباب سیدو، حاجی وزیر، پسران صوفی عبدل، عارف و آصف بارکزائی (دو برادر مسکونه قریه هندوان)، داؤد جوان (جیان) نورزائی، ضابط محمدجان، شمس الدین (شمسک)، غلام (پسر) خطیب، ارباب غنی تیموری، فضل احمد سعیدی، ارباب کریم (کرخ)، جمعه گل پهلوان، انور مشهور به «هفت بلا» و دیگران. قطعات ملیشه بطور عموم وظیفه داشتند تا: امنیت را در محل مربوطه تامین کنند، تاسیسات دولتی را در منطقه فعال نگهدارند، امنیت را درجاده های محل برقرار سازند، در عملیات جلب و احضار عسکری از محل اقدام دارند و از همه مهمتر از نفوذ مجاهدین در محل جلوگیری کنند و وظایف استخباراتی را در محلات مربوطه خویش انجام دهند.

در برابر این خدمات، دولت به هر قطعه ای ملیشه امتیاز و منظوری تشکیل یک جزو تام نظامی را معه سلاح، تخنیک، مهمات، تجهیزات، البسه و معاش مطابق به تشکیلات اردو و حتی بیشتر از اندازه معمول با امتیاز خود مختاری در محل اعطا میکرد. به قول نبی عظیمی: «قطعات قومی معاش میگرفتند، اعاشه می شدند و در طول یک ماه بارها برای اكمال مهمات خویش مراجعه میکردند. آنها موجود پرسونل خود را دو تا سه مرتبه بیشتر نشان میدادند و راپور دقیق پرسونل آنها را جز خود شان کسی دیگر نمیدانست. مدیران سفربری و معتمدین معاش اجازه نمی یافتند که برای توزیع عادلانه معاش بداخل قطعات بروند، معاش را که بوجی های پول می شد، شخص قوماندان ها تسلیم می گردیدند و به منزل خود می بردند. به سربازان خود پول ناچیز میدادند و متباقی را نزد خود نگه میداشتند، کسی حق شکایت را نداشت. ما این موضوع را می فهمیدیم ولی کاری از دست ما ساخته نبود». او در ادامه می افزاید: «این قطعات با افسران و سربازان روسی نیز معاشرت پیدا کرده

بودند، آنها را دائماً به قریه‌های خود دعوت میکردند و نیز اینها در داخل قطعات شوروی آزادانه رفت و آمد داشتند. آن‌عهده سربازان و افسران روس که در طول این سالها به چرس، تریاک و هیروئین عادت کرده بودند، بهترین دوستان آنها شمرده می شدند. مواد مخدر، تایپ ریکاردرها، ویدیو ها، کرچ ها و سلاح عتیقه را می خریدند و در بدل آن اسلحه سبک راکت اندازها، حتی موترهای جیب، لاری و زرهپوش فروخته می شد. چنانچه عارف و آصف (دوبرادر که قبلاً از آنها نام برده شد) یک عراده تانک و دو عراده زرهپوش را از نزد قوماندان تولی مقیم غند 201 میرداؤد بنام سرگی تینایوف (تورن) بدست آورده بودند و سرگی را پور داده بود که این وسایط دریکی از وظایف محاروبی راکت خورده و طعمه حریق گردیده است، در مقابل کدام قیمت؟ البته بسیار ناچیز».

نبی عظیمی که در آنوقت به حیث آمر زون شمال غرب ایفای وظیفه میکرد، اعتراف میکند که: «بعضی

از این قطعات صادقانه با دولت پیوسته بودند و وظایف خویش را به صورت مکمل اجرا میکردند، ولی عده زیاد آنها ظاهراً با دولت بودند اما در باطن با مخالفان ارتباط داشتند. در این قطعات نیز تمایلات و گرایش‌های پرچمی گری و خلقی گری وجود داشت، البته نه از لحاظ ایدئولوژی، بلکه بیشتر به ارتباط اینکه توسط کی و کدام اورگان جلب شده بودند مثلاً آمر سیداحمد که از طرف خاد جذب شده بود و تقریباً یک لوای قومی داشت، به پرچمی‌ها علاقمندی نشان میداد و ارباب سیدو که از طرف قوای چهار زره‌دار جذب شده بود یا داؤد جوان (جیان) که از طرف پولیس جذب گردیده بود، به خلقی‌ها متمایل بود. چنین تمایلاتی که بدون تردید در نتیجه کار سیاسی با آنها بعمل می آمد، حتی باعث جنگها و کشت و خون در بین این قطعات می شد. چنانچه بعدها در دوره نجیب

الله، آمرسید احمد در شهر کابل داؤد جوان را ترور کرد و برادر داؤد آمرسید احمد را هنگام ادای نماز در مسجد جامع هرات به گلوله بست». (مؤخذ شماره 18- صفحه 280-281)

برای روشن شدن مزید موضوع، طور نمونه به شرحی از نحوه کار و روابط شیرآقا چونگربا دستگاه های امنیتی و استخباراتی دولت و سازمانهای نظامی شوروی از قول واسیلی متروخین ذیلاً پرداخته میشود. موصوف مینویسد: افسران عملیاتی یکی از واحد های «شرشره» (یکی از واحداث خاص کی جی بی که وظیفه داشت تا امور استخباراتی، تفرقه افگنی، تروریستی و خرابکاری را انجام دهد) از طریق عوامل خود در اوایل 1981 به خواجه شیرآقا چونغر (چونگر) - سرکرده تاجک؟ (گفته میشود که او بارکزائی بود - نور احراری) و سنی مذهب 45 ساله با یک گروه 250 نفری «اشار!» (مجاهدین) در ولایت هرات شناسائی شخصی بهمرسانیده و به دیدن او بدون حمل سلاح رفتند و او را متقاعد ساختند تا با آنها همکاری کرده و از مبارزه دست بکشد. آنها از چونگر خواستند که برای اجتناب از خلع سلاح گروهش، باید برضد همزمان سابق خود (یعنی مجاهدین) سلاح بردارد. چونگر - با نام مستعار «ابی» مجدانه هدایات کی. جی. بی. را اجرا میکرد و فعالانه در سرکوب گروه های مقاومت و اجرای ماموریت های خاص علیه رهبران آنها کمک میکرد و معلومات، راه بلدها و مخبرها لازم را در اختیار واحد شرشره قرار میداد. گروه مربوط به چونگر برخطوط مهم مخابراتی و مواصلاتی و 48 قریه، تسلط و کنترل داشت. چونگر با خدمات صادقانه اش اعتماد کی. جی. بی. را بدست آورد، چنانکه کی. جی. بی. 640 تن جنگنده دیگر را نیز برای پیوستن به گروهش اختصاص داد. نیروهای مربوط به چونگر از اپریل 1981 تا مارچ 1982 چه مستقلانه و چه یکجا با یک واحد شرشره در 21 عملیات عمده جنگی سهم گرفتند و

31 قوماندان گروه‌های مقاومت را نابود ساختند که در آن جمله یکی کمال قلبه‌گزی با دو معاونش و دیگری قیوم ترکان بود که اخیراً ذکر مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را بنام کولاژنکو اسیر گرفته بود. نیروهای چونگر همچنین قوماندان گروه «کوبالت؟؟» (احتمالاً نام مستعار یکی از گروه‌های جهادی) را که مسؤل حملات جسورانه بر سربازان شوروی در هرات و مناطق اطراف آن بود، به قتل رسانیدند. در مجموع گروه چونگر با خیانتکاری خود 20500 نفر را کشته و 80 تن را اسیر گرفتند.

متروخین در ادامه می‌افزاید: در مارچ 1981 به چونگر و دو معاونش مبلغ 300 هزار افغانی (4500 روبل قابل تسعیر) داده شد و به تعقیب آن در ماه اپریل به هریک مبلغ اضافی 150 هزار افغانی پرداخته شد. همچنین به شخص چونگر یک میل تفنگچه «ستچکین» با هزار مرمی و نیز در تابستان 1982 سفر تفریحی در شوروی هدیه داده شد. افسران واحد شرشره و اعضای شعبه هشت ریاست «س» ریاست عمومی اول کی جی بی با چونگر کار میکردند، عبارت بودند از ژور افلیف فرمانده یک واحد شرشره، کوزلوف، گرانکین، پوتاپوف و دنسکوویچ مشاور ارشد نمایندگی کی. جی. بی. در منطقه (مؤخذ شماره 39- قسمت سیزدهم، صفحه 8)

3- گزارش‌های مختصر از عملیات نظامی در هرات

اینکه چرا ولایت هرات و بخصوص شهر هرات به مقایسه بعضی از ولایات دیگر حوزه غرب بیشتر تخریب شد و به خاک و خون غلطید و خسارات مالی و جانی بسیار را متحمل گردید، دلایلی دارد: اول اینکه شهر هرات در مسیر پلان ستراتژیک شوروی قرار داشت و هم سرحد با آن کشور بود و دیگر اینکه شهر هرات هموار و از نظر عملیات نظامی همیشه به نفع قوت‌های زرهی و موتوریزه بوده و بناً

جنگ در دشتهای هموار زیادتر به سود شوروی ها پیش میرفت. علاوه بر راه اکملاتی نصف افغانستان از طریق بندر تورغندی بود و از شهر هرات می گذشت. به این اساس تمرکز قوای بسیار عظیم روسها مشتمل بر قول اردوی نمبر پنج و یک غند شاهراه به خاطر امنیت راه از بندر تورغندی تا میدان هوایی شیندند که مرکز فعالیت قوای شوروی در حوزه جنوب غرب محسوب میشد، هرات را بیک شهر ستراتیژیک نظامی تبدیل کرده بود. موجودیت قوای تقویتی شوروی در پوشکی در پشت سرحد و پایگاه های بزرگ هوایی آن کشور در نزدیکی سرحد با افغانستان همه دلایلی بودند که هرات را بیشتر مواجه به حملات زمینی و هوایی دشمن می ساخت. دور بودن هرات از مراکز کمک دهنده، مشکلات دسترسی به کمکهای نظامی و لوژستیکی را برای مجاهدین آنجا بار آورده بود. رفت و آمد و اکملات نظامی از طریق ایران ناممکن بود و از طریق داخل کشور هم موانع زیاد طبیعی و امنیتی وجود داشت. لذا هرات در طول سالهای جهاد متقبل تلفات فراوان و ویرانی های وسیع گردید که سر آغاز آن قیام 24 حوت بود.

راجع به تصفیه های خونین بعد از قیام که چند ماه بطول انجامید، قبلاً به تفصیل صحبت شد. در اینجا فقط به ذکر مختصر حوادث بعد از تهاجم شوروی به استناد گزارش آژانس های بین المللی می پردازیم که در کنفرانس 3 می 1988 که از طرف جمعیت دوستی «فرانسه - افغانستان AFRANE» زیر عنوان «هرات - شهر هنر، تاریخ، قربانی و برخورد» دائر شد و تخریب آثار باستانی و تاریخی هرات را در اثر جنگهای دوامدار مورد بحث قرار بود، گرفته شده است. (مؤخذ شماره 49. مقاله)

حوادث مهم 1981 تا 1991

- حوادث مهم 1980:

.. 9 جون: (گزارش AFP) دوازده تن از عساکر شوروی طی یک برخورد مسلحانه با مجاهدین کشته و دوصد تن زخمی شدند و در یک بمباردمان قوای شوروی در قریه «ملدان» 20 تن از اهالی شهید گردیدند. در همین روز در اثر حمله مجاهدین در حواشی قریه «تولک» به تعداد 60 تن از عساکر شوروی جان باختند.

.. 12 جون: مقررات شدید نظامی در شهرهای قندهار و هرات توسط قوای شوروی وضع گردید، آنهم به دلیل برخوردهای مسلحانه که هفته قبل (9 جون) صورت گرفته بود.

.. 2 جولای: مجاهدین قوماندان پولیس هرات و پنج تن از همراهانش را به قتل رسانیدند.

.. 14 آگست: (گزارش Times) برای سه هفته شب و روز جنگ شدید در جاده های هرات دوام داشت و مجاهدین موفق به تصرف یک حصه بزرگ شهر شدند (به تفصیل بیشتر حادثه بعداً پرداخته میشود).

.. 21 آگست: (گزارش Telegraph Daily) هرات بدست مجاهدین افتاد و از وجود مامورین حکومت کابل تخلیه شد.

.. 24 آگست: (گزارش AFP) 271 تن در هرات و اطراف آن گرفتار و زندانی شدند.

.. 18 نوامبر: (گزارش Croix La) در اثر بمباردمان شدید که از یک هفته در جریان بود، یک تعداد زیاد منازل در شهرهای قندهار و هرات ویران و تعدادی هم کشته شدند.

-- 30 نوامبر: (گزارش از ایرنا) هفتاد تن از عساکر شوروی در اثر حمله مجاهدین در قریه کشک هرات به قتل رسیدند.

- فبروری 1982: در اثر انفجار یک بمب در محل رهائشی قوای شوروی، شهر هرات محاصره و منازل توسط قوای شوروی و خاد تلاشی گردید.

حوادث مهم 1983:

-- اپریل: یک حمله شدید قوای شوروی به شهر هرات صورت گرفت و در اثر آن بیش از 1500 تن شهید و نصف شهر ویران شد

-- 20 می: حکومت امریکا نگرانی خود را در مورد قتل عام روزهای اخیر ماه می اعلام کرد و خواهان پایان دادن همچو بمباردمان ها بر اهالی ملکی گردید. در اثر این بمباردمان صدها خانواده به ایران مهاجر شدند.

-- در هفته اخیر ماه می: شوروی بیش از پنج هزار نفر عسکر تازه دم را به فرقه هرات جابجا کرد.

-- اوائل جون: (گزارش AFP) منابع دیپلماتیک تأیید کردند که مجاهدین شاهراه هرات-قندهار را مسدود ساختند.

-- 17 آگست: از برخورد درون حزبی بین خلقی ها و پرچی ها در هرات گزارش داده شد.

-- 19 اکتوبر: (گزارش AFP) دیپلوماتهای غربی تأیید کردند که یک جنرال بلند پایه شوروی در نزدیکی هرات به قتل رسیده و مجاهدین دوباره کنترل شهر و جاده میدان هوایی هرات را بدست گرفتند.

-- 18 جنوری 1984: مجاهدین تهانه تورغندی را مورد حمله قرار داده و در اثر این حمله بیش از 50 تن از عساکر رژیم به قتل رسیده است.

- می 1985: مجاهدین پایگاه شوروی را در «چوب گل» (احتمالاً محلی بنام مسجد چوبی) در 56 کیلومتری شرق هرات مورد حمله قرار داده و دیپوی اسلحه آنجا را منفجر ساختند. طیارات شوروی قریه‌های اطراف آنجا را بمباردمان کردند.

.. 3 نوامبر: (گزارش AFP) مجاهدین اعلام داشتند که دو صد پنجاه تن از عساکر شوروی و رژیم را در شرق هرات در منطقه «شاه آب» از بین بردند.

- حوادث مهم 1986:

.. 20 جنوری: ولایت هرات و قوای مجاهدین در اثر بمباردمان شدید قوای شوروی تلفات زیاد دیده و بیش از 20 تن شهید و 60 تن زخمی شده‌اند.

.. 23 جنوری: در اثر یک برخورد مسلحانه به اساس اعلان رژیم کابل 109 تن ضد انقلاب در هرات کشته و 50 تن زخمی شدند.

.. 11 فبروری: مجاهدین شش طیاره شوروی را تخریب و 90 تن عسکر رژیم را به قتل رسانیدند.

.. فبروری: بمباردمان شدید طیارات شوروی در هرات 200 تن از اهالی را شهید کردند و یک افسر عالی‌رتبه رژیم به قوماندان اسماعیل خان پناه برد.

- فبروری 1988: مجاهدین منطقه «کاتله» را که نزدیک سرحد ایران واقع است، به تصرف درآوردند.

- اپریل 1991: جنگ‌های مدهش و گسترده «زنده جان» که یکی از جنگ‌های حماسه آفرین مجاهدین بر علیه حکومت خلقی و پرچمی

در زمان نجیب به وقوع پیوست که مختصر آنرا بعداً گزارش خواهیم داد.

4. شرح چند حادثه (به حیث مثال و نمونه)

حادثه 14 آگست 1980 که در بالا به آن اشاره شد، یکی از حوادث مهم هرات بعد از قیام بزرگ بود که شهر بار دیگر در دست مجاهدین افتاد، ولی با حملات سخت قوای مشترک افغان و شوروی و با استفاده از قوای هوایی و عملیات شدید زمینی سرکوب گردید. جریان حادثه را سترجنرال الکساندر ماریوف (سر مشاور نظامی جمهوری دموکراتیک افغانستان در سالهای 1980 - 1981) در یک قسمت کتاب خود «د افغانستان چه می گذشت» بصورت مفصل بیان کرده است که البته ما در اینجا به گزارش خلاصه آن اکتفا میداریم. او مینویسد:

«صبح وقت تقریباً شش بجه تلفون صحرائی گذاشته شده در اطاق خواب به صدا درآمد، گوشی را برداشتم، از آن سو چیریومنیخ به صدای غیر معمول رسمی حرف میزد: رفیق ستر جنرال، اینطور معلوم میشود که هرات...، از سخنان او اینطور فهمیده شد که هرات یا به دشمن تسلیم شده و یا نزدیک است که تسلیم شود و در آنجا فرقه موتوریزه نمبر 5 شوروی تحت قومانده دگروال گروموف و فرقه 17 پیاده دولت افغانستان موجود بود که غندهای آن در شمال غرب و شمال شرق هرات در دامنه کوه ها به جنگ مصروف بودند. من همه چیز را مانند برق در حافظه خود آوردم و می گویشیدم که ماهیت اصلی اوضاع را به خود معلوم کنم.

چه باید کرد؟ من به چیریومنیخ گفتم به اجازه ببرک کارمل به همراهی وزیر دفاع رفیع، و همچنان نور، زیری و نجیب یکجا بدون تأخیر بسوی هرات پرواز کنید. به همراهی خود درستیزوال اردوی چهل

جنرال پانکراتوف را هم با خود ببرید. منم بعد از 20 تا 30 دقیقه بسوی هرات حرکت میکنم و پرسیدم که میدان هوایی هرات در دست ما است؟ جواب داد: بلی هنوز در دست ما است... تازمانیکه درطیاره (انتونوف 24) تاهرات میرفتم فکرهای گران درسرم بالا و پایان می شد: از دست رفتن هرات به معنی تشکیل یک ولایت مستقل مخالفین یا تشکیل جمهوریت هرات بود که بعداً این حکومت توسط ملل متحد به رسمیت شناخته خواهد شد و به این ترتیب درحالیکه این کشور درچنگال (تجاوز) شوروی است، به یک جنگ داخلی شدید مواجه می شد... و به همین نتیجه گیری سرنوشت تمام مملکت بسته بود... حالا درارگ کابل حالت وارخطائی است و ببرک به همه گفته است که به هرات بروند، به نور، زیری، نجیب، قادر، رفیع و هرکس دیگر.....»

ماریوف بعد ازآنکه با دیگران درمیدان هوایی هرات یکجا شد، همه بطرف هرات به راه افتادند. او بقیه موضوع را چنین بیان میکند: «ما به موتر قوماندان فرقه بالا شدیم و از صحبت معلوم میشد که طی چند روزدرهات آرامی بود، ادارات دولتی کار میکرد، دکانها و بازارها فعال بودند... و اما دیروز بعد ازظهر درتمام شهر دریک وقت جنگ شدید شروع شد، برتاسیسات مهم مانند ولایت، رادیو، اداره زون هرات و سائر موسسات حمله شد. جنرال بابینسکی و سربلند (مجید) از وسائل دست داشته خویش استفاده کرده بودند، به سرک برآمده و بعد موفقانه جان خود را از مرگ نجات داده و به میدان هوایی رسانیده بودند. تا صبح تقریباً تمام هرات بدست یاغی ها افتاد، مگر مسئله مهم اینست که آنها طبق محاسبه من وظیفه خود را مکمل انجام نداده بودند. مقام ولایت که سه تانک، چهار موترزهدار و پنج ماشین محاربوی و یک کندک فرقه پنج موتوریزه به دفاع شان ایستاده بودند. به همین ترتیب استیشن رادیو که همین

اندازه قوا از آن حفاظت میکرد، هنوز هم درهرات سنگر مهم ما بود. ازتولی لوژستیک فرقه 17 پیاده تعداد زیاد کشته شدند. البته که فرقه پنجم موتوریزه هم خسارات جانی داشت. ما با باختن هرات مواجه بودیم، مگر رادیو هنوز دردست ما بود. تا ساعت 9 صبح فیرها قطع شد و درهرات باز آرامی شد. شاید دشمن به بررسی اوضاع و گرفتن تصمیم جدید مشغول شده بود. رادیوهای خارجی هم خاموش بودند و یک نکته هم درارتباط هرات گفته نمی شد. من باگروه اوپراتیفی خود درمیدان هوایی هرات بودم و درباره پاک کردن سریع هرات از مجاهدین فکر میکردم...»، دراینوقت سترجنرال ماریوف اراکین رژیم را که همه به هرات آمده بودند، مخاطب قرار داده و چنین گفت:

«وضع خراب است. هرات عملاً از دست رفته است، مگر هنوز امید است که در دو تا سه روز آینده بتوانیم دوباره آنرا تصفیه کنیم. بعضی سنگرهای قوای مستحکم شهر هنوز دردست ما است مثل ولایت، رادیو و درحوالی هرات قوای مکمل که تقریباً دوفرقه میشود، باما است. همین حالا به اقدامات قاطع نیاز است و دراین مورد موافقه و حمایت شما را میخواهم. همه گفتند که موافقیم، امر کنید.»

سترجنرال ماریوف پلان عملیاتی خود را چنین شرح داد:

«اول-رفیق سافرونوف برفراز شهر امروز ساعت دو بعد ازظهر هشت پرواز هلیکوپتر را به نوبت تدارک کنید، طوریکه تمام روز با کارتوس های بدون مرمی واقعی فیرکنند.»

دوم- قوماندان فرقه ج موتوریزه گارد و فرقه 17 پیاده فردا صبح صد گروه مختلط را به وجود آورند که درهر کدام یک تانک، دو یا سه موترز رهپوش و 25 تا 35 نفر شامل باشد.

سوم- در جریان روز تا شب قوت‌های فرقه پنج و 17 از هر سمت هرات را محاصره کنند و راه‌های ورود به شهر را مسدود نمایند.

چهارم- با تاریکی شب تمام انواع سلاح‌ها بی وقفه طوری فیر آغاز کنند که هزاران مرمی رسام (روشنی دار) استعمال شود و نشان داده شود که گویا بر تمام هرات یک حمله وسیع آغاز شده است، تا مجاهدین مجبور شوند که بخاطر حمله حتمی بر شهر دقیقه شماری کنند.

پنجم- اگرچه وقت دقیق عملیات بعداً اعلان میشود، اما فردا گروه‌های تعیین شده از هر سمت و تقسیم شهر به چهار قسمت در عقب تانکها، زرهپوشها و ماشین‌های محاربوی درسه یا چهار قطار بر شهر فرود آیند و در مرکز شهر با رادیو و ولایت وصل شوند.

ماریوف با ذکر اینکه «خدا بیخشد!» به همه دستور داد: «اگر کسی با تفنگ یک فیر کرد، شما براو باران مرمی ببارید» و در ادامه گفت: «در اجرای وظیفه یک مطلب را بخاطر داشته باشید و آن جلوگیری از خونریزی است (!!). برای اینکه این موقع بدست آید، امروز و شام بر شهر اوراق تبلیغاتی پاشیده شود که در آن تحریر گردد: شهر محاصره است، مجاهدین تسلیم شوید و سلاح‌های خود را از دیوارها به بیرون اندازید. کسیکه مقاومت کند، جابجا کشته میشود، تسلیم شدگان عفو میشوند. در پایان پرسیدم که اوراق تبلیغاتی را کی امضا میکند؟ اول نور احمد نور و زیری بلند شدند و بعد وزیر دفاع رفیع بلند شد. گفتم بهتر است وزیر دفاع امضا کند. نجیب نیز بلند شد. گفتم خوبست رئیس خاد هم امضا کند و اما سربلند گفت که من هم در زون هرات به حیث نماینده با صلاحیت حکومت هستم، من نیز امضا میکنم.»

برطبق پلان عملیات شروع شد، طوریکه ماریوف می نویسد: «وقت شام، هلیکوپترها به فروریختن اوراق تبلیغاتی آغاز کردند. قطعات فرقه 5 و فرقه 17 در راه رسیدن به اطراف شهر در حرکت بودند و تشکیل گروپهای محاربوی هم جریان داشت... اینها صفوف خوب و مجهز بودند که باید کوچه به کوچه هرات را از مجاهدین پاک میکردند و جائیکه سخن بر سر تلاشی خانه و حویلی ها بود، اینکار بردوش نجیب و خاد و پولیس گذاشته شده بود... دشمن به این وسیله باید از لحاظ روانی شکسته شود و به آنها نشان داده شود که با چه نیرو مقابل اند، مخصوصاً که دشمن به یک پیروزی ناگهانی نیز نرسیده است یعنی آنها وقت را از دست میدهند و حالا اختیار میدان بدست ما است. وقت آغاز عملیات ساعت ده بجه تعیین شده بود. درست سروقت باران فیرها شروع شد، اما فیرها در منطقه رهائشی هرات نبود. طیارات بم افگن در ارتفاع کم به پرواز درآمدند... هلیکوپترها هم با صدای آزار دهنده چنان پرواز میکردند که گویی بام خانه ها را کش میکنند. عملیات هوایی تا آنوقت روز جاری باشد تا گروپهای جنگی درسرک و کوچه های شهر در حال پیشروی به ولایت و مرکز رادیو برسند».

ماریوف ختم عملیات را چنین بیان میکند: «درانجام مجاهدین به انداختن سلاح های خود از دیوارها به بیرون آغاز کردند. عده ای آنرا به زیرزمین دفن نمودند و یا درمساجد خود را مخفی کردند (به تحصن پناه بردند). در بعضی جاها مقاومت هم شد و آواز فیرها بلند می شد... گروپهای جنگی، مخصوصاً زمانیکه افراد ما کشته می شدند، فیر را به باران فیر جواب میدادند. تا پایان روز دوم، هرات کاملاً تصفیه شد و حاکمیت کامل در آن برقرار گردید. خسارات بسیار بزرگ بود و آن قیمت گزاف برای انجام این وظیفه بود. به ساعت 8 شب به اوستینوف وزیر دفاع شوروی خبر دادم که شهر

کاملاً تصفیه شده است، حاکمیت برقرار است و من جانب قندهار پرواز میکنم. (دیده شود: مؤخذ شماره 33-صفحه 235 تا 251)

ماریوف درباره سرنوشت کسانیکه به مساجد پناه برده و تحصن بسته بودند و سلاح های خود را نیز از دیوارهای مساجد به بیرون انداخته و انتظار سرنوشت را می کشیدند، چنین می نویسند: «بصورت تخمین تعداد آنها به 600 تا 800 نفر میرسید. وظیفه دستگیری آنها به دوش رئیس خاد (نجیب) بود. برعلاوه آنها درهرات مجاهدین دیگر را نیز در اسارت داشتند. که براساس اعتماد به اوراق تبلیغاتی تسلیم شده بودند و از فاتح تقاضای عفو را داشتند. تعداد آنها هم به صدها میرسید، زیرا به اساس راپور جنرال پیتروخالکه هنگام حمله برشهر به تعداد 2500 تا 3000 نفر از دشمنان سهم داشتند. اگر تعداد کشته ها و افراد متحصن درمساجد از آن منفی شود، باقی چندصد نفر می ماند. نجیب به رسم عنعنوی خاد خودش اسیران جنگی را طبقه بندی میکرد یعنی تعیین می نمود که کی کجا فرستاده شود، به زندان یا کدام ولایت دورتر یا به گودال نیستی.... مسؤل اصلی نجیب بود که به نوبه خود درباره عملیات خود به کارمل راپور میداد.....» (مؤخذ شماره 33-صفحه 253)

پیتروخالکه به من اطلاع داد که «نجیب و خاد درهرات دیوانگی را شروع کرده اند، اعدام کردن جریان دارد. پرسیدم که اسیران را، گفت: بلی. خواستم جلواعدام ها را بگیرم، ولی نجیب گفت که این امر ببرک است. به پیتروخالکه گفتم که جلونجیب را بگیرد. ناگهان از زبانم برآمد که: همه اینها چوچه های سگ هستند مخصوصاً نجیب.....» (مؤخذ شماره 33-صفحه 258 و 259)

او علاوه میکند که: «درهرات کامیابی از ما بود.. و اما چه بدست آوردیم؟ هیچ چیز. دشمن را شکست دادیم، صدها مرده بجا گذاشتیم

و بسیاری را زخمی و معیوب ساختیم. دیگر در آینده چه خواهد شد؟ .. ارگ نشینان کابل اکنون احساس آرامش میکنند، زیرا برای آنها هراندازه که خرابی بار می آمد، به همان اندازه بهتر بود.» (مؤخذ شماره 33. صفحه 255)

گروموف که در آنوقت رتبه دگروال داشت و به حیث قوماندان فرقه موتوریزه نمبر پنج شوروی درهرات ایفای وظیفه میکرد، در یک بخشی از کتاب خود بنام «ارتش سرخ درافغانستان» سخن از «پاکسازی هرات» می زند و به یک زاویه دیگر حادثه فوق الذکر روشنی می اندازد. او می نویسد: «اواسط سال 1980 شهرهرات به مرکز جنبش مخالفان در سرتاسر حوزه جنوب غرب افغانستان مبدل گردیده بود و ما ناگزیر دست به عملیات پاکسازی شهر زدیم البته این عملیات را رزمی نمیتوان نامید. گروههای مجاهدین از برخورد و رویارویی با ما هراس داشتند و تلاش میکردند رویهمرفته از درگیریها جلوگیری کنند. هرگاه میدانستند که ما برای عملیات رزمی آماده می شویم، آنگاه به سرعت از منطقه گریز میکردند و به پناهگاه های خود درکوه های دوردست پنهان می شدند. درآستانه عملیات پاکسازی، افسران اطلاعات را از طریق شبکه های استخباراتی خود درباره نیروهای دشمن درهرات گرد آوری کرده، طی یک یا دو هفته پیش از آغاز عملیات، ما نقشه کامل را تدوین نموده و دقیقاً میدانستیم که گروه های مسلح مجاهدین در کدام بخشهای شهرهرات و محله های اطراف آن قرار دارند. ما تقریباً کلیه گفت و شنودهای مخابراتی دشمن را استراق سمع کرده و نه تنها از محتویات مخابرات آنها باخبر می شدیم، بلکه با استفاده از وسایل مخصوص محل موقعیت دستگاه مخابره را نیز ثبت کرده و آگاه می شدیم که رهبران آنها در کجا قرار دارند، با که مخابره میکنند و چه برنامه ها در دست اجرا دارند؟

در مرحله دوم پاکسازی جزواتام ها نیروهای خود را بطور ناگهانی به حرکت آورده و حلقه وار تمام شهر را محاصره میکردیم و هیچکس را نمی گذاشتیم از شهر بیرون شود. آنگاه عساکر اردوی افغانستان داخل شهر شده و پاکسازی را آغاز میکردند. در هرات فرقه 17 پیاده اردوی افغانستان مستقر بود که یکجا با ما عمل میکرد. مدتها بعد ما به چشم خود دیدیم که این فرقه پیاده چگونه عملیات پاکسازی را اجرا میکند. خیلی دلچسپ بود، هرگاه خروج عساکر را از شهر می دیدید، عساکر وظیفه داشتند که از یک سرک بگذرند و خانه ها و زیرخانه ها و حویلی ها و سرتاسر اطراف مورد نظر را تلاشی و بازرسی کنند. معمولاً چند زن کارمند نیز آنها را همراهی میکردند تا زنان را مورد بازرسی قرار دهند و به خانه ها آزاد داخل شوند. هنگامیکه چنین بررسی و تلاشی پایان می یافت و عساکر از سرک خارج می شدند، هریک از آنها هرچیز منقول را که به دست شان افتاده بود، به شانه انداخته و باخود کشان کشان می بردند، مانند قالیچه ها، بکسها وغیره.....». به گفته گروموف هرچند کوشش کرد تا از این دستبرد ها که موصوف به آن نام «غارتگری انقلابی» را داده است، جلوگیری کند، اما نتیجه نداد و ما از اشتراک درهمچو «پاکسازی های انقلابی» صرف نظر کردیم.

گروموف در ادامه به شرح یک «روش انقلابی» دیگر می پردازد و می نویسد: «جمعیت مردینه شهر را از خانه ها بیرون آورده و به سندیوم ورزشی می آوردند، آنگاه به بازجوئی و بازرسی آنها می پرداختند. در بیرون سندیوم سه عراده ماشین محاربوی ایستاده بود. مردان را دسته دسته بدون شتاب از نزدیکی ماشینهای محاربوی میگذرانیدند. در داخل هر ماشین محاربوی چند وابسته «خاد» دست به کار می شدند. مواردی که آنان علاوه بر مجاهدین مخالفان شخصی خود را نشان می دادند، کم نبود. به این ترتیب آنها با آئنده

از همشریان و همسایه های شان که مخاصمتی داشتند، تسویه حساب میکردند. من نمیدانم وزارت امنیت دولتی افغانستان چگونه کار خود را ارزیابی میکرد، ولی حدس می‌زدم که افراد عضو سازمان خاد بدون بازجوئی و محکمه در پایان عملیات پاکسازی بازداشت شدگان را رها میکردند و یا چطور؟ و پس از چندی همان صحنه دوباره تکرار می‌گشت.» (مؤخذ شماره 20 - صفحه 100 تا 102)

گروموف از حادثه مهم دیگر سخن می‌گوید که در میدان هوائی «شیندند» رخ داد. این میدان هدف مقدس همه گروههای جهادی بود و آنها برای نابودی هیچ هدف دیگر به این اندازه تلاش نمی‌کردند که برای شیندند. عساکر اردوی افغانستان نگهداری این میدان را به عهده داشتند. در سالهای بعد دشمن دوبار توانست به آرزوی دیرین خود برسد و طیاره های قوای هوائی افغانستان را نابود کنند. باراول توپخانه بزرگی در سال 1985 چیده شده بود که به گونه ماهرانه و حرفه ای اجرا گردید. با تاریکی شب در چند ایستگاه هوائی، همزمان 11 فروند طیاره بمب افکن نوع ایل-28 منفجر گردیدند. این طیاره های قدیمی از اولین بمب افکن های ساخت شوروی بود که با وجود عمر زیاد از کارائی بسیار برخوردار بودند. شعله های آتش از طیاره های منفجر شده به طیاره های دیگر سرایت کرد و عملاً باعث شد تا همه طیاره های ایل-28 قوای هوائی افغانستان حریق و نابود شوند. (مؤخذ شماره 20- صفحه 99)

همچنان موصوف از حملات متواتر قوای شوروی بر یک پایگاه بسیار مستحکم مجاهدین که در کوه های «لور» در حواشی فراه موقعیت داشت، شرحی مبسوطی ارائه میدارد. از این پایگاه مجاهدین متواتر به شاهراه هرات- قندهار و سایر پوسته های امنیتی شوروی و افغان در آن ساحه حمله میکردند و تلفات سنگین را به آنها

وارد می ساختند. قوای شوروی و افغان چندین بار این پایگاه را بمبارد و اطراف آنرا بطور وسیع ماین گذاری کردند، ولی با آنهم نتوانستند حملات مجاهدین را متوقف سازند. تا آنکه به استفاده از قوای شدید هوایی و زمینی به تخریب آن موفق شدند و اما یک جنرال شوروی بنام خاخلف در این جنگ جان خود را از دست داد و مجاهدین هلیکوپتر او را در میدان جنگ سقوط دادند و او را بطور فجیع به قتل رسانیدند که بعداً قوای شوروی جسد متلاشی شده او را در محل حادثه پیدا کردند. گروموف مینویسد: «پایگاهی که یک ونیم سال خواب از چشمان ما ربوده بود و بطور بسیار عصری در بین صخره ها با تجهیزات کامل ساخته شده و در آن امکان ذخیره هزارتن مواد سوخت، خوراکه و مهمات موجود بود، ما آنرا نابود و منفجر کردیم که پس از آن «لورکوه» دیگر برای ما ناراحتی خاصی را بار نیآورد». (مؤخذ شماره 20. صفحه 95-98)

فصل دوازدهم

جبهات جهادی حوزه جنوب غرب

1- چگونگی تشکیل

درمباحث گذشته از تشکیل «شورای شهری» هرات و نقش آن در بیداری ذهنیت مردم در برابر اعمال ناهنجار رژیم خلقی - پرچمی و فعالیت های مقدماتی آن زیر نظر محمد افضل شهیر و یک عده همفکران او صحبت کردیم که چگونه این شورا توانست گروپ های مختلف ضد رژیم را در یک حلقه مشترک باهم بسیج کند و با انتشار یک جریده بنام «بشارت» که بیشتر به شکل شبنامه بطور مخفی چاپ و توزیع میگردید، مردم را از آینده تاریک شان تحت حکمرانی رژیم آگاه می ساخت. با آنکه قیام هرات طوریکه قبلاً به تفصیل بحث شد، انگیزه ها و عوامل مختلف داشت و اساساً یک حرکت خودجوش و خالص مردمی بود، ولی تجمع شخصیت های مبارز و آگاه در یک حلقه را میتوان سنگ اول شمرد که در تهادب تشکیل جبهات جهادی در حوزه جنوب غرب کشور گذاشته شد. همچنان قیام پس از سرکوبی وحشتبار رژیم در مجموع سه پدیده نوظهور را به وجود آورد که هریک مستقیماً در تشکیل جبهات جهادی و شروع مقاومت مردمی در آن منطقه اثر گذاشت:

1) قتل و غارت توام با حبس و زندان قبل از قیام و بعد از آن، بخصوص در دوره ولایت نظیف الله نهضت و خلف او شخصی بنام عبدالحی یتیم موجب شد تا عده ای زیاد مردم از ترس «گیر و گرفت» های وسیع عمال رژیم، خانه و کاشانه خود را ترک کنند. جمعی با خانواده و یا بدون آن بسوی ایران رفتند و جمعی از مردان و جوانان به عزم مقاومت برآمدند و به قصد جهاد فی سبیل الله به کوه ها پناه بردند.

2) در جریان قیام اردو در فرقه 17 هرات هزارها میل سلاح و مهمات اعم از سبک و سنگین از فرقه خارج و برای مردم توزیع شد و با این سلاح به اصطلاح کمر جهادی ها بسته شد.

3) پس از سقوط فرقه 17 عده ای از افسران و عساکر ضد رژیم فرقه را ترک گفتند، به اطراف شهر پراکنده شدند و در پناه کوه ها به مقاومت خود ادامه دادند. همین ها بودند که در مرحله اول بشکل گروپهای کوچک و ارهم جدا، ازهر کنج و کناربه فعالیت های مسلحانه علیه قوای رژیم در حوزه جنوب غرب کشور آغاز کردند.

حوزه جنوب غرب اساساً شامل ولایات بادغیس، غور، هرات، فراه، نیمروز و هلمند میباشد که در دوران جهاد نظر به اهمیت ستراتیژیک آن از یکطرف تحت فشار جدی قوای شوروی و حکومت خلقی - پرچی قرار داشت و از طرف دیگر با موجودیت گروپ های متعدد جهادی در هر قسمت فعالیت ها بطور پراکنده صورت میگرفت که بدون شک ولایت هرات مرکز همه مشکلات و فشارها بود. دوری این حوزه از مراکز کمک دهنده که مقر آن در پاکستان بود از یکطرف و موجودیت راه های دشوار گذار بین هرات و کویته و پشاور از طرف دیگر بر مشکلات عدیده ای فعالیت های جهادی در این حوزه می افزود.

اسماعیل خان که یکی از پیش قراولان قیام در فرقه 17 هرات بود، راجع به مشکلات ناشی از آغاز جهاد چنین میگوید: «درهرات به دلیل اسلحه که قبلاً توزیع شده بود، گروپهای متعددی به وجود آمد. شکی نیست که این گروپها درپهلوی فواید زیادی که درجهت سرکوبی دشمن داشتند، باعث آزار و اذیت مردم نیزشدند». موصوف دراین ارتباط از دو حالت صحبت میکند: یکی اینکه عده ای از اشخاص فرصت طلب و ناآگاه با استفاده از نام جهاد و مجاهد، به اذیت و آزار مردم شروع کردند و مردم را از مجاهدین آزرده خاطر ساختند، و دیگر اینکه دشمن از این وضعیت استفاده کرد و به یک تعداد افراد دربین مردم وظیفه داد که آنها هم دست به آزار و اذیت مردم بزنند. بدینوسیله آنها می خواستند چهره پاک جهاد را به مردم خشن، ظالم و ضد ملت جلوه دهند و مردم را از جهادی ها متنفر سازند. اسماعیل خان می افزاید: «این دو وضعیت تشویش بسیار بزرگی را برای ما ایجاد کرده بود که مبادا دوام این وضعیت ملت را از مجاهدین دور سازد... ضرور بود تا به خاطر جلوگیری از همچو حرکات، گروپ ها به شکل منظم درآیند. تا زمانیکه این گروپها بشکل غیر منظم عمل میکردند، اداره وجود نداشت، مرکزی برای جلوگیری از اشتباهات و خطاکاریها موجود نبود و این برای مردم واقعاً ناامیدی بار می آورد و درعین زمان برای اشخاص فرصت طلب چانس بسیار مناسبی را فراهم میکرد تا جسورانه و بدون ترس از تعقیب و پرسیان به هر نوع جنایت دست بزنند. درآن وقت ما مجبور شدیم تا جمعی از مجاهدین را که واقعاً مجاهد بودند، دورهم جمع کنیم و بامشوره و صحبت دست به یک تشکیل بزنیم»

2- انتخاب اسماعیل خان به حیث «امیر» جبهات

بعد از تهاجم قوای شوروی و فشار های وارده ناشی از عملیات متمرکز نظامی «افغان - شوروی» بر ولایت هرات در سال 1359 (1980) شورای بزرگ مجاهدین به دعوت اسماعیل خان درخواستی شهر دریک مکتب (مقابل مسجد جامع «زیارتجاه») دائر گردید و در آن متنفذین شهر هرات و عده زیاد سران گروههای جهادی حضور داشتند و آنها در مورد توحید و انسجام امور جهاد به بحث پرداختند. از جمله شخصیت های صاحب نفوذ میتوان از کمال خان قلیه گز، حاجی علی خان سنوگرد، غلام یحیی خان سیاوشان، صفی الله افضلی، عبدالوهاب خان، صوفی عبدالجبار، گل احمد نیسان و دیگران نام برد. گفته میشود که در آن زمان بیش از 150 تا 200 قوماندان در راس گروههای جهادی فعال بودند، از جمله حاجی میراحمد از زندجان، خواجه ذبیح الله، غلام غوث و معلم ورقه از غوریان، نبی جان از پشتون زرغون، زرین گل خان و عبیدالله خان از اوبه، عبدالرحیم از کشک کهنه، ارباب عبدالودود از گلران، داکتر نصیر احمد از شیندند و دیگران. اسماعیل خان میگوید: «از آنجائیکه همه فرماندهان در آن شورا موجود بودند، من از همه خواستم که کسی را به حیث مسؤل تعیین کنند، بنا به حسن نیتی که مردم داشتند مجموعاً رهبریت جبهات را بدوش من گذاشتند که در اثر اصرار زیاد سرانجام قبول کردم. علمای وقت حاضر در مجلس لقب (امیر) را برایم دادند.» (مؤخذ شماره 24-صفحه 368)

3- سفر به پشاور و پیوستن به «جمعیت اسلامی»

اسماعیل خان پس از آنکه لقب «امیر» را کمائی کرد که البته مقصد و مفهوم آن «آمریت» جبهه جهاد بود، در راس جمعی از نمایندگان مجاهدین به پشاور سفر کرد تا با رهبران جهادی مقیم پشاور دیدار

و درعین زمان پلان کاری مطروحه خود را به آنها ارائه دارد. اومیخواست طی این سفر درقدم اول جبهه جنوب غرب را درچارچوب تشکیلات جهادی که درپشاور بکارآغاز و توجه جهان غرب را به خود جلب کرده بود، رسمیت بخشد و درعین زمان بتواند ازکمک های مالی و تسلیحاتی که برای تنظیمهای جهادی داده می شد، استفاده کند. اسماعیل خان درباره سفر خود به پشاور چنین می گوید: «درآن زمان به خاطر مشروعیت اینکار با جمعی از نمایندگان مجاهدین به مرکز رهبریت جهادی به پشاور رفتیم و اولین گراف از ساختن یک تشکیلات اسلامی را ارائه کردیم. من یقین دارم که تشکیلات ما اولین تشکیلاتی بود که بطور منظم روی یک کاغذ حدود یک و نیم متر ساخته شده بود. این گراف تشکیلات کمیته های سیاسی، فرهنگی، اداری، مالی، زراعتی، صحتی، قضائی و سارنوالی را ارائه میکرد. گراف را به پشاور بردیم و استاد ربانی آنرا منظور کرد و به هرات برگشتیم. مقدار 1000 میل سلاح از جمعیت اسلامی گرفتیم.» (مؤخذ شماره 24-صفحه 368)

اسماعیل خان طی یک مصاحبه با رادک سیکورسکی بیان داشت که : «من وابسته به کدام سازمان اخوت نبودم، بلکه من به صفت یک فرد مسلمان از آغاز دربرابر کمونیست ها و شوروی ها فعالیت نمودم. من احتیاجی به دستور گرفتن نداشتم، زیرا دساتیر اسلام مشخص بوده و قرآن مجید حاوی رهنمودهای واضح و روشن میباشد.» (مؤخذ شماره 11-صفحه 324)

اینکه چرا اسماعیل خان خود را بایکی از سازمانهای نزدیک به «اخوت» یعنی «اخوان المسلمین» پیوند داد و چطور موصوف با جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی به موافقه رسید و عضویت آن حزب را قبول کرد، سوالیست که جواب آنرا میتوان از وراى بعضی تبصره ها دریافت کرد. گفته میشود که او برای کسب

حمایت و جلب کمک بیشتر از بین دو تنظیم قوی و اما رقیب یعنی جمعیت اسلامی استاد ربانی و حزب اسلامی حکمتیار یکی را باید انتخاب میکرد و نیز گفته میشود که او «جمعیت» را به دلیل همسوئی نسبتاً ملایمتر فکری و احتمالاً قومی - زبانی ترجیح داده باشد و نیز ممکن است استاد ربانی با وعده کمک های بیشتر توانسته بود یک همکار قوی را در حوزه جنوب غرب که دارای اهمیت ستراتیژیک بود، برای تنظیم خود جلب کند. بهر حال بنا بر هر دلیل که بود، این پیوند در سال های بعد توأم با حوادث پراز نشیب و فراز، اثرات مهم را بار آورد که روی آن صحبت خواهیم کرد.

چندی بعد از سفر پشاور با سازماندهی منظم نظامی و تشکیل غند مسما به «حضرت حمزه (رض)» فعالیت های جهادی به حیث یک رکن جمعیت اسلامی در جنوب غرب آغاز شد که مقرر فرماندهی آن در فاصله 9 کیلومتری شهر درقریه «تلاب» قرار داشت. ایجاد کمیته های سیاسی، فرهنگی و اطلاعاتی که در چارچوب یک شورای 180 نفری فعالیت میکرد، امور جهادی را در آن منطقه بطور قابل ملاحظه گسترش داد. به گفته اسماعیل خان: در آن زمان تنظیم جمعیت در هرات اکثریت داشت و احزاب دیگر نیز بودند از قبیل حزب اسلامی، محاذ ملی، جمعیت العلما و دیگران که به تناسب جمعیت اسلامی تعداد شان بسیار کم بود. کثرت طرفداران جمعیت اسلامی موجب شد تا آنها با دیگر جناح ها دچار درگیری های شدید ذات البینی نگردند، طوری که در سائر جبهات کشور بیش از آنکه با دشمن مقابله کنند، درگیر برخوردها بین خود شدند.

4- جبهات شهید افضلی

خانواده افضلی واقعاً یک خانواده شهید پرور هرات است که جوانان آن در طول سالهای جهاد بر علیه دشمن متجاوز و رژیم دست نشانده

شوروی از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نکردند و چند عضو این خانواده جانهای شریف خود را در این راه قربان کردند. گفته میشود که مؤسس این جبهه درهرات جوانی بنام حفیظ الله افضلی بود که در پوهنتون کابل در رشته ژورنالیزم تحصیل کرد و در آنجا با گروه مسمی به «جوانان مسلمان» آشنا شد که سابقه فعالیت های این جنبش به دوره شاهی و دهه دموکراسی میرسید.

جنبش جوانان مسلمان از نظر فکری بیشتر با گروپ های اخوان المسلمین مصر شباهت دارد و بنیان گذاران آن نیز از جمله کسانی بودند که اکثر در مصر تحصیل کرده و در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل تدریس میکردند. یک عده از رهبران این جنبش در زمان جمهوری شهید محمد داؤد خان بعد از گرفتاری مولوی فیضانی و توطئه جنرال میراحمد شاه که منجر به زندانی شدن عده ای از این گروپ گردید، عرصه فعالیت را در کشور بر خود تنگ دیده به پاکستان فرار کردند و در آنجا به حمایت و رهنمائی دستگاه نظامی و استخباراتی پاکستان فعالیت علیه حکومت افغانستان را آغاز نمودند. همین ها بودند که در ماه اسد 1354 (جولای 1975) به پنجشیر و لغمان حمله کردند و اما شکست خوردند. همین حادثه یکی از عوامل مهمی بود که موجب شد تا شهید داؤد خان موقف خود را بین جناح های چپ و راست در وسط تعیین کند و در قدم نخست دست به تصفیه پرچمی ها از دستگاه حکومت بزند.

حفیظ الله افضلی که از سال 1350 با جنبش جوانان مسلمان پیوسته بود، در سال 1354 یکجا با احمد شاه مسعود و دیگران در حمله پنجشیر اشتراک کرد و در بر خورد با قوای حکومتی شدیداً مجروح و اسیر گردید و زندانی شد. او بعداً در زندان احتمالاً در اثر جراحات وارده وفات کرد.

این حادثه بر صفی الله افضلی برادر جوانتر حفیظ الله افضلی تأثیر کرد و به دنبال راه برادر با جدیت قدم گذاشت. او بعد از کودتای ثور در ماه میزان 1357 در زمان تره کی بازداشت و برای مدت کوتاه در وزارت داخله زندانی شد. پس از رهائی در زمستان همان سال به هرات آمد و با عضویت در «شورای شهری» هرات در جمع دیگر فعالان سیاسی آنجا در راه اندازی قیام 24 حوت نقش مهم بازی کرد. از آن به بعد جهاد را برعلیه رژیم و بخصوص بعد از تجاوز قوای شوروی در کشور پیشه خود ساخت و تا پایان زندگی دمی آرام نگرفت. صفی الله افضلی جبهه خود را باز کرد و آنرا مسما به نام برادر شهید خود حفیظ الله افضلی ساخت و به سرعت فعالیت های جبهه را وسعت بخشید. روابط او با سائر جبهات حوزه جنوب غرب بسیار نزدیک و هدفمندانه بود. آنچه جبهه افضلی را از دیگران متمایز می ساخت، همانا تعقیب راه برادرش و شیوه فکری بود که بر مبنای افکار «اخوانیت» و همبستگی با جمعیت اسلامی می چرخید. به زعم اینکه اسلام سرحد نمی شناسد، در این جبهه جوانان مسلمان اعم از کرد، ترک، عرب و ایرانی باهم همکار و هم رزم بودند. صفی الله افضلی در 16 سرطان 1366 (جولای 1988) در جریان یک ماموریت جهادی در مسیر شاهراه تربت جام-تایباد در ایران هدف یک توطئه قبلاً طرح شده از طرف خاد وکی. جی. بی. به وسیله یکی از گماشتگان محلی و مزدور (از جمله ملیشه ها شخصی بنام سیف الله؟؟) قرار گرفت و با دونفر از همراهان (هریک محمد جمعه مشهور به سیاه و یار محمد زوری) یکجا شهید شد.

پس از او برادر دیگرش عزیزالله افضلی سرکردگی جبهه را به عهده گرفت و هدایت الله افضلی (برادر دیگر) در بخش خدمات جبهه فعال گردید. یکی از برادر زاده های جوان ایشان بنام نعمت الله افضلی نیز در راه جهاد جان خود را فدا کرد. قابل ذکر است که جبهه افضلی به

تأسی از روابط نزدیک فکری که با اراکین جمعیت اسلامی، بخصوص برهان الدین ربانی داشت، از طریق سید نورالله عماد با پول و سلاح بیشتر حمایت میگردید. این وضع موجب بروز بعضی مشکلات و تنش‌ها بین آنها و جبهات زیر نظر اسماعیل خان شده بود که تا مدتها بعد از جهاد نیز دوام داشت. (درزمینه بعداً صحبت خواهد شد: مبحث انگیزه‌ها و علل سقوط هرات بدست طالبان)

5- نقش «شورای شهری» در طول سالهای جهاد

در این ارتباط کارنامه‌های «شورای شهری» در طول سالهای جهاد بطور منظم و بسیار مثمر ادامه داشت و باید از خدمات همه اعضای این شورا، بخصوص نقش یک شخصیت دلسوز و فعال حاجی محمد صدیق مشهور به «حاجی لالا» که بعد از زندانی شدن محمدافضل شهیر و دگرمن سلطان احمد مسؤلیت امور را بدوش گرفت و تا ختم جهاد از همکاران صادق جهاد و شخص اسماعیل خان بود، یاد و قدردانی کرد. در آنوقت شورای شهری به خاطر تنظیم بهتر مبارزه در داخل شهر و در قلب دشمن به ایجاد کمیته‌های فرهنگی، مالی، نظامی، دعوت و تنظیم شورای زنان پرداخت. توانائی شورای شهری در کشف پلانه‌ها و عملیات دشمن بصورت چشمگیر انکشاف کرده بود، تاحدی که اعضای این شورا به کمک مردم اکثر پلانه‌های عملیاتی دشمن را با رخنه کردن در حلقه‌های مهم رژیم کشف کرده و به اطلاع مجاهدین می‌رسانیدند.

اسماعیل خان به این حقیقت اعتراف میکند که جهاد در ولایت هرات تنها با اسلحه نبود و میگوید: «مجاهدین که در خط مقدم جبهه قرار داشتند، با اسلحه و اما فرهنگی‌های ما با قلم دوشادوش مجاهدین داخل جهاد بودند، به عبارت دیگر در هرات اصلاً جهاد شمشیر و قلم یکجا تا آخرین روز پیروزی در برابر دشمن می‌جنگید». جرایدی

بنامهای «بشارت»، «راهیان نو»، «همسنگر» و مجلات «توحید سنگر» و «ندای مسلمانان» همه با وسایل ابتدائی نشر و بدسترس مردم قرار داده میشد. این نشرات از یکطرف پیام آور جهاد به مردم بود و از طرف دیگر حمایت مردم را از جهاد بیش از پیش تقویه میکرد.

نفوذ اجتماعی شورای شهری در بین مردم ملکی و تجار ملی (از جمله حاجی عبدالله تیل فروش، حاجی عنایت الله دوکاندار، حاجی عبدالظاهر، حاجی عبدالحی و حاجی یعقوب و عده دیگر) طوری بود که آنها مبالغ هنگفت را در اختیار کمیته مالی این نهاد می گذاشتند تا در رفع نیازمندیهای جبهات جهادی از آن استفاده بعمل آید.

یک موضوع بسیار مهم در شورای شهری هرات همانا نقش زنان است که با موثریت بسیار امور محوله را در جوار مردها پیش می بردند. حاجی لالا در یاداشتهای خود از نام چند خانم یاد میکند که در کمیته زنان خدمات با ارزشی را انجام داده بودند، از جمله هاجره مشعل، امینه فضل، معصومه الیم، صابره امیری، عزیزه ساعی، رحیمه احمدی، ماری احمدی، صدیقه عطائی، لیلا شریفی و یک عده دیگر که اینها همه در قسمت پخش اطلاعات و اعلامیه ها، انتقال سلاح از یک محل شهر به محل دیگر فعالیت میکردند.

لازم به تذکر است که حاجی لالا چند بار از طرف عمال رژیم بازداشت و مورد استنطاق قرار گرفته بود که به قول خودش: «چندین مراتبه توسط حکومت کفر و الحاد بداخل خاد بندی شدم. مرتبه اول در سال 1364 مرا بنام مشاور اسماعیل خان معرفی کردند، یکنفر مشاور روس همراهی چهار نفر از کابل و شش نفر از هرات مدت 17 روز از من در خاد هرات تحقیق نمودند. اولین سوال که از من کردند، برای شان

گفتم که سواد ندارم. در طول مدت تحقیق هر چند بر من فشار آوردند، گفتم سواد ندارم، خودشان سوال می نمودند و خودشان جواب را نوشته و نشان انگشت مرا روی کاغذ می گرفتند. مشاور شوروی خوب فارسی می فهمید، لکن فارسی حرف نمی زد. خانه مرا چندین بار بازرسی کردند، کدام سند نیافتند. بالاخره روز هفدهم مشاور شوروی گفت که شما شخص بیسواد را برای من به حیث مشاور اسماعیل خان معرفی می کنید، شما باید اسناد به من حاضر کنید. لطف خدا هیچ نوع سند از من بدست نیاوردند و به کمک دوستان از قید رها شدم. در سال 1367 بار دیگر مرا بندی کردند... آنوقت خالقیار (از سرشناسان هرات) والی هرات بود، وقتی موضوع را با او در میان گذاشتم و کمک خواستم، گفت که هیئت به ریاست رزمنده معین وزارت خاد از کابل آمده بود، اینکه باز هم هیچ سند مبنی بر جرم نیافتند، ناگزیر مرا بار دیگر رها کردند...» (مؤخذ شماره 60 - پرسشنامه)

یکی از خصوصیات استثنائی حاجی لالا این بود که با آن همه مبارزه و زحمت طولانی در سالهای جهاد، هیچ مقامی را بعد از پیروزی جهاد برای خود و یا فرزندان خود مطالبه نکرد و دوباره به همان شغل اصلی خود که کار تخنیک موتر بود، روی آورد و دکان خود را به کمک دو پسر خود باز کرد. خدمات حاجی لالا در شب فتح هرات و ورود مجاهدین پس از سقوط رژیم کمونیستی کابل فراموش ناشدنی است، زیرا او پلانی را که از طرف اسماعیل خان برایش سپرده شده بود، در هماهنگی با مجاهدین مو به مو تطبیق کرد. هنگام سقوط آن شهردست مجاهدین، کوچکترین دستبرد به دارائی عامه و اشخاص صورت نگرفت و هیچ نوع بی حرمتی به مردم، ولو کسانی که با رژیم همکار و یا خوشبین بودند، نرسید. این مرد

نیکوکار در اوائل سپتمبر 2008 در هرات چشم از جهان پوشید و نام نیک از خود بیادگار گذاشت. (مؤخذ شماره 61- مقاله)

6- تاکتیک ها و روش های عملیاتی

اسماعیل خان طی یک مصاحبه اختصاصی بسیار مفصل که با محمد یوسف قوام احراری در اواخر سال 1382 انجام داد، درباره تاکتیک ها و روشهای عملیاتی خود در برابر دشمن چنین بیان کرد: «بعد از تشکیل امارت، عملیات خود را وسیع ساختیم و به طرف بادغیس بردیم و گروه ها را به ولایات همجوار ارتباط دادیم تا جنگ در یک نقطه متمرکز نباشد و دشمن را در هر منطقه مصروف کرده باشیم. از یکطرف میشد که دشمن به شکل «سرگردان» با مصرف بسیار بزرگ به جنگ کشانیده شود و از طرفی بتوانیم توانائی جنگ را از دشمن بگیریم. روزی دشمن در شمال، روزی در جنوب، روزی در بادغیس و روزی در غور حمله میکرد. عملیات منظم ما وسیله میشد که دشمن متحرک از سال 1359 بالاخره به دفاع کشانیده شود. در سال 1361 رژیم از حال تعرض های دوامدار به لشکرکشی های بزرگ پرداخت که این توانائی را به تنهائی نداشت. رژیم مجبور شد از قوای روس کمک طلب کند. بالاخره در اثر تعرضات دوامدار ما تحرکات و سائل دشمن از حالت انفرادی به شکل کاروان های دسته جمعی کشانده شد. دیگر دشمن به تنهائی توان اکمالات ولایات همجوار را نداشت. در اثر حملاتی که به هر گوشه و کنار صورت میگرفت، ولسوالی ها به هرجا به شکل محاصره درآمد. در اثر تبلیغ علما و تشکیل قرارگاه ها و کمیته ها، مناطق وسیع در بیرون شهرها به کنترل ما می آمد. تنها مراکز خود ولسوالی ها به شکل سمبولیک در دست قوای دشمن باقی ماند. اکمالات دشمن که به شکل انفرادی به وسیله یک موتر صورت میگرفت، به

کاروانها مبدل شد و این هزینه ای بود بسیار بزرگ که بیش از حد به پرسونل ضرورت داشت. اکمالات گاه بیگانه از طریق هوایی توسط هلیکوپترها صورت میگرفت. مراکز به اصطلاح روسها جمع شد و چندین مرکز به یک مرکز مبدل گردید و ساحه بیشتری آزاد شد و روحیه بیشتر بین مردم ایجاد گردید. اما نقصی که در اینجا بود، دشمن دیگر توانائی رفتن بطرف مجاهدین را به شکل گروپ های کوچک و انفرادی نداشت. سرانجام تلافی حملات توسط بمباردمان های بسیار قوی صورت میگرفت. دشمن بالاخره بجای یک یا دو عراده موتر که در ابتدا برای رفتن بعضی نقاط استفاده میکرد، مجبور شد تا از چند میگ روسی و چند هلیکوپتر استفاده کند. با پیدا شدن سلاح ضد هوایی سرانجام حرکات هلیکوپترها کاملاً محدود شد و دشمن با بمباردمان های بسیار وحشیانه از ارتفاعات بلند که بطور دقیق هدف گیری کرده نمیتوانست، موجب تلفات بسیار سنگین انسانی میشد. این بمباردمان های بیش از حد و بدون هدف گیری سبب شد که مردم به مهاجرت دسته جمعی اقدام کنند و سرانجام از سال 1361 هجرت به شکل دسته جمعی شروع شد و مردم بطرف بیرون از مرزها مهاجرت کردند و این وضع موجب شد تا قرارگاه های ما وسیع تر گردد و دشمن به لشکرکشی ها آغاز نماید. جنگ ما از حالت پارتیزانی در سال 1361 و 1362 به جنگ جبهوی تبدیل شد. جنگهای جبهوی تلفات بسیار زیاد داشت، اما مردم به اثر بمباردمان های بیش از حد، قریه جات را تخلیه کرده بودند. سرانجام ما میتوانستیم که سدهای دفاعی ترتیب کنیم و دشمن دیگر از حملات لشکرکشی دست کشید. توانائی لشکرکشی را از دشمن گرفتیم و سرانجام دشمن مجبور شد به آخرین راه و چاره توسل بجوید و دیوارهای آتشین مین و کمر بند ها را تشکیل کند تا بتواند

از حملات دوامدار ما به داخل شهر جلوگیری کند.» (مؤخذ شماره 24 - صفحه 369-370)

اسماعیل خان راجع به ماین گذاریها و تشکیل کمربندها توسط دشمن میگوید: «اولین کمربند امنیتی به هدایت و رهنمائی جمعه اچک - قوماندان قول اردو در سال 1364 (1985) از قسمت محل باباجی به استقامت پای منارها، خواجه کله، درب عراق و بالاخره به زیارت سلطان آقا ایجاد شد. این کمربند امنیتی با 4 خط ماین به دو طرف آن به فاصله تقریباً 20 متر دورتر از خود پوسته ها کمربند ساخته شد. این ماین ها تا اکنون هم که سالها از ختم جنگها می گذرد و بارها توسط گروههای ماین پال پاکسازی شده است، مردم را داغدار می سازد. با اولین کمربند امنیتی آنها به این فکر شدند که جنگ را از داخل شهر قطع کنند اما خوشبختانه وقتی خط مرزی بین آنها و دشمن مشخص شد، مجاهدین در مبارزه خود مصمم تر شدند. تشبیت این خط برای مردم و مجاهدین روحیه بیشتر داد، چون دانستند که دشمن کاملاً خود را در داخل دیوار آتشین ماین و کمربند امنیتی قرار داده و قصد بیرون شدن را ندارد و به دفاع از یک خط مدافعوی در اطراف شهر پرداخته است. اما ما به این اکتفا نکرده، جنگ ها را شدیدتر ساختیم و عملاً شهر را زیر فشار بیشتر گذاشتیم. دیگر ما از بیرون شهر مطمئن شده بودیم، چون در بیرون از شهر دشمن جای برای مقاومت نداشت». دشمن چندین کمربند امنیتی را در فواصل مختلف از شهر تشکیل کرد و اما مجاهدین از طریق باز کردن معبرهای باریک که از بین ماینزارها عبور میکرد، کمربند ها را درهم شکستاندند و به حملات خود بر پایگاه های نظامی رژیم ادامه دادند. (برای معلومات مزید دیده شود: مؤخذ شماره 24 - صفحه 371-372)

اسماعیل خان راجع به راز و رمز موفقیت ها در جبهات جنوب غرب دلائل آتی را ذکر میکند:

یک - اعتقاد دینی مردم و تجاوز علنی قوای شوروی موجب نفرت روزافزون مردم از رژیم گردید ،

دو - ما با جبر بر مردم تحمیل نشده بودیم ، بلکه مردم و اغلب گروپهای جهادی ما را انتخاب کرده بودند و بر ما اعتماد کامل داشتند .

سوم - اداره و نظمی را که به وجود آورده بودیم ، موفق شده بود که از ظلم و تعدی و اکثر جنایات جلوگیری نماید و با کسب رضایت مردم از کمکها و حمایت همه جانبه مردم برخوردار بودیم . مردم پیوسته به ما مواد خوراکی ، پول و حتی اسلحه را که توسط افراد روسی بفروش میرسید ، از بازار سیاه خریداری کرده ، به ما ارسال میکردند .

7- اهداف و فیصله های شورای «ساغر»

ساغر محلی است در جنوب غرب ولایت غور ، نزدیک به سرحد ولایت هرات و فراه که در یک دره ناهموار و مرتفع ، اما سرسبز و شاداب با هوای گوارا قرار دارد . رادک سیکورسکی اولین گزارشگر خارجی است که برای اشتراک در شورای ساغر فاصله های طولانی و پرخطر را به معیت چند مجاهد هراتی منسوب به اسمعیل خان طی کرد و چشمدید خود را در کتاب معروف خود «خاک اولیا» به رشته تحریر درآورد . او درباره این محل می نویسد: ما به رهنمائی هراتی ها با سرعت بالای اراضی خشک و ریگی کوهستانها روان گردیدیم و از پوسته های امنیتی سه حلقه دفاعی اطراف محل شورا گذشتیم . ساعتی بعد ساغر پدیدار گشت که ردیفی از خانه ها در جایگاه بلند بالای سنگلاخ در آن نمایان بود... شهر از آنچه به نظر می رسید ، بزرگتر بود . تیغه کوه در مجاورت بخش شرقی شهر قرار

داشت، در عقب تیغه کوه وادی سرسبز و شاداب واقع بود... مملو از درختان میوه و تاکستان‌ها... این همه زیبایی در حقیقت محصول جوی خروشانی بود که از شیله‌های کوه سرازیر می‌شد و آب آن در جویبارهای کوچک به هر طرف جریان داشت. در زیر درختان که با تخته‌های قالین فرش شده بود، مردان مسلح در حدود سه صد نفر نشسته بودند. سرسختی از قیافه‌های این مردان نمایان بود. در جایگاه بلند مرد ریشدار حدود چهل ساله نشسته بود. من او را از روی عکس‌هایش که در پایگاه مجاهدین نصب بود، شناختم، او اسماعیل خان بود. او که انتظار رسیدن مرا داشت، بادیدم به پا خاست و خوش آمدید گفت، بعد مرا به دیگران معرفی کرد که خبرنگار هستم... در دو طرف او ملا نقیب الله قوماندان جمعیت درقندهار، حاجی عبدالکریم قوماندان بادغیس، ملک دین محمد احمد خیل قوماندان جبهه وردک، داکتر فیض الله قوماندان لوگر و سائر قوماندانهای بلند پایه جمعیت دیده می‌شدند. هریک از قوماندانها با عده از مجاهدین مسلح خود آمده بودند و تعدادشان جمعاً به 1200 نفر میرسید. محل گردهمآئی بر علاوه حمایت طبیعی تیغه کوه، با نصب سلاح‌های ثقیل مدافع هوایی و راکت‌های ستنگرمحافظت گردیده بود. شورای ساغر که در اوایل سرطان 1366 (جون 1987) به ابتکار اسماعیل خان دائر شد، برای مدت تقریباً سه هفته طول کشید و فیصله‌های آن که طی یک اعلامیه در آخرین روز اجلاس ابلاغ گردید، حائز اهمیت بسزا بود. (متن قطعنامه شورای ساغر در ضمیمه... دیده شود)

یکی از مواد عمده اعلامیه شورای ساغر آن بود که: با کمونیست‌ها و روسها هیچگونه مصالحه و آشتی قابل قبول نیست... روسها باید بدون قید و شرط قوای خود را از کشور خارج کنند و کمونیستان را با خود ببرند. اتحاد شوروی مکلف به تادیبه غرامات جنگی است. اما

مهمتر از همه ابراز نگرانی و عدم اعتماد قوماندانها به اختلاف در سطح رهبری تنظیم ها درپشاور بود و نیز تاکید بر این موضوع که در مورد آینده کشور، باید کسانی تصمیم بگیرند که در داخل کشور می جنگند. این نکته بسیار حساس و مهم در سالهای بعد بیک معضله بزرگ تبدیل گردید و موجب جنگ قدرت بین قوماندان ها و فضای بی اعتمادی بین آنها و سران تنظیمها گردید. (مؤخذ شماره 11 - صفحه 158 و 159)

اسماعیل خان طی مصاحبه های بعدی درباره دلایل تدویر این شورا گفت که هدف اصلی آن وحدت و انسجام فعالیت های مجاهدین بود و توضیح داد که: در آن زمان ایجاب میکرد که جنگ های مجاهدین از جنگهای پارتیزانی و گروهی بطور غیرمنظم به جنگ منظم تبدیل شود، زیرا از یکطرف تعداد گروههای مجاهدین زیاد شده بود و از طرف دیگر سلاح و امکانات بهتر در اختیار مجاهدین قرار گرفته بود و نیز روسها میخواستند هر جا را که گرفته بودند، آنرا محافظت کنند. مجاهدین باید جلو پیشرفت روسها را می گرفتند و آنها را باید در ساحه شهرها در محاصره قرار میدادند تا مردم مطمئن می شدند که دیگر روسها توانمندی آمدن به داخل ولسوالی ها و مناطق مجاهدین را ندارند. با این ترتیب ممکن بود از مهاجرت بیش از حد مردم به خارج کشور جلوگیری کرد. مردم با این حال میتوانستند در ده و قریه خود باقی مانده به کشت و زاعت خود بپردازند و مجبور نشوند به دلیل فقر مهاجرت کنند. روی این دلایل لازم بود تا ساحه حاکمیت دشمن محدود میگردد و بر ساحه زندگی آزاد مردم افزوده می شد.

برای نیل با این هدف لازم بود تا جنگ هماهنگ و منسجم گردد و باید از یک شهر به چند ولایت کشانده شود. اسماعیل خان در این ارتباط گفت: ما به این فکر افتادیم که یک شورا از تمام قوماندان

های کشور تشکیل کنیم تا با ایجاد ارتباط دوامدار و یک پلان عملیات منظم سرتاسری از حملات روسها دریک منطقه جلوگیری کرده باشیم. همین بود که شورای ساغر را دائر کردیم و درآن بیش از 1200 نفر اشتراک داشتند و به این نظر رسیدیم که جنگها حالت منظم بگیرد و روسها نتوانند حالت تعرضی داشته باشند و حالت تعرضی شانرا باید به حالت دفاعی تغییردهیم. بخاطری که روسها وقتی بیک ولایت حمله می‌کردند، میتوانستند به مدت دو یا سه ماه یا بیشتر و یا کمتر جنگ کنند و دراین مدت، دیگر ولایات حالت ناظر را داشتند تا ببینند که سرنوشت چه میشود. در شورا طوری فیصله شد که هرزمان که دریکی از ولایات حمله صورت گیرد، درولایات دیگر مجاهدین باید همزمان حملات خود را آغاز کنند. اگر پلان اشغال یک شهر یا ولسوالی از طرف مجاهدین رویدست بود، مجاهدین درنقاط دیگر عملیات هماهنگ را شروع نمایند تا روسها نتوانند به کمک همدیگر خود را از یک شهر به شهر دیگر برسانند. بدینوسیله حملات منسجم و قوی روسها در یک محل ضعیف و تقسیم میگردد. ما با این تاکتیک توانستیم عملیات روسها را از حالت تعرضی به حالت دفاعی بکشانیم و مانع پیشروی آنها شویم. با تعقیب فوری همین شیوه، روسها مواجه با جنگهای همزمان درمحلات مختلف شدند و مجبور به تجدید نظر درمورد ادامه فعالیت های جنگی خود درافغانستان گردیدند که سرانجام منجر به خروج شان در 26 دلو 1367 (مطابق 15 فبروری 1989) از کشور شد. (دیده شود: مؤخذ شماره 24-صفحه 375-377)

8- گزارش مختصر از جنگ های «زنده جان»

اگر نگاهی به نقشه تقسیمات ملکی ولایت هرات انداخته شود، دیده میشود که ولسوالی «انجیل» در یک موقعیت مرکزی ولایت قرار

دارد و شهر هرات نیز در حدود همین ولسوالی محدود شده است، لذا انجیل در طول سالهای جهاد یکی از قویترین پایگاه‌های جهادی آن ولایت محسوب می‌شد. ولسوالی زنده جان که در غرب انجیل و گذره موقعیت دارد، دومین پایگاه و مرکز مهم عملیات جهادی حوزه جنوب غرب بشمار میرفت و در سالهای 1367 تا 1370 با آنکه چندین بار آماج جنگ‌ها و حملات پیهم شوروی و حکومت دست‌نشانده قرار گرفت، اما هیچگاه از پانفتاد و همواره زیر نظر اسماعیل خان (امیر حوزه)، علاؤالدین خان (قوماندان فرقه حضرت حمزه)، حاجی میرعبدالخالق خان (معاون امارت)، محمد عارف خان (معاون فرقه حمزه) و سائر قوماندانهای جهادی آنجا نه تنها در امور نظامی، بلکه در ساحات اداری و تاسیسات صحتی و فرهنگی و گدامهای ذخیره مواد لوژستیکی موفقیت‌های چشمگیر داشت. این موقف و موقعیت در حقیقت خار چشم دشمن بود و هر چند میکوشید تا این پایگاه استوار را درهم کوبد، به آن موفق نمی‌شد، تا آنکه صبح زود 14 ثور 1370 (4 می 1991) حکومت نجیب در کابل تصمیم گرفت تا این ولسوالی را به محاصره بکشاند. شب قبل به مجرد رسیدن این خبر شورای جهادی آنجا تدابیر مقدماتی و دفاعی را رویدست گرفت و در محلات حساس گروپهای کوچک و اما سرسپرده جهادی را که تعداد شان از 200 نفر تجاوز نمی‌کرد، با تجهیزات بسیار کم که در اختیار داشت، توظیف کرد. شب هنگام همه در محلات خود کمین گرفتند و انتظار حمله دشمن را برای فردا می‌کشیدند. دشمن با تانک و توپ و انواع سلاح خفیفه و ثقیله مجهز بود که از هوا طیاره‌های بمب افکن آنها را حمایت می‌کرد و تعداد شان در این حمله بالغ به 6000 نفر مسلح میرسید و تحت قومانده یک جنرال کمونیست بنام عبدالرؤف بیگی (قوماندان فرقه 17 هرات) به حمله در زنده جان آغاز کرد.

هنوز هوا تاریک بود که طیارات دشمن بر آسمان ولسوالی پدیدار گشت و شروع به ریختن پیهم بمب‌ها در قریه‌های همجوار مرکز ولسوالی و درحواشی پایگاه‌های جهادی کرد. مردم زنده جان با تجارب سالهای قبل همه برای حفاظت جان خود درهمچو حالات جاهای امن درزیرزمینی‌ها حفر کرده بودند. دیری نگذشت که تانکهای بزرگ دشمن از گردنه‌های کوه عقب‌پروژه سمت نمایان شد که دشت «ترکه» را پر از گرد و غبار ساخت. سلاح دست‌داشته مجاهدین توانائی دسترسی به 500 متر را نداشت. آنها مجبور بودند درکمین باشند تا تانکهای دشمن در فاصله نزدیک آنها برسد و آنوقت به فیر شروع کنند. در فاصله کوتاه خطر افشای محل کمینگاه مجاهدین برای دشمن و از بین بردن آنها وجود داشت. اما مجاهدین ساحه را وجب به وجب می‌شناختند و به مجرد نزدیک شدن قوای دشمن محل اختفا را تغییر میدادند و جنگ را بطور حمله و گریز از یک جا بجای دیگر می‌کشانیدند. گاهی درعقب دیوار قلعه و زمانی درمیان جویبارها و هم درعقب درختان باغها دشمن را سرگردان و هدف‌گیری آنها را مغشوش می‌ساختند. با فرا رسیدن شب تانکها دوباره به پایگاه ساحوی خود میرفتند و صبح زود بار دیگر این وحشت از هوا و زمین آغاز می‌شد.

یک شاهد عینی می‌گوید: «مجاهدین غوریان دسته‌دسته به کمک مجاهدین زنده جان میرفتند و درعرض راه مردم را میدیدم که بادست خالی همراه با عیال و اولاد با چهره‌های اندوهبار و پراز گرد و خاک ساحه زنده جان را به قصد غوریان ترک میگفتند. نزدیکی «خم‌ماکو» جمعی از مجاهدین را دیدم که اجساد شهدا را برای خاکسپاری حمل میکردند و چند زخمی را بربالای الاغ‌ها نقل داده و برای تداوی به غوریان می‌بردند. دراین سال آب خیزی دریا از هر سال دیگر بیشتر شده و راه رفت و آمد را بسوی غوریان مشکل

ساخته بود که در تاریکی شب باید از آن عبور می شد». این شاهد عینی وقتی به قریه های نزدیک مرکز زنده جان رسید، چشم دید خود را چنین بیان میکند: «اکثر خانه ها خالی و اسباب و لوازم زندگی مردم به روی حویلی و حتی کوچه هر جا پراکنده شده بود. این وضع حکایت از حمله و حشیانه قوای حکومتی و ملیشه های مربوطه در روز قبل میکرد که مقداری را به تاراج برده و مقداری را بیرون ریخته بودند. در بین طویله گاو و گوسفندان را به رگبار بسته و همه جا را خون حیوانات بیگناه رنگین ساخته بود. اگر آنها با مردم درستیز بودند، حیوانات چه گناه داشتند. وقتی شب فرا رسید، مردم قریه از زیر زمینی ها بیرون برآمدند و در جستجوی گمشدگان خود شدند. چند جسدی را پیدا کردند و در تاریکی شب در جوار قریه به خاک سپردند. لاش حیوانات را نیز زیر خاک کردند تا از تعفن آن جلوگیری شود. در شب خبر رسید که دشمن راه عبور از دریا را بسوی غوریان بسته و چهار اطراف را محاصره نموده است. فقط راهی که برای گریز آنهم در تاریکی شب میسر بود، همانا از بین «قروق» و حصه «کال قمی» متصل دریا است که به طرف شکیبان امتداد دارد. روز 16 ثور قبل از طلوع آفتاب «قلعه ریگ» و «قلعه عزت» از زمین زیر فیر توپخانه و از هوا زیر بمبارد مدهش قرار گرفت که از شدت فیرها هیچکس نمی توانست سر از کمینگاه بلند کند. بعد از یک ساعت گلوله باری، عساکر پیاده دشمن به حمایت تانکها شروع به پیشروی کردند. جنگ سخت در گرفت، ولی مقاومت جسورانه مجاهدین با وجود تعداد بسیار کم در برابر یک قدرت عظیم معجزه آسا چنان پیش میرفت که گوئی در جنگ بدر می جنگند. سلسله حمله ها برای دو هفته پیهم دوام کرد و هر روز شدیدتر از روز پیشتر می شد. تا آنکه بر روز 30 ثور قوای دشمن از زنده جان عقب نشینی کرد و دیگر آوازی از فیرهای پیهم شنیده نشد و به این ترتیب حماسه جنگ و مقاومت

مجاهدین در زنده جان درتاریخ جهاد آن ولایت برای همیشه زنده و جاوید ماند. البته یک عده از افراد و چند سرکرده و یکی دو قوماندان جهادی در این جنگ جام شهادت نوشیدند که یادشان با همه شهدای گلگون کفن و وطن گرامی و روانشان در قرب رحمت الهی باد!

در گزارش فوق شمه ای از حوادث جنگ زنده جان که مدت 9 ماه بطول انجامید، با استفاده از رساله دست نویس عبدالعلی نوراحراری که در 70 صفحه تحریر و در اختیار من قرار دادند، بیان شد. امید است ایشان روزی متن کامل آنرا به حیث یک سند حماسه آفرین جهاد مردم افغانستان به نشر برسانند.

9- آیا ایران و پاکستان در تقویه جبهات جنوب غرب نقش داشتند؟

چنانکه در بالا بیان شد، اسماعیل خان بعد از انتخاب به امارت جبهات جنوب غرب به معیت جمعی از قوماندانها در سال 1359 (1980) به پاکستان سفر کرد و به تنظیم «جمعیت اسلامی» استاد ربانی پیوست و با اخذ یکهزار میل سلاح از آن تنظیم به هرات برگشت. این اولین و آخرین سفر اسماعیل خان در طول 14 سال جهاد به پاکستان بود. واضح است که تنظیمهای جهادی مقادیر اسلحه را که از طریق کشورهای علاقمند به جهاد از جمله ایالات متحده امریکا به پاکستان ارسال می شد و در اختیار مقامات نظامی آن کشور قرار میگرفت و آنها بعداً نظر به معیارهای مختلف به سران تنظیمها می دادند تا هریک آنرا به جبهات مربوطه خویش ارسال و در دسترس مجاهدین بگذارند. اینکه جمعیت به جبهه جنوب غرب برای یکی از منسوبین فعال خود یعنی اسماعیل خان تاجه حد کمک پولی و اسلحه کرده است، ارقام موثق در دست نیست و اما مبرهن

است که نسبت بعد فاصله و موجودیت گروه های دیگر در طول راه بین پشاور و هرات و ترس از اینکه مبادا اسلحه بدست گروههای رقیب و یا قوای حکومتی بیفتد، ارسال اسلحه از پشاور به جبهات مربوط اسماعیل خان به خطر مواجه بود. لذا طوریکه ادعا شده است، آنها اسلحه و مهمات خود را کمتر از طریق جمعیت از پشاور بدست آورده اند، بلکه بیشتر از طریق غنیمت جنگی از دشمن گرفته اند و قسماً به وسیله کمکهای مالی مردم اسلحه از بازار خریداری و به جبهه انتقال گردیده است.

در برابر این سوال که چرا ایران با جبهات «امارت» دردوران جهاد همکاری زیاد نداشت، اسماعیل خان به چند موضوع اشاره میکند و چنین جواب می گوید:

- ایران طبعاً تلاش داشت تا گروه های خود را کمک کند، از جمله حزب وحدت، حزب الله و برادران اهل تشیع را که در ساحات جنوب غرب فعالیت میکردند، اما در بین گروههای مذکور «افراد برجسته و شاخصی» که توان رهبری و تنظیم امور جهادی را داشته باشند، وجود نداشت. در مقابل جبهه ما دارای تشکیلات منظم و رهبریت قوی بود و نیز از حمایت قوی مردمی برخوردار بود.

- به دلیل استقلال فکری و عدم ارتباط و وابستگی ما نخواستیم روابط نزدیک با مقامات ایرانی داشته باشیم. «من دردوران جهاد بسیار کم به ایران می رفتم، یعنی در طول یک سال اگر بسیار ضرورت ایجاد می شد، یکبار میرفتم آنهم برای ده الی پانزده روز. گاهی اوقات می شد که در دو سه سال یک بار هم نمی رفتم».

- موضوع دیگر فشار بیش از حد دشمن بود که سبب می شد تا جبهات خورد و کوچک به تنهایی مقاومت کرده نتوانند و مجبور بودند که با جبهات بزرگ و منظم خود را پیوند دهند. به همین دلیل ایران نمی

توانست از خود جبهات بزرگ را مثلیکه در پاکستان بود، به وجود آورد.

ناگفته نماند که رژیم آخوندی ایران هنوز دچار مشکلات عدیده داخلی بود که روابط آن با عراق در ماه اپریل 1980 رو به خرابی رفت و جنگ بین دو کشور در ماه سپتمبر همان سال به شدت آغاز شد. این جنگ بصورت دوامدار تا سال 1988 ادامه یافت که در اثر آن ایران از نظر نظامی و اقتصادی دچار مشکل عظیم گردید و مجال توجه به امور افغانستان را تا آنوقت نیافت. تاختم جنگ «عراق- ایران» فقط بعضی سازمانهای کوچک آنهم متشکل از افغان های اهل تشیع که در ایران اقامت داشتند، بصورت قسمی فعال بودند، از جمله سازمان نصر، حزب الله، پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، شورای اتفاق اسلامی، نهضت اسلامی افغانستان و سازمان فداییان اسلام.

هنوز جنگ عراق- ایران کاملاً به پایان نرسیده بود که موضوع خروج قوای شوروی از افغانستان در محافل سیاسی مطرح شد. مقامات شوروی قبل از خروج قوا از افغانستان باب مذاکره را با ایران روی مسائل آسیای مرکزی و نقش ایران بعد از خروج قوای شان طی مسافرت های رسمی گورباچف به تهران و ملاقات با امام خمینی و نیز سفر هاشمی رفسنجانی به مسکو باز کردند و از آن کشور خواستند تا سیاست خود را در برابر نفوذ ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و پاکستان در افغانستان فعالتن سازند. ایران در دسمبر 1987 کوشید تا بین احزاب «هشتگانه» فوق الذکر یکنوع ائتلاف را به وجود آورد که البته پس از ترک آخرین عسکر شوروی (15 فبروری 1989) فعالیت ایران به وسیله همین ائتلاف که مسما به «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گردید، از طریق نظامی- سیاسی در چارچوب علایق مذهبی و شناخت امام خمینی به حیث رهبر عالی

مذهبی شیعه‌های افغانستان بیش از پیش گسترش پیدا کرد. (مؤخذ شماره 32. جلد اول، صفحه 259 و مؤخذ شماره 50. صفحه 72-76)

در ارتباط با فعالیت‌های احزاب فوق در هرات حزب الله و حرکت اسلامی افغانستان و بعداً حزب وحدت (ائتلاف هشتگانه) فعالیت داشتند. حزب الله در سال 1982 به رهبری یک روحانی شیعه به نام قاری احمد مشهور به «قاری یک دست» (به اصطلاح عوام «چنته») تأسیس گردید و در ولایات هرات، فراه، نیمروز و نیز قندهار پیروانی داشت، ولی فعالیت نظامی آن بر علیه قوای شوروی به حیث یک جبهه جهادی با وجود داشتن تقریباً چهار هزار مجاهد، بسیار ضعیف بود. به همین ترتیب حرکت اسلامی افغانستان به قیادت شیخ محمد آصف محسنی که در سال 1981 بدو شعبه منقسم شد، و شورای اتفاق اسلامی از آن منشعب گردید، نتوانست نقش عمده در جبهه جنوب غرب بازی کند. حزب وحدت بعد از تشکیل از 1988 به فعالیت وسیعتر شروع کرد، ولی ساحه فعالیت آن بیشتر به کابل، بامیان و بعضی ولایات شمالی کشور بخصوص ولایت بلخ متمرکز بود و در ولایات جنوب غربی چندان فعالیت نداشت. (مؤخذ شماره 32. صفحه 260-263)

اسماعیل خان به این موضوع اشاره میکند که ایران با ایجاد فضای رقابت‌های ناسالم میخواست یک عده گروپهای کوچک را با دادن ویژه‌های رفت و برگشت و کمک کم مالی حمایت کند و رضائیت خاطر آنها را جلب نماید. متأسفانه با این وضع گاهی ما به موانع و دسایس روبرو می شدیم. او طور مثال میگوید: «یکی از دسایس بدی که در همین رابطه بر علیه من صورت گرفت، کمینی بود که در غوریان در فاصله ده متری در کنار سرک غوریان پیش روی ما را گرفتند که در آن دسیسه خیلی از کسان مثل بعضی از برادران ما از ایران، بعضی رقبای ناسالم ما از خود جمعیت و در عین زمان با

شرکتی از رژیم نجیب، به اصطلاح سه قدرت یا سه پارت و گروه و سیله یک دسیسه شدند که باعث شهادت یکی از مجاهدین ما شد، اما خوشبختانه من از کمین جان سالم بدر بردم». (مؤخذ شماره 24 - صفحه 375)

فصل سیزدهم

هرات در دوره حکومت مجاهدین (تنظیمها)

1- چگونگی سقوط نجیب و تشکیل حکومت مجاهدین

با خروج عساکر شوروی، نفوذ آن کشور در افغانستان پایان نیافت، زیرا آنها مقادیر عظیم اسلحه و مهمات را در اختیار رژیم کابل قرار دادند و تعداد کثیر نظامیان شوروی بنام مشاوران درکشور باقی ماندند. با وجود آنهم قوای نظامی رژیم با خروج عساکر شوروی تاحدی معنویات جنگی خود را باخت و اما حمله ناکام مجاهدین بر جلال آباد که بسیار نا عاقبت اندیشانه از طرف پاکستان به توصیه امریکا بتاريخ 5 مارچ 1989 براه انداخته شد و به کمک همین مشاوران روسی ناکام گردید، روحیه نظامی رژیم کابل را مجدداً تقویه کرد. از آن به بعد نجیب باز هم به توصیه مسکو راه مفاهمه را با مخالفین ادامه داد؛ نه تنها با تنظیمهای جهادی، بلکه با پادشاه سابق افغانستان نیز تماس برقرار کرد و خواهان تشکیل یک حکومت ائتلافی گردید که هیچگاه مورد قبول طرفین واقع نشد. نجیب به تاسی از پالیسی جدید مسکو نخست حسن شرق را به مقام صدارت گماشت، ولی بزودی گمان کرد که با اینکار احتمال جاگزینی شرق را بجای خودش افزوده است، لذا بعد از 8 ماه این مقام را دوباره به سلطانعلی کشتمند (پرچمی) سپرد. در همین احوال

حکومت موقت به ریاست صبغت الله مجددی و صدارت سیاف درپشاور تشکیل گردید و اما تنظیم های جهادی بجای مساعی مشترک، به تلاشهای منفردانه جهت رسیدن بقدرت پرداختند و هریک با جناحهای مختلف حکومت کابل روابط خصوصی برقرار کردند.

بعد از خروج عساکر شوروی، نجیب کوشید تا پالیسی جدید گورباچف را قدم بقدم به مرحله اجرا گذارد: کمسیون «مصالحه ملی» را ایجاد کرد، شورا های بنام «علما و روحانیون» و «شئون اسلامی» را دائر نمود، وزارت «امور ملیتها» را تاسیس و افغانستان را به 9 زون اداری تقسیم کرد و «ملیسه های قومی» را تشکیل، تجهیز و در برابر مجاهدین وارد صحنه نبرد ساخت.

باتمام این اقدامات عوامفریبانه اونتوانست وحدت حزبی را در داخل نظام حفظ کند. رژیم در آن وقت بیش از هر وقت دیگر دچار انشعابات داخلی گردید: گروه طرفدار کارمل، گروه طرفدار نجیب، خلقی های ناراض از نجیب، خلقی های ناراض از شوروی بنابر حمایت از نجیب و دیگران این تشتت و انشعاب در درون حزب، از یکطرف تخریبات ذات الیینی را در داخل رژیم دامن زد و از طرف دیگر تمایلات سازش کارانه آنها را با تنظیمها و مخالفان تقویه نمود. چنانکه شهنواز تنی وزیر دفاع رژیم در تبانی با حزب اسلامی حکمتیار بتاريخ 6 مارچ 1990 دست به کودتای خونین علیه نجیب زد و اما ناکام شد. این حادثه موج تصفیه ها را در داخل رژیم به وجود آورد و پایه های های ضعیف آن را بیش از پیش متزلزل ساخت. نجیب یک شخصیت دیگر را که ظاهراً مثل حسن شرق غیر حزبی وانمود می شد و اما تا آنوقت و بعد از آن در چند چهره وارد صحنه های های سیاسی و اشتراک در قدرت گردیده بود، بنام فضل الحق خالقیار به صدارت و چند وزیر به اصطلاح غیر حزبی (!!) را به کابینه او

گماشت. نجیب نام حزب «دموکراتیک خلق» را به «حزب وطن» تعویض کرد و درقبال آن همه سمبولهای مربوط به «انقلاب!» شور را از دوائر برداشت و به احزاب دیگر (ظاهراً) اجازه فعالیت داد. این تغییرات سطحی و سمبولیک درحل مشکل کمک نکرد، حتی موجب بروز اختلافات مزید درداخل حزب شد. تاآنکه سقوط خوست بدست مجاهدین درمارچ 1991 ضربه مدهش به رژیم نجیب وارد کرد وبعدهاً عملیات وهابی ها درکنربه سرکردگی جمیل الرحمن، روحیه رژیم را با وجود موفقیت خونین دراین جنگ، بیش ازبیش تضعیف نمود.

ازهم پاشیدن اتحاد شوروی، ازبین رفتن گورباچف و رویکار آمدن یالستین درراس قدرت فدراتیف روسیه درسال 1989 ازجمله عوامل مهم دیگر بود که بنیاد اصلی رژیم کابل را درهم ریخت و خطر سقوط آنرا بیشتر محسوس ساخت. دراین هنگام حرکت هواداران برگشت نظام کمونیستی درروسیه مسما به «گاردهای قدیمی» به رهبری «گنادی انایف»، گروه طرفدار کارمل را درافغانستان نیز امیدوار برای برگشت به قدرت ساخت. به این منظور ببرک کارمل ازمسکو به کابل آمد تا درصورت وقوع تحول درروسیه، آنها نیز برای اعاده قدرت درکابل دست بکار شوند.

رژیم کابل با تمام تلاشها و حمایت های شوروی و باوجود اقدامات تفنین آمیزنتوانست اعتماد مردم را جلب کند، نجیب درمانده ازهرطرف به این حقیقت پی برده بود که شمع عمر رژیم او به پایان رسیده و زنگهای خطر سقوط به دلایل ذیل ازهرطرف به صدا آمده بود:

- فشار اقتصادی توأم با قحطی و انفلاسیون،

- ازهم پاشی داخلی و متلاشی شدن حزب به فراکسیونهای متعدد،

- فرار بعضی از اراکین حزب به خارج،
 - ضعف لوژستیکی قطعات نظامی از طریق کمبود مواد سوخت و امکانات آذوقی،
 - محصور بودن شهرها و قطع اکثر خطوط مواصلاتی،
 - فشار بین المللی توأم با تجرید سیاسی رژیم،
 - احتمال روزافزون سبوت‌ها و قیامها در داخل قطعات نظامی رژیم،
 - فشارهای داخلی از طریق سازمانهای رسمی تحت کنترل رژیم از قبیل احزاب وابسته و غیره.
- (شرح مزید: مؤخذ شماره 38- صفحه 335 تا 339)

در همین احوال «دوکویار» سرمنشی ملل متحد بتاريخ 21 می 1991 پلان پنج فقره ای خود را جهت حل معضله افغانستان ارائه کرد که بسیار شباهت با پلان پادشاه سابق داشت. در 5 دسمبر همان سال ملل متحد بر طبق پلان فوق موضوع انتقال قدرت را بیک حکومت بیطرف در افغانستان مورد تأیید قرار داد و بینان سیوان نماینده سرمنشی یک تعداد افغانهای سرشناس را درپشاور گردهم آورد تا در مورد تشکیل یک حکومت بیطرف اقدام نمایند. نجیب که سقوط خود را حتمی می دید، از موقع استفاده کرد و باتفاهم بینان سیوان حاضر شد از مقام ریاست جمهوری استعفی دهد و با ترک وطن، قدرت را به حکومت بیطرف بر طبق پلان ملل متحد بسپارد. در این وقت رقابت بین جناح های مختلف تنظیمی به منظور به قدرت رسیدن بشکل «یکه تاز» ازهر جانب اوج گرفت. درعین زمان دو ستم که سقوط رژیم را حتمی میدانست، به تحریک جناح طرفدار کارمل و به گمان اغلب به هدایت مسکو و برحسب عادت همیشگی تغییر موقف داد و در مزار شریف بر علیه نجیب قیام کرد. این حرکت

بسرعت گسترده شد و با شورای نظار احمد شاه مسعود، حزب وحدت خلیلی و گروه کیانی متحد گردید که در نتیجه ولایات شمال کشور یکی پی دیگر تا شمال کابل بدست آنها افتاد. بعد از سقوط خوست بدست مجاهدین، سقوط رژیم کابل حتمی شد. نجیب بتاريخ 26 حمل 1371 (16 اپریل 1992) استعفی خود را رسماً ابلاغ کرد و با اینکار کابل از پنج طرف بشمول فضا مورد هجوم دسته های مختلف مجاهدین و ائتلاف شمال قرار گرفت. افراد دوستم همان شب به ارگ نفوذ کردند تا نجیب را قبل از فرار به قتل برسانند، ولی نجیب با استفاده از دروازه عقبی قصر به دفتر ملل متحد رفت و تا آخر زندگی در آنجا پناهنده شد. با این ترتیب طومار حکومت کمونیستی در افغانستان درهم پیچید و حکومت مجاهدین جای آنرا گرفت.

2- حکومت «مجاهدین» و ادامه جنگها

در اثر امضای موافقتنامه مورخ 4 ثور 1371 (مطابق 24 اپریل 1992) اسلام آباد که در آن صدراعظم پاکستان نواز شریف نقش عمده داشت، فیصله بعمل آمد که به منظور ایجاد یک دولت یا اداره موقت در افغانستان طی دو دوره اقدام شود: دوره اول اعزام صبغت الله مجددی به حیث ممثل ریاست دولت جهت تسلیم گیری قدرت از کمونیست ها برای مدت دو ماه و دوره دوم اداره موقت برای چهار ماه تحت ریاست برهان الدین ربانی به صدارت حکمتیار، طوریکه بعد از انقضای مدت مذکور شورای «اهل حل و عقد» که تا آنوقت برای مردم افغانستان یک مفهوم ناشناخته بود، دائر گردد و یک اداره موقت را برای 18 ماه تعیین کند تا زمینه انتخابات را فراهم سازد. (متن موافقتنامه به زبان پشتو در ده ماده با امضای سران شورای قیادی دیده شود: مجله آئینه افغانستان، شماره 29، دسمبر 1992، صفحه 15؛ همچنان مقاله پوهاند داکتر محمد حسن کاکر:

نظری به موافقتنامه اسلام آباد، منتشره جریده: در راه صلح، شماره 3، مورخ 4 سپتمبر 1993، صفحه 4)

حکمتیار با آنکه براین موافقتنامه امضا کرد بود، ولی بعداً ادعا کرد که صدارت نباید زیر اثر رئیس دولت باشد و وزیر دفاع یعنی مسعود باید جزء کابینه و زیر نظر و هدایت صدراعظم فعالیت نماید و نیز موجودیت دوستم را به حیث یک کمونیست و طرفدار پرچم و همچنان سیاف را در ائتلاف دولت قبول ندارد، با آنکه در جناح خودش شهنواز تنی و وطنجار (دو خلقی مشهور) قرار داشت. در این منازعه بر علاوه قوای دوستم، مسعود و حکمتیار که باهم در جنگ بودند، حزب وحدت مزاری با شاخه های دیگر احزاب شیعه افغان که هریک خواهان قدرت در دولت بودند، هم در بین خود و هم با دولت روی تقسیم قدرت در مناقشه و منازعه قرار گرفتند. بدتر آنکه هر طرف مدعی قدرت دارای قوای نظامی فراوان بودند و میخواستند ادعای های خود را به وسیله نمایش قوا و استفاده از سلاح تبارز دهند. در نتیجه کابل به میدان جنگ بین این همه جناح ها مبدل شد و در هر گوشه و محل کابل یک گروه حاکم گردید. جنگ های ویرانگر ادامه پیدا کرد و شهر کابل که تا آنوقت یگانه شهر آباد افغانستان بود، به تل خاکستر تبدیل شد و هزارها کشته و آواره بجا گذاشت که بحث مزید درباره این تراژیدی بزرگ در اینجا نمی گنجد.

در این موقع بعد از سقوط نجیب یکعهده قوماندانهای ملیشه، بخصوص آنهاستیکه روز با حکومت کمونیستی و شب با مجاهدین پیمان داشتند و از همه مهمتر قوماندانهای محلی مربوط تنظیمهای جهادی با استفاده از ضعف حکومت مرکزی در کابل و روابط با سران تنظیمها به استحکام قدرت خود در محلات تحت نفوذ افزودند، چنانکه هریک در محل مربوطه به حیث یک حکمران محلی مطلق العنان به فعالیت ادامه دادند. اداره ربانی - مسعود که دچار جنگ

های پیهم با رقبای در کابل بود، نه تنها توان بسط اقتدار خود را در اطراف کشور نداشت، بلکه به وسیله تطمیع، دادن پول و دادن امتیاز خود مختاری تلاش میکرد تا حمایت این قوماندانهای محلی را بدست آورد. اینکار موجب تقویه مزید و استفاده جوئی های سیاسی و نظامی این حکمران های خودمختار در اطراف کشور گردید، حکومت مرکزی بنام بود و در واقع همه قدرت در دست حکمرانهای محلی افتاد و هریک برای استحکام قدرت خود به زد و بندهای نا پایدار گاهی با این و گاهی با آن گروپ قدرتمند در همکاری و ائتلاف درآمدند.

دوستم در همان آغاز از اولین کسانی بود که با بلند کردن داعیه فدرالیسم و مسئله ملیت ها شش ولایت شمال را تحت حکمرانی خود درآورد و از یک قدرت بزرگ نظامی به شمول قوای هوائی برخوردار بود. اسماعیل خان در هرات و دو سه ولایت دیگر دست به یک تشکیل وسیع بنام «امارت حوزه جنوب غرب» زد، مسعود در پروان، کاپیسا و پنجشیر، منصور نادری با گروهی از حزب وحدت در صفحات مرکزی یکی پی دیگر قوتهای رقیب را از مناطق خود رانده و شیوه خود مختاری را عملاً درپیش گرفتند. در حالیکه در قندهار، جلال اباد، پکتیا، غزنی و مربوطات آن، برای اداره ولایت یک شورای سمبولیک متشکل از بعضی قوماندانهای محلی را تأسیس کردند که در چارچوب آن هر قوماندان به حیث حاکم خود مختار در ساحه خود تشکیلات نظامی و اداری را ایجاد کرد. در ولایات جنگزده از قبیل کابل، تخار و بغلان اداره بطور پارچه پارچه بدست قوه های تنظیمی درگیر جنگ قرار گرفت. متأسفانه برعکس آنچه که در دوران جهاد قوماندانهای هر تنظیم به اساس وابستگی های تنظیمی فعالیت میکردند، در دوران حکومت تنظیمی این روابط بر مبنای وابستگی های قومی، زبانی، مذهبی و

منطوقی استوار گردید که تا امروز با وجود تحولات بعدی هنوز هم همین شیوه ادامه دارد. در این ارتباط قابل ذکر است که همین حکمرانهای مستقل که میتوان آنها را به حیث «حکومت های خود گردان» نامید، هریک نه تنها در امور داخلی مستقل بودند، بلکه روابط رسمی را با کشورهای همسایه و سایر کشورها بطور مستقلانه برقرار میکردند.

3- امارت اسماعیل خان در حوزه جنوب غرب

اسماعیل خان که یک چهره بارز و یک مجاهد شناخته شده و امیر جبهات جنوب غرب بود، بتاريخ 29 حمل 1371 یعنی سه روز بعد از استعفی نجیب به هرات آمد و در یک جلسه مشترک قوماندانهای جهادی و سرشناسان هرات به شمول تمام اعضای «شورای شهری» که قبلاً در جبهات جهاد با او همکاری بودند، به حیث والی هرات و رئیس شورای نظامی آنجا انتخاب گردید. گفته میشود که در آنوقت بیش از 60 هزار نفر زیر نام ملیشه در هرات فعال بودند. اکثر این ملیشه ها و بعضی از سران شان اطاعت خود را از اسماعیل خان ابراز کردند و عده دیگر بعدها به وسیله فشار مجبور شدند یا به اسماعیل خان بپیوندند و سلاح خود را تسلیم نمایند و یا اینکه راه فرار در پیش گیرند و ناپدید شوند. اسماعیل خان در همان روز در مسجد جامع هرات در پیشگاه مردم متن ذیل را که میتوان آنرا «حلف و فاداری» نامید، قرائت کرد و وفاداری خود را به مندرجات آن اعلام داشت:

«این جانب محمد اسماعیل به پیشگاه شما برادران مؤمن و به محضر قرآن کریم طوریکه شما حاضر شدید و با اخلاص اسلحه را به پیشروی ما گذاشتید، حاضرم به تعهدم که بخاطر تحقق آرمان ملت مؤمن افغانستان و بخاطر آزادی کامل افغانستان و بخاطر تمامیت ارضی و بخاطر خدمت به ملت مؤمن افغانستان دو شادوش همدیگر

مصدر خدمت به افغانستان عزیز بگردم. به قرآن کریم سوگند یاد میکنم که هدف ما خدمت به ملت، رضای خدا، تحقق آرمان شهدا، آزادی افغانستان عزیز و حاکمیت قرآن در افغانستان است و تا آخرین رمق حیات بخاطر آزادی افغانستان و حاکمیت قرآن و خدمت ملت مؤمن افغانستان وفادار به ملت مؤمن افغانستان و شما برادران همسنگر(؟؟) خواهم بود». (مؤخذ شماره 24. صفحه 20)

باید گفت که در متن فوق تذکر کلمه «ما» به جای «من» رسم معمول شاهان است و نیز تأکید مکرر بر صفت «مؤمن» در یک پراگراف چندسطری در پینج جا خصوصیات را میرساند که البته در شرایط آن روزها و درگیر بودن با مشکلات عدیده را واضح می سازد. اسماعیل خان بعد از مراسم تحلیف یک لست 20 نفری اعضای اداری (ملکی و نظامی) آن ولایت را به جلسه قرائت کرد که از آنجمله دو همکار و همرمز جهادی خود را به دو مقام عمده توظیف کرد: میر عبد الخالق را به حیث معاون ولایت و قوماندان علاؤالین خان را به حیث قوماندان فرقه 17 هرات. همچنان شورای قوماندانهای حوزه جنوب غرب با اعلام یک ابلاغیه پنج فقره ای وفاداری کامل خود را به اداره جدید التتشکیل ابراز کردند و سپس بتاريخ اول ثور 1371 شورای مذکور اسماعیل خان را به صفت والی هرات و قوماندان عمومی قول اردوی آن ولایت توظیف نمودند (شرح جزئیات: ضمیمه شماره پنجم و ششم).

بعد از مدت کوتاه ساحه سیطره اسماعیل خان به ولایات همجوار بادغیس، غور، فراه و نیمروز و قسماً هیلمند گسترش پیدا کرد و از ولایت هرات بسیار فراتر رفت و تقریباً تمام ساحات جنوب غرب کشور را احتوا کرد. اسماعیل خان همان لقب «امیر» را که در وقت جهاد کمائی کرده بود، اکنون باز هم به حیث «امیر عمومی حوزه جنوب غرب» شناخته شد.

4. روابط هرات و کابل

چنانکه در مباحث قبلی ذکر شد، اسمعیل خان پس از آنکه در سال 1359 به امارت جبهات جنوب غرب انتخاب شد، با یک هیئت از قوماندانهای جهادی رهسپار پشاور گردید و در آنجا به حزب «جمعیت اسلامی» پیوست، یعنی همین حزبیکه قوماندان نظامی آن احمد شاه مسعود با ائتلاف شمال در سقوط نجیب و اشغال کابل موفق شد و نیز همان حزبیکه (پس از گذشت موعده دو ماه اداره مؤقت صبغت الله مجددی)، رئیس آن برهان الدین ربانی زمام امور دولت را به عهده گرفت و مدت مدید تا سقوط کابل بدست طالبان در 24 سپتامبر 1996 با وجود اصرار جدی مخالفان و مراجع بین المللی از قدرت کنار نرفت. به این اساس دیده میشود که جمعیت از همان آغاز جهاد از نظر وظیفوی به دوشاخه عمده سیاسی و نظامی تقسیم گردیده بود: یکی شاخه نظامی که آنرا قوماندان احمد شاه مسعود در چهارچوب «شورای نظار» پیش می برد و به تدریج ساحه نفوذ نظامی خود را درشش ولایت شمال و شمال شرقی بخصوص در پروان و پنجشیر پخش کرده بود و دیگر ساحه سیاسی آن با تشکیلات ملکی وغیره که در راس آن برهان الدین ربانی قرار داشت و اونیز در ساحات بدخشان و تخار صاحب نفوذ محدود نظامی بود. مسعود در داخل جبهات فعالیت میکرد، در حالیکه ربانی در پشاور مصروف امور اداری و سیاسی حزب بود. در سالهای جهاد این دوگانگی مشکل ایجاد نمیکرد و کار با همسوئی و اعتماد کامل پیش میرفت، اما به نظر امین صیقل محقق افغان «پس از آنکه نیروهای مسعود کابل را گرفتند، اوضاع تغییر کرد. بخشی که سابقاً مسؤولیتهای نظامی و سیاسی را برعهده داشت، کار دشوار تبدیل نیروهای مقاومت را بیک ارگان حکومتی بسیار پیچیده ساخت.» به نظر او چار عامل به تشدید این وضع اثر گذاشت:

1. کشمکش قدرت بر سر تقسیم مقامهای دولتی بین جمعیت و شورای نظار، طوریکه «عناصر شورای نظار میخواستند سهم تعیین کننده ای در ساختار قدرت داشته باشند و نقش مهم در شکل دهی سیاستهای دولت ربانی را برعهده گیرند»

2. قومیت گرائی در هریک از جناحهای جمعیت، که مسئله رسیدن به قدرت در کابل ایجاب میکرد تا «مسعود وربانی به سرعت به لزوم توسعه یک دولت و نیروی نظامی چند قومی» و اشتراک قوتهای دیگر به تفاهم برسند، در حالیکه «مسعود هرچه بیشتر برهسته حامیان پنجشیری خود متکی بود و ربانی خود را در حصار کارکنان و پرسونل بدخشی قرار داده بود که این امر موجب ایجاد شگاف، حتی در میان شورای نظار و حزب جمعیت و نیز مابین این دو جناح گردید»

3. کنار رفتن ربانی از ریاست حزب و درآمدن در قالب ریاست دولت، ربانی را مجبور می ساخت تا بعضاً از تعهدات حزبی و قومی فراتر گام بردارد، اما او زیر فشار قوتهای هم پیمان بدخشی خود قرار داشت و از این ناحیه بعضاً برخورد ها بین او و طرفدارنش او را دچار مشکل می ساخت و موقف او را در بین پیروان حزبی او تضعیف میکرد،

4. رابطه بین دولت تحت رهبری جمعیت و والی هرات اسماعیل خان بود. با آنکه «اتحاد اسماعیل خان با دولت یک عامل آسودگی خاطر ربانی و مسعود بود، ولی از سوی دیگر افزایش قدرت او به عنوان امیر در تمام ساحات غرب افغانستان نهایتاً باعث ایجاد ناهماهنگی بین او و برخی مقامات کابل شد... که یکی از دلایل عمده سقوط هرات بدست طالبان موجودیت همین اختلافات فزاینده بین اداره ربانی-مسعود با اسماعیل خان بود.» امین صیقل در زمینه مینویسد:

«این واقعیت که اسماعیل خان به سرعت موفق شده بود هرات را به یک محل امن و آرام با حیات اجتماعی و اقتصادی روبه رشد تبدیل کند، باعث شد که برخی از افراد اردوی ربانی - مسعود او را با دید حسادت و تحقیر بنگرند. تلاش ناشیانه جمعیت برای باز کردن جای پای محکم دردستگاه اداری اسماعیل خان، منجر به بروز احساسات ناخوش آیند بین طرفین شد و در نتیجه همکاری نزدیک بین آنها را تضعیف کرد. (مؤخذ شماره 29 - صفحه 55-59)

5- شورای «صلح» هرات

برای درک بهتر موضوع لازم است تا نخست نگاه مختصر به اوضاع کابل مقارن تدویر شورای هرات انداخت که در اثر جنگهای قدرت طلبانه طرفهای درگیر، بسیار مصیبت بار بود. وضع را میتوان از رای این گزارش اسوشیتدپرس مورخ 14 جون 1994 به وضاحت درک نمود. در گزارش آمده است که: «شب گذشته جناحهای متخاصم در کابل به فیر راکت و انداخت توپ و هاوان بر شهر پرداختند که لاقل 4 کشته و 52 زخمی بجا گذاشت. یک راکت در بخش جنوبی شهر بر یک خانه گلی فرود آمد و یک مادر جوان و پسر سه ساله او را کشت. راکت دیگر در منزلی در منطقه مرکزی شهر اصابت کرد که باعث هلاکت دو کودک گردید». خبر می افزاید: «از اول جنوری امسال (1994) نیروهای حکمتیار با حملات شدید بر کابل سعی کرده اند تا ربانی را که دوره کارش در آخر جون به پایان میرسد، از قدرت دور سازند. ولی رئیس جمهور اعلان نمود که تا آخر سال بقدرت باقی خواهد ماند و به نظر میرسد هیچکدام از طرفین حاضر به مصالحه نیستند. قرار تخمین کمیته صلیب احمر بین المللی لاقل 1500 نفر از شروع سال جاری مسیحی در کابل هلاک گردیده اند. بر طبق یک گزارش رسمی رئیس جمهور ربانی 17 والی و

نمایندگان 24 ولایت کشور را در کابل فراخواند تا به حمایت از دولت بپردازند». قاری بابا والی غزنی به خبرنگار اسوشیتید پرس گفت: «ماخون خود را می ریزیم، ولی ربانی را در مقامش حفظ میکنیم!» در خبر تصریح شد که: «در تمام کابل کمتر چیزی برای نابود شدن باقیمانده است، اکثریت مطلق شهر در اثر راکتها و بمباردمانها ویرانه گردیده، ساختمانهای دولتی با گلوله های توپ و راکت سوراخ سوراخ شده و حتی مساجد و مکاتب قسماً تخریب و بیشتر به حیث پناهگاه مردم مورد استفاده قرار گرفته است. مکاتب در کابل از دو سال با اینطرف مسدود میباشد». (امید شماره 113، جون 1994).

اوضاع در هرات نیز بسیار با امن نبود، چنانچه جنرال دوستم و اسماعیل خان والی هرات در برخورد بودند و طیارات دوستم در ماه جون چندین بار هرات را مورد حملات هوائی قرار داد. (امید شماره 117)

اوضاع بی ثبات و نا امن افغانستان، ضعف حکومت مرکزی و موجودیت قوت های موازی به حکومت در کابل و همه اطراف و کناف کشور و نیز تهدید یک قوت علیه دیگر، حالتی را به وجود آورده بود که هر جناح و هر گروه برای اهداف خود چه از روی صداقت و دلسوزی برای نجات کشور از این مرداب مصیبت و چه به مقصد استحکام قدرت و توطئه علیه یکدیگر کوشش میکردند تا طرح ها و پیشنهاد های را ارائه نمایند. بطور عموم همه طرح ها و پلانه ها بر مبنای سه هدف استوار بود: یکی طرح ها بی از جانب حکومت و مؤتلفین آن برای استحکام قدرت با تأکید بر آتش بس و خلع سلاح رقیب ها، دوم طرح های مخالفین حکومت به هدف اشتراک بالقوه در قدرت سیاسی و سوم برنامه ها و پیشنهاد ها از طرف حلقهات مسلکی

و با تجربه و فاقد تفنگ برای انتقال قدرت بیک حکومت بیطرف و مسلکی.

شورای هرات از نظر ماهیت بیشتر به دسته اول تعلق می‌گرفت که توسط اسماعیل خان، یکی از موتلفین حکومت و منسوب به «جمعیت اسلامی» طرح و پی ریزی گردید. همزمان با طرح شورای هرات، یک تعداد طرح‌ها و مجالس دیگر نیز در جریان بود. دو ماه قبل از آن مجلسی در شهر «وسلینگ» آلمان با اشتراک 36 نفر افغان سرشناس از جمله داکتر محمد یوسف خان صدراعظم اسبق دائر شده بود که از نظر ماهیت به دسته سوم تعلق داشت و نیز در نظر بود جلساتی در تهران و پشاور دائر شود که بیشتر به دسته دومی مربوط می‌شد.

هدف رسمی شورای هرات طوریکه در دعوتنامه اسماعیل خان عنوانی همه مدعوین تصریح شده بود، دو وظیفه مهم و اساسی ذیل را به عهده داشت:

1: انتقال مسالمت آمیز قدرت به یک زعامت موقت که شورا آنرا انتخاب مینماید.

2: غور و بررسی دقیق روی میکانیزم برگزاری لویه جرگه (شورای ملی) «متن مکمل در ضمیمه هفتم»

اینکه در پشت پرده هدف از تدویر شورای هرات چه بود، سوالیست که جواب آنرا میتوان از ورای این متن به خوبی درک نمود: «دوسه ماه قبل که تصور میرفت با فرارسیدن اتمام دوره خدمت رئیس جمهور ربانی در 28 جون، به منظور زمینه سازی در انتقال قدرت و یا اقلاً اشتراک در ساختار قدرت، تمام حلقه های سیاسی افغانی و کشورهای صاحب نفع و غرض فعالیت‌های شانرا جدی تر و گسترده تر سازند. رئیس جمهور، تنظیم جمعیت اسلامی، شورای نظار و

قوماندانهای طرفدار یا متمایل به آنها از دو طرف احساس خطر میکردند: یکی داغ شدن جبهه نظامی و دیگر تحرک در صحنه سیاسی. از یکطرف میل های تفنگ قوای مشترک حکمتیار و دوستم تا نزدیکی برج و باروی ارگ رسیده بود و از جانب دیگر طیاره نماینده مخصوص سازمان ملل متحد، محمود مستیری در کابل، پشاور، روم و نیویارک به زمین می نشست. برای مقابله با این دو خطر، دو قوماندان برجسته دولت در دو جبهه: یکی نظامی (مسعود با تشدید عملیات جنگی) و دیگر سیاسی (اسماعیل خان با تدویر شورای هرات) دست به اقدامات و تشبثاتی تدافعی و تعرضی برای استحکام قدرت دولت زدند». (مؤخذ شماره 51- صفحه 2)

عبدالعلی نور احراری که خود در مفکوره تدویر شورا نقش فعال داشت، چنین می نویسد: «برای بار نخست بنده پیشنهاد این شورا را نمودم. اسماعیل خان گفت هرکس طرح خود را بنویسد. من طرحی نوشتم و آقای مخلص طرحی نوشت و مستوفی وردک نیز طرحی نوشت. طرح من تا حدی دموکراتانه بود، طرح مخلص قدرت را به جمعیت تسلیم میکرد و طرح مستوفی سلطان محمد وردک قدرت را در کف اسماعیل خان قرار میداد. سپس جلیل شمس آمد و از هر سه طرح یک طرح درست کرد و قرار شد که مجلس به تاریخ معین برگزار گردد. اعضای دارالانشا تعیین گردیدند و مسافرتهاى اعضاى دارالانشا به ولایتهای دیگر آغاز شد. جمعیت از برگزاری این شورا که اسماعیل خان ابتکار عمل را در دست گرفته بود، مشوش و نگران بود». نور احراری در ادامه می افزاید: «بنده در هیأتی به پشاور سفر کردم و درباره این طرح برای شورای مشرقی تحت ریاست قوماندان عبدالحق معلومات دادم و با صدای امریکا نیز مصاحبه نمودم. در بازگشت به هرات همه چیزها تغییر کرده بود، جمعیت مداخله کرده بود و اسماعیل خان یا تطمیع شده بود و یا زیر تأثیر رفته بود.

دارالانشای دیگری مرکب از اعضای برجسته جمعیت تعیین شده بود و اداره امور بیشتر به ایشان سپرده شد. بنده برای استقبال مهمانانی که از اروپا و خارج می آمدند، به شمول داکتر یوسف خان به شیندند رفتم. آنگاه که مهمانان به هرات رسیدند، شورا دائر گردید. شورا توسط اعضای جمعیت می چرخید و در روز آخر شورا، ربانی به هرات آمد و در مسجد جامع در حضور همه اعضای شورا و جمع کشیری از مردم اظهار داشت: ازاینکه این مسؤلیت ریاست دولت را برای شش ماه به من محول نمودید، تشکر میکنم. درحالیکه هیچ کس این مسؤلیت را به وی محول نکرده بود. همان بود که این شورا جائی را نگرفت». (یادداشت تحریری نوراحراری).

درارتباط با متن فوق سوالهای زیاد مطرح میشود: اول اینکه طرح های مرتبه هریک ازهم چه تفاوتها داشت که یکی دموکرات، دیگر به طرفداری از خواست جمعیت و دیگری به نفع اسماعیل خان؟ دوم اینکه جلیل شمس چگونه از سه طرحی که هریک دارای محتویات متفاوت بود، یک طرح مشترک ساخت؟ سوم اینکه چگونه عناصر جمعیت در شورا رخنه کردند؟ چهارم اینکه اسماعیل خان که خودش بانی شورا بود، چگونه تسلیم خواسته های عناصر جمعیت گردید؟ پنجم اینکه وقتی ربانی از تمدید شش ماهه کارش ابراز امتنان کرد، هیچکس اعتراض نکرد و همه خاموشی اختیار کردند و چیزی نگفتند؟

بهرحال دعوتنامه اسماعیل خان عنوانی یک عده افغانهای مهاجر مقیم اروپا، امریکا و کشورهای عربی اساساً بتاریخ 5 سرطان 1373 (27 جون 1994) ترتیب گردیده بود که برای اکثر مدعوین این نامه بعد دو هفته رسید یعنی تقریباً یک هفته قبل از شروع اجلاس که بتاریخ 29 سرطان (22 جولای) تعیین شده بود. روی این دلیل به نسبت ضیقی وقت برای گرفتن پاسپورت و ویزه های لازم اکثر

مدعوین نتوانستند در این اجلاس اشتراک نمایند. از جمله 365 نفر از شخصیت‌های مقیم اروپا و آمریکا صرف 101 نفر به هرات رفتند و در جلسات شورا اشتراک کردند. (لست مدعوین و همچنان آنهاست که به هرات رفتند، در شماره 117 امید به نشر رسیده است)

اسماعیل خان طی یک مصاحبه در مورد آغاز کار شورا چنین گفت: جلسه ای که تقریباً هشت ماه روی آن کار شده بود و چندین جلسه مقدماتی در شهر هرات و در ولایت غزنی دائر گردید، امروز صبح در سالون ولایت هرات رسماً شروع بکار کرد که در آن بیش از 700 نفر از علما، قوماندانها، مجاهدین، موسفیدان و کلانهای قوم و در عین زمان از اقشار مختلف ملت اعم از روشنفکران و مهاجرین در کشورهای همسایه و دور شرکت کردند... ما چهار مرتبه هیئت نزد سران جهادی در پشاور اعزام کردیم، با مولوی محمدی، مولوی خالص، حضرت صاحب مجددی، پیرگیلانی و آیت الله محسنی صحبت کردیم مذاکرات ادامه دارد و اگر نیامدند، ما جلسه را شروع میکنیم همچنان در شهر کابل من شخصاً با استاد ربانی و استاد سیاف، انجنیر حکمتیار و استاد مزاری صحبت کردم. آنها از آمدن خود به من اطمینان دادند ولی جنگ‌ها در کابل مانع آمدن شان شد... از موسسات بین المللی مثلاً ملل متحد و کنفرانس اسلامی هم چندین بار شفاهی و رسمی ذریعه مکتوب دعوت کردیم، نمیدانم روی چه دلیل تا حال شرکت نکرده اند. (امید شماره 118)

اینکه چرا بعضی جناح‌های مخالف در داخل و بعضی شخصیت‌های غیر وابسته از خارج در همان وهله اول از اشتراک در شورا دوری جستند، دلایل مختلف داشت. از جمله جناح‌های مخالف طور مثال نماینده حزب وحدت تصریح کرد که: وقتی شورای عالی هماهنگی که حزب وحدت جز آنست، در کنفرانس اشتراک نداشته باشد، حزب وحدت چگونه در آن اشتراک خواهد کرد و افزود که یک مسئله

جنبش ملی اسلامی (دوستم) میباید که ازطرف شورا دعوت نگردید، درحالیکه جنبش یک واقعیت غیرقابل انکار است و هرجمععی که بخواهد قضیه افغانستان را حل کند، باید این واقعیت را درنظر گیرد. او افزود: کسانی که گفته میشود از حزب وحدت آمده اند، اکثر متمایل به جناح اکبری (مؤتلف ربانی) میباشند. (امید شماره 118)

اما قاری بابا والی غزنی که از حامیان بسیار جدی و سرسپرده استاد ربانی و اداره ائتلافی او بود، سر زخم خونبار را باز کرد و در یک مصاحبه با بی بی سی در جواب نماینده حزب وحدت گفت: «درعنعنه اسلامی و افغانی ما نیست که رشید دوستم که وطن را به روسها فروخت و دستش به خون شهیدان ما سرخ است، درسرنوشت وطن سهیم باشد. اگر ربانی دوستم را تحمل کرد، دلایل و مرامی داشت(؟؟؟)، ولی حضرت چرا او را ترفیع داد و چرا حکمتیار او را درکنار خود نشانده است؟ حکم ستره محکمه افغانستان درباره تمديد ریاست جمهوری ربانی صاحب شرعی است(؟؟؟). در این حکومت اسلامی قاضی های مسلمان در ستره محکمه وجود دارند و عدم قبول آنها ناسازگاری با شریعت است.» (امید شماره 119)

از گفتار فوق میتوان درک که اختلاف بین جناح حکومت و جناح مخالف مسما به «شورای عالی هماهنگی» متشکل از جنبش ملی دوستم، حزب وحدت مزاری، حزب اسلامی حکمتیار و جبهه نجات مجددی تا چه حد عمیق و مخاصمت آمیز بود. با این وضع از همان روزهای اول آشکار بود که شورا بیک سو در حرکت است. یکی از دلایلی که بعضی از شخصیت ها از خارج نیز در شورا اشتراک نکردند، آگاهی قبلی از همین دشواری و نیز سوالهای دیگر بود، چنانچه عده ای بطور انفرادی و یا جمعی نگرانی ها و نظریات خود را با ارائه دلایل و ارسال نامه ها عنوانی اسماعیل خان و یا از طریق

نشریه امید ابراز داشتند که نقاط عمده بعضی از این نظریات را بطور نمونه ذکر می‌داریم:

محمد عزیز نعیم (پسر سردار محمد نعیم خان و داماد شاه سابق) از لندن به جواب نامه اسماعیل خان، البته بعد از یک مقدمه طولانی تحت نقاط آتی چنین نوشت:

« 1) تعجیل در تلاش برای تدویر شورا بدون یک تفاهم قبلی وسیع و کافی با جوانب مختلف حلقه‌های برون مرزی و درون مرزی افغانی، ماهیت تمثیلی همچو شورا را سوال برانگیز می‌سازد. بر علاوه هنوز یک تعداد نیروهای درگیر که با شما در حال جنگ می‌باشند و بعضی ولایات مهم در تصرف شان است، در این شورا تمثیل نمی‌شوند.

2) اگرچه شما از خود مختاری وسیع در حوزه امارت خویش برخوردار می‌باشید و برعکس سائر نقاط جنگزده کشور که همه علایم و آثار تمدن یکی بعد دیگر در حال زوال است، در ساحه امارت شما در حال فزونی می‌باشد و این قابل تقدیر است، اما انتساب شما به جمعیت اسلامی و سابقه پرورش این جمعیت در دامان پاکستان و سهم آن در واژگونی طرح سرمنشی ملل متحد، اعتبار آن برادر را در تأمین همچو طرح بزرگ محدود می‌سازد. به عقیده این برادر شما، اگر جنابعالی غیر وابستگی خویش را از نظام تنظیمی اعلام دارند و با طرف هائیکه در جنگ می‌باشند، متارکه نمایند، آنوقت بدون شک آن برادر عزیز شایستگی این طرح بزرگ را میداشته باشند و به حیث یک قهرمان ملی مورد احترام و باور ملت قرار خواهند داشت.

3) آجندای شورای مجوزه پیشنهادی شما، آنچنانیکه در نامه آن عزیز مطالعه کردم عبارت است از: اول انتقال مسالمت آمیز قدرت بیک زعامت موقت که شورا آنرا انتخاب مینماید، دوم بررسی دقیق روی میکانیسم و برگزاری لویه جرگه که به شورای ملی مرادف

گردیده... همچو شورا با همچو محدودیت نمیتواند زعامت موقت و طبعاً با قاعده وسیع راکه جوابگوی دشواریهای کنونی حاکم بر کشور ما باشد، انتخاب نماید. در این آجندا مطالب گفته نشده بیشتر از مطالب گفته شده جلب توجه میکند، مثلاً گفته نشده که آیا زعامت منتخبه شورا باز هم در چوکات شورای قیادی و وابستگی های تنظیمها قرار میداشته باشد، یا غیر وابسته؟ همچنان گفته نشده که اعضای این شورا روی چه معیارها و چگونه میکانیسم انتخاب گردیده اند؟ نشود که نمایشنامه شورای اهل حل و عقد بیک شکل دیگر تکرار گردد و مشمولین را در برابر اعمال انجام شده قرار دهند؟ بر علاوه غور و بررسی دقیق روی میکانیسم برگزاری لویه جرگه، مندرجه آجندای شما، این سوال را خلق میکند که اگر همچو شورا توانائی انتخاب زعامت موقت را دارد، پس به تدویر لویه جرگه چه حاجت است؟ همچنان در نامه شما لویه جرگه با شورای ملی مرادف شناخته شده است، در حالیکه در افغانستان شورای ملی از اجزای لویه جرگه شناخته شده است.

با این بررسی، من باور ندارم که این شورا منتج به تامین صلح و آرامش و در نهایت احیای افغانستان یکپارچه، مستقل، مستقر، غیرقابل تجزیه و در حال صلح با همسایگان و برخوردار از حقوق مساوی در جامعه بین المللی گردد. روی این ملاحظات از سهمگیری در این شورا معذرت را تقدیم میدارم...» (مؤخذ شماره 48. صفحه 3)

چهار عضو «نهضت وحدت ملی افغانستان» نیز که هریک بطور منفرد جهت اشتراک در شورا دعوت شده بودند (به شمول محمد عمر صدیقی، داکتر محمد اختر مستمندی، داکتر سید خلیل الله هاشمیا ن و اینجانب داکتر سید عبدالله کاظم) موضوع را طی یک نشست دارالانشای نهضت مطرح کرده و بعد از بررسی همه جانبه موضوع با ارائه یک نامه سرگشاده از اشتراک در شورا معذرت خواستند که

مطالعه متن این نامه خالی از دلچسپی نخواهد بود. (دیده شود ضمیمه هشتم)

همچنان به تعداد بیش از بیست نفر از شخصیت های سرشناس مقیم ورجینای امریکا که در شورا دعوت شده بودند، دلایل عدم اشتراک خود را طی یک نامه مفصل به والی هرات بیان کردند که در اینجا به بعضی نقاط مهم این نامه اشاره می‌گردد: ... «ما اذعان می‌داریم که کلید حل معضله افغانستان دائر شدن جرگه ای است که در آن نمایندگان تمام مردم اشتراک نموده و اراده آزاد خود را تمثیل نمایند و لاغیر... در جلسه هرات چنین ترکیب همه جانبه نمایندگان واقعی مردم که فیصله های شان مورد قبول همه قرار گیرد و در نتیجه به صلح دوامدار و آمدن استقرار و تعیین زعامت قانونی و ملی منجر گردد، وجود ندارد... باید برای تکمیل این مأمول فعالیتها با مساعی ملل متحد همونوا گردد... جلسه هرات در حالیکه به نتیجه مثبت، سازنده و مطلوب برای مردم افغانستان نایل شده نمیتواند، این خطر را دربر دارد که به پروگرام صلح ملل متحد لطمه شدید بزند و مانند دو سال قبل... زمینه دوام تراژیدی افغانستان را فراهم نماید» (امید شماره 120). علاوه‌تاً داکتر عبدالقیوم کوچی نیز طی یک مقاله مفصل جوانب مثبت و منفی اجتماع هرات را مورد نقد و بررسی قرار داد. (متن مقاله: مؤخذ شماره 47، صفحه 9)

از همه مهمتر نامه احتجاجیه یک عده خانمهای افغان در مورد اینکه چرا در شورای هرات از هیچیک خانم افغان دعوت اشتراک به عمل نیامده بود، یکی از انتقادات های بسیار جدی و مهم محسوب میشود. دریک نامه از خانمها تصریح شده که: «در این شورا هیچ زن اشتراک ندارد، نه از داخل و نه از خارج کشور. ما این عمل را نه تنها بی توجهی در حق زنان بلکه آنرا نشانه ای صریح انکار از حقوق حقه آنها و تخطی از اساسات دین مبین اسلام و همچنان اغماض اعلامیه

جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد میدانیم افغانی میرمنو تولنه مربوط نهضت وحدت ملی افغانستان دراین مورد مراتب تأسف و تأثر خود را به آنهائی ابراز میدارد که درقید خودخواهی ها و کوتاه نظری ها همچو تصامیم را اتخاذ میدارند...» (متن مکمل آن: آئینه افغانستان، شماره 38، اول اگست 1994، صفحه 8).

راجع به چگونگی تدویر شورا عبدالحی ورشان به صدای امریکا چنین گزارش داد: «دعوت شورا از اول وسیع بود، علما و دانشمندان و شخصیتهای ملی افغانستان از خارج و داخل دعوت شده بودند، بشمول رهبران جهادی. درآغاز اطمینان وجود داشت که همه در آن اشتراک میکنند، مگر با نیامدن شخصیتهای جهادی و بعضی شخصیت های مقیم خارج جلسات آن تاچند روز دائر نشد و بالاخره هشت روز مسلسل جلسات غیررسمی و مشورتی داشتند. درنهمین جلسه، شورا کار اصلی خود را رسماً آغاز کرد و درقدم اول به تشکیل سه کمیسیون پرداخت: کمیسیون سیاسی، کمیسیون نظامی و کمیسیون نظارت. بعداً از کمیسیون نظارت صرف نظر شد و تنها دو کمیسیون به کار ادامه داد: کمیسیون سیاسی متشکل از والیان و یا نمایندگان شان و کمیسیون نظامی مرکب از قوماندانان جهادی و بعضی شخصیت های موثر. ازجانب والیان برنامه کار کمیسیون سیاسی این بود که امور سیاسی را بررسی کند و تدارک جلسه را ببیند و برنامه کار کمیسیون نظامی تدارک اردوی ملی اسلامی بود. درابتدا به نظر میرسید که این شورا یک شورای تصمیم گیری بوده و راجع به زعامت آینده افغانستان فیصله صادر خواهد کرد، طوریکه در مکتوب ارسالی از طرف اسماعیل خان به کسانیکه جهت اشتراک در شورا دعوت شده بودند، این موضوع به حیث یک هدف مهم و عمده تدویر شورا تصریح شده بود، ولی رئیس کمیسیون سیاسی آقای سیداحمد روئین (والی بدخشان) درصحبت اول خود موضوع

تعیین زعامت را بکلی از اجندای مجلس بیرون کرد و گفت که: این شورا برای تدارک یک شورای بزرگ دیگر به منظور تعیین زعامت آینده اقدام خواهد کرد که محل و زمانش هنوز تعیین نشده است. (امید شماره 118)

دلیل عمده این تغییر اساسی و مهم ناشی از فشارهای بود که از طرف استاد ربانی و مؤتلفین او بعمل آمد، زیرا او حاضر نبود از قدرت کنار برود. با آنکه سخنگوی ربانی در این راستا بتاريخ 3 جولای اعلام کرد که «رئیس جمهور آماده است قدرت را به یک حکومت بیطرف تسلیم دهد تا زمینه ختم جنگهای موجود فراهم شود» و تصریح کرد که «حکومت بیطرف قرار است توسط شورایی که ممکن هفته آینده در هرات دایر شود، برگزیده خواهد شد». ولی واقعیت امر این بود که ربانی به نحوی از انحا و با دلایل ناموجه از کنار رفتن از قدرت طفره میرفت و آنرا مشروط به شرایطی می ساخت که برای هیچکس قابل قبول نبود. مقامات عالییه پاکستان که خود مولود چنین حالت بی ثباتی در افغانستان بودند، نیز اعلام کردند که بعد از بسر رسیدن موعد فوق، دولت افغانستان «مشروعیت خود را از دست میدهد و اگر بخواهند این خلا را بصورت مصنوعی پر کنند، خطرات شدید این کشور را تهدید خواهد کرد». (امید شماره 115، 4 جولای 1994)

طوریکه قبلاً تذکار یافت، بر طبق موافقتنامه پشاور بعد از ختم کار دو ماهه صبغت الله مجددی، برای چهار ماه برهان الدین ربانی عهده دار ریاست دولت شد و به اساس فیصله شورای «اهل حل و عقد» موصوف برای 18 ماه دیگر در آن مقام ابقا گردید که این موعد نیز بتاريخ 6 سرطان 1373 (28 جون 1994) به سر میرسید، اما ستره محکمه این مدت را برای شش ماه دیگر تمدید کرد. در حالیکه بعلاوه چهار عضو «شورای عالی هماهنگی» که متشکل از دو ستم،

مزاری، حکمتیار و مجددی بودند، سائر سران تنظیمها به شمول محمدی، گیلانی و محسنی و حتی بعضی از حلقات جمعیت نیز جداً بر مسئله انتقال قدرت اصرار داشتند و تمديد شش ماه را يك اقدام غيرقانونی میدانستند. چنانچه عبدالعلی مزاری منشی عمومی حزب وحدت به صراحت بیان کرد که:

«دوران حکومت و دولت تمام شده و مشروعیتی که اینها داشتند، همان توافقنامه اسلام آباد و جلال آباد بود که همه رهبران احزاب یا نمایندگان شان امضا کرده بودند و یک روز دیگر هم تمديدش صلاح نیست و اگر برای اصلاح مملکت و برای منافع مردم فکر میشود، باید سریعاً یک دولت موقت دیگر با توافق همه تشکیل شود و قدرت تحویل داده شود.» (امید شماره 113، مورخ 29 جون 1994). حکمتیار نیز اخطار داد که تا برکناری ربانی از قدرت به حملات خود ادامه خواهد داد. همچنین پیر گیلانی ضمن قدردانی از تلاشهای محمود مستیری و تأیید برنامه ملل متحد راجع به نظام آینده کشور گفت که یک لویه جرگه دایر گردد که واقعاً از مردم نمایندگی کند. او درباره مجلس هرات افزود: «مجلس باید تحت نظر ملل متحد و کنفرانس اسلامی دایر شود، مجلسی که خودسرانه دایر شود و خودسرانه مردم در آن دعوت شود، مغایر نظر او است و اراده مردم را تمثیل نمی کند.» (امید شماره 117).

از جمله پرآوازه ترین و مهمترین شخصیت های از خارج آمده یکی شهزاده احسان الله «دافغانستان» پسر اعلیحضرت غازی امان الله خان و دیگری داکتر محمد یوسف خان - سابق صدراعظم بودند که اشتراک ایشان در این شورا در رسانه های افغانی انعکاس گسترده یافت. موفقگیری های داکتر محمد یوسف خان بخصوص بعد از ختم شورا با پرسشها و نیز انتقادهای بسیار مواجه شد، آنها هم بیشتر به این دلیل که ایشان از تاریخ 16 الی 18 ثور 1373 (6 الی 8 می 1994)

در شهر « و سلینگ - حومه شهر بن در جرمنی » گردهمایی افغانی را تشکیل دادند که در آن به تعداد 36 نفر از شخصیت های سرشناس افغان مقیم اروپا اشتراک داشتند. در جلسه و سلینگ به تاسی از اقدامات ملل متحد و پلان پنج فقره ای سرمنشی آن موسسه که با پلان مطروحه شاه سابق شباهت داشت، به روی واقعیت های جاری کشور، بخصوص آنچه در راپور محمود مستیری ارائه شده بود، تصامیمی اتخاذ گردید. متأسفانه داکتر محمد یوسف خان حین جلسات شورای هرات و هم بعد از آن مطالبی را ابراز کرد که حاوی حمایت جدی از دست آوردهای آن شورا و صحنه گذاشتن بر فیصله های آن بود. از آنجائیکه همچو اظهارات در بسا موارد با فیصله های و سلینگ در تضاد و مغایرت قرار داشت، این موفقگیری ها منتج به بحث های زیاد بین هموطنان گردید. (نظر به اهمیت موضوع بيموجب نخواهد بود که : نامه سرگشاده از این قلم عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان، منتشره چندین نشریه افغانی از جمله آئینه افغانستان، شماره 38، مورخ آگست 1994 در ضمیمه نهم گنجائیده شود تا خوانندگان از عمق مسائل بیشتر آگاهی یابند)

اینکه چرا شورای هرات از هدف اصلی خود یعنی تعیین یک زعامت جدید دفعتهاً منصرف شد و آنرا در اثر فشار های وارده از جانب طرفداران ربانی - مسعود که در شورا اکثریت قاطع داشتند، به یک کمسیون خاص که بعداً موظف تدویر لویه جرگه گردید، محول ساخت و دیگر حرفی در مورد گفته نشد، تحولاتی بود که در وضع نظامی و سیاسی فقط چندی قبل از تدویر شورا به وجود آمده بود، با این شرح که:

1 - وضع نظامی در کابل به نفع دولت تغییر کرد و قوای حکومتی توانست قوای حکمتیار و دوستم را از جنوب کابل بیرون کند و خطر سقوط آنی را مرفوع سازد.

2- بانشر گزارش محمود مستیری چنین استنباط شد که ملل متحد پلان دقیق و کاندید فوری برای تغییر قدرت و زعامت در کشور را ندارد.

3- ربانی و مسعود از این ترس داشتند که در صورت طرح موضوع زعامت جدید، ممکن است شورای هرات اسماعیل خان و یا شخصی دیگر، احتمالاً دکتر محمد یوسف خان را بجای ربانی تعیین کند.

4- بعضی ها حتی به این نظر بودند که اساساً طرح موضوع تعیین زعامت جدید به حیث یکی از اهداف مندرجه دعوتنامه، یک هدف واقعی و اصلی نبود، بلکه بیشتر به منظور جلب توجه و آمادگی شرکت بعضی شخصیت های سرشناس از خارج مطرح شده بود تا بدینوسیله به شورا مشروعیت بیشتر داده شود.

قطعنامه شورای عالی اسلامی منعقد هرات

شورا پس از 21 جلسه غیررسمی و 6 نشست رسمی درتالار نگارستان شهر هرات روز دوشنبه 3 اسد 1373 (25 جولای 1994) با صدور قطعنامه یازده فقره ای به پایان رسید. روزنامه «اتفاق اسلام» چاپ هرات در شماره 105 مورخ 5 اسد متن قطعنامه شورای عالی اسلامی افغانستان را که از تاریخ 29 سرطان الی 3 اسد 1373 (22 تا 27 جولای 1994) در شهر باستانی هرات به اشتراک بیش از 800 نفر، از جمله 101 نفر از اروپا، ایالات متحده و کانادا و بیش از 50 نفر از سائر کشورها دائر گردیده بود، به نشر سپرد. متن قطعنامه چنین است:

« ماده اول: از آنجائیکه تعیین سرنوشت سیاسی کشور در چوکات شریعت اسلامی متعلق به مردم میباشد، شورای عالی اسلامی افغانستان فیصله کرد تا به منظور تصویب قانون اساسی، انتخاب

زعامت سیاسی کشور و اتخاذ تصمیم راجع به سائر مسائل سرنوشت ساز، لویه جرگه اسلامی (شورای کبیر اسلامی) دراول عقرب سال جاری در داخل افغانستان دایر گردیده و کمیون تدویر لویه جرگه را عهده دار انجام این وظیفه مهم گرداند. کمیون تدویر لویه جرگه وظیفه دارد تاهمکاری همه اطراف ذیدخل، سازمان کنفرانس اسلامی و ملل متحد را درنیل به این هدف جلب نماید.

ماده دوم: رهبران تنظیمهای 9 گانه جهادی صلاحیت انحصاری تصمیمگیری در امور مهم و سرنوشت ساز کشور را دارا نمیباشند، این صلاحیت از آن نمایندگان ملت است.

ماده سوم: در مورد کمونیستها، ملیشه ها و قطاع الطریقان، احکام شریعت اسلامی صراحت کامل داشته مطابق آن عمل میشود.

ماده چهارم: هر نوع حکومتی که برخلاف اراده مردم تحت وصایت خارجی ها ساخته شود، مردود و محکوم است.

ماده پنجم: مداخلات خارجی را در امور داخلی کشور خویش شدیداً محکوم نموده و از آنجائیکه افغانستان و کشورهای مداخله گرا از اعضای ملل میباشند، از این سازمان و همچنین سازمان کنفرانس اسلامی تقاضا میشود تا بر مبنای میثاق خویش در قطع مداخلات خارجی در افغانستان مجدانه اقدام نمایند.

ماده ششم: افغانستان کشوریست واحد و غیر قابل تجزیه، هر نوع اقدام تجزیه طلبانه و تحرکات مبتنی بر تبعیضات نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و منطقوی در آن محکوم و مردود است.

ماده هفتم: تأمین آتش بس و بازگشائی راه ها از خواست های برحق شورای عالی اسلامی میباشد.

ماده هشتم: به منظور تأمین امنیت و صلح سرتا سری در کشور، بازگشائی راه‌های مواصلاتی، سرکوبی نیروهای بغاوتگر، دفاع از تمامیت ارضی و دفع و طرد هر نوع تجاوز خارجی، اردوی اسلامی به کمیت یکصد هزار نفر تشکیل گردد. اتخاذ ترتیبات اجرائیوی آن فیصله به کمیسیون نظامی موکول گردیده است.

ماده نهم: از سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، سازمان ملل متحد و همه کشورهای دوست تقاضا به عمل می‌آید تا بطور عاجل در جهت تأمین احتیاجات عامه مردم ما و همچنین در امر بازسازی کشور ویران شده ما بدون قید و شرط سهم فعال بگیرند.

ماده دهم: مجلس بعد از غور و بررسی ممتد کمیسیونهای سیاسی و نظامی پیرامون مسئله انتقال قدرت در خلال انجام عملیه انتخابات لویه جرگه درپرتو شورای حل و عقد و حکم اعتبار شورای حل و عقد از طرف ستره محکمه و اعلان شخص جناب رئیس دولت مبنی بر کاندید نبودن در فاصله زمانی تا تدویر انتخابات لویه جرگه چنین فیصله بعمل آورد که فیصله نهائی به ارتباط موضوع از طریق کمیسیون تدویر لویه جرگه اسلامی با مشوره و ارتباط جهات و اطراف ذیدخل در مرکز کشور اتخاذ گردد.

ماده یازدهم: فیصله شورای عالی اسلامی افغانستان در هرات که توسط والیان، قوماندانان و شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی کشور صورت گرفته، خواست قاطبه ملت مسلمان و مجاهد افغانستان بوده، مخالفت با آن مخالفت با خواست ملت و مصالح علیای اسلامی و ملی کشور ما است. اعضای این شورا قاطعانه تعهد می‌سپاریم تا در برابر هرگونه بغاوت علیه این وثیقه ملی با پایمردی ایستادگی نمائیم. (ومن الله التوفیق).

نگاه تحلیلی بر مواد قطعنامه

هرگاه از آنچه تا حال گفته شد، نتیجه گیری شود، واضحاً شورای هرات بطور مقایسوی دارای مزایا و نواقصی بوده است که از جمله مزایای آن میتوان نقاط آتی را برشمرد:

1) شورا به ابتکار و تلاش شخصیتی دائر گردید که یکی از قوماندان های بزرگ جهاد افغانستان شناخته شده بود، اسماعیل خان در برابر دشمن با شهامت و شجاعت تام ایستادگی کرد و قوای جهادی حوزه جنوب غرب را طی چهارده سال به وجه بسیار عالی رهنمائی و عملیات جهادی را با موفقیت کامل و به صداقت تمام پیش برد. اسماعیل خان در آنوقت یک والی با اداره و موفق کشور بود. کاش اسماعیل خان به هیچ گروه و تنظیم قدرت طلب منسوب نمی بود، در آنصورت به یقین که او میتوانست به حیث یک شخصیت ملی و مورد قبول همگان تبارز کند.

2) شورای هرات اولین شورا در نوع خود بود که به ضرورت قشر تحصیل کرده و مسلکی مقیم در کشورهای اروپا و امریکا پی برد و از آنها دعوت به عمل آورد که البته این کار به ذات خود برای کشورهای همسایه که همیشه تلاش داشتند تا بین افغانهای مهاجر در غرب و مردم داخل کشور درز و بی اعتمادی ایجاد کنند، یک جواب دندان شکن داد و واضح ساخت که افغانها هیچگاه از هم دور نمی شوند (آب اگر صد پاره گردد، باز باهم آشنا است).

3) زمینه دیدار یک عده هموطنان مهاجر در سرزمین های دور با وطن و مردم شان مساعد گردید که سالها از دوری وطن رنج می بردند. این دیدار در فضای بسیار پراز محبت و اخلاص صورت گرفت که اگر ادامه می یافت و زمینه همچو دیدارها در محافل و مجالس دیگر فراهم میشد، به یقین نتایج بسیار پر بار از آن در آینده بدست

می آمد؛ به عبارت دیگر شورای هرات یک آغاز خوب برای اینکار بود که متأسفانه ادامه نیافت.

4) بیان این مطلب مندرج ماده دوم قطعنامه که «رهبران تنظیم های نه گانه جهادی صلاحیت انحصاری تصمیمگیری در امور مهم و سرنوشت ساز کشور را دارا نمیباشند و این صلاحیت از نمایندگان ملت است»، یک حقیقتی بود که تا قبل از آن و حتی بعد از آن هیچیک از مجالسی که در آن بیشتر منسویین تنظیمی اشتراک داشتند، به این حق مردم اعتراف نکرده بودند.

5) محتوای ماده ششم قطعنامه مبنی بر اینکه «افغانستان کشوریست واحد و غیر قابل تجزیه و هر نوع اقدام تجزیه طلبانه و تحریکات مبتنی بر تبعیضات قومی، زبانی، مذهبی و منطوقوی در آن محکوم و مردود است»، برای بقای کشوریک ضرورت حیاتی محسوب میشود. کاش این موضوع از حرف به میدان عمل از طرف بسیاری برگزار کنندگان و تصویب کنندگان این ماده پیاده میشد.

اکنون بر میگردیم به بررسی مختصر پیرامون مواد قطعنامه شورا که در حقیقت بیانگر عزم و اراده اصلی مصوبان آن شمرده میشد. نمیخواهم این ارزیابی را با روحیه امروز که هفده سال از آن میگذرد، بیان کنم، بلکه میخواهم آنچه را که یک هفته بعد از اعلام قطعنامه و ختم اجلاس شورا طی برنامه تحلیل های سیاسی هفته که توسط اینجانب از طریق رادیو «نقش های جاودان» از شمال کالیفورنیا به نشر رسیده بود، (با انصراف از مقدمه آن و اکتفا به ذکر موارد مختلف موضوع از روی نسخه تحریری) در اینجا بازگو کنم، نویسنده در آنوقت در مورد مواد مهم قطعنامه چنین تبصره کرده بود:

1) ماده دهم قطعنامه اگر به دقت خوانده شود، چنان مغشوش و بیمفهوم است که تعجب هرخواننده را برمی انگیزد که چگونه کسانیکه خود را اشخاص وارد و مسلکی می دانستند، به تائید آن رأی داده اند. اصولاً لویه جرگه و شورای اهل حل و عقد دو ماهیت متفاوت دارد که نمیتوان یکی را تحت الشعاع دیگر قرار داد. شورای اهل حل و عقد متشکل از یک گروه علمای دینی واجد شرایط خاص میباشد و بیشتر به غرض اجتهاد در امور دینی مطرح میگردد، درحالیکه لویه جرگه ماهیت مردمی دارد و کسانیکه از مردم هر محل نمایندگی کرده بتوانند به وسیله خود مردم با اعطای صلاحیت تصمیم گیری در موارد مشخص انتخاب میشوند. در لویه جرگه شرط نیست که نماینده حتماً عالم دین و آنهم دارای اهلیت خاص باشد. بهرحال مقصد اصلی این ماده بطور غیرمستقیم تائید تمديد کار رئیس جمهور تا یک موعده نامعلوم دیگر بود که آنرا به کمسیون تدویر لویه جرگه واگذار شدند، چیزیکه شیوه کار و مشخصه ها و مکلفیت های دقیق اعضای آن معلوم نیست.

2) تدویر لویه جرگه ای که واقعاً ممثل اراده آزاد مردم باشد، در مدت کوتاه سه ماه در تحت شرایط موجود (آنوقت) که جنگ به شدت دوام دارد و کوچکترین نشانه تفاهم و استقرار دیده نمی شود، یک امر غیرقابل باور است و اگر بازهم آنرا دائر نمایند، چیزی بیش از شورای اهل حل و عقد نخواهد بود.

3) تشکیل اردوی صد هزار نفری در این مدت کوتاه آنهم زیر نظر هواداران حزب جمعیت نه تنها صلح را که هدف اصلی این اردو و بیان شده است، تأمین کرده نمیتواند، بلکه زمینه های جنگ و اختلاف را در تمام کشور گسترش میدهد.

4) اگر از مشکلات تدارک قوا، اداره و سوق آن بگذریم و فرض کنیم که این مسائل را خود افغانها با تجارب حاصله از جهاد حل کرده میتوانند، این سوال به میان می آید که مصارف این قوای بزرگ از کدام مدرک تهیه خواهد شد؟ در افغانستان حکومت توان مالی اینکار را ندارد و عواید دولت اگر نشر پول نباشد، صفر است و هیچ منبع دیگر عاید به غیر از منابع خارجی برای تمویل این اردو میسر نیست. در اینجا جواب دیگری به این سؤال ارائه شده نمیتواند، مگر اینکه چشم تصویب کنندگان این فیصله بسوی یک کشور خارجی دوخته شده باشد. کدام کشور حاضر به تدارک منابع مالی برای تشکیل همچو اردوی بزرگ و فعال نگهداشتن آن در عملیات نظامی در تحت شرایط آنوقت بوده میتواندست، به جز عربستان سعودی. در اینصورت هیچ دلیلی نخواهد بود که کشورهای رقیب به همان شدت قوای مخالف را تقویه نکنند. واضح است که در اینحال نه تنها صلح تأمین نمی گردید، بلکه جنگ ها بیش از پیش گسترش پیدا میکرد. در نتیجه شورای «صلح» هرات به شورای «جنگ» مبدل می شد.

5) در این مجلس همیشه شعارها علیه مداخله خارجی داده شده است. اکنون در صورتیکه مصارف اردوی صد هزار نفری به کمک یک کشور خارجی تمویل گردد، تاچه حد میتوان متن مواد چهارم و پنجم قطعنامه را عملی ساخت؟

6) مسئله تشکیل اردوی صد هزار نفری برای طرح هرات بیشتر ماهیت نظامی میدهد تا راه حل سیاسی. در حالیکه اکنون همه به این نظر اند که راه حل نظامی یک راه سالم و متضمن صلح و آرامش نیست و کشور را بسوی دوام دیکتاتوری سوق میدهد.

7) کشور اکنون (آنوقت) فاقد قانون اساسی است و وقتی سه ماه بعد لویه جرگه دائر شود و فرض کنیم که موفق به تعیین زعامت جدید گردد (که محال است)، اداره جدید به روی کدام اصول اساسی عمل خواهد کرد و مشروعیت اجراء خود را از کجا بدست خواهد آورد؟ آیا بازهم مثل امروز (آنوقت) همه چیز تابع دستور یک شخص و یا یک گروپ سراققدار خواهد بود؟

8) از فحوای ماده سوم قطعنامه به وضاحت معلوم میشود که مقصد از «کمونیستها، ملیشه، قطاع الطریق» غیرمستقیم جنبش دوستم و عضو برجسته شورای هماهنگی است. این تصویب درحقیقت اعلام یک جنگ علنی در برابر یک قسمت مردم افغانستان است که حکومت ربانی-مسعود برای ادامه جنگ میخواهند سند مشروعیت بدست آورند، درحالیکه اینکار ماده ششم قطعنامه را عملاً از اعتبار ساقط می سازد. همچنان ماده هفتم به این عبارت که «تأمین آتش بس و بازگشائی راه ها از خواست های برحق شورای عالی اسلامی میباشد»، بار دیگر به انگیزه های جنگ و اقدام نظامی علیه گروه های مخالف مهر مشروعیت می گذارد و باز گشائی راه ها را صرف به وسیله جنگ میسر میداند نه بوسیله مفاهمه و مصالحه.

9) در طرح هرات به اقدامات ملل متحد که به وسیله محمود مستیری در جریان میباشد، کوچکترین اهمیت قائل نشده است و حتی ادعای اینکه تدویر شورای هرات یک سبوتاژ دیگر حکومت ربانی در برابر اقدامات ملل متحد و آوردن یک حکومت بیطرف تلقی گردد، بسیار منطقی به نظر می آید.

10) دعوت یک تعداد شخصیت ها از خارج کشور، نخست این خوشبینی را به وجود آورد که با اینکار طلسم انحصار تنظیمی گسسته شد، ولی نرسیدن دعوتنامه ها به موقع لازم این خوشبینی را

ضعیف ساخت و چنین شایع گردید که گویا به غیر از وابستگان و هواداران جمعیت در خارج که از موضوع قبلاً اطلاع داشته و آماده رفتن بودند، دیگران عمداً با مضیقه وقت دچار شوند و نتوانند به این سفر بروند. شاید این شایعه بسیار درست نباشد، ولی از امکان هم بعید بوده نمیتواند.

(متن فوق از پیش نویس برنامه تحلیل های سیاسی هفته منتشره رادیو نقش های جاودان گرفته شده که در هفته اول ماه آگست 1994 به نشر رسیده بود.)

6- پی آمدهای مهم شورای هرات

چنانکه در آغاز این مبحث بیان شد، مناسبات در داخل جمعیت اسلامی بین ربانی و مسعود از یکطرف و بین مسعود و ربانی با اسماعیل خان از طرف دیگر نظر به دلایل که ذکر شد اگر چه ظاهراً خوب و پرتفاهم معلوم می شد، اما در واقع آنچنان نبود و رقابت های محسوس بین شان وجود داشت که از دوران جهاد ریشه میگرفت. این حساسیتها به وسیله سید نورالله عماد از اهل هرات و یکی از مقربان ربانی نه تنها نزاکتها و رنجش هایی را بین اسماعیل خان و ربانی ایجاد کرده بود، بلکه بر روابط جبهه «افضلی» با اسماعیل خان در هرات نیز اثر گذاشته و فضای همکاری را بین دو جبهه جهادی در آن ولایت مکدر ساخته بود. گفته میشود که ربانی کمکهای پولی را به جبهات جهادی جمعیت در ساحه جنوب غرب به وسیله سید نورالله عماد ارسال میداشت که موصوف آنرا برطبق میل خود و به امید اینکه بتواند در راس همه جبهات آنجا قرار داشته باشد، قسماً توزیع میکرد و قسماً آنرا به سرمایه گذاری های شخصی و خرید جایداد برای شخص خود به مصرف میرسانید. اینکار موجب برخورد بین

اسماعیل خان و عماد و در نهایت رنجش اسماعیل خان از ربانی گردید. در این مورد توجه شود به متن مقاله ذیل:

«در سال 1983 که جهاد افغانستان در اوج خود قرار داشت، سید نورالله عماد با ملیونها کلداری به هرات فرستاده شد تا جبهه قوماندانها را در مقابل اسماعیل خان تشکیل دهد و او توانست با خرید ده قوماندان به شمول دو قوماندان که هنوز زنده اند و حالا برای دفاع از هرات و اسماعیل خان درجبهه هستند، چنین جبهه ای تشکیل دهد که هشت نفر آنها در جنگ های بعدی کشته شده اند. سید نورالله عماد بعداً در پشاور قهرمان جهاد حوزه جنوب غرب علاؤالدین خان را تا دم مرگ لت و کوب نمود و حتی پروتهای او را به اصطلاح چور کرد، رهبری تنظیم مربوطه اش (ربانی) باز هم خاموشی اختیار کرد و نخواست آقا صاحب را آزرده سازد و علاؤالدین خان پس از تداوی به جبهه فرستاده شد» (حقیقت این گفته قطعی نیست و از طرف کدام منبع دیگر تأیید نشده است). نویسنده مقاله در ادامه می افزاید: «به این هم بسنده نشد و بعدها جبهه دیگری بنام جبهه غلام محمد نیازی (یکی از پیشاهنگان جنبش جوانان مسلمان و استاد فاکولته شرعیات پوهنتون کابل - نویسنده) به مقابل اسماعیل خان تشکیل گردید تا از نفوذ اسماعیل خان تا حد امکان جلوگیری شود... سائر مهره های که برای تضعیف جبهه هرات و شخص اسماعیل خان بکار برده شد، عبارت بودند از: اسحق دلجو که او هم بعد از مدتی توسط سید نورالله عماد سلب صلاحیت گردید و دیگری ضیائی بود که برای بی اعتبار ساختن اسماعیل خان تلاش زیاد نمود...» (مؤخذ شماره 54 - صفحه 9)

7- هرات در مرکز رقابت های منطوقی

بعد از سقوط شوروی تصور میشد که افغانستان اهمیت ستراتیژیک خود را ازدست داده و دیگر ضرورت عطف توجه به آن کشور احساس نمی گردد، ولی دیری نگذشت که انکشافات جدید در منطقه پدیدار گشت و در اثر آن اهمیت ستراتیژیک افغانستان نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از همه بیشتر از لحاظ اقتصادی توجه جدی یک تعداد ممالک، مخصوصاً کشورهای منطقه را به خود جلب کرد. انکشافات جدید را میتوان چنین خلاصه کرد:

1) یکی از عمده ترین نتایج فروپاشی شوروی، ایجاد پنج کشور مستقل آسیای مرکزی بود: قزاقستان، قرغزستان، ازبکستان، تاجکستان و ترکمنستان که همه از جمله کشورهای محاط به خشکه بوده و از نظر اقتصادی با وجود منابع سرشار طبیعی، در فقر و کمبود مواد صنعتی مواجه میباشند. بناً این کشورها ضرورت مبرم به انکشاف تجارت و دسترسی به مارکیت های تجارتي جهان دارند تا محصولات خود را به آن مارکیت ها صادر و در بدل آن مواد مورد ضرورت خود را وارد نمایند. پنج کشور مذکور برای این مقصد به عضویت سازمان همکاری اقتصادی (ایکو) پیوستند که ایران، پاکستان و ترکیه قبلاً آنرا تشکیل کرده بودند و افغانستان و جمهوری آذربایجان نیز بعداً عضویت آنرا کسب کردند. برای پنج کشور آسیای مرکزی سوال اساسی این بود که چگونه و از کدام طریق راه ترانزیتی به بحر هند پیدا کنند، زیرا راه بحیره سیاه نظر به مشکلات سیاسی دشوار و غیر مطمئن بود. از آنرو فقط دو امکان دیگر موجود بود: یکی استفاده از بندرعباس از طریق ایران و دیگر از بندر کراچی از طریق پاکستان که این وضع رقابت جدی را بین ایران و پاکستان به وجود آورد.

2) با آنکه کشورهای آسیای مرکزی اساساً مسلمان اند، اما از نفوذ بنیادگرائی اسلامی و صدور آن به کشورهای شان نگران بودند، در حالیکه ایران و پاکستان به شمول عربستان سعودی مرکز این جریان در منطقه محسوب می شدند.

3) تقویه روز افزون مناسبات نزدیک روسیه با رژیم ایران، توجه امریکا را بخصوص بعد از حمله 1991 بر عراق مجدداً به منطقه جلب کرد. امریکا نگران بود که مبادا ایران به کمک روسیه به یک قدرت اتمی مبدل شود. این وضع بار دیگر منافع روسیه و امریکا را در منطقه در برابرم قرار داد.

4) امریکا، ایران را مرکز عمده صدور بنیادگرائی و تروریسم بین المللی میدانست که هرگاه با سلاح اتمی مجهز شود، امنیت منطقه را برهم خواهد زد و برای امنیت ملی امریکا نیز تولید خطر خواهد کرد. لذا تلاش امریکا بر آن بود تا ایران را به نحوی به تجرید بکشاند و نیز به همکاری کشورهای دوست در منطقه با تشکیل یک کمربند نظارتی، سرحدات شمالی و شرقی آن کشور را زیر کنترل درآورد.

5) ترکیه نیز از مدتی بود که در جهت همبستگی کشورهای ترک نژاد (آذربایجان، قرغزستان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان) فعالیت میکرد تا یک «فدراسیون» آن کشورها را تشکیل کند که البته یکی از اهداف آن ایجاد یک ساحه «حایل» و در عین زمان یک کمربند نظارتی بین سرحدات جنوب روسیه و شمال ایران بود.

6) بعد از سقوط شوروی و ختم جهاد در افغانستان عطش امریکا از حمایت پاکستان نیز فروکش کرد و حتی به دلیل فعالیت های پاکستان در راستای دسترسی به سلاح اتمی و نیز به دلیل مبدل شدن آن کشور به مرکز تربیه تروریست ها و قاچاق مواد مخدر، در زمان صدارت نواز شریف امریکا بر پاکستان تعزیرات اقتصادی را وضع

کرد. وقتی بینظیر بوتو به صدرات رسید، کوشید تا به نحوی روابط را با امریکا ترمیم کند و توجه امریکا را با این پیشنهاد که میکوشد سرحد شرقی ایران را که همجوار با افغانستان است، به نحوی زیر کنترل قرار دهد، جلب نماید. البته پاکستان میخواست بدینوسیله از یکطرف خود را بار دیگر در حلقه دوستان منطقوی امریکا جا دهد و از طرف دیگر به رقابت اقتصادی با ایران بکوشد و با استفاده از «دهلیز هرات» خود را به مارکیت های آسیای میانه وصل کند و بندر کراچی را در رقابت با بندر عباس فعال سازد.

7) در بین کشورهای آسیای مرکزی ازبکستان بیشتر به غرب، خصوصاً امریکا متمایل شد، در حالیکه نفوذ روسیه بر تاجکستان و ترکمنستان هنوز هم بسیار محسوس بود و نیز بین این سه کشور مشکلات زیاد از ناحیه تقسیمات قومی که میراث بد استیلائی شوروی وقت بود، وجود داشت.

8) از آنجائیکه اکثر کشورهای غربی، بخصوص امریکا با جدیت در صدد تجرید سیاسی رژیم ایران بودند و پاکستان بار دیگر موفق به کسب حمایت امریکا در منطقه گردیده بود، کشورهای رقیب امریکا چین و روسیه از ایران حمایت میکردند. هند به حیث رقیب پاکستان، نمی خواست که پاکستان در افغانستان دست دراز پیدا کند، لذا با روسیه و چین همسو بود اما در مقابل، عربستان سعودی با اختلافی که از مدتها قبل با ایران داشت، واضحاً به تقویه موقف پاکستان می پرداخت و ترکیه نیز به حیث متحد امریکا در جناح حمایتگران پاکستان قرار داشت.

به این اساس دیده میشود که در آنوقت افغانستان زیر فشار علابیق و رقابت های متضاد منطقوی و فرا منطقوی بین دو جناح بزرگ درگیر

بود و هر جناح برای کسب نفوذ بیشتر در افغانستان شدیداً با هم در رقابت بودند.

از انکشافات عمده سیاسی و اقتصادی و جناح بندیهای که فوقاً با اختصار ذکر شد، بر می آید که افغانستان اهمیت ستراتژیک خود را که برای مدت کوتاه از دست داده بود، دوباره کسب کرد و کشورهای منطقه به این واقعیت پی بردند که هر کشوری موفق به داشتن نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم بر افغانستان باشد، به آسانی میتواند چرخ های سیاسی و اقتصادی منطقه را هم به حیث یک کمربند نظارتی در سرحد شرقی ایران و هم به حیث یک کشور ترانزیتی بین آسیای میانه و پاکستان و از آن طریق نقطه اتصال به بخرهند و کشورهای جهان به نفع خود بچرخاند. از همه مهمتر موجودیت ذخائر عظیم تیل و گاز طبیعی در آسیای میانه، توجه جدی کشورهای بزرگ صنعتی جهان را به خود جلب کرده بود و مسئله انتقال این مواد به وسیله احداث پایپ لاین که آیا از ایران بگذرد یا از افغانستان، یکی از عوامل عمده بود که توجه جهان را به اهمیت ستراتژیک افغانستان بیشتر جلب کرد. بدینوسیله افغانستان بدون شک با داشتن همچو موقعیت، باردیگر به محور اصلی رقابت های منطقوی مبدل گردید و «دهلیز هرات» باردیگر به حیث یک معبر بزرگ در مرکز توجه کشورهای منطقه قرار گرفت. (برای شرح مزید: مؤخذ شماره 36 - صفحه 40 تا 49)

8- کشمکش قدرتها

بهر حال بعد از سقوط رژیم کمونیستی (1992) و به قدرت رسیدن اسماعیل خان به حیث «امیر عمومی حوزه جنوب غرب» کشمکش های قدرت از عمق به سطح آمد و حتی مردم عوام درباره آن علنی صحبت میکردند. این نقاضت ها هم بین حکومت کابل (ربانی -

مسعود) و هم بین حلقات فعال جهادی با اسماعیل خان آشکار گردید، اما اسماعیل خان با جدیت بیشتر برای تحکیم پایه های قدرت خود پرداخت و از همان روز اول خودش اعضای اداری ملکی و نظامی خود را در هرات تعیین کرد، عواید ولایت را مستقیماً برای بازسازی ولایت تخصیص داد و در اغلب امور بطور خود مختار به حکمرانی پرداخت. او با داشتن قوای نظامی کافی، ولو که منسوب به جمعیت اسلامی بود، اما به حیث یک شاخه یا «فراکسیون» نیمه مستقل آن درآمد و اکثراً بی اعتنا به اورگان مرکزی حزب عمل می نمود.

استقلال عمل و نیز تأمین امنیت و توجه جدی به بازسازی هرات موجب حسادت رقبای درون حزبی گردید چنانچه اسماعیل خان بعداً طی یک مصاحبه خود به این موضوع اشاره کرده و گفته است که: «جنگ های شدید در کابل و بی بند و باری ها در اکثر ولایات، و اما موجودیت یک نظام با دسپلین و انضباط و امنیت و شروع کار بازسازی (در هرات) طبیعتاً یک اندازه حساسیت ها را ایجاد کرده بود»، او در جای دیگر باز به همچو حسادتها اشاره مینماید و میگوید: «متأسفانه رقابت های ناسالم علت این مشکلات بود. بارفتن به منطقه ما میتوانستیم که اداره بسازیم، نظام بسازیم و امنیت داشته باشیم. طبیعتاً این به مزاج آن برادرهای ما که نمیتوانستند چنان وضعیتی را ایجاد کنند، خوش آیند نبود». (مؤخذ شماره 24 - صفحه 384 و 388)؛ در حالیکه ربانی برای کنار رفتن از قدرت قلباً حاضر نبود و به همین دلیل فقط وقتی در شورای هرات اشتراک کرد که خطر تعیین زعامت تاحدی رفع شده بود و موضوع به وسیله طرفدارانش به کمسیون لویه جرگه برای سه ماه بعدتر محول شده بود، اما به تعبیر بسیاری از خبرگان تدویر شورای هرات و گنجاندن «تعیین زعامت جدید» در صداره اهداف اولی شورا خود

بیانگر این حسادت‌ها و حساسیت‌های رقابت‌آمیز بین کابل و هرات بود. ربانی و مؤتلفین او ترس داشتند که اگر موضوع تعیین زعامت جدید درشورا طرح شود، یکی از اینها یا اسماعیل خان و یا داکتر محمد یوسف خان که مورد توجه محمود مستیری نیز بودند، به این مقام انتخاب خواهد شد. این احساس، ضدیت ربانی - مسعود را در برابر اسماعیل خان بیشتر کرد و آنها را مصمم به تضعیف و حتی از صحنه بیرون کردن اسماعیل خان ساخت. مخصوصاً وقتی موضوع تشکیل اردوی یکصد هزار نفری مطرح شد و خواستند مرکز این اردو در هرات باشد، حساسیت‌ها بیشتر گردید.

در اینجا باید خاطر نشان کرد که عربستان سعودی از جمله حمایت‌گران مخالف حکومت ربانی - مسعود بود و مقامات این کشور به شمول امریکا و پاکستان از قبل متوجه این درز بین ربانی و اسماعیل خان شده بودند و به همین دلیل کشورهای مذکور میخواستند اسماعیل خان را برابر حکومت کابل که با ایران، روسیه و هند نزدیک بود تقویه و حمایت کنند تا هرات را به یک منطقه حایل بین حکومت کابل و ایران مبدل سازند و مانع رابطه مستقیم بین ایران و جناح ربانی - مسعود گردند، چنانچه بعداً سفر جان مینجو سفیر امریکا در پاکستان، آصف احمدعلی وزیر خارجه پاکستان و ترکی الفیصل رئیس سازمان استخبارات عربستان سعودی به هرات در برج اسد 1374 (آگست 1995) و دیدار با اسماعیل خان نشانه‌ای از این روابط پنداشته میشود. در عین زمان حکومت کابل سعی داشت تا یک شخصیت معتمد خود را بجای اسماعیل خان در هرات به قدرت برساند و تلاش میکرد تا به هر نحوی که بود پایه‌های قدرت اسماعیل خان را در هرات تضعیف کند.

یکی از مهمترین عکس العمل های ربانی در برابر فیصله های شورای هرات همانا امضای موافقتنامه جلال آباد بود که بتاريخ 17 اکتوبر 1994 بین چهار تنظیم توسط ربانی، خالص، محمدی و سیاف در هشت ماده به امضا رسید که مشتمل بر مواد ذیل بود:

1. استحکام و تقویت حکومت اسلامی،
2. ایجاد یک شورای اسلامی برای حل مشکلات کشور،
3. ایجاد مجمع علمای اسلامی برای اصدار فیصله های شرعی،
4. حفظ امور امنیت کشور توسط مجاهدین،
5. برطرف کردن بقایای حکومت ملحد گذشته از پستهای نظامی،
6. قبول امتیازات و احترام به رهبران تنظیمهای جهادی،
7. دوری جستن از تفرقه های طبقاتی، لسانی، نژادی و اجرای کارها مطابق به اصول و مقررات اسلام،
8. تشکیل یک شورا از 20 نفر از هر ولایت برای تصمیم گیری برای ایجاد یک شورای بزرگ غرض تعیین رئیس دولت (دیده شود: امید شماره 131 مورخ 24 اکتوبر 1994)

اگرچه ظاهراً هدف رفتن ربانی به جلال آباد ملاقات با محمود مستیری عنوان شد، ولی تجمع آنها اساساً به مقصد بی اثر ساختن فیصله های شورای هرات بود. کوتاه کردن دست تنظیمها در امور سرنوشت ساز کشور به حیث یکی از مواد مهم قطعنامه شورا، در موافقتنامه بین تنظیمها در جلال آباد صریحاً نقض گردید و نیز سبب بزرگی در برابر تلاشهای محمود مستیری گذاشته شد که بعداً مستیری در بیانیه خود در ستاکهلم حکومت ربانی - مسعود را یک حکومت نامشروع دانست و از کارشکنی آن در برابر اقدامات

ملل متحد شکایت کرد، چنانچه مستیری به ربانی اخطار داد و گفت: «اگر قدرت را انتقال ندهد، کشورهای عضو ملل متحد او را به رسمیت نخواهند شناخت... ربانی باید بداند که علاوه بر همسایگان، احتیاج به داشتن روابط با تمام جهان دارد.» (مصاحبه محمود مستیری با خبرنگار اسوشیتد پرس، امید شماره 155، مورخ 10 اپریل 1995 و فشرده بیانیه مستیری در ستاکهلم، مورخ 2 جون 1995، منتشره جریده امید، شماره 165)

به این اساس دیده میشود که دست آوردهای نسبی شورای هرات در اثر حسادت و خودخواهی های قدرت طلبانه ربانی و شرکانه تنها به حاشیه رانده شد و اهمیت خود را عملاً از دست داد، بلکه روابط اسماعیل خان را با عربستان سعودی تقویه کرد و از آن طریق روابط حسنه او با پاکستان نیز آغاز شد، به عبارت دیگر به هراندازه که مناسبات حکومت کابل با ایران و روسیه نزدیکتر گردید، رقابت های روز افزون بین حکومت کابل و اسماعیل خان، اخیرالذکر را بیشتر به پاکستان و عربستان سعودی متمایل ساخت.

9. «دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان»

رقابت های روزافزون بین ایران و پاکستان برای رسیدن به بازارهای آسیای میانه، بخصوصی تمدید پایپ لاین گاز و تیل از ترکمنستان بیکی از بنادر بحرهند (بندرعباس یا بندرکراچی) از طریق ایران یا افغانستان مورد توجه کشورهای عربستان سعودی و امریکا نیز قرار داشت، زیرا هر دو کشور اخیر الذکر نمی خواستند که ایران در این کار سبقت داشته باشد و تلاش میکردند این پروژه به نفع پاکستان و از طریق افغانستان عملی شود. پاکستان برای بدست آوردن همچو زمینه نمی توانست با حکومت کابل به تفاهم آید، چون بین حکومت کابل و پاکستان تشنج جدی موجود بود، به دلیل اینکه

پاکستان همیشه از رقیب ربانی - مسعود یعنی حکمتیار حمایت میکرد. موجودیت جنگهای شدید در اطراف کابل در آنوقت به وسیله جناح های متحد در «شورای هماهنگی» (دوستم، حکمتیار، مزاری و مجددی) کابل را از چند طرف به محاصره کشانیده بود و توقع نمیرفت که این وضع به زودی پایان یابد و پاکستان به هدف خود یعنی نصب حکمتیار در راس قدرت دولت برسد. پاکستان در هراس بود که مبادا فرصت رسیدن به بازارهای آسیای میانه را از دست دهد و رقیبش یعنی ایران از آن سبقت جوید. لذا با فضای مساعدی که در هرات ایجاد شده بود، روابط را با اسماعیل خان نزدیکتر کرد و خواست کاروانهای تجارتي خود را از طریق سپین بولدک، قندهار و هرات به تورغندی و کشکی (ترکمنستان) و از آنجا به سائر کشورهای آسیای میانه برساند. نصیرالله بابر در آنوقت وزیر داخله پاکستان در حکومت بینظیر بوتو و یک شخص وارد در امور افغانستان بود و گماشته ای او شخصی بنام «کلنل امام» که بعداً به حیث قنصل پاکستان در هرات کار میکرد، روابط بسیار نزدیک با همه تنظیمهای جهادی افغان داشت. نصیرالله بابر بتاريخ 14 سپتمبر 1994 در اسلام آباد اعلام کرد که: «بزودی یک راه زمینی بین پاکستان و کشورهای آسیای میانه از طریق افغانسان اعمار خواهد شد. این راه تا اواسط اکتوبر امسال آماده خواهد شد». او گفت که قرار است وی بتاريخ 21 سپتمبر در راس یک هیئت عالیرتبه از طریق زمین و از راه افغانستان به آسیای میانه مسافرت کند و افزود: «هیئت پاکستانی از طریق چمن به قندهار میرود تا راه مذکور را که از مجرای هرات با شمال در کشکی به ترکمنستان وصل میگردد، مورد بررسی قرار دهد». بابر گفت: «ما سه سال ارزنده را از دست داده ایم و حالا وقت آنست تا هرچه زودتر به این مارکیت ها برسیم». او علاوه کرد که: «درسراه خود با والیان قندهار، فراه و هرات ملاقات نموده از آنها

خواهیم خواست تا عبور مطمئن کاروانها را تضمین کنند، البته مبالغی به عنوان تکس خواهیم پرداخت». بابر گفت: «قسمت اعظم این راه در افغانستان در دهه پنجاه توسط شوروی اعمار شده که هنوز کاملاً قابل استفاده بوده و صرف به ترمیمات کوچک نیازمند است و ما حاضریم دولت افغانستان را کمک کنیم تا تمام راه های این کشور را با استفاده از متخصصین ما ترمیم کند». او خاطر نشان کرد که: «اولین کاروان تجارתי پاکستان در اواسط اکتوبر براه خواهد افتاد که نه تنها این راه برای ما ارزان تمام خواهد شد، بلکه عایدی برای افغانستان نیز در بردارد». (مصاحبه نصیرالله بابر با رویترا: امید شماره 126 صفحه اول)

نصیرالله بابر بعد از اینکه برنامه سفر خود را به پایان رسانید، طی یک مصاحبه با صدای امریکا بتاريخ 17 اکتوبر چنین گفت: «طی مسافرت سه هفته قبل خود از قندهار، هلمند، هرات، ترکمنستان، قرغزستان، قزاقستان و ازبکستان دیدن کردم و در این سفر احتیاجات این مناطق برایم معلوم گردید. نکته اساسی اینست که افغانستان با دادن تلفات جانی و خسارات مالی بی شمار نه تنها برای خود، بلکه برای همه جهان آزاد جهاد نمود و حال باید جهانیان در آبادی این کشور سهم بگیرند». او اذعان داشت که: «روز گذشته با سفرای امریکا، انگلستان، چین، ایتالیا و کوریای جنوبی ذریعه طیاره به هرات رفته و در آنجا با اسمعیل خان والی هرات صرف طعام نموده و سپس در قندهار با گل آقا والی و ملا نقیب الله (قوماندان قول اردوی قندهار و یکی از منسوبین جمعیت اسلامی و مقرب کابل - نویسنده) ملاقات نموده و در مورد اعمار ولایات مذکور مذاکره نمودند... برای ترمیم سرک سپین بولدک الی تورغندی مبلغ 300 میلیون دالر ضرورت است و برای قطار آهن در آنجا 800 میلیون دالر بکار خواهد بود. علاوه بر آن برای ترمیم سیستم مخابراتی هلمند،

قندهار و هرات به بودجه کافی ضرورت است. روی همین ملحوظ از تعدادی سفرا دعوت بعمل آمد تا از آن مناطق دیدن نمایند و با حکومت خویش راجع به کمک به این ولایات جنگزده در تماس شوند و همچنان آنها از نفوذ شان دربانک جهانی و صندوق جهانی بین المللی نیز استفاده کرده میتوانند.» بابر در مصاحبه خود افزود که: «برعلاوه این کمک ها حکومت پاکستان مبلغ 50 میلیون کلدار را جهت اعمار سرک سپین بولدک - تورغندی به افغانستان کمک نموده است که با اعمار این شاهراه صادرات و واردات اموال به جمهوریت های آسیای مرکزی صورت خواهد گرفت... ما کوشش میکنیم که بین افغانستان، پاکستان و ترکمنستان یک موسسه مشترک مالی ایجاد شود تا از این شاهراه هرسه کشور استفاده مشترک نمایند... در نظر است یک گروپ داکتران پاکستانی در ماه نوامبر به هرات بروند تا مریضان چشم را در آن ولایت تداوی نمایند و نیز پروازهای هوایی به هرات و قندهار آغاز خواهد شد.» (متن مکمل مصاحبه: امید، شماره 131، مورخ 24 اکتوبر 1994)

به تعقیب انتشار گزارشات فوق در رسانه ها، نویسنده این سطور یک رساله تحلیلی و کوچک را تحت عنوان «دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان» نوشت که اساساً شکل احتجاجیه را داشت تا بر زوایای مختلف این سفر و اقدامات ماجراجویانه وزیر داخله پاکستان روشنی انداخته شود. جای شک نبود که اینکار حکومت پاکستان و نحوه اجرای آن یک اقدام غیر معمول دیپلماتیک و یکنوع مداخله صریح در امور افغانستان محسوب می شد و باید مورد نکوهش قرار میگرفت. ذکر بعضی نقاط مهم این رساله در اینجا خالی از دلچسپی نخواهد بود، در آن آمده است که:

طرح پاکستان از نظر تاکتیکی شباهت بسیار به سیاست کمپنی شرق الهند انگلیسی داشت که دو صد و چند سال قبل ظاهراً برای نیل به اهداف تجارتنی به جنوب نیم قاره هند پا گذاشت و باتحت نفوذ قراردادن حکمرانان محلی و ایجاد رقابت بین آنها توانست یکی را پی دیگر در قبضه خویش درآورد و به تدریج عنان اداره کامل آن کشور را برای سالها بدست گرفت... آنچه را پاکستان نتوانست در این چند سال از طریق دامن زدن جنگ در افغانستان بدست آورد، اکنون میخواهد به سهولت از راه خدعه و نیرنگ سیاسی حاصل کند. وزیر داخله پاکستان مثل گرگی در لباس چوپان، ادعا میکند که افغانستان با دادن تلفات جانی و خسارات مالی بیشمار نه تنها برای خود، بلکه برای همه جهان آزاد جهاد کرد و حال باید جهانیان درآبادی این کشور سهم بگیرند!! آیا در اینجا سوال نمیشود که مسئول درجه اول برپادی های افغانستان در این سه سال اخیر (مقصد 1992 تا 1994 است) کیست؟ این همه راکتهای ویرانگر از کدام طریق و به وسیله کدام قدرت داخل خاک ما شد؟.. جلب امداد بنام افغانستان طعمه دیگریست که مثل سابق در حلقوم پاکستان فرو میرود و چانته اختلاس گران رسمی آن کشور را پرتر می سازد...

طبق تعامل بین المللی اجرای امور خارجی در یک کشور فقط از طریق وزارت خارجه و یا تاسیسات مربوطه آن صورت میگیرد، نه به وسیله وزارت داخله. در این رابطه اقدام وزیر داخله پاکستان هیچ توجیه دیگر ندارد، جز اینکه افغانستان برای پاکستان دیگر حیثیت یک کشور مستقل و دارای حاکمیت ملی را ندارد و بدینوسیله وزیر داخله پاکستان میخواهد به جهان نشان دهد که افغانستان جز قلمرو آن کشور میباشد. در اینصورت اقدام حکومت پاکستان علناً به حاکمیت ملی و استقلال افغانستان لطمه زده و سفرای پنج کشور که

به همراهی بابر در این سفر اشتراک کردند، مایه تعجب و نگرانی افغانها میباشد...

علاوتاً اینکه بابر میگوید که: «سه سال ارزنده را از دست داده ایم و حالا وقت آنست که هرچه زودتر به مارکیت ها برسیم!»، خنده آوراست، زیرا او به حیث یک جنرال میخواهد بایک قومانده نظامی امر سوقيات را به منظور فتح مارکیت های آسیای میانه صادر کند، بدون آنکه به این اصل فکر کند که رسیدن به مارکیت های آن منطقه مستلزم عبور از یک کشور مستقل دیگر است که باید نخست از مجرای های قانونی و دیپلماتیک برای آینکار زمینه سازی شود. بابر تصریح کرد که «برای عبور کاروان ها مبالغی به عنوان تکس خواهیم پرداخت!». این پرداخت به روی کدام توافق و برای کی و تحت کدام شرایط متقابل؟ بابر به کدام صلاحیت حکم میکند که باید شاهراه های افغانستان به پول امداد سائر کشورها، اما به وسیله متخصصین پاکستانی اعمار شوند؟ و دفعتاً مصارف آنرا به 300 ملیون دالر تخمین میکند تا همه این پولها بازم مثل سائر کمکهای جهانی به جیب پاکستان برود. آیا اتخاذ همچو تصمیم از وظیفه حکومت پاکستان است؟ بابر ادعا میکند که «50 ملیون کلدار را جهت اعمار سرک سپین بولدک - تورغندی به افغانستان کمک نموده است»، این مبالغ را به کی داده و چگونه به مقصد اعمار شاهراه به مصرف رسیده یا خواهد رسید؟ حقیقت آنست که این مبلغ برای ایجاد دسایس و خلق فتنه و تطمیع صاحبان قدرت بکار رفته است، نه برای اعمار یا ترمیم شاهراه!!

در ادامه رساله از آقای محمود مستیری در آنوقت تقاضا شده بود تا بررسی این موضوعات را نیز جز مساعی خویش در جهت اعاده صلح و امنیت در افغانستان دانسته و به حکومت پاکستان گوش زد کند که ادامه همچو اقدامات با تلاشهای صلح هیئت ملل متحد مغایرت

صریح دارد و عملیه صلح را در افغانستان به بن بست می کشاند.
برای شرح مزید: مؤخذ شماره 35. صفحه 12 تا 26)

10- توقف کاروان لاریها در قندهار و ظهور «طالبان»

اگرچه جنبش طالبان در افغانستان به شکل امروزی یک پدیده جدید سیاسی و نظامی است که در قالب یک حرکت قشری منسجم و فعال در نوامبر 1994 در افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت، ولی ریشه های عمیق آن که با «ملا و مدرسه» پیچ خورده و در راس آن «علمای دینی» آنهم بیشتر علمای «دیوبندی» قرار داشته اند، سابقه طولانی دارد. بعد از کودتای منحوس ثور و آشکار شدن ماهیت غیردینی رژیم، ملاها و علمای دینی دسته دسته با مردم یکجا به قیام علیه رژیم پرداختند. برای این منظور عده بیشتر آنها راهی پاکستان شدند و بصورت پراکنده در تنظیمهای جهادی شامل گردیدند، ولی چون پایگاه فکری آنها بیشتر بر مبنای اسلام عنعنوی استوار بود، اکثر آنها بدور حلقات دیوبندی و بخصوص حزب «جمعیت العلماء اسلام» در پاکستان به رهبری مولانا فضل الرحمن و همفکر افغانی این حزب هریک مولوی محمدی و مولوی خالص جذب شدند. حزب جمعیت العلماء در آنوقت کوشید صدها مدرسه را در حواشی پشتون نشین ایالت شمال غرب و بلوچستان فعال سازد و در آن عده کثیر نوجوانان افغان مهاجر را نه تنها در ساحه دینی بطور مجانی تدریس، اعاشه و اباته نماید، بلکه به آنها تمرین نظامی نیز دهد. در سال 1970 تعداد این مدارس از 900 تجاوز نمی کرد و تعداد طلبه آن به 25000 میرسید، در حالیکه در 1988 تعداد این مدارس به 8000 مدرسه و طلبه آن در حدود نیم میلیون افزایش یافت. این مدارس پرورشگاه فکری و عملی نسل جوان، متعصب و پرخاشگر افغان بود که بعد از سپتامبر 1994 به یک ماشینی جنگی مسما به «تحریک طالبان» در

برابر تنظیمهای قدرت طلب، بقایای ملیشه های رژیم کمونیستی و قوماندان های خود مختار وارد میدان کارزار افغانستان شدند.

ستراتژی دیرینه پاکستان به قول جنرال ضیاالحق برچهار اصل ذیل استوار بود:

1- پاکستان بخود حق میدهد برای افغانستان تعیین رژیم کند، رژیمی که با پاکستان دوست باشد،

2- این رژیم باید ادعای ارضی پاکستان نداشته باشد یعنی معاهده دیورند را به رسمیت بشناسد،

3- حکومت افغانستان باید یک حکومت «واقعا» اسلامی باشد،

4- رژیم مطلوبه در افغانستان باید زمینه دسترسی پاکستان را به کشورهای آسیای میانه مساعد سازد. (دیده شود: مؤخذ شماره 23- صفحه 186)

حکومت پاکستان و ISI برای نیل به اهداف فوق همیشه کوشیدند قدرت و توانائی ملی افغانستان را به اشکال و انواع مختلف تضعیف کنند تا یک رژیم دست نگر و مطیع خود را در افغانستان به وجود آورند. نخست آنها برای این هدف دنبال حکمتیاری را گرفتند، ولی حکمتیاری با وجود جنگهای خونین، موفقیت لازم را بدست نیاورد و نیز تنش بین امریکا و پاکستان در مورد بقدرت رسانیدن او بیشتر گردید، لذا پاکستان که دچار رقابت های شدید در رابطه به دسترسی به بازارهای آسیای میانه با ایران بود، ناگزیر بدیل دیگر را برای این هدف در میدان جنگ قدرت در افغانستان به حرکت انداخت که این بدیل همانا حرکت «طالبان» بود که به سرکردگی یک ملای کم شهرت بنام «ملا محمد عمر آخوند» از ولسوالی میوند

ولایت قندهار نخست با یک گروپ کوچک در عرصه نظامی و بعداً سیاسی افغانستان وارد عمل شد.

اولین عملیات نظامی طالبان بعد از دیدار نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان از افغانستان صورت گرفت و آنهم وقتی بود که اولین کاروان لاریهای اموال تجارتهای پاکستان از راه سپین بولدک به عزم ترکمنستان بتاريخ 21 سپتمبر 1994 به خاک افغانستان داخل گردید. این کاروان از طرف قوتهای محلی منسوب به تنظیم ها در سرحد که بیشتر شان مربوط حزب اسلامی حکمتیار بودند، متوقف گردید و به آنها اجازه عبور داده نشد، زیرا قبل از آن لاری های پاکستانی در سپین بولدک تخلیه میگردید و محموله آن توسط لاریهای افغانی که متعلق به قوماندان های محلی و وابستگان شان (مافیای قاچاق) بود، انتقال می یافت. وقتی آنها دیدند که کاروان لاریهای پاکستانی خود شان میخواهند اموال را انتقال دهند، دست به مقاومت زدند. در این میان سرو کله تقریباً 200 طالب مسلح در سه دسته از آنسوی سرحد پیدا شد و به پایگاه حکمتیار در سپین بولدک یورش بردند. بعد از یک برخورد مختصر سپین بولدک بدست قوای طالب درآمد. سپس طالبان به گدام اسلحه «پاشا» مربوط حکمیتار حمله کردند و مقادیر زیاد اسلحه را بدست آوردند. بابرهدایت داد تا اولین کاروان شامل 30 عراد لاری با محموله ادویه و مواد غذایی به صوب عشق آباد - ترکمنستان حرکت کند.

بتاریخ 29 اکتوبر کاروان دوم مرکب از 80 لاری به معیت یک یونیت لوژستیک ملی اردوی پاکستان از کویته بسوی هرات به حرکت افتاد. کرنیل امام یکی از افسران مجرب دستگاه استخباراتی پاکستان که بعداً به حیث جنرال قونسل آن کشور در هرات گماشته شد، با دو قوماندان طالب بنامهای «ملا بورجان و ملا ترابی» کاروان را همراهی کردند. کاروان در نزدیکی میدان هوایی قندهار از جانب

قوماندان امیرلالی، منصور اچکزی، استاد حلیم و سرکاتب توقف داده شد و تقاضای حق العبور صورت گرفت. پس از یکی دو روزبیش از 2500 طالب از آنطرف سرحد فرا رسیدند و بعد از یک برخورد کوتاه، قوماندان منصور بدست طالبان کشته شد و دیگران فرار کردند. شام همان روز طالبان به قندهار آمدند، ملانقیب الله قوماندان فرقه قندهار به طالبان تسلیم شد. گفته میشود که ملانقیب با اخذ یک مبلغ بسیار زیاد (بیش از یک ملیون دالر) از پاکستان به تسلیمی قندهار تن داد و والی قندهار «گل آقا» به پاکستان فرار کرد. به این ترتیب قندهار با مقادیر زیاد سلاح و مهمات به شمول چند فروند طیاره بدست طالبان افتاد. طالبان زنجیرها و پاتک های حق العبور را درعرض راه تا قندهار برداشتند و امنیت شاهراه کویته - قندهار را تامین کردند. مافیای ترانسپورت (افغان و پاکستانی) از این اقدام خرسند شدند و درماه دسمبر کاروان 50 لاری پخته از ترکمنستان به کویته رسید و مبلغ 5000 دالربه طالبان پرداخت گردید. با این موفقیت تا ماه دسمبر به تعداد بیش از 12000 طالب جوان افغان و پاکستانی از مدارس بلوچستان و صوبه سرحد به قندهار آمدند و به قوای طالبان پیوستند.

اینکه چگونه طالبان موفق به تسخیر سائر نقاط افغانستان گردیدند، یک موضوع وسیع و جداگانه است که شرح آن دراین اثر گنجایش ندارد و برای معلومات در زمینه باید به مأخذ دیگر مراجعه شود، از جمله: (مأخذ شماره 22، شماره 28، شماره 30 و شماره 37)

11- حمله طالبان به هرات - شکست و فرار اسماعیل خان

با ورود قوای جدید از پاکستان، طالبان به شمال قندهار هجوم بردند، اورزگان و زابل را بدون مقاومت تصرف کردند. سپس به جنوب قندهار بطرف هلمند رو آوردند و با مقاومتی در آنجا مواجه

شدند. در منطقه جنوب هلمند رقابت قدیمی بین غفارآخوند زاده و شخصی بنام عبدالواحد از شمال هیلمند (بغران) وجود داشت. عبدالواحد با طالبان همکار شد تا دشمن قدیمی خود را شکست دهد. جنگهای سخت بین آنها در گرفت، طالبان با قوای عبدالواحد پیوستند و غفار با عبدالرحمن از گرشک و میرولی و شخصی بنام معلم از قوماندانهای محلی یکجا شدند و جنگ شدید بین آنها در حواشی موسی قلعه در گرفت. در نتیجه غفار و متحدینش شکست خوردند و بعداً با قوای اسماعیل خان بر علیه طالبان یکجا گردیدند. به این اساس در جنوری 1995 طالبان هلمند را گرفتند و تا دلارام که زیر کنترل اسماعیل خان بود، پیش رفتند. (طوریکه بعداً خواهیم دید همین گروه های قندهاری و هیلمندی در جنگ آخر اسماعیل خان با طالبان، دست از جنگ کشیدند و اسماعیل خان را در برابر طالبان تنها گذاشتند. برای شرح مزید دیده شود: مصاحبه اسماعیل خان با ویس ناصری در ضمیمه دهم)

طالبان پس از تسخیر هلمند بطرف کابل که شدیداً زیر فشار نظامی قوتهای مخالف قرار داشت، تغییر مسیر دادند. قاری بابا والی غزنی به هدایت ربانی آن ولایت را به طالبان تسلیم کرد و وردک در 2 فبروری و متعاقباً میدان شهر در 10 فبروری بعد از برخورد جدی بدست طالبان افتاد و فردای آن به محمد آغه درلوگرسیدند. روز 14 فبروری طالبان پایگاه حکمتیار را در چهار آسیاب تسخیر کردند و حکمتیار بطرف سروبی فرار کرد. در این وقت قوای مسعود با حزب وحدت مزاری درگیر شد و مزاری برای آنکه مسعود را در برابر طالبان قرار دهد، با طالبان پیوست و سلاح خود را تسلیم آنها کرد. طالبان مزاری را اسیر گرفتند و میخواستند او را به وسیله هلیکوپتر به قندهار ببرند، ولی در وسط راه بطور مرموز او را با عده همراهانش کشتند. در کابل طالبان از مسعود خواستند تا اسلحه خود را تسلیم

کند، مسعود نپذیرفت. جنگی سخت بین طالبان و مسعود در گرفت. قوای طالبان شکست خوردند و پس از عقب نشینی از کابل، آنها بار دیگر متوجه غرب کشور شدند و در صدد اشغال هرات برآمدند. طالبان در اواخر فبروری بروایت نیمروز و فراه تسلط یافتند و قوای اسماعیل خان را از آنجا بیرون کردند و بسوی میدان هوایی شیندند روان شدند.

رژیم کابل از پیشرفت طالبان بطرف غرب و سقوط هرات به هراس بود، لذا با اعزام یک قوت 2000 نفری به آنجا و نیز با آغاز بمباردمان خطوط مقدم طالبان، به استحکام مواضع اسماعیل در میدان هوایی شیندند پرداخت. طالبان بنا بر ضعف لوژستیک و فقدان نظم در آخر ماه مارچ دچار پراگندگی و شکست شدند، با تلفات بیش از 3000 نفر مجبور به ترک ساحات اشغالی گردیدند و رو به برگشت بسوی قندهار کردند. فکر می شد که با این دو شکست یکی در کابل و دیگر در ساحات شیندند، کار طالبان پایان یافته و جنگها فروکش خواهد کرد. در آنوقت اسماعیل خان سه ولایت غربی را کنترل میکرد، طالبان با از دست دادن چهار ولایت فقط بر هشت ولایت حاکم بودند، در حالیکه قوای حکومتی در کابل و اطراف آن بر شش ولایت تسلط داشت. اشغال هرات نه تنها برای طالبان مهم و حیاتی بود، بلکه مافیای مواد مخدر و ترانسپورت نیز شدیداً به تسلط هرات علاقمند بودند تا از آن طریق به ایران و آسیای میانه معاملات خود را گسترش دهند.

اسماعیل خان با وجود مشکلات فراوان فکر کرد که طالبان در لبه سقوط قرار دارند، لذا به یک حمله بیمورد و اشتباه آمیز دست زد که در نتیجه قوایش توانست در 25 آگست تا دلارام پیش برود و حتی به یک قسمت هیلمند دست یافت. در اینوقت طالبان به کمک مالی عربستان و پاکستان و حمایت مستقیم مشاوران نظامی ISI قوای

خود را بازسازی کردند و درعین زمان پاکستان همکاری دوستم را به غرض حمایت از طالبان جلب کرد و میخانیک های دوستم به ترمیم طیاره های طالبان درقندهار پرداختند. طالبان دراین موقع با تدارک یک قوای 25000 نفری که تعداد زیاد پاکستانی های تازه دم درجمع شان بودند، سوار بر موترهای «داتسن» بتاريخ 3 سپتمبر بر قوای اسماعیل خان بطرف شیندند یورش بردند. او روی دلایلی که بعداً بررسی میشود، دستور ترک شیندند و توقف جنگ را صادر کرد. انتونی دیویز می نویسد: «این اقدام به عنوان یکی از شگفت انگیزترین و متناقض ترین تصمیمات جنگی با طالبان تلقی گردید و سیل ملامتی و اتهامات را علیه اسماعیل خان که نماینده دولت در غرب بود، بار آورد ... حقیقت مسلم آنست که اسماعیل خان ازفرط بیخوابی و ضعف روحیه و نیز به سبب حملات ناگهانی طالبان زیر فشار شدید قرار داشت و امیدوار بود که ازطرف مرکز (کابل) تقویت شود و فرصتی بدست آورد تا یک خط دفاعی در حواشی هرات ایجاد کند. در سپیده دم 3 سپتمبر درحالیکه نیروهای اسماعیل خان پیاده و سوار بروسایط به شکل پراکنده بطرف شهر هرات درحال عقب نشینی بودند، دوستم تحت نفوذ پاکستان با قوای هوایی خود از طالبان حمایت نمود و در روز بعد فرقه 17 و میدان هوایی هرات را بمبارد کرد. حکومت کابل هیچ تلاشی برای دفاع از هرات نکرد و بالاخره روز سه شنبه 5 سپتمبر 1995 اسماعیل خان با بعضی از قوماندان هایش به سمت اسلام قلعه و سرحد ایران فرار کردند».

انتونی دیویزوضع را حین سقوط هرات چنین بیان میکند: «عقب نشینی از شهر با چنان وضع بدی انجام شد که بعضی از نیروها حتی آگاه نشدند که باید فرارکنند. یک تعداد از قوای اسماعیل خان در تاریکی شب ازجنوب شهر عقب نشینی کرده بودند و دریکی از میدانهای شهر درداخل وسایط خود خوابیده بودند، وقتی صبح از

خواب بیدار شدند، طالبان را دیدند که درمحل می آمدند. همه آنها در اثر فیرمقابل با طالبان کشته شدند و این تنها اقدام نظامی واقعی بود که در شهر صورت گرفت». (مؤخذ شماره 30- صفحه 94 و 95)

12- انگیزه ها و علل سقوط هرات بدست طالبان

مسلم است که اسماعیل خان درطول سالهای جهاد و نیز درطی مدت سه سال و چند ماه که به حیث والی و بعداً امیر حوزه جنوب غرب ایفای وظیفه کرد، از شهرت، صداقت، عاملیت و جدیت درکار مشهور بود و درعمران مجدد هرات نقش برجسته داشت. اینکه دوستانش او را «مرد آهنین، سلحشور مبارز و مجاهد جان به کف» می خواندند، جای شک و تردید نیست. ولی چطور شد که این مرد میدان دیده و قوماندان باتجربه با یک حمله برق آسای طالبان نو به دوران رسیده، به یکبارگی به زانو درآمد و در ظرف یکی دو روز از اوج قدرت سقوط کرد و به گوشه هجرت دردیار همسایه پناه گزین شد؟؟ جواب این سوال را نمیتوان دریک جمله، یا یک سطر و یا یک پراگراف بیان کرد، بلکه پاسخ به این مسئله جوانب مختلف با ابعاد متفاوت دارد که اینک به شرح مختصرآن پرداخته میشود:

الف- مشکلات داخلی ولایت:

1) اسماعیل خان از شروع سال 1995 با مشکلات روزافزون مواجه شد. وقتی او اکثر قوماندانهای جهادی را خلع سلاح کرد، افراد نظامی آنها نیز پراکنده شدند و کمبود قوا اسماعیل خان را مجبور ساخت تا خدمت عسکری را به شکل سابق یعنی بطور جبری رویدست گیرد و جوانان را برای خدمت دو ساله «زیربیرق» جلب نماید. این اقدام دو اثر منفی را بار آورد: یکی باجلب جوانان بی تجربه اردو

فاقد روحیه جنگی شد، زیرا جوانان حاضر نبودند جان خود را به خطر نابودی مواجه سازند و دیگر جلب جبری جوانان به وسیله فشار، احساس بدبینی را در برابر اسماعیل خان درهرات دامن زد. (فرانس پرس، جریده امید شماره 176، صفحه اول)

2) حملات قوای دوستم از شمال، خاصتاً جنگ «غورماچ» که تلفات سنگین را بار آورد، به شهرت اسماعیل خان درهرات صدمه رسانید و مردم از او ناراض شدند.

3) خودکامگی مامورین، ارتشاً و فساد اداری، مردم را زیر فشار قرار داده بود، طورمثال مامورین گمرک ازهر موترلاری که ازهرات عبور میکرد، مبلغ ده هزار کلدار (معادل 300دالر) حق العبورمیگرفتند. اینکارمافیای پرقدرد ترانسپورت و انتقالات را علیه اسماعیل خان برانگیخت.

4) شدت عمل، خودخواهی و خودمحوری اسماعیل خان و بی اعتنائی او در برابر سائر شخصیت های جهادی، نظام اداری آنجا را بیک شیوه «دیکتاتوری فردی» تبدیل کرده بود که توأم با یکنوع «تعصب دینی - مذهبی» پیش برده می شد (مثالها را میتوان در ضمیمه یازدهم مطالعه کرد). علاوه تاً یاد کردن اسماعیل خان با القاب غیر معمول و مبالغه آمیز مثل «امید مستضعفان، قافله سالار جهاد، قائد پیروزمند جهاد، فاتح کبیر جهاد، امیر مسلمین» که از طرف بعضی متملقین بکاربرده میشد، روحیه عوام را باضدیت در برابر اسماعیل خان تحریک میکرد و این حربه را بدست مخالفان میداد که در تخریب او بیشتر دست بکار شوند. اینکار عین اشتباهی بود که طرفداران احمد شاه مسعود در حق او کردند و آنقدر اور را بلند بردند که دیگران درصدد پایان آوردن او از آسمان به زمین شدند، چنانکه میگویند: حکمتیار آنقدر صدمه به شهرت مسعود

رسانیده نتوانست که جریده امید با مبالغه‌های بیش از حد خود برای او دشمن خلق کرد.

5) رقابت‌های ناسالم و حسادتها در بین قوماندانهای جهادی سابق و روش مزورانه و بی‌اعتنائی اسماعیل خان موجب نارضایتی آنها گردیده بود و آنها بطور علنی و مخفی در ضعف قدرت اومی کوشیدند. تفاوت‌های قومی و زبانی و نیز تمایلات مفکوری و وابستگی به گروه‌های مختلف حتی مرتبط با کشور همسایه ایران حس عداوت و بدبینی را بین بعضی از قوماندانها دامن زده و حتی در برخورد کشانیده بود، چنانچه طالبان از موجودیت همین اختلافات بعداً در جنگ علیه اسماعیل خان به وسیله تطمیع و دادن پول بسیار استفاده کردند. (مؤخذ شماره 30- صفحه 78 تا 80)

6) ملیشه‌های دوران کمونیستی از جمله گروه ملیشه آمر سید احمد و همچنان ملیشه داؤد جیان که خود شان قبلاً کشته شده بودند ولی گروه‌های شان هنوز هم در اطراف هرات و محلات دوردست بطور پراکنده فعالیت داشتند، از مخالفان سرسخت اسماعیل خان و حکومت اسلامی محسوب می شدند. اینها نیز (البته در تبانی با پرچمیهای همکار با حکومت کابل) در تضعیف اسماعیل خان نقش بازی میکردند. (مؤخذ شماره 46- صفحه 3)

همچنان موجودیت بعضی عناصر خلقی و پرچمی در مقام‌های حساس، بخصوص امور استخباراتی نیز از جمله عللی بود که موجب نارضایتی مردم از اداره اسماعیل خان گردیده بود.

7) روگشتاندن همکاران نزدیک دوران جهاد از اسماعیل خان و همکاری و سازش‌های پشت پرده آنها با طالبان عامل دیگر ضعف در اداره و سوق الجیش اسماعیل خان گردید، چنانچه اسماعیل خان در جواب به این سوال که: «اشخاصی چون حاجی میرمعاون ولایت و

مولوی خدایداد رئیس محاکم اکنون باطالبان همکاری مینمایند و در راس امور قرار گرفته اند، به نظر شما آیا این یک پلانی بود که از پیش آماده شده بود؟»، چنین گفت: « بلی! ملا خدایداد ارتباط مستقیم باطالبان داشت، از همان لحاظ من دو ماه قبل او را از ریاست محاکم برطرف ساختم و نامه برطرفی او را امضا نمودم، مگر همین تعداد خائنان که قبلاً یادآور شدم، آنها همه نزد من آمدند و اصرار داشتند که او ملا است و مردم آزرده میشوند. همچنان به عوض مولوی خدایداد شخص دیگری را به حیث خطیب مسجد جامع تعیین کردیم و واعظ مسجد جامع آقای مصئون را مقرر داشتیم. منتها همین مردم خائن باعث گردیدند که مکتوب انفصالی او را از وظیفه اش دوباره مورد تجدید نظر قرار دادیم و مسترد کردیم. این یک واقعیت روشن است که آنها با دشمن ارتباط داشتند». اسماعیل خان در مورد معاون خود میرعبدالخالق خان که یار و یاور زمان جهاد او بود، تبصره نکرد و خاموشی اختیار کرد. (مصاحبه با ویس ناصری، ضمیمه دهم)

ب. مشکلات درون حزبی:

1) طوریکه قبلاً بیان گردید، در سالهای جهاد بین دو قوماندان بزرگ جمعیت اسلامی هریک احمدشاه مسعود و اسماعیل خان نزاکتها و رقابت های وجود داشت. مسعود که در کابل «آمریت» عمومی قوا را بدوش داشت و تلاش میکرد تا اسماعیل خان را «زیراثر» خود داشته باشد، ولی اسماعیل خان به آن موقف موافق نبود و امور حوزه جنوب غرب را مستقلاً پیش می برد. لذا رهبری جمعیت (ربانی - مسعود) همواره به دنبال شرایطی بود که طرفداران خود را در هرات به دسته های کوچک و مستقل تقسیم کند و در ناسازگاری با اسماعیل خان وادارد تا شخص مطلوب خود (سید

نورالله عماد) را بجای اسماعیل خان درراس آن حوزه بگمارد. (مؤخذ شماره 24- صفحه 33)

اسماعیل خان در برابر این سوال که: «یکعده مردم در تحیر اند که با وجودیکه نورالله عماد و افضلی در طول جهاد و سه سال اخیر با شما مخالفت داشتند و سعی در براندازی شما داشتند، چرا با وجود درک این احوال داخل اقدام نشده و چرا مردم را در جریان نگذاشتید؟»، چنین جواب داد: «خدا را سوگند یاد مینمایم در همان شب که هرات سقوط نمود و ما به ایران آمدم، آقای چکری که انشا الله خودش یک زمانی آنرا افشا خواهد نمود، برایم گفت که این یک کودتای پشت پرده بود که در هرات صورت گرفت». او در ادامه افزود: «این یک واقعیت است که اینرا خود استاد ربانی نیز میدانست و شخصاً به هرات آمده و از نزدیک در جریان قضایا قرار داشت و مردم هم این موضوعات را کلاً درک میکردند. من یقین دارم که اکنون تمام مردم هرات و مردم افغانستان به کسانیکه در دفاع از هرات و حوزه جنوب غرب داخل جنگ نشده اند و دایما مصروف و مشغول تخریب و توطئه بودند، مردم به آنان نفرین می فرستند و یقین دارم که همه مردم افغانستان در جریان قضایا قرار دارند. شما بخدا باور کنید که آقای افضلی بعد از اصرار زیاد من، فقط یک شب در قسمت فراه رود آمد و به مجردیکه در آنجا جنگ شروع شد، او فوراً بساعت 12 شب به موترش سوار شده و مستقیم به هرات آمد و یک تعداد از وسایط و موترها به تعقیب او به هرات رسیدند. من برایش گفتم که ای برادر نامرد تو که فرار میکردی لاقلاً به میدان هوایی شیندند ایستاده میشدی، تو لاقلاً به ادرسکن توقف میکردی، تو چرا از خط مقدم جنگ به 12 شب فرار نموده و راساً به هرات میروی؟ زمانیکه او به هرات میرسد، زن و فرزند خود را برداشته و بطرف ایران حرکت میکند، در حالیکه در عین وقت دو روز دیگر جنگ در ادرسکن و

اطراف میدان هوایی شیندند جریان داشت.» (مصاحبه با ویس ناصری: ضمیمه دهم)

ظاهر عظیمی اعتراف میکند که: «اختلافات محمد اسماعیل خان با دولت مرکزی و رقابتهای بسیار شدید نیاز به دلیل و مثال ندارد. حوزه جنوب غرب در طول این مدت به خلای اداره مواجه بود، نه ایالتی (ولایتی) مستقل بود مثل مشرقی، نه کاملاً از دولت پشتیبانی میکرد. اختلافات در ارسال امکانات نظامی، سوخت، برخوردهای اجتماعی روزمره کاملاً مشهود بود. یکی از دلایل شکست همین رقابت ها بود.» (مؤخذ شماره 7. صفحه 14)

2) هنگامیکه اسماعیل خان در جنوب با طالبان درگیر بود، ربانی شخصی را بنام «جنرال افقر» (از فاریاب) با یک دسته 20 نفری جنگجویانش به مرغاب فرستاد، به این نام که گویا او با عملیات چریکی مانع حملات دو ستم به شمال هرات شود، در حالیکه موصوف ناراحتی های مزید را برای اسماعیل خان در شمال هرات به وجود آورد.

3) اینکه قوای اسماعیل خان از گرشک و شیندند مجبور به عقب نشینی شدند و آن آغاز شکست های پیهم بود، دلیل آنرا اسماعیل خان چنین بیان میکند: «تا حوالی مناطق گرشک پیشروی خوب داشتیم و در فاصله پنج کیلومتری گرشک زمانیکه از سه استقامت بالای گرشک حمله صورت گرفت، ساعت یک بعد از ظهر بود. متأسفانه برادران قندهاری باکمال بی همتی در جبهه وسط که از استقامت سرک اسفلت بجانب گرشک میرفت، عقب نشینی کردند و این عقب نشینی وسیله شد که دو جبهه دیگر که در دو استقامت سمت راست و سمت چپ سرک اسفلت موضع داشتند و در هر کدام از این جبهات 500 نفر جابجا شده بودند، در محاصره قرار گرفته و

در این اثنا یکی از بهترین فرماندهان ما داکتر نصیر احمد قوماندان عمومی گارنیزیون شیندند به شهادت میرسد و تعداد زیاد از مجاهدین در آن شب در این دشتهها سرگردان گردیدند که بعضی مفقود و بعضی هم به شهادت رسیدند. علت عمده این شکست متاسفانه قندهاری های بدبخت و گمراه بودند». (مصاحبه با ویس ناصری، ضمیمه دهم)

شهادت داکتر نصیر قوماندان میدان هوایی شیندند توسط افراد ناشناس از بین «خودی ها» طوری وانمود شد که گویا موصوف به وسیله طالبان کشته شده است، در حالیکه طالبان در آن محل حضور نداشتند. (مؤخذ شماره 24- صفحه 35)

4) ظاهر عظیمی (از برادران اهل تشیع هرات) که در آنوقت سخنگوی اسماعیل خان بود، ضمن یک مصاحبه با بی. بی. سی. سه روز بعد از سقوط هرات مسؤلیت را بدوش اسماعیل خان انداخت و چنین گفت: «بعد از سقوط هرات، تعدادی از فرماندهان حوزه جنوب غرب از جمله علاؤالدین خان، جنرال افضل و خود او (عظیمی) تصمیم میگیرند که اسماعیل خان مسؤل سقوط هرات بوده و باید او را از ریاست شورای فرماندهان برکنار کنند»؛ عظیمی می افزاید: «داکتر عبدالله سخنگوی وزارت دفاع افغانستان و صدیق چکری وزیر امور سرحدات و آقای دلجو حسینی وزیر فرهنگ درست قبل از سقوط هرات برای رسیدگی اختلافات میان فرماندهان حوزه جنوب غرب به هرات رفته و دولت افغانستان و فرمانده مسعود با ریاست جدید شورای فرماندهی که جنرال علاؤالدین معاون پیشین جنرال اسماعیل خان است، موافقت کامل دارند». (امید شماره 177، صفحه 8)

این موضوع واضح می‌سازد که کابل در همان حالت حساس عمداً میخواست تا هرات را از دست اسماعیل خان بیرون کند و اداره آنرا به طرفداران خود بسپارد. متأسفانه یار قدیم و دوست جهاد او علاؤالدین خان فریب این دسیسه را خورد و بطور غیرمستقیم زمینه ضعف مقاومت در برابر طالبان را فراهم کرد.

جای تعجب است که اسماعیل خان هیچگاه تاحال از این چرخش علاؤالدین یاد نکرده و آنرا در پرده ابهام گذاشته است، ولی طی یک مصاحبه بطور غیر مستقیم به این موضوع اشاره کرده و میگوید: «در همان شب که هرات سقوط نمود و ما به ایران آمدیم، آقای چکری که انشا الله خودش یک زمانی آنرا افشا خواهد نمود، برایم گفت که این یک کودتای پشت پرده بود که در هرات صورت گرفت. به خاطریکه همین نامردهای که این حرفها را میگویند، در باغ آزادی نشستند، در حضور همه برایشان گفتم که چرا شما به جبهه نمیروید؟ اینها همه بهانه پول نمودند. ساعت ده صبح که اسناد هم موجود است، خود همین وزرا نشسته و شاهد اند که 40 میلیون افغانی هماندم به عظیمی سپردم که او حاضر شد بطرف جبهه برود. مبلغ 100 میلیون افغانی بدست خود علاؤالدین خان دادیم که او هم به جبهه رفت. مبلغ 100 میلیون افغانی به شاروال سپردیم که البته او به جبهه نرفت. قوماندانی جبهه را همانروز برای علاؤالدین خان و ظاهر عظیمی تفویض نمودیم. شما از اینها سوال نمائید که چرا شما فرار نمودید؟ فرضاً اگر شکست خوردید، چرا بداخل شهر شما توقف نکردید و به چه علت مستقیم بطرف ایران رفتید؟ علاوه تا از آنها پرسیده شود که جنگ در فراه رود بود، چرا دو روز قبل شما فامیل های خویش را به ایران فرستاده بودید؟ اینها همه دلایلی است که کلاً افراد مذکور از شرمندگی که دارند و در اینجا سرو صدای را براه انداخته اند تا مردم از آنها سوال نکنند که شما چرا فامیل های تانرا

دو روز قبل انتقال داده و حینیکه در جبهه شکست خوردید، چرا در داخل شهر اقامت نکردید و از شهر دفاع نکردید؟» (مصاحبه با ویس ناصری، ضمیمه دهم)

5) زمانیکه جنگ در جبهه جنوب جاری بود، اسماعیل خان از قوماندانهای رقیب تقاضا کرد تا در برابر طالبان به دفاع مشترک بپردازند، اما آنها از اینکار طفره رفتند و خود را با کمسیون که از کابل به ریاست داکتر عبدالله برای ایجاد فضای همکاری قوماندانها آمده بود، مصروف ساختند و در راه دفاع مشترک اقدام لازم نکردند. اسماعیل خان در زمینه میگوید:

« زمانیکه جبهه از «آب خرما و فراه رود» شکست خورد، آمدم در عقب دشت میدان شیندند و سنگر گرفتیم، من آمدم به هرات که مصادف به حضور هیئت اعزامی از کابل به ولایت هرات بود که شامل آقایون (صدیق) چکری، داکتر عبدالله، سید نورالله عماد و بعضی برادران و وزرا و دیگر و سید اسحق دلجو حسینی، قاضی زاده و آقای دلیلی و دیگران بودند. هیئت مذکور را استاد ربانی از مرکز فرستاده بود. زمانیکه هیئت به نزد اینجانب به فراه رود آمدند، برایشان گفتم که شما برادران بروید به هرات و یک تعداد قوای تازه نفس روان کنید، چرا که این جبهه سه بار با شکست روبرو شده و در هر سه مراتبه با تلفات مقابل گردیده و تعداد آنها نظر به تعداد اول تقریباً به نصف رسیده است. آنها رفتند به هرات ولی متأسفانه نتوانستند کاری بکنند. موقعیکه ما در قسمت ادرسکن سنگر اختیار کردیم و با این خط دفاعی تدارک دیدیم، در این وقت من شخصاً به هرات رفتم و با همین قوماندانها ملاقات و دیدار داشتم. ناگفته نماند زمانیکه ما در قسمت دلارام عقب نشینی نموده بودیم، تصادفاً برایم مریضی شدید عاید گردید چنانچه در طول همین چند روز در داخل جبهه من مریضی داشتم ولی با آنها من ترک جبهات

نموده و در خط مقدم قرار داشتیم. موقعی که خط دفاعی را در مناطق ادرسکن احداث نمودیم، صبح وقت من به هرات آمدم و در حضور داشت داکتر عبداللہ، چکری و غیره برادران همین قوماندانها مانند علاؤالدین خان، قوماندان امنیه غیره را جمع نمودم و برایشان گفتم که ای برادران این جبهه ما از یکماه مکمل است که در عقب نشینی و پیشروی سپری نموده است. یک جبهه ای که یکماه را در حالت جنگ گذشتانده باشد و سه مرتبه به شکست روبرو شده باشد و حدود یک و نیم هزار نفر تلفات داشته باشد، شما چرا در حمایت از جبهه فعال نشده و سهم نمی گیرید و به آنجا نمی روید؟ همان روز علاؤالدین خان و ظاهر عظیمی و یک عده دیگر را با سه صد نفر به خط مقدم جبهه فرستادیم. همان شب را من نظر به خرابی وضع صحی ام بداخل شهر هرات در پهلوی داکتر عبداللہ و غیره برادران در باغ آزادی ماندم. ساعت ده بجه شب بود که توسط بیسیم مخابره صورت گرفت و برایم گفتند که عقب نشینی شده است. من برای داکتر عبداللہ و چکری گفتم که در بیسیم برایم میگویند. همین برادران ما که عقب نشینی کردند، بدون اینکه به ما اطلاع بدهند، مستقماً به ایران آمدند. ما در آنوقت به قول اردو رفته و در آنجا ماندم. چکری و داکتر عبداللہ و دیگر برادران را به ساعت 12 شب موتر تهیه دیده و آنها را جانب ایران حرکت دادیم و خودم بداخل شهر ماندم. متأسفانه هریک از این قوماندانها که شکست میخورند، فرار را بر قرار ترجیح داده و بوسیله موترها مستقیم بسوی ایران میروند». (مصاحبه با ویس ناصر، ضمیمه دهم)

عزیزالله افضلی در آستانه سقوط هرات اوضاع را چنین شرح میدهد: «اسماعیل خان به میدان هرات میروند و پس از دیدن اوضاع به قول اردو می آید و همه وزیرها و فرماندهان را در جریان می گذارد و میگوید: قطعات در میرداؤد، میرعله و شایبط (مقصد محل شاه

بید است) شکست خورده، تلفات زیاد هم به دشمن وارد شده، چه باید بکنیم؟ وزیرها از من خواستند که چه باید بکنیم، من گفتم تنها یک کار میتوانیم که نیروهای عقب نشینی کرده را درست راست سرک انجیل و غرب انجیل و گذره مستقر کنیم و دهات جنوب گذره را بگیریم و به این شکل از شهر دفاع کنیم. به من گفتند برو افضلی هرکاری میتوانی بکن، من چون نیروی ذخیره نداشتم و تنها نیروی را داشتم که از گرشک عقب نشینی کرده و خسته و ذله بعد از هفت روز به هرات آمده بودند، از اینها توقع نمیرفت که بتوانند دفاع کنند. (آنها) به انجیل و گذره بطرف قریه جات خود رفتند. من در آنجا فقط قوماندان علاؤ الدین خان را دیدم و به آنها گفتم بیاید از شهر هرات دفاع کنیم، گفتند دیگر فایده ندارد، برویم تا قول اردو. وقتی به قول اردو رفتیم، هیچکس نبود، نه اسماعیل خان و نه مهمانان و وزرای مرکز. به داخل شهر رفتیم، نه نیروی گزمه بود و نه نیروی پهره. در این وقت بود که فیرهای شادیانه و خوشحالی از قسمت هوتل هرات شنیده می شد. به قوماندانی امنیه رفتیم، برادران گفتند که کلاً نیروها عقب نشینی کردند و اسماعیل خان نیز محل فرماندهی خود را ترک کرده است. تیلفونها قطع شده بود و اصلاً نمی شد با مرکز فرماندهی تماس گرفت. قرار این بود که نیروهای جهادی با تعدادی از فرماندهان به اطراف دهات بروند و خودم نظر به مشورت با برادران به طرف خانه سید نورالله عماد و از آنجا به طرف غوریان رفتم و در آنجا سارنوال نوراحمد را دیدم، اوضاع را پرسیدم گفت: دشمن شهر را اشغال کرده است و از آنجا با او بطرف اسلام قلعه و کشور جمهوری اسلامی ایران آمدیم». (مؤخذ شماره 7 - صفحه پانزدهم)

قابل توجه اینست که نظر به فیصله مرکز و تأیید قوماندانها، در اینوقت اسماعیل خان از عهده قوماندانی عمومی برکنار و بجای

او علاؤالدین خان به این وظیفه تعیین شده بود. درنامه ای که ربانی عنوانی قوماندانها درآستانه سقوط هرات ارسال کرد، نامی از اسماعیل خان نبرد و داکتر عبدالله طی مصاحبه با BBC دوشب قبل از سقوط هرات به صراحت بیان کرد که «ما علاؤالدین خان را به علت مریضی وضعف اداره اسماعیل خان به جای او انتخاب نموده ایم». (امید شماره 177، صفحه 5) اینکه چرا علاؤالدین خان وظیفه را دنبال نکرد، آیا گذشتاندن دوره نقاهت بعد از زخمی شدن دلیل آن بود و یا اینکه دلایل دیگر؟ و چرا افضلی به آنچه خودش پیشنهاد کرده بود تا از شهر دفاع صورت گیرد و به آن موفق نشد و به ایران رفت، سؤال‌های اندک که هریک بنا بر موقف خود و اندختن مسؤلیت بدوش دیگری به آن پاسخ میگویند. بهر حال یکی از دلایل عمده همانا از هم پاشیدن و خستگی دوامدار نیروها بود که به قول افضلی «همه بطرف قریه جات خود رفتند» و اما علل و انگیزه‌های سقوط هرات را نباید به یک یا دلیل خلاصه کرد و مسؤلیت را به گردن یک یا دو نفر انداخت، بلکه آنرا باید از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داد.

6- یکی از دلایل مهم دیگر را ظاهر عظیمی چنین بیان میکند: «تصمیم‌گیری‌های ما در رابطه با مسائل مهم و اساسی همیشه توأم با تزلزل و نوسان بود. بطورمثال ما نه از دولت جدا بودیم و نه به دولت کاملاً متحد و تحت امر دولت. نه دولت میتوانست روی ما حساب مشخصی باز کند و نه هم میتوانست ما را نیروی مخالف خود بشمارد... هرگاه از طرفی بالای ما فشار می‌آمد، درکنار دولت بودیم و هروقت کمی مشکل ما حل میشد، باز ایالت (ولایت) مستقل بودیم دولت حق نداشت که از مرکز هدایت دهد که فلان وسایط را به فلانی بدهید. ... ما اگر کاملاً از دولت پشتیبانی میکردیم و عملاً تحت امر دولت می‌بودیم، این مشکل به وجود نمی‌آمد یعنی هرات

اشغال نمی شد، همچنانیکه اگر مستقل می بودیم و پلان کار مستقل میداشتیم، باز این مشکل به وجود نمی آمد.» (مؤخذ شماره 7 - صفحه 18)

از توضیحات فوق چنین معلوم میشود که گویا اسماعیل خان در برابر طالبان در جبهه جنوب تنها مانده بود و کمسیون بجای تقویه آن جبهه، بیشتر در فکر آن بود تا اسماعیل خان را به هر قیمت که باشد از صحنه برکنار کند و اداره هرات را بدست گماشتگان کابل بسپارد.

داکتر عبدالله بروز 2 سنبله 1374 در یک صحبت تلویزیونی تصریح کرد: «در حالیکه مداخله آشکار پاکستان را در جنگ جنوب غرب دست کم نمی گیریم، اما عوامل عمده سقوط هرات از ضعف فرماندهی اسماعیل خان ناشی میشود. عدم سوق و اداره سالم، تجهیز و اكمال نکردن جبهات و تکروی شخص اسماعیل خان درکنار خلع سلاح مجاهدین و جلب و احضار پیشکی و خلع قدرت قوماندانان معروف جهادی در سقوط هرات دست بهم دادند.» او در مورد ضایعات دولت در اثر سقوط هرات افزود: «به استثنای سه بال طیاره بم افکن همه طیارات، قوای زرهی، دیپوی مهمات در حدود ده هزار میل سلاح خفیفه، نود ملیارد افغانی و چندین میلیون دالر دربانک شهر دست نخورده هرات با همه ساز و برگش بدست طالبان افتاد.» (مؤخذ شماره 7 - صفحه ششم)

7) ربانی مدتی بعد از سقوط هرات در یک اجتماع افغانهای مهاجر در مشهد خطاب به قوماندانهای حاضر مجلس گفت که: «شما قوماندانها کسانی بودید که می گفتید بگذارید هرات سقوط کند و ما بعد از سقوط، هرات را دوباره میگیریم. چرا شما در این مدت سه سال چنین حرکتی از خود نشان ندادید؟» (مؤخذ شماره 24 - صفحه

34)؛ از این گفته آشکار میشود که سقوط هرات با تفاهم کابل همراه بود تا یکبار اسماعیل خان از هرات برکنار شود و بعد هرات دوباره به وسیله قوماندانهای جمعیت فتح گردد، لذا سقوط هرات با این کوتاه نظری اراکین کابل به پیش برده شد.

8) ظاهر عظیمی (یکی از قوماندانهای جهادی هرات، در آنوقت سخنگوی و اما بعد از سقوط هرات یکی از منتقدین جدی اسماعیل خان و اکنون سخنگوی وزارت دفاع ملی کشور) علل و انگیزه های سقوط هرات را بیشتر به نارسائی ها و نواقص مرکز قومانده و خلای های دیگر مرتبط میدانند که موضوع را ضمن یک بررسی «مصاحبه گونه» در ماه میزان 1374 در مشهد بطور بسیار مفصل و با آوردن مثالها در 21 صفحه بیان کرده و آنرا فهرست وار چنین جمع بندی نموده است:

- «1) از بین رفتن اعتماد مردم از دولتمردان و ازدست دادن پشتیبانی مردمی حاکمیت؛
- 2) اختلافات قوماندانها باهمدیگر، بخصوص اختلافات قوماندانها با اسماعیل خان؛
- 3) اختلافات اسماعیل خان با دولت مرکزی؛
- 4) خودخواهی و خودمحوری در رهبری حوزه و همچنان عدم مشورت با دیگران بخصوص در مسائل مهم سرنوشت ساز؛
- 5) به وجود آمدن شخصیت کاذب در رهبری حوزه؛
- 6) استفاده دشمنان از اختلافات داخلی و نفوذ تا سطح بالا در رهبری حوزه؛
- 7) دوری از فامیل های معظم شهدا و عدم توجه به مشکلات روزمره شان؛

- (8) بی اعتمادی بین مجاهدین و مسئولین و بی توجه بودن مسئولان به مشکلات و خواسته های مشروع مجاهدین؛
- (9) تکرار عملکردهای رژیم کمونیستی بخصوص دربرخورد های اطلاعاتی و امنیتی با مردم؛
- (10) انحراف از مسائل اصلی و ستراتیژی و مشغول شدن به امور فرعی و گاهی هم منفی؛
- (11) عدم استفاده از امکانات دست داشته بخصوص امکانات مردمی و نظامی؛
- (12) روی آوردن به تجملات زندگی و سلب اعتماد قوماندانها از حاکمیت؛
- (13) عدم موجودیت پلان اساسی کار بخصوص پلان مشخص نظامی؛
- (14) عدم استفاده از تجربیات و برخوردهای قبلی طالبان و همچنان استفاده نکردن از شخصیت های مؤثر نظامی؛
- (15) عدم توان تصمیمگیری در شرایط حساس نظامی، سیاسی بخصوص هنگام مساعد شدن شرایط تاریخی حوزه؛
- (16) اعتماد از حدافزون به افراد خلقی و پرچمی؛
- (17) عدم مکافات و مجازات در سرحد شرعی، قانونی و عرف بین المللی بخصوص در امور نظامی؛
- (18) فقدان قانون و مقررات که بتوان آنرا ملاک برخورد قرار داد». (مؤخذ شماره 7- صفحه 12)

ظاهر عظیمی می افزاید: «شایان توضیح است که در سقوط هرات هر کدام از ما مسئولین به تناسب صلاحیت ها و مسئولیتهای که داشتیم، چه در چارچوب مسئولین دولتی و چه پیش مردم خود واقعاً ملامت و شرمنده ایم». با آنکه ظاهر عظیمی مسئولیت شکست را بدوش همه مسئولین انداخته، ولی اگر به متن و عبارات فوق و همچنان مثالها دقت شود، انتقاد او بیشتر جنبه شخصی و حتی به نحوی ریشه «مذهبی» دارد، در مجموع همه متوجه شخص اسماعیل خان میگردد و دیگران را او در یک حالت «برأت الذمه» قرار میدهد. علاوه‌تاً از توضیحات عظیمی کاملاً مشهود میگردد که وی در جناح «دولت مرکزی!» یعنی حکومت کابل قرار داشته و در حذف اسماعیل خان با عناصر حکومت کابل همکاری کرده است. اما وقتی به مثالهای عملی ظاهر عظیمی دقت شود، نمیتوان از این انکار کرد که اسماعیل خان واقعاً در یک حالت «خود خواهی و خود محوری» توأم با یک شیوه قاطعاً «آمرانه» عمل میکرد که موجب رنجش بسیاری از همکاران او گردید و حتی آتش نفاق و شقاق را که از طرف حکومت کابل دامن زده میشد، بیشتر شعله ور می ساخت. (برای مزید معلومات درباره بعضی از مثالها و رویدادها که ظاهر عظیمی به آن استناد کرده به ضمیمه شماره یازدهم مراجعه شود)

ج- رقابت های منطقی:

از ورود اولین کاروان لاریهای پاکستان به سپین بولدک و همزمان ظهور طالبان در آنجا و دیدار بینظیر بوتو با دوستم و اسماعیل خان در عشق آباد و سفر سفرای پنج کشور صنعتی به معیت نصیر الله بابر به قندهار و هرات تا سقوط هرات بدست طالبان، یک سال می گذشت. در این مدت کابل زیر فشار شدید نظامی و محاصره اقتصادی از جوانب مختلف قرار داشت. حکومت پاکستان در طول

این سال یعنی از سپتامبر 1994 تا سپتامبر 1995 با پخش نفوذ خود به وسیله طالبان در قندهار و کنار آمدن با اسماعیل خان و دوستانه توانسته بود راه ترانزیت را از کویته به کشکی از طریق قندهار و هرات برای تجارت خود با کشورهای آسیای میانه باز کند و روزانه صدها لاری پاکستانی در این مسیر در رفت و آمد بودند.

همکاری اسماعیل خان با پاکستان از یکطرف موجب رنجش ایران از موصوف گردید و از طرف دیگر حکومت کابل را که مورد حمایت جدی ایران قرار داشت، در برابر اسماعیل خان سخت برافروخته ساخت، تا حدیکه در تبانی و همکاری ایران در صدد کنار زدن او با جدیت داخل اقدام گردید، چنانچه در فوق ذکر شد. در این ارتباط قابل ذکر است که همکاری اسماعیل خان با پاکستان از نظر اقتصادی و نیز از نظر استحکام موقف سیاسی و امنیتی او در برابر حکومت کابل قابل توجیه میباشد، به این معنی که به هراتدازه که ربانی - مسعود خود را با ایران نزدیک ساختند، اسماعیل خان از ایران فاصله گرفت و به پاکستان نزدیک گردید.

عزیز الله افضلی که روابط بسیار نزدیک با کابل داشت، به نقش کشورهای بیرونی در سقوط هرات اشاره کرده ضمن صحبت با خبرنگار «فریاد عاشورا» به تاریخ 23 سنبله 1374 چنین گفت : «ولایات نیمروز، فراه، کوههای چکاب، فراه رود، میدان هوایی شیندند و هرات تحت کنترل دولت بود و امنیت در آنجا حاکم بود. بعداً تصمیماتی از سوی بعضی کشورها صورت گرفت و نمایندگان خود را برای مذاکره به هرات فرستادند، بخصوص در ده روز اخیر برج اسد 74 سه تن از افراد مهم : جان مینجو - سفیر امریکا در پاکستان، آصف احمد علی - وزیر خارجه پاکستان و ترکی الفیصل - رئیس سازمان استخباراتی عربستان سعودی. این سه نفر مذاکرات

محرمانه پشت درهای بسته با اسماعیل خان داشتند. (مؤخذ شماره 7 - صفحه شانزدهم)

ظاهر عظیمی نیز در این مورد با صراحت بیان میکند که: «عده ای به این نظر اند که در همین فاصله زمانی فتح فراه و حمله بالای گرشک، شخصیت های مهم سیاسی به هرات آمدند از جمله جان مینجو سفیر امریکا در اسلام آباد، سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان و نماینده ترکی الفیصل وزیر امنیت عربستان با محمد اسماعیل خان مذاکرات محرمانه ای انجام دادند، لذا باید سقوط هرات را در این آسانی به این مذاکرات جستجو کرد و دلیلش اینکه از گرشک تا هرات هیچ مقاومتی صورت نگرفت، بخصوص که میدان هوایی شیندند بدون حمله طالبان بالای میدان هوایی طوری به طالبان واگذار شد که حتی خود شان نیز باور نکردند...» (مؤخذ شماره 7 - صفحه 19)

حمایت مسکو، هند و ایران از حکومت کابل و برعکس حمایت پاکستان، عربستان و تاحدی امریکا از مخالفان رژیم، حالت دو قطبی شدن جوانب از یکطرف و محاصره شدن کابل توسط مخالفان از طرف دیگر وضعی را به وجود آورده بود که همه راه های ارتباطی با خارج به روی حکومت کابل در حال بسته شدن بود. به همین دلیل حکومت ایران به ایجاد یک پل هوایی بین مشهد و بگرام پرداخت و مهمات نظامی و دیگر مواد ضروری را از آن طریق به کابل می رسانید، چنانچه فرود آوردن یک طیاره ایلوشن 76 روسی مربوط تاتارستان که بتاريخ 3 آگست از تیرانا - پایتخت البانیه مهمات نظامی را به حکومت کابل انتقال میداد، توسط طالبان در قندهار، یکی از همین سلسله پروازها بود که افشا شد. بنابراین حکومت کابل در نظر داشت تا هرچه زودتر راه زمینی را بطرف غرب باز کند، آنهم از طریق میدان شهر، یکا و لنگ، بامیان و هرات. مسعود کوشید تا

نخست میدان شهر را از تصرف طالبان بیرون کند. بعد دامنه جنگ به یکاؤلنگ و بامیان کشانیده شد و در این اینکار مسعود از نفوذ و نام گروپ متحد خود - شاخه اکبری حزب وحدت بر علیه شاخه سابق مزاری (اکنون خلیلی) استفاده کرد و جنگهای بسیار سخت را در مناطق مرکزی افغانستان از هوا و زمین براه انداخت و بامیان بتاریخ 28 جون بدست طرفداران حکومت کابل افتاد، اما در این جنگ ها که پنج ماه طول کشید، بالاخره قوای حکومتی با شکست مواجه شد و بامیان را از دست داد. در نتیجه پلان رسیدن به غرب ناکام گردید. تلاش برای تضعیف اسماعیل خان و گماشتن یک شخص مورد اعتماد رژیم کابل نیز در آنوقت از همین جا الهام میگرفت. (در مورد جنگ های بامیان و یکاؤلنگ و پلان باز کردن راه بسوی غرب دیده شود: مؤخذ شماره 55- مقاله)

اینکه چرا پاکستان با وجود تفاهم و نزدیکی با اسماعیل خان، طالبان را برای گرفتن هرات برای بار دوم شدیداً تقویه کرد، باز هم به همین پلان برمیگردد. پاکستان در قدم اول نمیخواست که طالبان از قندهار فراتر بروند، اما وقتی دیدند که هرات از طرف حکومت کابل زیر فشار قرار دارد و پیهم دسایس برای کنار زدن اسماعیل خان مطرح است و بخصوص در لحظات حساس که میخواستند علاؤالدین خان را جانشین او بسازند و هرات به تدریج در دست طرفداران ایران بلغزد، ستراتیژیست های پاکستانی که در جناح طالبان فعال بودند، از موقع استفاده کردند و چانس موفقیت کابل را بطور «برق آسا» به نفع طالبان تغییر دادند. اسماعیل خان در هر دو حالت از جنگ خسته و قوایش پراکنده و دچار بی نظمی شده بود و خود را نیز در خطر نابودی می دید، لذا فرار را برقرار ترجیح داد و به ایران فرار کرد. البته در این فرار که توأم با ظفر طالبان بود، قوماندانها و شخصیت های مطلوب حکومت کابل نیز پا به فرار

گذاشتند و عده ای از قوماندانهای پشتون تبار تغییر جهت دادند و با طالبان همکار شدند.

فصل چهاردهم

هرات در دوره طالبان

1- تشدید جناح بندیها بعد از سقوط هرات

پس از سقوط هرات بدست طالبان برعلاوه اینکه رقابت بین گروههای قدرت طلب افغان کسب شدت کرد، رقابت و درگیری ها بین قدرت های منطقوی نیز رو به افزایش گذاشت. طالبان به تسخیر هرات قناعت نکردند، بلکه پس از آنکه خود را در هرات مستقر ساختند، عزم حمله بطرف ولایات شمال کشور را از طریق هرات به بادغیس و فاریاب کردند و در عین زمان به شدت حملات خود و تنگ ساختن حلقه محاصره اطراف کابل افزودند. با فرار حکمتیار از کابل و کشته شدن مزاری بنیاد « شورای هماهنگی» نیز از هم پاشید. پاکستان کوشید دو ستم را با طالبان نزدیک سازد، اما وقتی طالبان عزم تسخیر ولایات شمال را کردند، دو ستم از طالبان فاصله گرفت، حزب وحدت خلیلی و نیز حکمتیار که از پاکستان آزرده خاطر و روبه ایران آورده بود، همه با رقیب سابق یعنی رژیم کابل نزدیک شدند تا در برابر طالبان هم‌نوا شوند، چنانچه حکمتیار بتاريخ 26 جون 1995 به حیث صدراعظم وارد کابل شد. طالبان به حمایت مستقیم پاکستان و عربستان سعودی به عملیات نظامی خود ادامه دادند و بتاريخ 11 سپتمبر 1996 به جلال آباد حمله کردند، حاجی قدیر رئیس

شورای ولایتی ننگرهار که گفته میشود با اخذ پول فراوان به پاکستان فرار کرد و والی آنجا کشته شد. سپس طالبان به سروبی آمدند و از آنجا رهسپار کابل گردیدند. قوای مسعود به سرعت کابل را ترک کرد و به پنجشیر منتقل شد و دهنه ورودی دره را با انفجار یک قسمت کوه مسدود کرد.

طالبان پس از تسخیر کابل (27 سپتمبر 1996) و اعدام فوری داکتر نجیب (رئیس اسبق رژیم کمونیستی کابل)، روی به کوه‌دامن نهادند و تا تونل جنوبی سالنگ پیش رفتند. در آنجا با مقاومت دوستم روبرو شدند. ملاریانی قوماندان ارشد طالبان در 8 اکتوبر از دوستم خواست تا در جنگ با مسعود بیطرف باشد، او این پیشنهاد را نپذیرفت و برعکس در برابر طالبان در صدد همکاری با مسعود برآمد. بروز 10 اکتوبر «شورای عالی دفاع از افغانستان» که بعد ها به «اتحاد شمال» یا «جبهه شمال» شهرت یافت، با تدویر یک مجلس در خنجان (دهنه جنوبی شاهراه سالنگ) به اشتراک ربانی، مسعود، دوستم و خلیلی تاسیس شد که در این جلسه محمد علی جاوید، منصور نادری و پسر سید احمد گیلانی نیز اشتراک داشتند. (مؤخذ شماره 43. صفحه 142. 143).

پس از تشکیل این شورا یا جبهه، مسعود به وادی کوه‌دامن حمله کرد و طالبان را تا حواشی کابل عقب راند. در این جنگ بر علاوه تلفات سنگین طالبان، ویرانی و تلفات مردم محل نیز بسیار زیاد بود. در جنوری 1997 با رسیدن هزارها جوان طالب از پاکستان، طالبان بار دیگر بر کوه‌دامن حمله کردند. در این وقت ایران، روسیه و چهار کشور آسیای میانه اعلام کردند که به مخالفان طالبان کمک میکنند و اما پاکستان و عربستان به حمایت مزید طالبان پرداختند. ملل متحد خواهان آتش بس گردید که مورد قبول ملامعمر واقع نشد.

دوقطبی شدن اوضاع درعین زمان به تقسیم جناح ها به «پشتون» و «غیرپشتون» جنگ ها را وجه قومی داد.

هدف کلی عربستان سعودی به حمایت از پاکستان و طالبان همانا معضله قدیمی با ایران در مورد مرکز‌هبریت درجهان اسلام بود که ایران میخواست دو مکان مقدس مسلمانان از اداره عربستان بیرون شود و به همه ممالک اسلامی تعلق گیرد. عربستان در رقابت با ایران سعی جدی داشت تا مانع نفوذ مذهبی و فرهنگی ایران در افغانستان شود. هند از نفوذ پاکستان در افغانستان نگران بود و بنا به مخالفت با گسترش سلطه طالبان در افغانستان از رژیم مخالف پاکستان حمایت میکرد و روسیه نیز میخواست با ضدیت با طالبان از نفوذ عناصر افراطی اسلامی به کشورهای آسیای میانه جلوگیری کند و درعین زمان نگذارد با پخش سیطره نظام طالبان در افغانستان، پایه های نفوذ امریکا در منطقه مستحکم شود.

هدف حمایت امریکا از طالبان مبتنی بر دلایل ذیل بود:

- 1- پاکسازی مواد مخدر ،
- 2- آوردن نظم و امنیت و خلع سلاح عناصر جنگ،
- 3- محو اردوگاه تروریسم،
- 4- به وجود آوردن یک سد قوی در برابر منافع روسیه و ایران،
- 5- زمینه سازی برای تطبیق پروگرام ملل متحد و تشکیل یک حکومت بیطرف به زعامت شاه سابق،
- 6- کمک به پاکستان جهت رسیدن به مارکیت های آسیای میانه به رقابت با ایران،

7. کنار زدن حکمتیاری از معادله قدرت به دلیل افراط گرائی، همسوئی با ایران و ضدیت با امریکا، 8. مساعد ساختن امکانات برای تمديد پایپ لاین گاز از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان و تامین منافع کمپنی شرکت «یونیکال».

به این اساس دیده میشود که بعد از سقوط هرات معادله مغلق قدرت در داخل کشور و نیز در منطقه بین بازیگرهای مهم طوری تغییر کرد که تأثیرات آن اوضاع افغانستان و منطقه را حتی تا سال 2001 شدیداً تحت الشعاع قرار داده بود، ولو که در سالهای بعد نظر به تغییر ماهیت طالبان، امریکا از حامی طالبان به مخالف آنها تبدیل شد. روش کلی قدرت های بیرونی برای هریک از گروههای مورد حمایت شان متأسفانه موجب توازن قوا و در نتیجه ادامه جنگ و برخورد شد، به این ترتیب که به محض تفوق و پیروزی یک گروه بر دیگر، کمک های خارجی متعاقباً به سروقت جناح مقابل میرسید و دوباره توازن قوا را برقرار میکرد.

2. نقش مافیای ترانسپورت و قاچاق

پس از تسخیر هرات، تلاشهای پاکستان شدت پیدا کرد. در جنوری 1996 یک گروه ده نفری پاکستانی تحت ریاست آمر عمومی دفتر انکشاف تجارت با افغانستان از طریق زمین از کویته به ترکمنستان سفر کرد. این گروه متشکل از مقامات مخابرات پاکستان، PIA، خط آهن پاکستان، هوائی ملکی پاکستان، رادیو پاکستان و بانک ملی پاکستان بود. این موسسات دولتی میخواستند از بودجه رسمی موسسات خود به طالبان کمک کنند. پس از سقوط کابل بدست طالبان در 1996 پاکستان اعلام کرد که ساخت یک صد کیلومتر سرک بین چمن و قندهار را به مصرف دونیم میلیون دلر آغاز خواهد کرد. (مؤخذ شماره 31. صفحه 130)

هنگامیکه طالبان به دومین حمله خود به هرات اقدام کردند، ISI، کمک نظامی محدودی به آنها رسانید، اما بعد از تسخیر هرات مقدار کمک های نظامی پاکستان دوچند افزایش یافت. برعلاوه مقامات استخباراتی پاکستان تعداد زیاد افسران و تکنیشن های نظامی افغان را که در سال 1992 پس از کودتا «تنی» به پاکستان پناهنده شده بودند، با دادن پول و معاش در اختیار طالبان قرار داد. به این ترتیب اداره طالبان در هرات تقویت و استحکام یافت. (مؤخذ شماره 31. صفحه 131)

پس از سقوط هرات راه ترانزیت از چمن در بلوچستان و سپین بولدک در قندهار تا تورغندی در هرات و کشکی در ترکمنستان و نیز تا اسلام قلعه سرحد ایران همه بروی ترافیک «تجارت غیرقانونی» باز گردید که در آن شبکه وسیع به شمول طالبان، قاچاقبران بزرگ پاکستانی، مافیای ترانسپورت و مواد مخدر، عمال دولتی و سیاسیون، قوای پلیس و افسران اردوی پاکستان اشتراک داشتند. گفته میشود که روزانه بطور متوسط در حدود 300 لاری بزرگ از این مسیر عبور میکرد و مامورین گمرک و افراد طالبان همه با یکدیگر آشنا و در معامله بطور دوستانه شریک بودند. به قول احمد رشید نویسنده کتاب طالبان: اکثر موترهای باربری بزرگ نوع مرسیدس و بدفورد، موترهای سرقت شده اند که با نمبر پلیت های ساختگی و محموله های بدون اسناد باخاطر آسوده در حرکت بودند و انواع مختلف اموال تجارتنی را انتقال میدادند، از کمره های عکاسی و ویدیویی جاپانی گرفته تا لباسهای زیرپوشی اروپائی، چای انگلیسی، ابریشم چینیائی، کمپیوتر امریکائی، تریاک و هیروئین افغانی، گندم و شکر پاکستانی، کلاشنکوف اروپای شرقی و نفت ایرانی و سائر اقلام که البته با پرداخت رشوت، مکلف به تادیه محصول گمرکی و مالییه و رعایت مقررات و غیره نبود.

احمد رشید از قول یک مامور پاکستانی که در سال 1995 برایش گفته بود، می نویسد: «تجارت قاچاق بطور مطلق از کنترل خارج شده و مافیای ترانسپورت فعالیت طالبان را تمویل میکند تا راه های قاچاق را باز نگهدارند. مافیا قدرت دارد که حکومت را در پاکستان و افغانستان تشکیل و یا سقوط دهد». موصوف در ادامه از قول شاهدان عینی می افزاید: «در ماه اپریل طالبان در یک روز در چمن شش میلیون روپیه و روز بعد 12 میلیون روپیه در کویته از مافیای ترانسپورت گرفتند و خود را برای حمله بسوی هرات آماده ساختند. این مقدار پول بر علاوه و جهی بود که طالبان از عبور و مرور موترها از سرحد بدست می آوردند که منبع رسمی عواید شانرا نشان میداد. البته با مصئون شدن راه ها، حجم و ساحه قاچاق نیز افزایش یافت. کاروان موترها از کویته به قندهار و از آنجا بطرف شمال به ترکمنستان و جمهوریت های دیگر آسیای میانه و بطرف غرب به ایران در حرکت بودند و به همین دلیل مافیای کویته فشار وارد کرد که طالبان هرات را تسخیر کنند. مافیا در سال 1966 طالبان را به تصرف کابل تشویق کرد تا راه های شمال نیز باز شوند. پس از تسخیر کابل از هرلاری که از پشاور به کابل در حرکت بود، طالبان شش هزار کلدار حق العبور دریافت میکردند، البته پیش از آن این مبلغ 30 تا 50 هزار کلدار بود». (مؤخذ شماره 22. صفحه 286. 288)

3- جنگها در بادغیس و برگشت اسماعیل خان

طالبان پس از استقرار و تقویه قوا به شمول نیروی های تازه نفس از پاکستان پیشرفت را بسوی شمال آغاز و در اکتوبر 1996 به بادغیس حمله کردند. بعد از جنگ های شدید، بادغیس را از دست قوای دوستم گرفتند. سقوط بادغیس و شکست دوستم ایران را نگران

ساخت و آخرین کارت را بازی کرد، آنهم اعزام اسماعیل خان به بادغیس بود تا جلو پیشرفت طالبان را بسوی شمال بگیرد.

لازم به تذکر است که پس از سقوط هرات و فرار اسماعیل خان و یک عده دیگر از قوماندانهای جمعیت به ایران، مقامات آن کشور بعد از تفاهم اسماعیل خان با نصیرالله بابر و مذاکره او با بینظیر بوتو و بازکردن راه ها به روی لاریهای پاکستانی، از او چندان دل خوش نداشتند و او را در حاشیه قرار دادند. برعکس ایران از قوماندانهای مورد اعتماد جمعیت به منظور ایجاد مقاومت در برابر طالبان در هرات و حواشی آن حمایت و آنها را تجهیز و تسلیح کرد، از جمله یکی هم علاؤالدین خان بود که قوایش یکبار در عملیات از طریق اسلام قلعه به شکست مواجه شد و بار دوم که قوایش از طریق کابل به غوروات و از آنجا بطرف هرات در حرکت بود، باز هم در بین راه متلاشی گردید و خودش نیز در حواشی سرحد به شهادت رسید.

با ورود هزارها جنگجوی تازه نفس از پاکستان، طالبان حملات خود را از هرات به سمت شمال غرب در بادغیس وسعت دادند. در اواخر اکتوبر 1996 اسماعیل خان با دوهزار قوای خود از ایران توسط طیاره های دوستم به میمنه انتقال داده شد. قرار بر این بود که اسماعیل خان در خط مقدم جبهه از بادغیس دفاع کند. جنگ شدید به اشتراک قوای هوائی هردو طرف در ماه نوامبر و دسمبر در بادغیس در گرفت که در اثر آن تعداد بیش از پنجاه هزار نفر مردم محل مجبور به ترک خانه و قریه خود شدند و به حیث مهاجر به هرات رو آوردند که در سرمای زمستان وضع به یک فاجعه بشری تبدیل شد.

باید تصریح کرد که موضوع اعزام قوای اسماعیل خان به میمنه نیز به تعقیب تشکیل «شورای عالی دفاع از افغانستان» (به گفته مردم «اتحاد شمال») و همزمان با سفر ربانی (11 نوامبر) به ایران مطرح

شد که طی این سفر موافقه گردید تا عملیات اسماعیل خان باید تحت نظر مسعود صورت گیرد. الکساندر لیاخفسکی در کتاب «توفان در افغانستان» می نویسد: «ایران میکوشید موقف خود را در غرب افغانستان تحکیم بخشد و در ولایات شمالی و مرکزی کشور راه یابد. مقامات ایرانی مساعی خود را در جهت ایجاد یک مرکز فرماندهان محلی در منطقه شمال غرب (ولایات هرات، بادغیس و غور) متشکل از گروههای جمعیت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، حزب الله و حزب وحدت افزایش دادند. در مشهد دفتری را ایجاد کردند که رهبری آنرا به مولوی عثمان دادند و در سطح دولتی تهران دست به اقداماتی برای گسترش روابط سرحدی با افغانستان زدند.» (لیاخفسکی صفحه 171). اسماعیل خان در این ارتباط می گوید: «من مجاهدین را جمع کردم و از ایران بیرون شدم و به مزار رفتم و از طریق مزار به فاریاب رفتم و از فاریاب به بادغیس و جنگ را در بادغیس شروع کردم. هشت ماه در بادغیس دوامدار جنگ کردم، طالبان کاملاً شکست خورده بودند و ولسوالی های غورماچ و مرغاب را تا سی کیلومتری قلعه نوافتح نموده بودیم. لحظاتی بود که بادغیس باید سقوط میکرد. طالبان کاملاً فهمیدند که این جبهه یک جبهه قوی و نیرومند است و به زودی میتواند که به هرات برسد... طالبان تمام کوشش خود را در این رابطه به خرج دادند و هر اندازه جنگ کردند، نتوانستند این جبهه را شکست دهند. سرانجام به یک توطئه دست بردند. در برابر 12 میلیون دالری که آنها به ملک خائن پیشکش کردند، آنها کار خود را به نتیجه رسانیدند.» (تفصیل بیشتر: مؤخذ شماره 24- صفحه 385 تا 391)

4- سازش ملک پهلوان با طالبان و زندانی شدن اسماعیل خان

در ترکیب «جنبش ملی اسلامی» بیشتر از بکها و ترکمن های افغان اشتراک داشتند که دوستم در راس آن و رسول پهلوان (ترکمن) از مردم فاریاب معاون او بود. رسول پهلوان که یکی از قوماندانهای مشهور جهادی بود و در آنوقت او نیز به رتبه سترجنرالی دست یافته بود، در ماه جون 1996 طی یک کمین که گفته میشود از طرف دوستم ترتیب شده بود، با پانزده نفر از محافظین خود به قتل رسید. از آن به بعد بین دوستم و برادران رسول پهلوان بخصوص جنرال ملک دشمنی عمیق ایجاد شد و آنها در صدد انتقام از دوستم برآمدند. در این وقت که قوای طالبان از کابل و هرات بطرف مزار شریف در حال پیشرفت بودند، ملک با دو برادر خود هریک غفار پهلوان و گل محمد پهلوان و نیز مجید روزی که همه رتبه جنرالی در جنبش داشتند، خواستند بر علیه دوستم با طالبان همکاری شوند.

هنوز جنگ در بادغیس بین طالبان و قوای اسماعیل خان دوام داشت، که جنرال ملک راه عقب جبهه را بروی طالبان باز کرد و آنها از دو طرف قوای اسماعیل خان را به محاصره گرفتند. سخن به مذاکره کشید و ملک اسماعیل خان را به خانه خود دعوت کرد. در اینوقت طالبان خانه ملک را محاصره کردند و اسماعیل خان را با همراهانش به اسارت گرفتند و او را بدون درنگ به وسیله طیاره به زندان قندهار انتقال دادند. طالبان به کمک ملک بعد از تصرف بادغیس روبه سوی سائر ولایات شمال کردند و برق آسا از دو طرف یعنی از جانب کابل و بادغیس به مزار شریف دست یافتند. دوستم با یک عده افرادش به ازبکستان فرار کرد. طالبان با همان شدت عمل به خلع سلاح همگانی، بخصوص افراد حزب وحدت و هزاره ها

پرداختند که در نتیجه یک قیام عمومی در مزار علیه طالبان به وقوع پیوست و جنگ های شدید در گرفت.

بین طالبان و ملک قبلاً توافق شده بود که در صورت فتح مزار، طالبان خودمختاری ملک را در شمال می پذیرند. وقتی طالبان به هدف رسیدند، از اشتراک قدرت با ملک انکار کردند و حاضر شدند او را در یک مقام غیر موثر به حیث معین وزارت خارجه بگمارند. ملک که فریب طالبان را خورده بود، از قیام مردم استفاده کرد و قوایش در طی چند روز توانست ولایات تخار، فاریاب، جوزجان و سرپل را از اشغال طالبان بیرون کند. طالبان در این نبرد تلفات بسیار سنگین دادند، 3000 کشته و بیش از 3500 اسیر که در آنجمله عده زیاد پاکستانی ها نیز شامل بودند. در کابل نیز قوای مسعود ساحات جبل السراج و دهنه جنوبی سالنگ را اشغال کرد و قوای طالبان در شمال محاصره گردید.

با شکست طالبان در شمال از یکطرف پاکستان و عربستان به حمایت مالی و نظامی خود به طالبان شدیداً افزودند و از طرف دیگر ایران و روسیه و نیز کشورهای آسیای میانه به تحکیم و تقویه قوای مخالف طالبان پرداختند که در نتیجه آن قوای مخالف بتاريخ 13 جون 1997 اساس تشکیل یک جبهه مشترک را بنام «جبهه متحد اسلامی ملی برای نجات افغانستان» گذاشتند. این جبهه به اشتراک مسعود، خلیلی و ملک دیر دوام نکرد، زیرا ملک برای دیگران قابل اعتماد نبود. در این موقع قوای طالبان به کمک پشتون های قندز دوباره احیا شد و در 7 سپتمبر 1997 موفق به اشغال تاشقرغان شدند و از آنجا بسوی مزار پیشرفت کردند. جنگ سه جانبه بین قوای ملک و طرفداران دوستم و حزب و حدت در مزار در گرفت و ملک به فاریاب فرار کرد و از آنجا به ترکمنستان رفت. در این گیر و دار دوستم از ترکیه برگشت و در شبرغان به تجهیز قوا پرداخت.

در ماه جولای 1998 طالبان مجدداً حملات خود را از هرات به طرف شمال شروع کردند و قوای دوستم را در میمنه شکست دادند و با غنیمت گرفتن مقادیر زیاد سلاح خفیفه و ثقیله، شبرغان را در ماه آگست تصرف نمودند. دوستم باردیگر به ترکیه فرار کرد. با شکستاندن آخرین مقاومت قوای وحدت (هزاره ها)، بالاخره مزار شریف بدست طالبان بتاريخ 8 آگست 1998 بطور بسیار خشن و با تلفات سنگین سقوط کرد. در هر دو مرحله ورود طالبان به مزار جنایات بیشمار از طرف گروه های طالب و مخالفین آنها صورت گرفت که بیک سخن میتوان آنرا برای هر دو طرف «شرم تاریخ» نام گذاشت که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. به این ترتیب بعد از فتح بامیان در ماه می 1999 سیطره طالبان بر بیش از 90 فیصد خاک افغانستان پخش گردید و اما به استثنای پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی دیگر هیچ کشور جهان رژیم طالبان را به رسمیت نشناخت.

5- داستان رهائی اسماعیل خان از زندان

اسماعیل خان طی یک مصاحبه بسیار مفصل با محمدیوسف قوام شرح حال ایام زندان و چگونگی «فرار» خود را از آنجا با جزئیات بیان کرده است که ذکر بعضی مطالب آن خالی از دلچسپی نخواهد بود. او میگوید: «در مدت سه سال (زندان) بانهایت تشویش زندگی میکردم، چنانچه در زندانی که ما بودیم در اولین روزها زندان دیوارهای کوتاه داشت. بعد آنها به بلند کردن دیوارها شروع کردند. حتی به اندازه تشویش داشتند که روی دیوارها را با تخته های بیش از سه چهار متر آهن میخ کردند که اگر ما خواسته باشیم دیوار را سوراخ کنیم، سروصدای آهن آنها را بیدار کند. با رفتن ما دیوار سنگی دیگری با ضخامت 50 سانتی متر ساختند. با وجودیکه

دیوارها را شش متر ارتفاع دادند، بازهم سردیوار دو متر خاده های آهنی دیگر با سیم خاردار و برق 24 ساعته به وجود آوردند. با این همه قیودات بیش از حد بازهم طالبان تشویش داشتند که ما از زندان بیرون می شویم». او درباره اتاق زندان و دروازه های خروجی و پهره دار دم دروازه خود چنین میگوید: «این زندان سه دروازه داشت که دو دروازه بزرگ و یک دروازه آهنی خوردتر برای رفت و آمد انفرادی، دو دروازه بزرگ دوپهره دار داشت و یک پهره دار هم در دروازه اتاق من به فاصله چهار متر که همیشه روی یک چپرکت خوابیده بود .. تا اگر وقتی من بیرون شوم، سرو صدای دروازه او را بیدار کند».

با این شرح میتوان پی برد که فرار تحت این شرایط برای هر زندانی مشکل و حتی ناممکن بود، ولی اگر به داستان فرار اسماعیل خان توجه شود، آنوقت این سوال در ذهن خطور میکند که آیا اسماعیل خان واقعاً به کمک یک زندانبان عادی توانسته بود از زندان فرار کند و یا اینکه طالبان خود زمینه ساز این فرار بوده اند و گذاشته اند که او و دونفر دیگر به شکل بسیار «دراماتیک» از زندان فرار کنند و سلامت از راه سیستان به مشهد بروند؟؟

اسماعیل میگوید: روزی رفتم که وضو بگیرم، پهره دارم که بچه جوانی بود، برایش گفتم که برای مولوی حمید گل مدیر محبس و رئیس استخبارات طالبان بگویند که آیا او مسلمان است؟ اگر ما را اجازه بیرون شدن از اتاق نمیدهد، لاقلاً اجازه دهد دروازه اتاقم را که فاقد کلکین و تاریک است، در این هوای گرم سوزان باز بگذارد زیرا در فاصله کوتاه از دروازه اتاقم دیواری دیگری است که من صحن زندان را دیده نمیتوانستم. پهره دار جوان به جواب درخواست اسماعیل خان گفت که: «اگر خدا خواسته بود، من یک روزی برای تو کمک میکنم».

روزی پهره دار از اسماعیل خان تقاضای یک معرفی خط را عنوانی خانواده اش میکند که در حواشی مشهد اقامت داشتند. نامه را به خانواده او میرساند و جواب آنرا می آورد. پهره دار از خانواده اسماعیل میخواهد اگر موتری برایش بخرند تا به وسیله آن اسماعیل خان را از زندان فرار بدهد. اسماعیل خان میگوید: «موترا در سپین بولدک خریدند و برایشان تحویل دادند. آن شخص نزد من آمد و گفت که ما موترا آماده کردیم و تو آماده باش که ما ترا بیرون میکنیم و من به او گفتم چطور بیرون میکنی؟ او گفت من برای تو لباس طالبی می آورم، قفل های زولانه خود را بشکن و من برایت قفل دیگری آورم، تو زولانه ها را قفل کن و کلیدها را به جیب خود کن و وقتی که شب می آمدم تو همان لحظه قفل را باز کن و اما در طول روز بسته باشند. چون دو نفر دیگر هم در محبس با من همکاری کرده بودند و مجاهدین خوب بودند، من از او خواستم که آنها را هم بیرون کند. او قبول نکرد، چند روز بحث ما روی این موضوع دوام کرد تا او را قانع ساختم. یکی آنها پسر حاجی عبدالقدیر شهید (حاجی ظاهر) بود و یکی هم جنرالی از مشرقی. او سه جوره لباس آورد و این لباس ها را ساعت سه شب برای ما داد. یک روز پیش البته برای هر کدام ما سه دانه قفل هم آورد، البته در ساعتی که پهره داری خود همین شخص بود. یک شب قبل ما قفل های اصلی را شکستاندیم و قفل های هم رنگ همان قفل را به پای خود بستیم و کلیدها به پیش خود ما بود و شب که او ساعت سه بجه آمد و لباس ها را داد، ما لباس های طالبی را پوشیدیم و بعد قفل ها را باز کردیم.

این پلان طوری بود که باید موترا را به ساعت سه شب به فاصله 150 متری محبس می آورد و به پشت محبس ایستاد میکرد و برق عمومی محبس را خاموش میکرد و ما آهسته بیرون می شدیم و چون پیش روی اتاق من یک طالب استراحت کرده بود، او برایم گفت اگر بیرون

می شوی و این طالب بیدار شد، من به سرتوصدا میکنم که شب هنوز صبح نشده و تو دوباره به اتاق خود برگرد و اگر طالب از تو پرسان کرد، بگو که من وضو کردن میروم... اگر بیدار نشد، رد می شویم و ما واقعاً بوتهای خود را برون کردیم و با پای لوچ هر سه نفر ما بسیار آهسته از پهلوی چپرکت همین طالب گذشتیم و اتفاقاً با عنایت پروردگار دو پهره دار دیگر هم که سرپام بودند، در تاریکی ما را ندیدند و گذشتیم. آن شخص برای ما نشان داده بود که از کنار دیوار به بسیار آهستگی با پای برهنه بیرون شویم و هر سه دروازه را که او باز مانده بود، ما از سه دروازه بیرون شدیم... این آدم گفت که شما بروید موتر به فاصله صد و پنجاه متری ایستاده است. پدر من در نزدیک آنجا است سرفه میکند و شما در موتر بنشینید و من صبر میکنم که صبح طالبها به نماز بروند... آنگاه که افتاب بلند شد و مردم به فاصله چند متری ما گشت و گذار میکردند، این شخص بعد از آنکه پهره داری را تحویل داد، آمد و موتر حرکت کرد. وقتی ما از قندهار بیرون می شدیم، افتاب برآمده بود، طالب ها کاملاً مطمئن بودند که ما در داخل اتاق هستیم...» (مؤخذ شماره 24 - صفحه 393 تا 399)

القصه که آنها توانستند به تاریخ 7 حمل 1379 (مطابق 28 مارچ 2000) به این ترتیب از زندان پر هیبت طالبان به همین سهولت «فلمی» فرار کنند و به اصطلاح «هی میدان و طی میدان» خود را به محل امن نزدیک سرحد ایران برسانند که البته فاصله راه، آنهم راه خرابه بسیار طولانی بود و طالبان با تمام قوت در قندهار نتوانستند رد پای فراری های زندان را دریابند.

من نمیگویم که گزارش اسماعیل خان نادرست و مبالغه آمیز است، بلکه از جریان به وضاحت معلوم میشود که مقامات طالبان عمداً به چنین صحنه سازی ها پرداخته بودند و به احتمال قریب به یقین که این هدایت از طرف مقامات پاکستانی مبنی بر زمینه سازی رهائی اسماعیل خان هدایت داده شده بود، و الله اعلم بالصواب.

در این ارتباط باید تصریح کرد که پرداخت 12 میلیون دالر به جنرال ملک برای به اسارت کشیدن اسماعیل خان کار پاکستانی ها بود و اگر آنها میخواستند اسماعیل خان را از بین ببرند، ساده بود به همان شیوه ای که عبدالعلی مزاری را با ادعای مقاومت در بین راه کشتند، او را نیز میتوانستند به عین سرنوشت گرفتار کنند. اینکه چرا پاکستانی ها او را اسیر گرفتند و از صحنه بیرون ساختند، دلایل منطقی در دست است، از اینقرار:

- 1- پاکستانیها میدانستند که ایرانیها با اسماعیل خان از اول میانه خوب نداشتند و همیشه رقبای او را تقویه میکردند،
- 2- روابط اسماعیل خان با پاکستان بعد از دیدار نصیرالله بابر در سپتمبر 1994 تا سقوط هرات دوستانه بود،
- 3- پاکستانی ها از رقابت های درون حزبی بین ربانی - مسعود با اسماعیل خان اطلاع کافی داشتند،
- 4- اسماعیل در سپتمبر 1995 وقتی از طرف رقبای حزبی در جنگ شیندند متأثر گردید، به سرعت قوای خود را به هرات عقب کشید و بدون مقاومت جدی به ایران فرار کرد. لذا طالبان و پاکستانیها توانستند به سهولت به هرات دست یابند که به این اساس طالبان در مقابل اسماعیل خان عقده بخصوص نداشتند،

5- پاکستانیها از وضع اسماعیل خان که در ایران غیر مستقیم تحت نظارت قرار داشت و برایش اجازه فعالیت داده نمی شد، کاملاً واقف بودند،

6- طالبان رسماً اعلام کردند که «اسماعیل خان فعلاً از حیثیت بندی گری برآمده و تقریباً بخاطر سوابق جهادی خود با ما همکار است، بندی نیست» (مؤخذ شماره 24- صفحه 42 و 43)

6- حمله امریکا و سقوط طالبان

طالبان پس از تسخیر کابل دیگر همان گروهی نبودند که می گفتند بعد از تصفیه تنظیمها دوباره به مدارس خود برمیگردند و آرزوی حکومت کردن ندارند. برعکس آنها شیفته قدرت شده بودند و هدف شان تسخیر کامل افغانستان و برپا داشتن یک نظام قرون وسطائی زیر نام اسلام بود که اصول دینی را با تعصب بیش از حد از عینک «عنعنه» می دیدند، بخصوص موقف آنها در برابر زنان، تعلیم و تربیه معاصرو نیز رویه خشونت آمیز آنها در برابر مردم از جمله انتقاد های جدی جامعه جهانی بود که مانع شناخت رسمی رژیم آنها گردید. از همه مهمتر نزدیکی روزافزون رژیم طالبان با اسامه بن لادن که در ماه می 1996 با مربوطين خود به افغانستان دوباره آمد و نخست در جلال آباد و بعد در خوست و حواشی سرحد اقامت گزید، مشکلات زیاد را برای طالبان بار آورد، زیرا مقصد اسامه گسترش فعالیت های سازمان القاعده و تاسیس یک پایگاه در افغانستان به مقصد تربیه گروه های «ضد غرب»، خاصتاً بر علیه امریکا بود. او این هدف را به صراحت طی صدور یک فتوا در فبروری 1998 چنین اعلام کرد: «کشتن امریکائی ها و هم پیمان های آن، اعم از ملکی و نظامی بر هر فرد مسلمان که توانائی دارد و در هر کشور که زندگی میکند، فرض است. این فریضه تا آنگاه که مسجد اقصی و بیت

الحرم از چنگال آنها آزاد نشود و سربازان پر و بال شکسته آنها از خاک مطهر سعودی بیرون گردند، ادامه دارد.» او در یک مصاحبه دیگر خود گفت: «جهاد ما علیه امریکا به مراتب بزرگتر از جهاد علیه روسها است... ما یک روز سیاه را برای امریکا پیشبینی میکنیم و بزودی اجساد امریکائی ها را در تابوت به کشور شان ارسال خواهیم کرد.»

در روز 7 اگست 1998 که مصادف با سقوط مزار شریف بدست طالبان بود، یک حادثه خونین در دو سفارت امریکا در کینیا و تانزانیا رخ داد که منجر به کشته شدن تعداد زیاد از جمله 12 امریکائی شد که مسؤلیت آنرا بدوش القاعده انداختند. امریکا سه روز بعد پایگاه اسامه را در حواشی سرحد مورد حمله راکتی قرار داد. سپس امریکا از طالبان خواست تا اسامه را برای محاکمه به آن کشور بسپارند و یا از افغانستان اخراج کنند. اما طالبان با تدویر یک محکمه در قندهار به اسامه براءت دادند و جشن بزرگی را به این مناسبت در قندهار برپا داشتند. تلاش امریکا مبنی بر قناعت دادن طالبان به پادرمیانی مقامات سعودی نتیجه نداد و گانگرس امریکا بر طالبان تعزیرات اقتصادی را وضع کرد و به تعقیب آن شورای امنیت ملل متحد نیز بتاریخ 15 اکتوبر 1999 تعزیرات را علیه طالبان به تصویب رسانید. (برای شرح بیشتر دیده شود: مؤخذ شماره 37- صفحه 53 تا 85)

کلنتن رئیس جمهور امریکا در آخر دوره کار خود در سال (2000) کوشید تا طالبان را از طریق ملل متحد تحت فشار نظامی قرار دهد و اما در شروع 2001 هنگامیکه جارج بوش به ریاست جمهوری رسید، نگرانی امریکا از عملیات تروریستی القاعده در داخل امریکا بیشتر شد و متواتر اختطاریه های جدی به طالبان در مورد فعالیت های القاعده در افغانستان داده شد، تا آنکه حادثه ترور

احمد شاه مسعود به وسیله دو عرب (ظاهراً ژورنالیست) هنگامی صورت گرفت که قوای طالبان افغان و پاکستانی آماده حمله بر تخار بودند. دو روز بعد یعنی 9 سپتمبر 2001 حادثه معروف (9/11) رخ داد و دو عمارت بزرگ مرکز تجارت جهانی در نیویارک سقوط کرد که به تعداد بیش از 3000 نفر در آن کشته شدند. اداره جارج بوش مسئولیت حادثه را بدوش القاعده و کسانیکه (یا کشورهاییکه) او را پناه داده اند، انداخت و با کسب موافقت شورای امنیت ملل متحد و جلب همکاری کشورهای عضو ناتو و کشورهای همسایه افغانستان بتاريخ 7 اکتوبر از طریق هوا حمله نظامی را به افغانستان به مقصد سقوط رژیم طالبان آغاز کرد و به همکاری قوای «جبهه شمال» در 12 نوامبر 2001 طالبان کابل را تخلیه کردند و بسوی قندهار و جاهای دیگر پراکنده شدند و ملا عمر و اراکین طالبان از قندهار به پاکستان فرار کردند. (دیده شود: مؤخذ شماره 38 - صفحه 499 تا 502)

فصل پانزدهم

هرات در دوره جدید

1- کنفرانس بن

موضوع ایجاد یک بدیل بجای طالبان از 1998 به بعد مطرح بحث مقامات امریکائی بود، ولی برای اجرای آن قبل از حادثه 9 سپتمبر 2001 ضرورت عاجل احساس نمی شد. بعد از حادثه مذکور که امریکا مصمم به سقوط فوری طالبان گردید و عملیات نظامی را به راه انداخت، به مقصد پرکردن خلای قدرت ناشی از سقوط کابل بدست قوای جبهه شمال و برای رفع نگرانی های بین المللی در زمینه امریکا رو به ملل متحد کرد و برنقش آن موسسه در حل مشکل و ایجاد یک بدیل مورد قبول و ممد با سیاست آن کشور در افغانستان تأکید کرد. لخدرا ابراهیمی - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان که مدتی خود را از مسائل دور گرفته بود، دوباره وارد صحنه فعالیت گردید. اولین قدم او همانا تدویر اجلاس مورخ اول اکتوبر 2001 در روم در منزل شخصی شاه سابق بود که در آن نمایندگان روم و جبهه شمال باهم دیدار کردند و روی یک اداره ائتلافی تفاهم نمودند، ولی وقتی پس از خروج طالبان از کابل، آن شهر بدست قوای شورای نظار افتاد و ربانی درراس آن قرار گرفت، تفاهم روم اهمیت خود را ازدست داد. دراین وقت (البته به اشاره و حتی هدایت امریکا) ابراهیمی یک پلان 5 فقره ای را که شباهت به پلان شاه سابق داشت، به شورای امنیت ملل متحد ارائه کرد و

خواهان تشکیل یک حکومت باقاعده وسیع و متشکل از اقوام مختلف در افغانستان شد. بعد از آنکه پلان موصوف مورد تأیید شورای امنیت قرار گرفت، ابراهیمی از چهار گروپ سیاسی افغان دعوت کرد تا در یک کنفرانس در شهر «بن» جمهوریت اتحادی آلمان اشتراک نمایند و راجع به ایجاد یک حکومت تصمیم بگیرند.

درباره ترکیب جناح‌های سیاسی شامل کنفرانس باید خاطر نشان کرد که این ترکیب اساساً متشکل از دو جناح اصلی یعنی «روم» و «جبهه شمال» و دو جناح فرعی مسما به «قبرس» و «مجمع صلح و وحدت ملی» بود که دو جناح فرعی بیشتر برای جلب خاطر ایران و پاکستان به دو جناح اصلی علاوه گردیدند. از جبهه شمال 12 نماینده، از روم 6 نماینده، از قبرس 3 نماینده و از مجمع صلح 3 نماینده رسمی در کنفرانس معرفی شدند. البته یک تعداد نمایندگان غیر رسمی به حیث مشاورین در هر حلقه نیز در کنفرانس حضور داشتند که تعداد شان به 37 نفر میرسید. باید علاوه کرد که از جمله دو خانم اشتراک کننده رسمی در کنفرانس بن، یکی خانم آمنه افضلی (خانم و درعین زمان دختر کاکای مجاهد صفی الله افضلی) بود که منسوب به خانواده مشهور افضلی‌های هرات میباشد.

اجندای کنفرانس که از تاریخ 21 نوامبر آغاز و بطور تشدیددی تا 5 دسمبر 2001 در شهر «بن» ادامه یافت، قبلاً توسط ابراهیمی و به همکاری زلمی خلیلزاد و گروپ مربوطه (طراحان اصلی پشت پرده) تهیه گردیده بود و با نظارت و وساطت آنها به شکل سیستماتیک طوری پیش برده شد که اشتراک کنندگان مجبور شدند اختلافات ذات‌البینی را موقتاً کنار گذارند و در تشکیل یک اداره مؤقت شش ماه و متعاقباً یک اداره انتقالی دو ساله بعد از جرو بحث‌های زیاد بخصوص در تقسیم کرسی‌های کابینه به توافق برسند. در اثر این تفاهم متن یک موافقتنامه که قبلاً به زبان انگلیسی تهیه شده بود،

با چهار ضمیمه آن بتاريخ 5 دسمبر 2001 از طرف رؤسای هیئت های مربوطه به امضا رسید و به موجب آن یک دوره جدید زیر نام «اداره موقت» تعیین گردید که در راس آن حامد کرزی که بدون توجه به رأی اکثریت قبلاً توسط امریکائی ها برای آن مقام در نظر گرفته شده بود، با پنج معاون (هریک از هر قوم) و نیز به تعداد 24 عضو کابینه به اساس سهمیه بندی جناح های فوق الذکر برگزیده شدند. در بین اعضای کابینه بیشترین سهمیه را جناح جبهه شمال از آن خود ساخت که از جمله دو سهمیه به اسماعیل خان اختصاص یافت: یکی میرویس صادق (پسر جوان اسماعیل خان) به وزارت کار و امور اجتماعی (بعداً وزیر توریسم و هوا نوردی ملکی) و دیگر داکتر شریف فایض (اهل هرات و سالها مقیم امریکا) به وزارت تحصیلات عالی منسوب گردیدند. ناگفته نباید گذاشت که اکثر وزرا به شمول دو نفر فوق الذکر فاقد سوابق کاری لازم در دستگاه دولت بودند. همچنان بر طبق ضمیمه اول این موافقتنامه از شورای امنیت ملل متحد تقاضا بعمل آمد تا به مقصد تامین امنیت «صلاحیت اعزام فوری یک قوه قیومیت ملل متحد را به افغانستان تحت غور قرار دهد». مراسم انتقال قدرت از برهان الدین ربانی به حامد کرزی بعد تر بتاريخ 22 دسمبر 2001 در کابل صورت گرفت و از آن به بعد حامد کرزی چه در دوره موقت و چه بعد از لویه جرگه اضطراری به حیث رئیس دولت در دوره انتقالی و نیز در نتیجه دو دوره انتخابات ریاست جمهوری تا اکنون به حیث رئیس جمهور کشور ایفای وظیفه میکند. (فشرده نقاط مهم موافقتنامه بن، دیده شود: مؤخذ شماره 38 - صفحه 502 تا 506)

2- برگشت اسماعیل خان به حیث «والی»، اما با روحیه «امارت»

به مجرد سقوط حکومت طالبان در اثر حملات قوای امریکائی و بیرون شدن طالبان از هرات و قبل از تدویر کنفرانس «بن» اسماعیل خان با یک عده از قوای جهادی خود داخل شهر هرات گردید و بار دیگر اداره امور آن ولایت را در دست گرفت. مردم از ورود او استقبال کردند و از اینکه از شرطالبان رهائی یافته بودند، خوشحال و سرحال معلوم می شدند. پس از انتقال قدرت از ربانی به حامد کرزی، طبق معمول فرمان تقرر اسماعیل خان به حیث والی هرات از طرف رئیس اداره موقت صادر شد، اما اسماعیل خان با زهم ملقب به «امیر صاحب» و با همان روحیه دوران سابق، خود را صاحب «اختیار کامل» می پنداشت و بدون رعایت سلسله مراتب اداری به تعیین مامورین و مقرریها اعم از ملکی و نظامی در ولایت می پرداخت. شاید در ماه های اول این روش نه تنها از طرف اسماعیل خان، بلکه از جانب چند والی پر قدرت در بعضی ولایات دیگر نیز در پیش گرفته شده بود. پس از مدتی که اداره موقت به اصطلاح به چهار اطراف کار دولت متوجه شد، آهسته آهسته بین اکثر والی های مقتدر و حکومت مرکزی به ارتباط اطاعت از اصول و قوانین، تقسیم صلاحیت های اداری و ارسال عواید دولت به مرکز شکایت ها بالا گردید.

جای شک نیست که اسماعیل خان در مدت تقریباً دو سال کار به حیث والی هرات چهره شهر و در مجموع ولایت هرات را تغییر داد و پروژه های بازسازی را به شدت در پیش گرفت. برق 24 ساعته و تمدید آن با قریه ها و اطراف شهر، ساختن عمارات و پارکهای تفریحی، سرسبزی شهر، انکشاف تعمیرات پوهنتون هرات، اعمار مراکز فرهنگی، کتابخانه و تالارهای بزرگ برای گردهمائی ها و کنفرانسها، ترمیم و تعمیر مراکز تجارتي، سرکها و تنظیم امور اداری، ساختن پارکهای صنعتی و سائر امور انکشافی به شمول امور صحتی و تعلیمی از دست آوردهای مهم او بشمار میرود.

نوت : لست مکمل کارکردهای اسماعیل خان را در مدت فوق
میتوان در کتاب «سردار آریا» نوشته محمد یوسف قوام احراری
بطور مفصل و ذکر جزئیات مطالعه کرد، مؤخذ شماره 24 - صفحه
296 تا 350)

اسماعیل خان در جوار محبوبیتی که بین یک تعداد زیاد مردم هرات
داشت، یک عده مخالفان سرسخت نیز در برابر او قد برافراشتند که
اغلب مخالفت‌ها از دوران جهاد و بخصوص دوره «امارت» او نشأت
کرده بود. اکثر مخالفین و رقبا مثل سابق از شیوه به اصطلاح
«مزورانه و سرزورانه» اسماعیل خان شاکی بودند. مناسبات او با
برخی قوماندانها، از جمله شخصی بانفوذ بنام امان الله خان که در
ساحات شیندند قدرت داشت، پیوسته در حالت تنش و برخورد بود.
بعضی از قوماندانهای پشتون تبار که از سابق با جمعیت سازگار
نبودند، او را متهم به تبعیض قومی نموده و شایعات مبنی بر
نزدیکی او را با مراجع ایرانی تبلیغ میکردند. در حالیکه ایرانی‌ها از
اسماعیل خان، طوریکه قبلاً به تفصیل بیان شد، دل خوش نداشتند.

جریان برخورد جنرال نائب زاده قوماندان فرقه 17 هرات با قوای
جهادی طرفدار اسماعیل خان که موجب فرار نائب زاده به بادغیس
گردید، نارضایتی شدید را در وزارت دفاع بارآورد. اگرچه جنرال
قسیم فهیم وزیر دفاع و معاون او جنرال رحیم وردک مدعی بودند که
نائب زاده به هدایت آن وزارت به بادغیس رفته، اما حقیقت آن بود که
قوای فرقه 17 تحت فشار قوای «جهادی» اسماعیل خان که اساساً
شکل ملیشه شخصی او را داشت، به شکست مواجه شده و پا به فرار
گذاشته بود. در عین حال اظهار بی خبری حامد کرزی - رئیس اداره
انتقالی از «مقرری‌های تازه در هرات از سوی والی آن ولایت» مشکل
دیگری بود که وزیر داخله را نیز به شکایت از اسماعیل خان
وداشت. علاوه‌تاً اشرف غنی احمدزی وزیر مالیه نیز از نرسیدن

عواید دولت به مرکز و مصرف خود سرانه یک قسمت زیاد عواید هرات توسط اسماعیل خان بدون ملاحظات بودجوی و رعایت اصل تخصیصیه، مشکل دیگر را بین مرکز و ولایت هرات به وجود آورد. اشرف غنی به جواب شخصی که گفته بود اسماعیل خان نماینده انتخابی مردم ما است و از طرف مردم به حیث امیرحوزه جنوب غرب افغانستان انتخاب گردیده است، چنین گفت که: «قدرت در قانون اسلامی غیرقابل تقسیم است و ما در افغانستان یک رئیس جمهور داریم». اشرف غنی افزود که: «هرات سال گذشته (2002) مبلغ 55 ملیون دالر عایدات گمرکی داشت که تنها یک قسمت آنرا به کابل ارسال نمود. مقصد ما تنها بدست آوردن پول از ولایات افغانستان نیست، بلکه ما نیازمند تحکیم روابط و معاملات به حیث یک مملکت هستیم. ما فعلاً یک قانون اساسی داریم که ولایات باهم متحد را ایجاب میکند و ولایات افغانستان حکومت فدرال نمی باشند». (مؤخذ شماره 53-مقاله)

در این موقع اخراج احمد بهزاد - خبرنگار محلی رادیوی آزادی از محفل افتتاح دفتر کمسیون حقوق بشر در هرات به امر اسماعیل خان به دلیل اینکه سواش جنجال آفرین بود و لت و کوب او در بیرون توسط افراد امنیتی و ترک احتجاج آمیز دیگر خبرنگاران داخلی و خارجی سر و صدای های زیاد را در رسانه های افغانی و بین المللی از جمله بی بی سی بالا کرد. (مقاله: پروپاگند های برنامه ریزی شده درباره هرات، امید شماره 571)

در اوخرد سمبر 2002 حامد کرزی همراه با جنرال فهیم، داکتر عبدالله و فرانسس ویندرل به مقصد مشاهده اوضاع از نزدیک به هرات سفر کردند تا موضوع استقرار نیروهای حافظ صلح (آیساف) را در هرات مورد بررسی قرار دهند. در این حال آوازه برکناری اسماعیل خان از ولایت هرات شایع گردید و گفته میشد که به تحریک

طرفداران اسماعیل خان مظاهرات شدید با شعارهای «مرگ بر امریکا» درهرات براه افتاد. زلمی خلیلزاد سفیر و نماینده خاص رئیس جمهور بوش درافغانستان که درحقیقت «همه کاره» امورافغانستان محسوب می شد، نیز به هرات رفت و کوشید اسماعیل خان را به انحلال قوای جهادی و خلع سلاح آنها قناعت دهد. اسماعیل خان چندان به این حرفها گوش نداد و اصرار داشت که: «اگر حکومت تصمیم بگیرد مرا تبدیل نماید، من درمسجد جامع رفته به مردم و به نشرات تلویزیونی اعلام خواهم کرد که من میروم درانتخابات والی جدید تان سهم میگیرم، ولی میدانم که مردم مرا نخواهند گذاشت که بروم» (مؤخذ شماره 53-مقاله)

درجریان همین کشمکش ها بین اراکین دولت مرکزی و اسماعیل خان، حوادث دیگر نیز درهرات رخ داد که منجر به برخوردهای داخلی بین طرفداران و مخالفین او شد. امان الله خان اینبار با رئیس محکمه هرات و یک عده شخصیت های دیگر براعتراضات خود علیه شیوه کار مزورانه اسماعیل خان افزودند. داکتر عزیزالله لودین - یکی از شخصیت های جهادی و سرشناس هرات (سابق استاد پوهنتون کابل و نماینده گروپ قبرس در کنفرانس بن) که قبلاً از جمله همکاران نزدیک اسماعیل خان بود، نیز با همنوائی دیگران از طرز کار و شیوه برخورد والی هرات شکایت داشت که این وضع حتی موجب یک سؤ قصد علیه لودین گردید، ولی او جان به سلامت برد و بعد از آن هرات را به قصد کابل ترک گفت.

در روزهای اخیر ماه حوت 1382 بساط یک توطئه ازطرف مخالفان علیه اسماعیل خان درهرات چیده شد که به او صدمه نرسید، ولی تلاش پسرش میرویس صادق (وزیر هوانوردی ملکی) که جهت دیدار و پا درمیانی با مخالفین پدر به هرات رفته بود، موجب سؤ قصد علیه او گردید که در اثر حمله مسلحانه دشمن جان خود را

از دست داد. مرگ پسر جوان بر اسماعیل خان سخت تمام شد و زیر فشارهای گوناگون خسته و آشفته خاطر گردید، تا آنکه پس از برنده شدن حامد کرزی در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری، اسماعیل خان بتاريخ 3 جدی 1383 (23 دسمبر 2004) از ولایت هرات برکنار و به حیث وزیر انرژی، آب و برق در کابینه شامل گردید و تا اکنون در همین مقام قرار دارد. قابل ذکر است که در این کابینه خانم آمنه افضلی که قبلاً یکی از هفت خانم عضو تدقیق مسوده قانون اساسی تعیین شده بود، اولین زن هراتی است که به مقام وزارت رسید و به حیث وزیر امور جوانان در یک وزارت جدید التأسیس مقرر شد.

3. معمای تقرر سید حسین انوری به ولایت هرات

هنوز اسماعیل خان در هرات بود که بجای او سید محمد خیرخواه - رئیس اسبق دفتر حزب جمعیت اسلامی در تهران (یکی از اعضای فعال و معتمد آن حزب) به حیث والی آن ولایت مقرر گردید. طرفداران اسماعیل خان که از تبدیلی او ناراض بودند، دست به تظاهرات زدند و به سرکها ریختند، تعدادی از وسایط نقلیه را به آتش کشیدند و به بعضی از دفاتر موسسات امداد خارجی حمله ور شدند. والی جدید در حالی به هرات آمد که وضع هرات بسیار نا آرام بود و برخوردها بین طرفداران و مخالفان اسماعیل خان حتی بشکل مسلحانه جریان داشت. اسماعیل خان نمیخواست هرات را ترک کند و برای اشغال و وظیفه جدید به کابل بیاید. ادامه همین وضع و فشارهای وارده از جانب اسماعیل خان موجب شد تا سید محمد خیرخواه از عهده ولایت هرات برکنار و به حیث سفیر در تاجکستان منصوب گردد و سید حسین انوری (آنوقت وزیر زراعت)، به حیث والی آن ولایت مقرر شود.

دلیل تقرر انوری نزد بسیاری از هموطنان هنوز آشکار نیست و اکثر از خود می پرسند که چگونه حکومت کابل شخصی را در راس ولایتی گماشت که سرحد طولانی با ایران دارد و تا چند ماه قبل نگرانی های مبنی بر نفوذ ایران در آنجا مطرح بود؟ نگاهی مختصر به سوابق حزبی و فکری سید حسین انوری ممکن است در ارائه جواب این سوال تا حدی کمک کند. انوری از جمله برادران اهل تشیع ما است که از سالهای 80 منسوب به حزب مسما به «حرکت اسلامی افغانستان» به رهبری شیخ آصف محسنی قندهاری در جوار هفت حزب شیعه های افغان در ایران تأسیس و شروع به فعالیت کرد. در آن زمان سازمان نصر (به اشتراک عبدالعلی مزاری)، پاسداران جهاد اسلامی (به اشتراک محمد اکبری)، سازمان نهضت اسلامی، جبهه متحد انقلاب اسلامی، سازمان نیروی اسلامی و حزب الله هریک در ایران فعالیت های منفردانه داشتند، تا آنکه بتاريخ اول اسد 1368 (جولای 1989) احزاب فوق الذکر باهم متحد شدند و «میثاق وحدت» را امضا کردند و مشترکاً به تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» پرداختند. سید حسین انوری یکی از امضا کنندگان این میثاق به نمایندگی از حرکت اسلامی محسنی بود که البته محسنی شمول خود را در حزب وحدت اسلامی به دو شرط موکول کرد: یکی تشکیل شورای عالی علمای امامیه و دیگر تشکیل شورای قضائی. (مؤخذ شماره 25-صفحه 247 تا 249)

حرکت اسلامی محسنی که از نظر فکری پیرو اسلام میانه رو (شریعتمداری در ایران و خوئی در عراق) است، روابط حسنه با سلسله مراتب آیت الله های ایرانی دارد، اما روابطش با پاسداران و اطرافیان امام خمینی متشنج بود. به همین دلیل او مرکز فعالیت خود را از قم در سال 1984 به کویته انتقال داد، زیرا در جوار تنظیمیهای افغانی سنی مذهب مقیم پاکستان، یک تعداد زیاد افغانهای اهل

تشیع در آنجا اقامت داشتند. در این وقت گروه مسما به «گروه قرآن و عترت» که در هرات و مشهد فعال بودند، به حرکت اسلامی محسنی پیوستند. به این اساس حرکت اسلامی که انوری عضو فعال و مسؤل امور نظامی آن بود، ریشه های همبستگی در هرات پیدا کرد. (مؤخذ شماره 25. صفحه 259 تا 261)

در کنگره حزب وحدت اسلامی منعقدہ بامیان در سال 1370 عبدالعلی مزاری به عنوان دبیرکل این حزب انتخاب شد و این حزب بعد از سقوط نجیب به حیث یک حزب با قدرت وارد صحنه سیاسی کشور گردید و توان رزمی خود را در جنگهای کابل نخست در جوار حکومت ربانی - مسعود و بعد به مخالفت با آنها تبارز داد. جنگهای غرب کابل و حادثه افشار نمونه های از این رویدادها میباشد. در این میان گرایش های مذهبی در حزب وحدت به رهبری مزاری جای خود را تدریجاً به گرایش های قومی - ملیتی و نژادی داد و اصطلاحات «ملیت هزاره» و «هزارستان» که ریشه های آن از وقت نجیب بجا مانده بود، موجب شد تا فاصله بین حزب وحدت از یکطرف با ایران که بیشتر با سیاست مذهبی در افغانستان فعال بود، ایجاد گردد و از طرف دیگر روابط آن با حکومت ربانی - مسعود که مورد حمایت جدی ایران قرار داشت، گسسته شود. با این ترتیب حزب وحدت به دو شاخه منقسم شد: یکی شاخه مزاری و دیگر شاخه اکبری. شاخه مزاری با مخالفان حکومت ربانی یعنی «شورای عالی هم آهنگی» پیوست و شاخه اکبری جز گروه ائتلافی حکومت بنام «شورای عالی دولت» گردید. در جنگهای غرب کابل و وقایع «افشار» شاخه اکبری با قوای حکومتی هم پیمان بود و در برابر شاخه مزاری جنگید. تا آنکه طالبان به حواشی کابل رسیدند و مزاری با طالبان پیوست و جان خود را در اینکار از دست داد.

حرکت اسلامی محسنی نیزشامل «شورای عالی دولت» بود و همسنگر با قوای ربانی - مسعود و سیاف، برضد شاخه مزاری می جنگید. درشورای عالی دولت ازطرف حرکت اسلامی سیدعلی جاوید، سیدحسین انوری و شاه جهان احمدی و از طرف گروه اکبری خود اکبری، سیدمصطفی کاظمی و سیدحسین عالمی بلخی اشتراک داشتند. اختلاف آنها درمجموع با گروپ مزاری بحدی بود که سیدعلی جاوید گفت: «ما اینها را اولاد چنگیز می دانیم، اگر اینها مجتهد هم شوند، از اینها تقلید نمی کنیم... ما حکومت لنین را قبول داریم، ولی مزاری را قبول نداریم.» (داد - نشریه انجمن همبستگی هزاره، شماره 16 ثور 1375، صفحه 4 و شماره 13 دلو 1375 صفحه 7)

دراینجا قابل ذکر است که سید حسین انوری روابط نزدیک با سیدنورالله عماد داشت، کسیکه نماینده جمعیت در زمان جهاد و بخصوص هنگام امارت اسماعیل خان بین سالهای 1992 تا 1995 درهرات بود. طوریکه در مباحث گذشته اشاره شد، عماد به حیث معتمد جمعیت درهرات فعال بود و پولهای ارسالی از طرف جمعیت به وسیله او توزیع میگردید. او با اسماعیل خان میانه خوب نداشت و بیشتر از رقبای وی بخصوص جبهات «افضلی» حمایت میکرد. سید حسین انوری در کنفرانس بن به حیث نماینده حرکت اسلامی محسنی اشتراک کرد و درآنجا از سهمیه محسنی به حیث وزیر زراعت گماشته شد و تا 3 جدی 1383 (23 دسمبر 2004) به آن مقام باقی ماند و سپس به حیث والی هرات مقرر شد.

با شرح فوق واضح میشود که تقرر انوری درهرات به وسیله فشار وارده ازطرف شیخ آصف محسنی و نیزحمایت اراکین جمعیت در دستگاه کرسی صورت گرفت. انوری درهرات تقریباً مدت چهار سال والی بود و امور یومیه را بطور معمول پیش برد، اما سلسله

مخالفتها در برابرش روبه ازدیاد گذاشت، بخصوص که مردم هرات او را یک عنصر بیگانه برای خود میدانستند و براو مظنون بودند که گویا وی روابطی با ایران دارد و برای متوطن ساختن بیشتر هموطنان اهل تشیع که از ایران دوباره به وطن برمی گشتند، زمینه سازی میکند. علاوه‌تاً نقش طرفداران اسماعیل خان که آرزومند تعیین یک والی از خود مردم هرات بودند، نیز در تغییر اوضاع احساس می‌شد.

در آغاز سال 2007 وضع امنیتی هرات رو به خرابی گذاشت و صدای اعتراض مردم از هر طرف بلند گردید. قتلها، و ترورهای پیاپی، سرقت‌های مسلحانه و اختطاف‌ها روز بروز بیشتر شد. تاجندی قبل مردم تا نیمه‌های شب به بیرون و تفریحگاه می‌رفتند، ولی تدریجاً ترس و ناراحتی از حوادث مردم را چنان ناراحت ساخته بود که به قول گزارشگر بی. بی. سی. از هرات: «با تاریکی هوا، کمتر کسی در جاده‌ها دیده می‌شد... بازار پنجره‌سازان و چوکیدارها بسیار گرم شده بود... تعداد قتلها و ترور شخصیت‌های جهادی سابق روبه افزایش بود، چنانچه محمد انور توکلی، محمد طاهر باغدشتی، نثار احمد غلوانی، عبدالحمید مسؤل امنیتی پروژه بند برق سلما، نصیر احمد بارکزائی و عده دیگر از جمله قوماندانهای جهادی بودند که در دو ماه اول سال با تعدادی از همراهان شان به قتل رسیده‌اند». (فریدون اژند: شهر هرات روزگاری امن بود، بی بی سی، مورخ 20 جون 2007)

وضع در سال 2008 خرابتر گردید، طوریکه در ماه مارچ سلسله اعتصاب‌ها خاصتاً اعتصاب داکترها و نرسهای شفاخانه‌های هرات مشکل بزرگ را بار آورد و به تعقیب آن سائر اصناف از جمله پیشه‌وران و صنعتکاران هرات دست از کار کشیدند و دائره اعتصابات وسیعتر گردید. در روز سالگرد قیام 24 حوت طبق معمول همه ساله مراسم تجلیل شکوهمند در هرات بطور رسمی برگزار میگردد، مراسم در آن سال (2008) برهم خورد و مردم که در

جلسه رسمی بزرگ به آن مناسبت با حضور داشت سید حسین انوری والی آنجا دائر شده بود، برعلیه والی شعار دادند و مراسم را برحسب احتجاج ترک کردند. انوری براین حادثه سخت انتقاد کرد و آنرا توطئه علیه خود» دانست. حکومت مجبور شد بغرض رفع مشکل وزیر داخله (ضرار احمد مقبل) را به آن ولایت اعزام کند. (واسع سروش: هرج و مرج در مراسم گرامیداشت سالروز قیام هرات، گزارشگر بی بی سی از هرات، مورخ 14 مارچ 2008)

بهرحال همین عوامل موجب شد تا سید حسین انوری بعد از سه سال و چند ماه از وظیفه برکنار شود و بجایش داکتر محمد یوسف نورستانی (معاون وزارت دفاع) مقرر گردد. قابل ذکر است که بعد از گوشه گیری شیخ محمد آصف محسنی از ریاست حزب حرکت اسلامی به دلیل کهولت سن، انوری بریاست آن حزب تعیین گردید. این حزب اخیراً تحت نام «حزب حرکت اسلامی مردم افغانستان» رسماً راجستر گردیده و سید حسین انوری در انتخابات 1389 ولسی جرگه خود را کاندید کرد و با گرفتن 4715 رأی اکنون به حیث یکی از 32 نماینده ولایت کابل عضویت ولسی جرگه را کسب نموده است. دوره کار داکتر یوسف نورستانی در هرات بعد از تقریباً سه سال پایان یافت و در سال 2010 داکتر محمد داؤد صبا (یک شخصیت غیر وابسته به احزاب و از مردم هرات) به آن ولایت گماشته شد که تاکنون در این مقام خدمت میکند. (ختم کتاب)

ضمایم

ضمیمه اول

متن معاهده دوستی، حسن همجواری و همکاری بین
جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی

جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با تأکید وفاداری به هدفها و اصول معاهده بین افغانستان و اتحاد شوروی در سال 1921 و معاهده سال 1931 که تهادب روابط دوستی و حسن همجواری بین خلقهای افغانستان و شوروی را گذاشته و واجد منافع حیاتی ملی آنها میباشد و با آرزومندی به تحکیم هرچه بیشتر دوستی و همکاری همه جانبه دوکشور با اظهار عزم راسخ به انکشاف دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی خلقهای افغانستان و شوروی و برای حفظ امنیت و استقلال آنها و به طرفداری قطعی از همبستگی تام نیروهایی که در راه صلح، استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی مجادله می کنند و با ابراز عزم راسخ به مساعدت تقویت صلح و امنیت در آسیا و سراسر جهان و سهمگیری در انکشاف علایق بین کشور و در تحکیم همکاری ثمربخش متقابل و مفید در آسیا و با در نظر داشت اهمیت بزرگ به تقویت پایه حقوقی روابط معاهداتی خود و به تأیید مجدد

وفاداری به هدفها و اصول منشور ملل متحد تصمیم گرفتند، معاهده دوستی، حسن همجواری و همکاری را منعقد و در مورد مراتب ذیل موافقت نمودند:

ماده اول: طرفین عالیین متعاهدین رسماً عزم را سخ خود را به تحکیم و تعمیق دوستی خلل ناپذیر بین دو کشور و انکشاف و همکاری همه جانبه بر اساس تساوی حقوق و احترام به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر اعلام میدارند.

ماده دوم: طرفین عالیین متعاهدین بخاطر تقویت و توسعه همکاری متقابل و مفید اقتصادی، علمی و تخنیکی بین خود کوشش خواهند نمود. به این منظور آنها همکاری را در ساحه ترانسپورت و مخابرات و زراعت و بهره برداری از منابع طبیعی و انکشاف صنایع و تولید انرژی و ساحات دیگر اقتصادی انکشاف و تعمیق دهند و در ساحه آموزش کدرهای ملی و پلانگذاری انکشاف اقتصاد ملی همکاری خواهند نمود. طرفین تجارت را بر اساس اصول برابری و نفع متقابل و کامله الوداد توسعه خواهند داد.

ماده سوم: طرفین عالیین متعاهدین با انکشاف همکاری و تبادل تجارب در ساحات علوم، فرهنگ، هنر و ادبیات، معارف، خدمات صحی، مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما، توریسم، ورزش و ساحات دیگر مساعدت خواهند نمود. طرفین به توسعه همکاری بین ارگانهای دولتی و سازمانهای عامه و موسسات کلتوری و علمی به مقصد آشنائی عمیق تر با زندگی و کار و تجربیات و دستاوردهای خلقهای دو کشور کمک خواهند نمود.

ماده چهارم: طرفین عالیین متعاهدین به تاسی از روحیه عنعنات و حسن همجواری و منشور ملل متحد به مقصد تأمین امنیت و استقلال و تمامیت ارضی دو کشور باهم مشورت نموده و تدابیر

مناسب را به موافقت جانبین درزمینه اتخاذ خواهند نمود. به منظور تقویت قدرت دفاعی، طرفین عالیین متعاهدین انکشاف همکاری را درساحه نظامی به اساس موافقتنامه های مربوطه که بین شان عقد شده، دوام خواهند داد.

ماده پنجم: جمهوری دموکراتیک افغانستان سیاست صلح اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را معطوف به تحکیم دوستی و همکاری با تمام کشورها و خلقها محترم می شمارد. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سیاست عدم انسلاک جمهوری دموکراتیک افغانستان را که عامل مهم نگهداری صلح بین المللی و امنیت میباشد، محترم می شمارد.

ماده ششم: هریک از طرفین عالیین متعاهدین رسماً اعلام میدارد که به پیمانهای نظامی یا اتحادیه های دیگر شامل نخواهند شد و درسته بندیهای کشورها و یا در عملیات یا اقدامات که علیه یکی از طرفهای عالی متعاهد دیگر باشد، شرکت نخواهد نمود.

ماده هفتم: طرفین عالیین متعاهدین درآینده نیز از هیچ کوششی درراه دفاع از صلح بین المللی و امنیت خلقها، تعمیق عملیه تخفیف تشنج بین المللی و گسترش آن به همه مناطق جهان به شمول آسیا و تعمیل آن در شیوه های مشخص همکاری سودمند بین دول و حل مسائل مورد اختلاف از طریق مسالمت آمیز دریغ نخواهند ورزید. طرفین به نحو فعال به خلع سلاح عام و تام به شمول سلاح ذروی تحت کنترل مؤثر بین المللی مساعدت خواهند نمود

ماده دهم: طرفین عالیین متعاهدین درمورد تمام موضوعات مهم بین المللی مربوط به منافع هردوجانب و حاکمیت و پیشرفت اجتماعی یکدیگر و سائر کشورهای صلح دوست همکاری خواهند نمود.

ماده هشتم: طرفین عالیین متعاهدین به انکشاف همکاری بین کشورهای آسیا و برقراری روابط صلح و همجواری و اعتماد متقابل و ایجاد سیستم مؤثر امنیت در آسیا براساس مساعی مشترک تمام دول این قاره مساعدت خواهند نمود.

ماده نهم: طرفین عالیین متعاهدین به مجادله پیگیر علیه دسایس نیروهای تجاوزگر و امحای نهائی استعمار و نژادپرستی به هرشکلی که تبارز کند، ادامه خواهند داد. طرفین در حمایت مبارزه عادلانه خلقها در راه آزادی و استقلال بایکدیگر مشورت به عمل خواهند آورد.

ماده یازدهم: طرفین عالیین متعاهدین اظهار میدارند که تعهدات آنها نسبت به معاهدات موجوده بین المللی بامدرجات این معاهده در تناقض نمیباشد و متعهد میشوند که کدام موافقتنامه بین المللی متناقض به این معاهده را عقد ننمایند.

ماده دوازدهم: مسائلی که بین طرفین عالیین متعاهدین راجع به تفسیر یا تطبیق کدام یکی از مواد این معاهده به وجود آید به ترتیب دوجانبه و باروحیه دوستی و حسن تفاهم و احترام متقابل حل خواهد شد.

ماده سیزدهم: این معاهده برای مدت بیست سال از روز انفاذ آن معتبر خواهد بود. اگر یکی از طرفین عالیین متعاهدین شش ماه قبل از انقضای مدت مذکور آرزوی خود را راجع به فسخ اعتبار معاهده اظهار نکند، این معاهده برای مدت پنج سال دیگر دارای اعتبار خواهد بود، مگر اینکه یکی از طرفین عالیین متعاهدین شش ماه قبل از انقضای این مدت پنج سال تذکر کتبی راجع به آرزومندی فسخ اعتبار آن بدهد.

ماده چهاردهم: اگر یکی از طرفین عالیین متعاهدین در طول مدت بیست سال انفاذ آن آرزوی فسخ اعتبار این معاهده را قبل از انقضای مدت مذکور داشته باشد، باید شش ماه قبل از تاریخ فسخ آن به طرف دیگر عالیین متعاهدین اطلاع کتبی مبنی بر تمایل فسخ قبل از انقضای مدت آن بدهد و معاهده را از تاریخ تعیین شده ملغی بداند.

ماده پانزدهم: این معاهده باید مورد تصویب قرار گیرد و از روز تبادل اسناد مصدقه آن که در شهر کابل صورت خواهد گرفت، دارای اعتبار خواهد بود.

این معاهده در دو نسخه هریکی به زبان دری و روسی ترتیب و متن هر دوی آن دارای اعتبار مساوی میباشد.

در شهر مسکو - 5 دسمبر 1978 ترتیب شد. (مطابق 14 قوس 1357)

از طرف جمهوری دموکراتیک افغانستان

از طرف اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

(نوت: این موافقتنامه شامل یک آیین نامه در ده پراگراف و یک موافقتنامه دیگر در مورد تشکیل کمیسیون دائمی بین دو کشور فوق الذکر راجع به همکاری اقتصادی میباشد که در عین زمان به امضا رسیده اند.)

ضمیمه دوم

سند رونوشت بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد
شوروی، مذاکرات درباره افغانستان

مورخ 17 مارچ 1979

فوق العاده محرمانه

(این سند عیناً نقل شده از کتاب: «افغانستان و اتحاد شوروی، اسنادی از آرشیف های روسیه و آلمان شرق»، ترجمه عبدالعلی نور احراری، چاپ مطبوعه دولتی هرات، دلو 1383، صفحه 70 تا 85)

یگانه نسخه، رونوشت کاری

رفیق «ل.ی. برژنیف» رئیس مجلس

اعضای اشتراک کننده: ک.ی. چرنینکو، د.ف. اندروپوف،
ا.ا. گرومیکو (وزیر خارجه)، ان. کاسیگین (صدر اعظم)، ای. پیلشی،
د.ف. اوستینوف، پ.ن. دیمیچو، بن. پونوماریف، م.س. سلومنت
زیوف، ن.ا. تیخونوف، ی.و. کپی تینوف، وی. دولگخ، م.و. زمیانین،
ک.و. رساکوف، م.س. گوربه چف.

مراجعه: خرابی اوضاع در جمهوری دموکراتیک افغانستان و پاسخ
احتمالی از جانب ما

کیرلینکو: لیونید ایلچ برژنیف از ما خواسته است که امروز در این ساعت نا مناسب جلسه بیروی سیاسی را برگزار کنیم و برژنیف فردا در جلسه اشتراک میکند تا آنکه درباره حالاتی که در جمهوری دموکرتیک افغانستان پدید آمده است، بحث و مذاکره کنیم. حالت فوری است. رفقا هریک گرومیکو، اندروپف و اوستینوف برخی پیشنهادهای را ترتیب کرده اند که تکمیل شده و اینک در پیش روی شما قرار دارد. بیائید که به این موضوع به دقت بنگریم و تصمیم بگیریم که چه نوع اقدامات را باید رویدست بگیریم. شاید ما اول از رفیق گرومیکو بشنویم.

گرومیکو: نظریه تازه ترین گزارشاتی که از طریق مخابرات از افغانستان توسط رفیق جنرال گوریلوف سرمشاور نظامی ما و رفیق الکسیف مسؤل موقت در آنجا دریافتیم، حالات افغانستان به شکل وخیم روبه خرابی نهاده است. مرکز این نا آرامی ها در این وقت شهر هرات میباشد. تا آنجا که از ارتباط مخابراتی قبلی معلوم است، فرقه 17 اردوی افغان که در آنجا مستقر است نظم و آرامش را حفظ کرده است، لیکن خبری که اکنون به ما رسیده حاکی از فروپاشی این لشکر است. یک غند توپچی و یک قطعه پیاده نظام فرقه 17 به شورشیان پیوسته اند. گروههای شورشی و تروریستی که از خاک پاکستان به افغانستان آمده اند، در آنجا آموزش دیده اند. نه تنها نیروهای مسلح پاکستانی در میان آنها است، بلکه شامل نیروهای امریکائی، چینائی و ایرانی اند که مرتکب اعمال بیرحمانه در هرات شده اند. شورشیانی که از پاکستان و ایران به خاک هرات رخنه کرده اند، با عوامل ضد انقلاب محلی یکجا شده اند. گماشتگان ایرانی دارای عقاید مذهبی افراطی میباشند. رهبران ارتجاعی توده ها نیز به پیمانہ وسیع با رهبران مذهبی در ارتباط هستند. شمار شورشیان را مشکل است تعیین کرد، لکن رفقای ما گفته اند که هزاران نفر،

فقط هزاران نفر. مهم و قابل یاد آور نیست که من امروز صبح بساعت 11 با امین تیلیفونی صحبت کردم. وی معاون تره کی و وزیر خارجه است، کوچکترین احساس خطر درباره حالات افغانستان از خود نشان نداد و برعکس با آرامش و قاطعیت گفت که اوضاع پیچیدگی نداشته و ارتش بر همه چیزها کنترل دارد. خلاصه او نظری را بیان کرد که همه چیز تحت کنترل است.

کرلینکو: خلص اینکه برداشت ما از سخن امین آنست که رهبری افغانستان کوچکترین تشویش و نگرانی در رابطه به این وقایع از خود نشان نمیدهد.

گرومیکو: واقعاً چنین است، امین حتی گفت که اوضاع در افغانستان بسیار خوب است. او گفت که کوچکترین حادثه تخلف از والی های ولایات دریافت نکرده است و این بدین معنی است که تمام والی ها طرفدار حکومت و وفادار به حکومت می باشند. اینکه واقعیت از چه قرار است، آن گونه که رفقای ما گزارش داده اند اوضاع هرات و برخی جاهای دیگر هشدار دهنده است و شورشیان آن مناطق را در تصرف دارند. تا آنجا که به کابل ارتباط میگیرد، اوضاع در آنجا آرام است. مرزهای افغانستان با پاکستان و ایران بسته شده است و اگر دقیق تر بگویم نیمه بسته شده است. شمار زیادی از افغانها که قبل از این در ایران کار میکردند، از آن کشور اخراج شده اند و طبعاً آنها بسیار ناراضی اند و شمار زیادی از آنها با شورشیان پیوسته اند. معیارهای را که ما برای کمک به افغانستان در نظر گرفته ایم، شامل پیشنهادتی است که در جلوی چشم شما گذاشته شده است و این نکته را باید افزود که ما مبلغ ده میلیون روبل اضافی را به اسعار قوی برای حفاظت از سرحدات افغانستان اختصاص داده ایم. تا آنجا که به پاکستان ارتباط میگیرد، این کشور مرکز اصلی تروزیستان است که به قلمرو افغانستان نفوذ کرده اند. این مسئله را

باید پیگیری کرد که رهبری افغانستان باید احتجاجیه ای را علیه پاکستان تحریری صادر کند، هرچند رهبری افغانستان تا اکنون این کار را نکرده است و واقعاً این بسیار عجیب به نظر میرسد. من از امین سوال کردم که شما چه فکر میکنید که چگونه اقداماتی از جانب ما ضرور است که به عمل آید؟ از او پرسیدم که چگونه کمکی ما قادر خواهیم بود که بکنیم. ولی او کدام تقاضای نکرد و به سادگی پاسخ داد که او یک ارزیابی خوشبینانه درباره حالات افغانستان دارد و گفت: کمکی که شما به ما فرستاده اید ما را به وضعیت خوب نگاه خواهد داشت و تمام ولایات در امنیت اند و درزیر کنترل نیروهای وفادار به دولت بسر می برند. من از امین پرسیدم که آیا کدام مشکلی از دولتهای همسایه احساس نمیکنی و یا از ناحیه عناصر محلی ضد انقلاب و غیره؟ امین قاطعانه جواب داد که: نی، هیچ تهدیدی متوجه رژیم نیست. درخاتمه او سلامهای خود را به اعضای بیروی سیاسی تقدیم کرد و به شخص لیونید برژنیف و این بود مذاکرات با امین.

پس از مدت کوتاه، حدود دو یا سه ساعت بعد، ما از رفقای خود گزارشاتی دریافتیم که هرج و مرج و آشوب در هرات بالا گرفته است. یک غند همانگونه که قبلاً به آن اشاره کردم غند توپچی بر نیروهای خودی آتش گشوده و بخشی از غند دوم به سوی شورشیان رفته اند. در نتیجه فقط بخشی از فرقه 17 که از هرات حفاظت میکند به حکومت وفادار مانده است. رفقای ما همچنان گفته اند که فردا و روز بعد آن گروه های تازه شورشی که در قلمرو پاکستان و ایران آموزش دیده اند ممکن است که حمله کنند.

نیم ساعت بعد آن بار دیگر گزارشاتی از رفقای خود دریافتیم که رفیق تره کی، رفیق گوریلوف سرمشاور نظامی ما و رفیق الیکسیف مسؤل موقت را نزد خود فرا خوانده است و اینکه آنها چه مسائلی را

با تره کی بحث کرده باشند، معلوم نیست اولتر از همه تره کی برای دریافت تجهیزات نظامی به شوروی روی آورده است. سلاح و مواد غذایی که در اسناد درج کرده ایم غرض غور و بررسی به بیروی سیاسی ارسال شده نشان میدهد که شاید او به کمک زمینی و هوایی نیاز داشته باشد. باید قابل فهم باشد که وی اعزام نیروهای ما را یعنی نیروهای هوایی و زمینی را تقاضا کرده است. از دیدگاه من موضوع کمک به افغانستان را ما باید بطور اصولی طرح و مورد غور و بررسی قرار دهیم البته با این هدف که: تحت هیچ شرایطی افغانستان را از دست نمی دهیم. ما برای شصت سال با افغانستان در صلح و دوستی بسر برده ایم و حالا اگر افغانستان را از دست بدهیم، این چرخشی است برضد اتحاد شوروی و ضربه شدیدی برخلاف پالیسی ما میباشد. البته یک مسئله این است که معیارهای افراطی را بکار گیریم، اگر اردوی افغان از مردم حمایت کند، این مسئله کاملاً فرق میکند و اگر اردو از حکومت قانونی حمایت نکند، سرانجام مسئله سوم، اگر اردو برضد حکومت باشد در نتیجه برضد نیروهای ما، در آنصورت موضوع واقعاً پیچیدگی پیدا میکند. آن گونه که ما از گفتار رفیق گوریلوف و رفیق الیکسیف دریافتیم روحیه درمیان رهبری آنجا به شمول رفیق تره کی بسیار ضعیف نیست.

اوستینوف: رفیق گوریلوف سر مشاور ما و رفیق الیکسیف مسؤل ما در افغانستان با تره کی مذاکره کرده اند. من فقط همین لحظه با رفیق گوریلوف صحبت تلفونی داشتم و او گفت که رهبری افغانستان در مورد اوضاع امورش مشوش است و اوضاع خاصاً در ولایت هرات بسیار بد است و همچنان در ولایت پکتیا. بدی این است که فرقه که می بایست هرات را محافظه کند، حالت بی تفاوتی اختیار کرده است و قوماندان آن در همین لحظه بسوی میدان هوایی روان

است و درپناه بردن به آنجا روشن است که وی دیگر فرماندهی عملیات بقیه نیروهای وفادار به دولت را به عهده ندارد. باید بخاطر داشت که فردا (18 مارچ) گروه‌های عملیاتی به هرات اعزام خواهند شد. ما به رفیق تره کی مشوره دادیم که چندین نیرو را در همان جاها که شورش برپا کرده اند اعزام نماید. او به نوبه خود پاسخ داد که این کار مشکل است زیرا نا آرامی‌ها در دیگر مناطق نیز موجود است. کوتاه سخن اینکه آنها جواب قاطع از اتحاد شوروی انتظار دارند، البته در قالب اعزام قوای زمینی و هوایی.

اندروپف: آنها از ما انتظار دارند که ما بر شورشیان حمله کنیم.

کرلینکو: سوال اینجا است که اگر ما نیرو به آنجا اعزام کنیم، نیروهای ما در برابر کی خواهند جنگید؟ در برابر شورشیان؟ یا آنها با شمار زیادی از افراطیون مذهبی پیوسته باشند که همه مسلمان اند و در میان آنها شمار زیاد از افراد عادی؟ بنابراین ما ضرورت خواهیم داشت که برضد مردم جنگ برپا کنیم.

کاسیگین: اردوی افغانستان چند است؟ چند فرقه دارد؟

اوستینوف: اردوی افغانستان متشکل از ده فرقه است که مجموعاً بیش از صد هزار عسکر دارد.

اندروپف: آمار عملیاتی نشان میدهد که حدود سه هزار شورشی از پاکستان به افغانستان اعزام شده اند. البته بخش اصلی آن را متعصبین مذهبی در میان مردم تشکیل میدهد.

کرلینکو: اگر در آنجا قیام مردمی برپا شده باشد، پس درکنار کسانی که از پاکستان و ایران آمده اند که بیشتر شان شورشی و تروریست اند، توده‌های اند که اگر نیروهای ما علیه آنها به جنگ کشانیده

شوند ، مردم عادی افغانستان را شامل میشود. هرچند این درست است که آنها مردمان مذهبی و پیروان اسلام اند.

گرومیگو: مناسبات میان حامیان حکومت و شورشیان هنوز روشن نیست، حوادث درهرات از هر لحاظ که دیده شود، یک اغتشاش آشکار است زیرا بیش از هزار نفر کشته شده است، لاکن تاهنوز اوضاع به حد کافی روشن نیست.

اندروپف: البته شورشیانی که به قلمرو افغانستان آمده اند در وهله اول به گروپهای خواهند پیوست که آشوب برپا کرده اند و افغانها را به جانبداری از خود تشجیع خواهند کرد.

کاسیگین: به نظر من مسوده تصمیم گیری که اکنون زیرغور و بررسی است، باید بطور اساسی تجدید نظر شود. اول از همه ما نباید تهیه اسلحه را تا ماه اپریل به تعویق اندازیم بلکه همه چیز را باید همین اکنون بدهیم و بدون معطلی و در همین ماه مارچ این چیز اول است. دوم اینکه ما باید به گونه ای از رهبری افغان حمایت اخلاقی کنیم و من کاربرد این معیار را پیشنهاد میکنم که به تره کی اطلاع داده شود که بهای گاز صادراتی افغانستان را که اکنون یک هزار متر مکعب آن پانزده روپل است، به بیست و پنج روپل افزایش میدهیم. این حالت به ایشان امکاناتی را فراهم خواهد کرد که با این افزایش قیمت، مصارف عملیاتی و نظامی مورد نیاز خویش را بپردازند. به نظر من ضرور است که این اسلحه را بطور رایگان به افغانستان بدهیم و به ارزیابی 25 فیصد نیازی نیست. (همه به آن موافقه کردند) سوم اینکه ما همه به تهیه 75 هزار تن گندم برای آنها موافقه کرده بودیم. من فکر میکنم که باید این مقدار را غور مجدد کنیم و آنرا به صد هزار تن گندم افزایش دهیم. از نظر من اینها معیار

های اند که باید در فیصله نامه افزوده شوند و با این وسیله ما نوعی کمک اخلاقی به رهبری افغان می کنیم.

ما باید به خاطر افغانستان مبارزه را تحمل کنیم، پس از همه ما به مدت شصت سال در کنار هم زیسته ایم، البته در حالیکه در آنجا مبارزه سخت با ایرانیها، پاکستانیها و چینیائی ها در پیش است و هر گزایران به افغانستان کمک نخواهد کرد. اینهم برای خود دلیلی دارد. رویهمرفته آنها افکار مذهبی مشابهی دارند. باید به خاطر داشت که پاکستان هم بر همین منوال است. چیزی نیست که شما درباره چینیائی بگوئید، در نتیجه من بر این باورم که ما باید تصمیم دوستانه جدی در جهت کمک به رهبری افغانستان اتخاذ کنیم. من قبل از این در مورد پرداختها صحبت کردم، صحبت بیشتر در آن مورد بی لزوم است. افزون بر آن طوری که اینجا نوشته شده که اسعار قابل تبادل آزاد هر نوع اسعار قابل تبادل آزاد که باشد تفاوت نمیکند. ما نمی خواهیم که در هیچ مورد چیزی از آن پس بگیریم.

اوستینوف: هر آنچه در مسوده اعلامیه در رابطه به تدارک اسلحه به افغانستان تذکار یافته است، همه آن در حال اجرا میباشد. انتقال و تحویلدهی تجهیزات مذکور در حال انجام است. متأسفانه نمیدانم که ما قادر خواهیم بود همه چیز را قبل از ماه اپریل تدارک کنیم. این بسیار مشکل به نظر می آید. من تقاضا میکنم که باید در رابطه به تدارک اسلحه که در این مسوده درج گردیده تا آنجا که به تادیبهای آن تعلق میگیرد، آن بخش را از مسوده حذف می کنیم.

کاسیگین: همه را همین طور کنید. ما باید تا فردا ارسال همه چیز را آغاز کنیم.

اوستینوف: بسیار خوب ما اینکار را میکنیم وبه شما اطمینان خواهیم داد که تمام این چیزها تا فردا ارسال خواهد شد.

کرلینکو: بیائید که به رفیق کاسیگین صلاحیت بدهیم که متن نهائی تغییراتی را که در این مسوده شورای وزیران اتحاد شوروی صورت گرفته و درپیش روی ما قرار دارد و ما بر آن بحث و مذاکره کرده ایم، متن نهائی آنرا تا فردا تکمیل و تقدیم نماید.

کاسیگین: بطور قطع من فردا صبح اینجا می آیم و همه کار را میکنم. کرلینکو: ما باید اقداماتی به عمل آوریم که متیقن شویم که تمام تدارکات نظامی تا ماه مارچ فرستاده شود.

کاسیگین: همانطور که رفیق اوستینوف اشاره کرد، ناممکن است که همه چیز را کاملاً در ماه مارچ ارسال نمائیم، پس بخش دوم آن در ماه اپریل خواهد ماند. پس باید کوشید که بخش باقیمانده اندک باشد. من میخواهم سوال دیگری را مطرح کنم. شما هرچه میگوئید، بگوئید. امین و تره کی هر دو حقایق امور دولتی را از ما پنهان میکنند. ماهنوز به درستی نمیدانیم که در افغانستان چه میگذرد و تشخیص آنها از حالات برچه منوال است؟ رویهمرفته آنها به این کار ادامه میدهند که تصویر را به نحوی رنگ آمیزی کنند. درحالیکه واقعیت را ما می بینیم که در آنجا چه می گذرد. آنها افراد خوب اند و این ظاهر امر است، لیکن مقدار زیادی از موضوعات را از ما پنهان میدارند. اینکه دلیل آن چیست، سخت است که بگویم. به نظر من باید در رابطه به این سوال با سفیر و گرومیکو هرچه زودتر به یک فیصله برسیم، هرچند او در عمل این صلاحیت را ندارد و آنچه را باید بکند، نمیکند.

افزون برآن ضروری میدانم که سیاست جامع تر سیاسی را اتخاذ کنیم و شاید مسوده همچو تصمیم گیری سیاسی توسط رفقای ما در

وزارت خارجه، وزارت دفاع و شعبه خارجی کی. جی. بی. تهیه و ترتیب شده باشد. واضح است که ایران، چین و پاکستان بر ضد افغانستان اند و هرآنچه در توان دارند، بکار میگیرند تا تصامیم حکومت قانونی افغانستان را بی اعتبار سازند و به درستی همین نکته است که حمایت سیاسی ما را از تره کی و حکومت اولازی می شمارد. البته کارتر (رئیس جمهور امریکا) نیز در برابر رهبری افغانستان قد علم خواهد کرد.

در صورتیکه لازم افتد که به افغانستان نیرو اعزام کنیم، باچه کسانی ضرور خواهد بود که بجنگیم آیا باهر که در برابر رهبری کنونی افغانستان ایستادگی کند؟ آنها همه مسلمان اند، مردمی که عقیده واحد دارند و عقیده بس راسخ دارند. من لازم میدانم که باید تره کی و امین درباره اشتباهاتی که اجازه داده اند در این مدت به وقوع پیوندد، صحبت کنیم. آنها تاکنون به سیاستی ادامه داده اند که مردمی را که با ایشان موافق نبوده اند، اعدام کنند. آنها تقریباً همه رهبران را کشته اند، نه تنها رهبران دست اول را بلکه رهبران متوسط حزب پرچم را، حالا مشکل است که یک سند سیاسی را فورمول بندی کنیم. برای اینکار رفقای ما احتیاج دارند که به روی آن کار کنند و باید ظرف سه روز انجام شود.

اوستینوف: تمام آن درست است، آنچه الکسی کاسیگین میگوید باید به زودی ممکنه اجرا شود.

گرومیکو: اسناد آن باید فوری تکمیل شود.

کاسیگین: من تصور نمیکنم که درست باشد برحکومت افغان فشار بیاوریم که از ما تقاضا نماید تا به آنجا نیرو بفرستیم. بگذارید که خود آنها قطعات عسکری تشکیل کنند در هر جا که ضرورت افتد اعزام نمایند تا در برابر شورشیان مقابله کنند.

اوستینوف: به نظر من ما تحت هیچ شرایطی نباید نیروهای خود را با نیروهای افغان خلط کنیم، البته در آن حالت که ما نیرو بفرستیم. کاسیگین: ما باید نیروهای خود را آماده نمائیم و در رابطه به آن بروی سندی کار کنیم و توسط یک نماینده خاص ارسال داریم.

اوستینوف: ما در رابطه به عملیات نظامی دو طرح را آماده کرده ایم. طرح اول آنست که ما میتوانیم فقط در ظرف یک روز فرقه 105 نیروی هوایی را در داخل افغانستان پیاده کنیم و غند موتوریزه پیاده نظام را در کابل پیاده کنیم و فرقه موتوریزه شماره 68 را در سرحد جابجا کنیم و غند 5 موتوری و پیاده نظام را در سرحد مستقر نمائیم. تحت این طرح ما آماده خواهیم بود که در ظرف سه روز نیرو پیاده کنیم، ولی باید عواقب سیاسی تصمیمی را که در اینجا اتخاذ میکنیم، بپذیریم.

کرلینکو: رفیق اوستینوف موضوع را به وضاحت بیان کرد. ما درباره شورشیان تصمیم بگیریم و این مسئله باید در سند سیاسی بطور واضح گنجانیده شود. علاوه بر آن ما باید بر تره کی مسائلی را تأکید کنیم، همان گونه که درباره اعزام نیرو تاکنون صحبت کردیم، باید این مسئله بطور کامل و همه جانبه مورد غور و بررسی قرار گیرد. ما بدون تقاضا نامه از جانب حکومت افغانستان نمی توانیم نیرو اعزام کنیم و ما باید این نکته را به رفیق تره کی برسانیم. این مسئله باید مستقیماً در کنفرانسی که بین رفیق کاسیگین و تره کی برگزار میگردد، توضیح داده شود. علاوه بر آن به تره کی باید فهماند که در روش خود تغییر آورد. اعداها، شکنجه ها و غیره نباید به پیمانها وسیع بکار برده شود. مسائل مذهبی، مناسبات با جوامع مذهبی و عموماً با دین و رهبران دینی برای آنها معنی خاص دارد. این یک

مسئله بسیار مهم در سیاست است و تره کی در اینجا با قاطعیت کامل باید اطمینان بدهد که هیچ نوع تخلف، هرچه باشد نباید از ایشان سرزند. این سند باید حداقل تا فردا آماده شود. ما با لیونید برژنیف نیز مشوره خواهیم کرد که چگونه آنرا به بهترین وجه انجام خواهیم داد.

اوستینوف: ما طرح دومی نیز داریم که آنرا هم آماده کرده ایم. این طرح اعزام دو فرقه به افغانستان را دربر میگیرد.

اندروپوف: ما بدان ضرورت داریم که سندی را آماده کنیم که درباره آن امروز تصمیم گرفته ایم و تعدیلاتی را که در آن بحث کردیم، در آن بگنجانیم. تا آنجا که به تصمیم سیاسی ارتباط میگیرد، آنها باید فوراً آماده شود زیرا گروه های شورشی از پاکستان سرازیر می شوند.

پونوماریف: ما باید حدود 500 نفر تحت نام مشاور و متخصص به افغانستان اعزام کنیم. این رفقا همه باید بدانند که چه باید کنند.

اندروپوف: حدود 20 هزار افراد ملکی در این شورش در اطراف هرات شرکت کرده اند. تا آنجا که به مذاکرات با تره کی ارتباط میگیرد باید بر این مسئله کار کنیم، لاکن فکر میکنم که بهترین کار آنست که رفیق کاسیگین با تره کی صحبت کند. (همگی موافقه کردند که پرفیق کاسیگین با تره کی صحبت کند.) ما باید سند سیاسی آنرا به مرحله اکمال برسانیم، باید بخاطر داشت که ما را به حیث اشغالگر برچسپ خواهند زد. لاکن علیرغم آن تحت هیچ شرایطی نباید افغانستان را از دست دهیم.

پونوماریف: بدبختانه ما درباره افغانستان زیاد نمیدانیم. به نظر من در مذاکرات با تره کی همه این سوالات باید طرح شود و به خصوص باید از او بخواهیم که در مورد اردو معلومات بدهد. البته آنها اردوی مجهز صد هزار نفری دارند که مشاورین ما نیز با ایشان

کمک می کنند. این اردو کارهای بسیار زیاد را باید انجام دهد، در غیر آن بیست هزار پیروز خواهند شد. برتر از همه بسیار ضرور است که تمام نیازمندیهای نیروهای اردوی افغان را برآورده سازیم و فقط پس از آن مرحله اگر واقعاً ضرورتی احساس میشود ما میتوانیم نیروهای خود را در آنجا پیاده کنیم.

کاسیگین: به نظر من ضرور است که اسلحه بفرستیم و آنهم در صورتیکه اطمینان یابیم که اسلحه ما بدست شورشیان نخواهد افتاد و اگر اردوی آنها متلاشی شود، آن اسلحه در دست شورشیان قرار خواهد گرفت. سپس این سوال بروز خواهد کرد که ما چگونه به افکار عمومی مردم جهان پاسخ خواهیم داد. تمام اینها باید توجیه شده بتواند. البته در صورتیکه ما بخواهیم واقعاً نیرو اعزام کنیم. ما باید شیوه مناقشات در این رابطه را با ذکر جزئیات آن از قبل آماده و مرتب کنیم شاید ایجاب کند که یکی از رفقای ما به افغانستان سفر کند تا آنکه از امور محلی و اوضاع با تفصیل بیشتر معلومات حاصل کند. شاید رفیق اوستینوف یا رفیق اوگارکوف.

اوستینوف: اوضاع در افغانستان رو به خرابی میرود. ما حالا بر سر آن باید صحبت کنیم. به نظر من تاکنون ما تدابیر سیاسی را قبول نکرده ایم و از سوی دیگر ما باید بطور کامل ظرفیت اردوی افغانستان را به کار اندازیم. به نظر من در رفتن به افغانستان حاصلی نیست. من درباره آن شک دارم شاید برخی از اعضای حکومت ضرور باشد که بروند.

کاسیگین: به هر حال شما آقای اوستینوف باید بروید. مسئله آنست که ما به مقدار زیاد سلاح و تجهیزات می فرستیم و این ضرور است که سلاح ما در دست توده های انقلابی بماند. ما حدود 550 مشاور

در افغانستان داریم. آنها حتماً باید حالت امور نظامی را سنجیده باشند.

اوستینوف: حتی اگر یکی ما به افغانستان برود، با آنها در ظرف دو روز کسی چیزی فهمیده نمیتواند.

گرومیکو: به نظر من مذاکرات با تره کی باید توسط کاسیگین بعمل آید یا توسط اوستینوف و احتمالاً مرحله آخر مذاکرات توسط رفیق کاسیگین.

کاسیگین: قبل از سخن زدن با تره کی ضرور است تا آنها لیونید برژنیف تصویب کند. من با او فردا صحبت میکنم و سپس با تره کی صحبت خواهیم کرد.

اندروپوف: عصاره تصامیم امروز ما با ذکر جزئیات آن باید به لیونید برژنیف انتقال داده شود.

گرومیکو: ما باید در مورد افغانستان صحبت کنیم در صورتیکه اوضاع خرابتر شود، چه باید کنیم. اوضاع امروزی افغانستان برای ما نا معلوم است. فقط یک چیز معلوم است که ما افغانستان را به دشمن سپرده نمی توانیم. ما باید فکر کنیم که چگونه اینکار را کرده میتوانیم. ممکن است ما ضرورتی به اعزام نیرو نداشته باشیم.

کاسیگین: همه ما موافقیم. ما نباید افغانستان را تسلیم کنیم. با این دیدگاه ما باید اولتر از همه به روی سند سیاسی کار کنیم تا تمام وسائل سیاسی را در جهت کمک به رهبری افغانستان بکار گیریم که آنها خود استحکام یابند و همان کمکهای را بدهیم که آنها برنامه ریزی کردیم و اعزام نیرو را در آخرین مرحله در نظر داشته باشیم.

گرومیکو: من بار دیگر بر یک نکته اساسی می‌خواهم تأکید کنم که آنرا باید همه جانبه مورد غور قرار دهیم و آن این است که ما پاسخی آماده کنیم که در صورت وخامت اوضاع چه واکنشی از خود نشان دهیم. تره کی قبل از این در مورد خطر صحبت کرده است. هرچند امین طرز تلقی نسبتاً خوشبینانه نشان میداد. به یک سخن، چنانکه می‌بینید، از دیدگاه من رهبری افغان امور نظامی را بطور خاص و امور مملکت را بطور عام با نادرستی ارزیابی کرده است.

پونوماریف: اردوی افغان یک کودتای انقلابی را انجام داده و من بر این باورم که این اردو تحت رهبری ماهرانه حکومتی میتواند موفق خود را بدست آورد تا از کشور دفاع کند.

کرلینکو: مشکل در آنست که بسیاری از فرماندهان اردو زندانی شدند و اعدام گردیدند و این امر یک تاثیر بس منفی بر اردو گذاشته است.

گرومیکو: یکی از وظایف عمده ما اینست که اردو را تقویه کنیم. این اقدام اصلی است. تمام رهنمائی ما باید درباره رهبری سیاسی کشور و اردو متمرکز شود و رویهمرفته ما اطمینان داریم که رهبری افغان بسیار چیزها را از ما پنهان میدارد. به هر دلیلی که است ایشان نمی‌خواهند که بی‌پرده و بی‌آلایش باشند و این بس تاسف‌آور است.

اندروپوف: به نظر من بایست کشورهای سوسیالیستی را از این تدابیر آگاه سازیم.

کرلینکو: سخن به درازا کشید، رفقا! نظریات ما واضح است. بیائید که از آن نتیجه‌گیری کنیم:

1- به رفیق کاسیگین صلاحیت داده شود تا اسنادی را که به ما عرضه شده است، اصلاح نماید و در آن ایزاد صدهزار تن گندم و افزایش قیمت گاز را از 15 به 25 روبل وارد کند و مسائل فیصدی ها و اسعار را از فیصله نامه دور کند.

2- به رفیق کاسیگین صلاحیت داده شود که با رفیق تره کی صحبت کند تا متیقن شود که آنها اوضاع افغانستان را چطور ارزیابی می کنند و از جانب ما کدام چیز ضرور است و در مذاکرات با رفیق تره کی رفیق کاسیگین رهنمود های حاصل تبادل نظرات را که در پیروی سیاسی بعمل آمده مدنظر داشته باشد.

3- موضوع سومی که ما در اینجا بر آن بحث کردیم عبارت است از اینکه به رفقا هریک گرومیکو، اندروپوف و پونوماریف صلاحیت داده شود تا سند سیاسی را با در نظر داشت تبادل نظرات در رابطه به سیاست ما در امور افغانستان ترتیب و آماده نماید.

4- به منظور جلوگیری از مداخلات پاکستان در امور افغانستان باید از طریق وزارت خارجه با آن کشور تماس گرفته شود.

5- ما باید از طریق وزارت دفاع و همچنان از طریق کاجی بی به افغانستان کمک کنیم تا مشکلات خود را رفع نماید.

6- فرستادن بهترین متخصصین نظامی را از طریق وزارت دفاع و همچنان از طریق کاجی بی به افغانستان در جهت ساختن شرایطی که بر اردوی افغان و افغانستان تأثیر داشته باشد، در نظر گیریم.

7- مسوده فیصله نامه ما باید حاوی ماده ای باشد تا مدارکی را ارائه کند که مداخلات کشورهای پاکستان، چین، ایران و امریکا را در امور داخلی افغانستان آشکار سازد و این مدارک از طریق رسانه های گروهی کشورهای جهان سوم نشر و افشا گردد.

8- رفقا هریک یونوماریف و زمیاتین صلاحیت بگیرند که مدارک مربوط به مداخله پاکستان، ایران، امریکا و چین و سائر کشورها را در امور داخلی افغانستان آماده نمایند و این مدارک را برای رسانه های گروهی بفرستند، تا آماده باشد.

9- ما باید محتاطانه در مورد پاسخی که کشورهای دیگر، اتحاد شوروی را متهم و برجسپ بزنند، فکر کنیم آنگاه که ما را به تجاوز و غیره متهم نمایند.

10- وزارت دفاع اجازه خواهد داشت که دو فرقه را میان سرحد شوروی و افغانستان اعزام کند و سرانجام چنانکه در اینجا پیشنهاد شد، ضرور است که کشورهای سوسیالیستی را از تدابیری که ما پذیرفته ایم، آگاه سازیم. آیا کدام پیشنهاد دیگر هست، رفقا؟

همگی: این همه چیز را دربر گرفته است.

کرلینکو: حالا می گویم که بار فیک چرنینکو تماس بگیرم و پیشنهادات خویش را با او در میان بگذارم.

همگی موافق است.

من همین اکنون بار فیک چرنینکو صحبت کردم. او بر این باور است که این پیشنهادات درست است و او خواهد کوشید که رفیق لیونید برژنیف را از آن آگاه کند.

بیائید که جلسه امروز را خاتمه دهیم (پایان جلسه)

ضمیمه سوم

متن مکمل صحبت تیلیفونی کاسیگین و تره کی

مورخ 18 مارچ 1979

(این صحبت در ژورنال مطالعات جنوب غرب و شرق میانه، شماره دوم، جلد 17، سال 1994 به نشر رسیده است. صحبت به ترجمانی جنرال گورلوف بصورت زنده صورت گرفته و متن آن به وسیله شخصی بنام بتانوف به قلم آورده شده و بعداً از انگلیسی به دری ترجمه و در هفته نامه امید شماره 193 - جدی 1374 چاپ شده است)

کاسیگین: به رفیق تره کی بگو که من میخواهم از طرف لیونید ایلیچ برژنئف و اعضای بیروی سیاسی سلامهای گرم به او برسانم.
تره کی: بسیار تشکر.

کاسیگین: رفیق تره کی چطور است؟ آیا بسیار خسته نمیشود؟ آیا میشود؟

تره کی: من خسته نمیشوم. امروز ما یک مجلس شورای انقلابی داشتیم.

کاسیگین: بسیار خوبست. من خیلی خوشحالم. از رفیق تره کی سوال کن که اوضاع در افغانستان را تشریح میتواند؟

تره کی: اوضاع خوب نیست. هر روز بدتر شده میروند. در ظرف یک ونیم ماه گذشته چهار هزار عسکر در لباس ملکی از ایران به شهر هرات و درواحدهای عسکری نفوذ کردند. فعلاً تمام فرقه 17 پیاده

بدست آنها است، بشمول کندک توپخانه و تولى ضد طياره که بر طيارات ما آتش میکنند. جنگ دوام دارد.

کاسیگین: در فرقه چند نفر دارید؟

تره کی: قریب پنج هزار مرد. تمام مهمات و گدامها و تحویلخانه ها بدست آنها میباشد. خوراکه و مهمات برای رفقای ما که به مقابل آنها می جنگند، از قندهار توسط طياره انتقال داده میشود.

کاسیگین: چه تعداد نفر شما در آنجا باقی مانده اند؟

تره کی: پنجمصد تن که در میدان هوایی هستند و قوماندان فرقه همراه ایشان است. ما یک گروه عملیاتی را از کابل توسط طياره برای تقویه آنها فرستادیم. این گروه از صبح وقت در میدان هوایی هرات میباشد.

کاسیگین: درباره افسران فرقه چطور؟ آیا همه شان خائن شده اند یا چطور؟ آیا همه همراه قوماندان فرقه در میدان هوایی هستند؟

تره کی: یک حصه کوچک افسران وفادار باقی مانده اند، بقیه شان با دشمن هستند.

کاسیگین: آیا بعضی کارگران، همشهریان و مامورین دفاتر هرات طرفدار شما میباشند؟ یا کدام کس دیگر؟

تره کی: مردم بصورت فعال ما را تأیید و کمک نمی کنند. تقریباً تمام مردم زیر تأثیر شعار «شیعه ها به ملحدین باور نکنید - بیائید بدنال ما» هستند. پروپاگند شان بر این شعار بنا یافته است.

کاسیگین: نفوس هرات چه تعداد است؟

تره کی: دو صد یا دو نیم صد هزار نفر. رویه شان به اوضاع ارتباط دارد، به همان طرف میروند که رهنمائی میشوند. فعلاً طرفدار دشمن ما هستند.

کاسیگین: در آنجا کارگر زیاد است؟

تره کی: بسیار کم یک یا دو هزار نفر.

کاسیگین: اوضاع هرات را چه فکر میکنید؟

تره کی: ما فکر میکنیم شام امروز یا فردا صبح هرات بدست دشمن می افتد.

کاسیگین: دورنماهای دیگر چگونه است؟

تره کی: ما یقین داریم که دشمن دسته های جدید تشکیل میکنند و هجوم های خود را دوام میدهند.

کاسیگین: برای شکست شان قوای مسلح دارید؟

تره کی: کاش میداشتیم.

کاسیگین: پیشنهاد و نظر شما درباره این اوضاع چیست؟

تره کی: ما تمنا میکنیم که با عسکر و سلاح به ما معاونت عملی و تخیکی و همراهی کنید.

کاسیگین: این یک مشکل بسیار پیچیده و غامض است.

تره کی: در غیر آن اشرار به قندهار و بعد به کابل می آیند. آنها نیم ایران را زیر بیرق فرقه هرات به افغانستان می آورند. افغانهای که به پاکستان فرار کرده اند، پس خواهند آمد. ایران و پاکستان به مقابل ما نقشه مشترک دارند. از این سبب اگر به هرات یک ضربه وارد کنید، امکان دارد انقلاب نجات یابد.

کاسیگین : تمام دنیا فوراً از این واقعه خبر خواهند شد. اشرار دستگاههای رادیویی دارند و همان وقت دنیا را از این واقعه اطلاع میدهند.

تره کی : من از شما التجا میکنم که بما کمک کنید.

کاسیگین : ما در این باره باید مجلس کنیم و مشوره نمائیم.

تره کی : تا شما مجلس کنید ، هرات سقوط میکند و هر دو اتحاد شوروی و افغانستان با مشکلات بزرگتر روبرو خواهند شد.

کاسیگین : امکان دارد شما اکنون به من گفته بتوانید که درباره پاکستان و ایران چه سنجش ها را پیشنهاد میکنید؟ شما در ایران با مردم دارای افکار مترقی تماس دارید؟ آیا به آنها گفته میتوانید که حالا دشمن بزرگ شان ایالات متحده امریکا است؟ ایرانی ها به مقابل امریکا بسیار ناراحتی دارند و میشود که از این برای مقاصد پروپاگندی استفاده کرد.

تره کی : امروز ما یک اعلامیه را از رادیو عنوانی حکومت ایران نشر کردیم و تصریح نمودیم که ایران در امور داخلی ما در منطقه هرات مداخله نمیکند.

کاسیگین : درباره پاکستان چه؟ آیا لازم نمی بینید که یک اعلامیه برای آن نشر کنید؟

تره کی : فردا یا پس فردا یک چنین اعلامیه برای پاکستان نشر میکنیم.

کاسیگین : بر اردوی تان اعتماد میتوانید؟ قابل اعتماد است؟ شما میتوانید عساکر تانرا جمع کنید و بر هرات حمله ببرید؟

تره کی : ما یقین داریم اردوی ما قابل اعتماد است، لیکن این غیرممکن است که عساکر خود را از دیگر شهرها بکشیم و آنها را به هرات بفرستیم، زیرا این عمل موقعیت های ما را در شهرها ضعیف می سازد.

کاسیگین: لیکن اگر ما برایتان فوراً سلاح و طیاره اضافی بدهیم، میتوانید که واحدهای جدید تشکیل نمائید؟

تره کی: این وقت زیاد را میگیرد و در این فاصله هرات سقوط خواهد کرد.

کاسیگین: آیا یقین دارید اگر هرات سقوط کند، پاکستان مثل ایران عمل خواهد کرد؟

تره کی: این امکان خیلی زیاد است. روحیه مردم پاکستان بعد از آن قوی تر خواهد شد. امریکا به آنها کافی معاونت میکند. بعد از آنکه هرات سقوط کند، پاکستان نیز عسکر خود را به لباس ملکی اعزام خواهد کرد تا شهرها را اشغال کند و ایرانی ها فعالیتها مداخله خواهند نمود. کامیابی در هرات کلید تمام مشکلات مربوط به این مجادله است.

کاسیگین: از ما چه نوع اقدام سیاسی یا اعلامیه میخواهید که انجام دهیم؟ شما در این زمینه پیشنهاد یا ملاحظاتی دارید؟

تره کی: لازم است که معاونت عملی و پروپاگاندی را باهم یکجا سازیم. من پیشنهاد میکنم که شما تانکها و طیارات تانرا با علایم افغانی علامه گذاری کنید. در اینصورت هیچکس چیزی نمیداند. عساکرتان میتوانند از کشکی و از کابل حرکت نمایند.

کاسیگین: رسیدن تا کابل هم وقت میگیرد.

تره کی: کشکی به هرات خیلی نزدیک است. عساکر از کابل به طیاره آنجا آورده شده میتوانند. اگر شما عسکر خود را به کابل بیاورید و باز از آنجا به هرات نقل داده شوند، ما فکر میکنیم که هیچکس حقیقت را نخواهد فهمید. مردم فکر خواهند کرد که آنها عسکر حکومت میباشند.

کاسیگین: من نمیخواهم که شما را مضطرب و پریشان سازم ولی پوشانیدن چنین حقیقت ناممکن است. در دو ساعت تمام دنیا از آن خبر میشود. هر شخص فریاد خواهد کشید که اتحاد شوروی مداخله برافغانستان را آغاز نموده، بمن بگو رفیق تره کی که اگر ما سلاح و تانک توسط طیاره به کابل بیاوریم، شما عمه تانک را تهیه کرده میتوانید؟

تره کی: خیلی کم.

کاسیگین: اگر ما برایتان، مهمات و توپ را توسط طیاره بفرستیم، شما متخصصین یافته میتوانید که آنها را بکار اندازند؟

تره کی: من این سوال را جواب داده نمیتوانم. مشاورین شوروی میتوانند جواب دهند.

کاسیگین: من میدانم که شما هیچ پرسونل نظامی خوب تربیه شده ندارید و اگر داشته باشید، خیلی کم است. صدها افسر افغان در اتحاد شوروی تربیه شده اند، آنها کجا هستند؟

تره کی: اکثر شان مرتجعین مسلمان هستند یا آنها نیز اخوان المسلمین خوانده میشوند. ما بر آنها اعتماد نمیتوانیم، ما برایشان مطمئن نیستیم.

کاسیگین: حالا کابل چه تعداد نفوس دارد؟

تره کی: قریب یک میلیون نفر.

کاسیگین: اگر ما فوراً توسط طیاره برایتان اسلحه بفرستیم، شما میتوانید پنجاه هزار عسکر فراهم کنید؟ چه تعداد عسکر را شما میتوانید تدارک کنید؟

تره کی: ما یک تعداد مردها را جلب میتوانیم، اولتر از همه مردان جوان را. اما وقت زیاد میگیرد که آنها را تربیه کنیم.

کاسیگین: میتوانید محصلین را جلب و جمع آوری کنید؟

تره کی: جلب محصلین و شاگردان صنف 11 و 12 از لیسه ها ممکن است.

کاسیگین: کارگرا را جمع آوری و جلب کرده میتوانید؟

تره کی: در افغانستان کارگر خیلی کم است.

کاسیگین: درباره فقیرترین دهقانها چطور؟

تره کی: ما صرف شاگردان لیسه ها و محصلین و یک تعداد محدود کارگران را جمع آوری میتوانیم. اما تربیه شان وقت زیاد را میگیرد. وقتی که ضرورت افتد، ما حاضر هستیم هرکاری را انجام دهیم.

کاسیگین: ما تصمیم گرفته ایم که سامان و آلات عسکری بزودی برایتان میفرستیم و ترمیم طیاره ها و هلیکوپترها را رایگان بدوش خود میگیریم. همچنان فیصله کرده ایم که یکصد هزار تن گندم برایتان بفرستیم و قیمت هزار متر مکعب گاز را از 21 دالر امریکائی به 37 دالر بلند ببریم.

تره کی: این خوب است، لیکن اجازه میخواهم درباره هرات صحبت کنیم.

کاسیگین: بسیار خوب، آیا حالا میتوانید در کابل چندین فرقه از مردمان مترقی تشکیل کنید که بر آنها اعتماد داشته باشید؟ آیا

عین کار را در دیگر جاها نیز میتوانید انجام دهید؟ ما سلاح لازمه را برای شما میدهیم.

تره کی: ما افسر نداریم. ایرانیها عسکر خود را به لباس افغانها می فرستند. چرا اتحاد شوروی نمیتواند ازبکها، تاجکها و ترکمن ها را در لباس ملکی روانه کند؟ هیچکس تشخیص داده نمیتواند که آنها کیستند.

کاسیگین: درباره هرات دیگر چه گفته میتوانید؟

تره کی: ما میخواهیم که تاجکها، ازبکها و ترکمن ها برای ما فرستاده شوند، چرا که تانک را هم رانده میتوانند و هم این مردم در افغانستان زندگی میکنند. بگذارید شان که لباس افغانی بپوشند، نشانه‌های افغانی بپوشند و آنوقت کسی آنها را خارجی تشخیص نخواهد داد. ما فکر میکنیم اینکار به آسانی شده میتواند. از مثالهایی که ایرانیها و پاکستانی ها همین طور کرده اند، می بینیم که همچو کار را به آسانی میتوان کرد.

کاسیگین: لیکن شما موضوع را بسیار ساده می بینید. درحالیکه این موضوع پیچیده و مشکل است. باوجود این همه، ما مشوره خواهیم کرد و بعد از آن جواب خود را به شما میدهیم. من فکر میکنم که شما باید واحدهای نو ایجاد کنید. شما نمیتوانید تنها به کسانی اعتماد کنید که از جای دیگر می آیند. انقلاب ایرانی ها یک نمونه است. مردم ایران همه امریکائی ها و دیگر مردمانی را که خود را حامی ایران نشان میدادند، بیرون انداختند. بیائید موافقه کنیم، ما مجلس و مشوره میکنیم و بعد جواب خود را به شما می دهیم و شما به نوبه خود با نظامیان خود و مشاوران ما مشوره کنید. یقیناً در افغانستان قوتهای است که با مخاطره حیات خود شما را تأیید

خواهند کرد و برای شما جنگ خواهند کرد. با این قوتها فوراً اسلحه باید داده شود.

تره کی: به ما ماشین های جنگی پیاده (نفربر زرهدار) را توسط طیاره بفرستید.

کاسیگین: شما نفرها دارید که آنها را ندگی کنند؟

تره کی: ما 30 تا 35 نفر داریم که آنها را ندگی کنند.

کاسیگین: آنها طرف اعتماد هستند؟ آیا همراهی ماشینهای خود به دشمن تسلیم نخواهند شد؟ رانندگان ما زبان نمیدانند.

تره کی: ولی شما ماشینها را با رانندگانی بفرستید که زبان ما را بدانند، تاجکها و ازبکها.

کاسیگین: من منتظر بودم که شما همین طور جواب میدهید. ما رفیق های هستیم که در یک جنگ مشترک می جنگیم. لذا نباید نزد یکدیگر احساس خجالت و شرم کنیم. جنگ باید بالاتر از هر چیز دیگر قرار داده شود. ما به شما تیلیفون خواهیم کرد و نظریه خود را به شما می گوئیم.

تره کی: لطفاً سلام ما را و بهترین تمنیات ما را به رفیق برژنیف و اعضای بیروی سیاسی برسانید.

کاسیگین: تشکر، سلام مرا به همه رفقای تان برسانید. من در حل مشکلات شما برایتان ثبات و اعتماد بخود و خوشی میخواهم. خوبی با شما.

(پایان صحبت تلفونی)

ضمیمه چهارم

قطعنامه شورای ساغر

مورخ 20 سرطان 1366

- 1 - حق تعیین سرنوشت آینده افغانستان مربوط به وارثان شهدا و سنگرداران مومن که در جبهات گرم مبارزه مشغول پیکار و آماده شهادت اند، میباشد و به هیچ کس اجازه نمیدهند که در تعیین سرنوشت آینده ملت مظلوم ما از خارج تصمیم بگیرد.
- 2 - عملیات هماهنگ سرتاسری علیه اشغالگران روس در سرتاسر کشور تشدید گردد.
- 3 - چنین فیصله به عمل آمد تا وحدت صفوف جهادی در داخل افغانستان حتمی و ضروری تامین گردد.
- 4 - ارتباط مخابراتی در تمام نقاط افغانستان برقرار و اگر کدام مانعی در این راه باشد، رفع گردد.
- 5 - مبادله تجارب جهادی، افشا نمودن دسایس و تاکتیک روسها، آموزش تاکتیک های رزمی و اتخاذ تجاويز لازم در زمینه.
- 6 - برای رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم تصامیم اتخاذ گردد.
- 7 - ایجاد چند پایگاه مستحکم و مشترک تنظیمهای اسلامی در نقاط مهم، حساس و ستراتیژیکی افغانستان تا منحصیث مرکز تعلیمی و سنگر مستحکم علیه روسها بوده باشد.

8. روی مشکلات حقوقی و قضائی تمام مردم افغانستان و حل منازعات ذات البینی مردم تصمیم گرفته شود و هم تاسیس محاکم عدلی و قضائی مشترک تنظیمهای اسلامی در سطح ولایات و ولسوالی ها.

9. هیئت منتخب قضائی با صلاحیت در منطقه به حل منازعات سریعاً بپردازد.

10. روی حل مشکلات صحی و تداوی مریضان و مجروحین و مردم محروم افغانستان تصامیم لازم اتخاذ گردد و از دوکتوران مهاجر افغانستان درخواست بعمل آید تا در زمینه همکاری نمایند.

11. به منظور تعیین شورای عالی انقلابی جهاد، تعیین سرنوشت ملت مظلوم افغانستان، چگونگی سوق و اداره و هماهنگی رزمی در داخل افغانستان کنفرانس دومی در ظرف شش ماه آینده دائر خواهد شد.

12. در جلسه آینده آمرین ولایتی تمام تنظیم های اسلامی یا نماینده با صلاحیت شان حضور بهم رسانند.

13. به تمام قوماندانهای تنظیمهای اسلامی داخل افغانستان موقع داده میشود تا به پیشنهاد و ارائه نظر و ابتکار عمل در این آرمان مقدس همکاری لازم فرمایند.

14. شورای عالی جهاد فشار بیاورد تا اتحاد واقعی احزاب اسلامی در خارج از مرزها تحقق پذیرد تا تصامیم قاطع نظامی در داخل و فعالیت های سیاسی جهادی از خارج منتج به خروج کامل روسها از افغانستان گردد.

15. ما با قاطعیت تمام مسئله صلح و آتش بس و حکومت ائتلافی دروغین روسها و غلامان شانرا که خدعه و نیرنگ است، رد میکنیم.
(پایان قطعنامه)

(برگرفته از: کتاب سردار آریا، مؤخذ شماره 24- صفحه 436-437)

ضمیمه پنجم

لست کسانیکه به امور اداری ولایت هرات، اعم از ملکی و نظامی از طرف اسماعیل خان بعد از مراسم تحلیف در مسجد جامع هرات بتاريخ 29 حمل 1371 مقرر و اعلام گردید:

1. حاجی میر عبد الخالق خان معاون ولایت هرات،
2. حاجی علاؤ الدین خان به حیث قوماندان فرقه 17 هرات،
3. عارف خان به حیث قوماندان قوای چهار زره دار،
4. جگتورن عزیز الله به حیث قوماندان امنیه ولایت هرات،
5. قاری احمد به حیث معاون قوماندانی امنیه هرات،
6. خواجه ذبیح الله غوریانی به حیث قوماندان قوای پنج سرحدی،
7. غلام یحیی سیاوشانی به حیث شاروال هرات،
8. ظاهر عظیمی به حیث کمیسار ولایت هرات،
9. نائب خطیب به حیث رئیس محکمه ولایت هرات،
10. معلم عبد المجید به حیث رئیس میدان هوائی هرات،
11. محمد شاه به حیث رئیس پروژه سمنت،
12. شریف خان به حیث رئیس گمرک ولایت هرات،
13. حاجی عبد البصیر به حیث مسؤل ریاست برق،
14. خواجه حبیب الله به حیث رئیس شرکت مال داری،
15. ظاهر میهن یار به حیث رئیس اطلاعات و کلتور هرات،
16. حسن جان به حیث رئیس سیلو،
17. سلطان احمد وردک به حیث مستوفی،
18. حاجی خان به حیث معاون قوای چهار زره دار،

- 19- صوفی محمد صدیق به حیث مدیر محبس و
20- داکتر عبد اظہر به حیث رئیس اطلاعات.
(برگرفته از کتاب سردار آریا: مؤخذ شماره 24- صفحه 20)

ضمیمه ششم

اعلامیه شورای قوماندانهای حوزه غرب

بسم الله الرحمن الرحيم

مایان شورای فرماندهان حوزه غرب در پیشگاه خداوند بزرگ پیمان می بندیم:

1- برای تحقق اهداف انقلاب اسلامی و استقرار حکومت اسلامی تا پای جاندر هر شرایط آماده به خدمت بوده و هستیم.

2- هدف ما در این امر خطیر و انجام وظایف، خاص رضای خداوند و خدمت به مردم مسلمان و حفظ جان و مال و آبرو و ناموس مسلمانان و حفظ تمامیت ارضی و استقلال کامل افغانستان است.

3- از اوامر و دستاویز اسلامی مراجع ذیصلاح که به اساس فیصله شورای اسلامی تعیین شده اند، اطاعت خاص نموده و خود را ملزم به اجرای آن میدانیم.

4- با هر حرکت و تلاشی که در جهت مخالفت با انقلاب اسلامی و دست آوردهای آن صورت گیرد، مخالفت نموده و در مقابله با دشمنان اسلام و آرمانهای جهاد آماده هرگونه قربانی می باشیم.

5- تا تشکیل حکومت اسلامی به حمایت از فیصله جات و مصوبات این شورای ولایتی خود را متعهد دانسته و از انجام عملی که خلاف مصالح اسلام و مصوبات این شورا باشد، خودداری خواهیم کرد.

ضمناً تذکر است که به اساس فیصله مسوده مورخ اول ثور 1371 شورای قوماندانان جهادی برادر مجاهد و بزرگوارمان امیرصاحب اسماعیل خان را به صفت والی ولایت هرات و قوماندان عمومی قول اردوی ولایت هرات توظیف و موظف گردانیدند و این فیصله در جمع شورای فرماندهان جهادی و در برابر قرآن صورت گرفت و همه قوماندانان و رهبران جهادی خود را ملزم و متعهد به اجرای دساتیر مقام مرکزی ولایت هرات و فرمانده کل نیروهای مسلح داشته اند.
والسلام

(برگرفته از کتاب سردار آریا: مؤخذ شماره 24- صفحه 21)

ضمیمه هفتم

دعوتنامه شورای صلح هرات به امضای اسماعیل خان

No FAX:45244687 12 JUL 94 19:13 No.012 F.31

بِسْمِ تَعَالَى

مورخ ۱۳۷۳/۶/۵

برادر محترم جناب دروکتور سید عبدالله کاکم
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته !
اعلایه:

ایبارگاه ایزد متعالی صحت و سلامتی شمارا بدست نیازاستدعا می‌داریم! آرزو می‌کنیم در همه ایبارزندی موفق و سرفراز باشید!

ظوریکه اطلاع دارید: قضایای حوادث ناگوار موجود در کشور بدون شک مایه ناخوشایند و موق برای فرد فرد راهروندان مایه در داخل و چه در خارج کشور بوده و آرزوی همه ما آن قطع هر چه عاجل این جنگ های خانمانه است و تا مین صلح و ثبات پایدار در کشور برقرار می‌باشد. روی همین منظور شورای زبای ما نشد شورای صلح در هرات و غزنی که هم اکنون شسه آن در هرات ادامه دارد. از جانب برادران دانشور به مین و ملت در یکجوشده ما جهت حصول این مامول مقدس دایر گردیده. در مین راستا حوزه جنوب غرب کشور اقدامات مقتضی را جهت بیرون رفت از وضعیت اسفبار کنونی و قطع خونریزی در کشور روی دست گرفته و طرح صلح خود را که کاملاً مستقل و بیطرفانه است. به همه جوانب و اطراف ذی‌بطل در سر نوشت کشور و قیلا پیشنهاد نمود که خوشبختانه مورد استقبال گرم واقع گردیده است!

حوزه جنوب غرب افغانستان مقتداست که باید در ترکیب شورای که قرار است به زودی در شهر هرات دایر گردد. نمایندگان مردم امم از اوزبک، طاجیک، موی سفیدان، قوماندانهای جهادی از سراسر کشور، برادران باتجربه و دانشمند مانکه در بیرون از کشور تشریف دارند، دعوت بعمل می‌آورد تا در این مجبوه ملی اشتراک ورزند!

بدین ملحوظ از شما احترامات دعوت بعمل می آید تا در این شورای تأمین صلح اشتراک نمایند. تا باشد که به توفیق خداوند متعال و در نتیجه تبادل نظریات و پیشنهادات سازنده شما برادران دانشور احساس بطور مستجمعی یک راه حل معقول و جامع جهت ختم معضلات جاری در کشور حاصل گردد!

این شورای در وظیفه مهم و اساسی ذیل رایه عبود خواهد داشت:

۱. ابتکالی مسالمت آمیز قدرت به یک نظامت موقت که شورای آئین‌الخطاب می نماید
۲. غور در بررسی دقیق روی میکانیزم برگزاری دوره جنگه (شورای ملی)

قابل یادآوری است که جهت فراهم نمودن تسهیلات لازم سفر ره‌نمایان شما، یک تعداد برادران در خارج و بقیه گرفته اند که تقربیب باشد از تماس خواهد شد. من الله التوفیق

برادر شما: الحاج محمد اسماعیل
امیر رموزی حوزه جنوب غرب

IN 3094 A:KERN 01940 WDC-90L-015 S1E2 P6A1/01/28

رونوشت متن ضمیمه هفتم
دعوتنامه شورای صلح هرات

بسمه تعالی

مورخ 1373/4/5

برادر محترم جناب دکتور سید عبداللہ کاظم
السلام و علیکم ورحمة اللہ وبرکاته !
اما بعد:

از بارگاہ ایزد متعال صحت و سلامتی شما را بدست نیاز
استدعا میداریم، آرزومندیم درهمه ابعاد زندگی موفق و
سرفراز باشید.

طوریکه اطلاع دارید، قضایا و حوادث ناگوار موجود
درکشور بدون شک مایه تأثر و تأسف عمیق برای فرد فرد از
هموطنان ما چه درداخل و چه درخارج کشور بوده و آرزوی همه
مان قطع هرچه عاجل این جنگ های خانمانسوز و تأمین صلح و
ثبات پایدار درکشور عزیز ما میباشد. روی همین منظور شورا
های زیادی مانند شورای صلح در هرات و غزنی، که هم اکنون
سلسله آن درهرات ادامه دارد، از جانب برادران دلسوز به میهن
و ملت رنجکشیده ما جهت حصول به این مأمول مقدس دائر
گردید. درهمین راستا حوزه جنوب غرب کشور اقدامات
مقتضی را جهت برون رفت از وضعیت اسفبار کنونی و قطع
خونریزی درکشور رویدست گرفته و طرح صلح خود را که
کاملاً مستقل و بیطرفانه است، به همه جوانب و اطراف ذیدخل
درسرنوشت کشور قبلاً پیشنهاد نمود که خوشبختانه مورد
استقبال گرم واقع گردیده است.

حوزه جنوب غرب افغانستان معتقد است که باید در ترکیب
شورای که قرار است به زودی درشهر هرات دائر گردد،

نمایندگان مردم اعم از والیان، علما، موی سفیدان، قومندانهای جهادی از سراسر کشور و برادران با تجربه و دانشمند ما که بیرون از کشور تشریف دارند، دعوت بعمل بیاورد تا در این مجموعه ملی اشتراک ورزند.

بدین ملحوظ از شما احترامانه دعوت بعمل می آید تا در این شورای تأمین صلح اشتراک نمائید، تا باشد که به توفیق خداوند متعال و در نتیجه تبادل نظریات و پیشنهادات سازنده شما برادران دلسوز و با احساس بطور دستجمعی یک راه حل معقول و جامع جهت ختم معضلات جاری در کشور حاصل گردد.

این شوری دو وظیفه مهم و اساسی ذیل را به عهده خواهد داشت:

1: انتقال مسالمت آمیز قدرت به یک زعامت مؤقت که شوری آنرا انتخاب مینماید.

2: غور و بررسی دقیق روی میکانیزم برگزاری لویه جرگه (شورای ملی).

قابل یاد آوری است که جهت فراهم نمودن تسهیلات لازم سفر و رهنمائی شما، یک تعداد برادران در خارج وظیفه گرفته اند که عنقریب با شما در تماس خواهند شد. و من الله التوفیق

برادر شما: الحاج محمد اسمعیل

امیر عمومی حوزه جنوب غرب (امضای اسمعیل خان)

هرات از قیام حوت تا امروز

ضمیمه هشتم

نامه یک عده از اعضای نهضت و وحدت ملی افغانستان در مورد شورای هرات عنوانی اسماعیل خان



هو الله

نامه سرگشاده بشورای تأمین صلح هرات

مؤرخ 24 سرطان 1373 (مطابق 15 جولای 1994)

دعوتنامه های تاریخی 5 سرطان از طرف جناب الحاج محمد اسمعیل خان والی هرات برای اشتراک در شورای تأمین صلح هرات عنوانی یکتعداد اعضای نهضت و وحدت ملی افغانستان بتاريخ 21 سرطان 1373 (12 جولای 1994) بدفتر دارالانشای مرکزی نهضت مواصلت کرد. بتأسی از نامه های وارده اهداف اساسی این شورا عبارتند از:

«1) انتقال مسالمت آمیز قدرت بیک زعامت مؤقت که شورا آنرا انتخاب مینماید،

2) غور و بررسی دقیق روی میکانیزم برگزاری لویه جرگه (شورای ملی)»

دارالانشای مرکزی نهضت در رابطه با این دعوتنامه ها جلسه فوق العاده دایر و قبل از پرداختن بجهات دیگر موضوع، قابل تذکر میداند که در ماده دوم اهداف مندرجه دعوتنامه، بکار برد اصطلاح «شورای ملی» به حیث معادل «لویه جرگه» یک انتخاب دقیق و مناسب نیست، زیرا (شورای ملی) معمولاً همیشه بجای «ولسی جرگه» بکار رفته، ولی «لویه جرگه» به حیث یک مؤسسه عالی عنعنوی ملی، مفهوم خاص داشته که تا کنون نزد ملت افغان معادل قبول شده ای ندارد.

نهضت وحدت ملی افغانستان به ارتباط متن دعوتنامه، احتراماً مراتب آتی را به اطلاع جناب الحاج محمد اسمعیل خان والی هرات میرساند:

نهضت وحدت ملی افغانستان از هرنوع تلاش و اقدام به منظور اعاده صلح و امنیت سرتاسری و دوامدار در کشور حسن استقبال مینماید و لزوم آنرا جهت رسیدن به تفاهم بین الافغانی حتمی میداند.

ما باین باور هستیم که یکی از دلایل عمده وخامت اوضاع درکشور همانا فقدان تماسهای حسن نیت بین آنعده قوتها و شخصیت های مؤثر افغانی است که جنگ را جانشین تفاهم و صلح ساخته اند. صلح و امنیت بحیث کلید اساسی نجات از این فاجعه وقتی میسر میشود که طرفین درگیر در جنگ از قدرت طلبی دست کشیده، اسلحه را بزمین گذاشته و گوش به اراده آزاد مردم دهند. متأسفانه تا امروز تنظیمهای اسبق جهادی و سایر قدرت طلبان کوشیده اند هریک با ترتیب های خاص، خویشان را با عوام فریبی مدافع دین مبین اسلام و مظهر اراده و ممثل حاکمیت مردم وانمود سازند و دراین راه گاهی به زر و زور و گاهی به نیرنگ و تزویر متوصل شده اند. عده ای از ایشان تلاش کرده اند به نحوی برای گروه خود کسب مشروعیت کنند، بنام حق دفاع بر دیگری متعرض و متجاوز شوند و جنگ ویرانگر را دامن زنند. بنظر ما درشرایط موجود هیچیک از طرفین جنگ نمیتوانند برای اقدامات ویرانگرانه خود ادعای مشروعیت کنند و همه آنها در محکمه الهی مسؤل و جوابده بملت مظلوم و دردمند افغانستان میباشند.

همه بخاطر داریم که دو سال قبل دربرابر پلان صلح ملل متحد بحیث یک روزنه امید چگونه سبوتاژ بعمل آمد. اکنون که بار دیگر این

روزنه باز شده است، تلاشهای متعدد براه افتاده تا آنرا مجدداً بسته سازند و فضای صلح و آرامش را همچنان تاریک و نافرجام نگهدارند. چنانکه همین حالا دایر نمودن یک کنفرانس در تهران به مصلحت شورای هماهنگی، کنفرانس دیگر در پشاور با پیشنهاد یکتعداد تنظیمهای تماشا بین و خود نگهدار و هم کنفرانس موجود در هرات که مسما به «شورای تأمین صلح» میباشد، همه تقریباً در یک زمان نشانه ای واضح از آنست که کوچکترین تفاهم بین جناحهای مختلف سیاسی و نظامی کشور برای حل معضله وجود ندارد و هریک میخواهد برای خود کسب مشروعیت نماید و به آنوسیله جنگ را بجای صلح ادامه دهند.

سوال در اینجاست که چگونه میتوان صلح سرتاسری و دوامدار را تأمین کرد، در صورتیکه جوانب درگیر در جنگ باهم نه تنها در تفاهم و همکاری نیستند، بلکه برعکس موج خصومت و شرارت شان روزافزون میباشد و هر روز صدها راکت و بم را یکی بر دیگری میریزند و در اثر آن هزارها مردم بیگناه کشته و آواره میشوند؟

تعیین یک زعامت مؤقت در اثر انتخاب این شورا و انتقال مسالمت آمیز قدرت به آن در تحت شرایطی که دیگر جناحهای درگیر در جنگ و قوتهای مؤثر سیاسی در آن اشتراک نداشته باشند و هر کدام کنفرانسی را برای اهداف خود براه بیندازند، اوضاع موجود را چندان تغییر نمیدهد. انتقال قدرت که تنها در محدوده هواخواهان رئیس جمهور فعلی صورت گیرد، به هیچوجه صلح سرتاسری و پایدار را تضمین نمیکند، برعکس با اعطای مشروعیت بیک جانب درگیر جنگ، اختلافات را بشدت می افزاید و فضای صلح را که امیدواری آن اخیراً با اقدامات مجدد ملل متحد متصور میباشد، بار دیگر مختنق میسازد. ناگفته پیداست که در تحت این شرایط، هدف دوم یعنی امکانات برگزاری «لویه جرگه» که ممثل اراده واقعی

مردم باشد، بعید از امکان بنظر می آید و اگر هم دایر شود، چیزی بیشتر از مجلس اهل حل و عقد نخواهد بود.

علاوتاً در رابطه با طرز ترکیب نمایندگان در این شورا بصراحت خاطر نشان میشود که تعیین زعامت توسط مجلسی که فقط از یک قسمت افغانستان نمایندگی میکند و از یک تعداد و لایات دیگر در آنجا نماینده وجود ندارد، تیر کسانیرا دسته میدهد که در نهایت امر آرزومند تجزیه افغانستان میباشند. در اینصورت مسؤلیت این تجزیه مطلقاً بیشتر بدوش کسانی می افتند که برای تعیین زعامت، کشور را بطور شعوری یا غیرشعوری عملاً به تجزیه سوق میدهند. مجلسی که در آن بیشتر نمایندگان ولایات غربی و جنوب غربی اشتراک داشته باشند و بخواهند زعامت را انتخاب نمایند، این زعامت به هیچوجه ماهیت ملی و همگانی نخواهد داشت و حلال مشکلات نخواهد بود.

با اغتنام از این فرصت، دارالانشای مرکزی نهضت با استقبال از هر پلانیکه به اساس اراده آزاد مردم افغانستان صلح را تأمین نماید، یکبار دیگر به پلان سه فقره ای پادشاه سابق اشاره نموده آنرا توأم با مساعی سازمان ملل متحد یک اساس عمده برای حل معضلات کشور میداند و علاوه میدارد که دارالانشای نهضت اکنون طرحی را در چوکات این پلان رویدست دارد که جوانب عملی و تطبیقی پلان پادشاه سابق را شرح و توضیح میکند. این طرح تفصیلی عنقریب به نشر خواهد رسید و درباره آن نظریاتی صورت خواهد گرفت.

نهضت وحدت ملی افغانستان مساعی شما را در مورد دعوت بعضی از حلقه های افغانی مقیم اروپا و امریکا و بیرون شدن از دایره انحصار تنظیمها بنظر قدر و احترام نگریسته، امیدوار است شورای

محترم موفق شود اساس مستحکم، وسیع و همه جانبه را که امیدی بسوی صلح و آرامش سرتاسری و دوامدار باشد، برای مذاکرات و مفاهات همگانی درآینده بوجود آورد. ما از همه روحانیون، علما، موسفیدان، روشنفکران و قوماندانهای جهادی وابسته و غیروابسته به تنظیمها، صمیمانه تقاضا داریم تا جانبداری قاطعانه خود را از مردم دربدر و آواره کشور اعلام نموده با یک زعامت ملی که فارغ از خودخواهی و قدرت طلبی باشد، همکار و هم پیمان شوند. و من الله التوفیق

دکتور سید عبدالله کاظم (امضا)

منشی نهضت وحدت ملی افغانستان

مورخ جمعه 15 جولای 1994 مطابق 24 سرطان 1373

ضمیمه نهم

نامه سرگشاده عنوانی داکتر محمد یوسف خان در مورد اظهارات ایشان راجع به شورای هرات



رونوشت ضمیمه نهم

نامه سرگشاده عنوانی داکتر محمد یوسف خان در مورد شورای

هرات

(این نامه سرگشاده به یک تعداد کثیر هموطنان و نیز به جناب داکتر صاحب یوسف خان مرحوم در همان وقت ارسال و نیز در چند نشریه افغانی متعاقباً به نشر رسید، از جمله در مجله آئینه افغانستان، شماره 38، مورخ آگست 1994)
(متن مکمل نامه)

هو الله

داکتر سید عبدالله کاظم

مورخ 22 آگست 1994

نامه سرگشاده

بزرگوار محترم جناب داکتر صاحب محمد یوسف خان!

بعد از تقدیم سلام و احترامات:

از کنفرانس و سلینگ تا شورای هرات تقریباً پنج ماه میگذرد. در این مدت کوتاه اقدامات شما چنان شور و هیجان را بین هموطنان ایجاد کرد و نام شما را سرزبانها انداخت که گمان میکنم بعد از استعفی از مقام صدارت در طول تقریباً سه دهه اخیر نظیر آن در مورد شما دیده نشده بود. در این همه میتوان صدای تمجید و هم نکوهش را شنید و گاهی به احساسات و گاهی به دلیل و برهان هموطنان پی برد. عکس العمل هموطنان مقیم خارج در برابر تصمیم شما مبنی بر اشتراک در شورای هرات آنقدر قوی بود که به قول خود شما که گفتید: «در این چند روز آنقدر بمن تلفون آمده و پرسیده شده که چرا در شورای هرات سهم میگیرید که نزدیک است تلفون انفلاق کند». در این مورد جواب شما آنقدر عالی بود که فرمودید: «من به حیث یک افغان پیش یک افغان میروم، پیش کدام حزب نمیروم. من به

مملکت خود میروم و با یکعده افغانهایی که آنجا جمع شده صحبت میکنم... با آنها روی مسائل مملکت صحبت میکنم، نه اینکه ما در آنجا نظریات کدام حزب و تنظیم را پشتیبانی نمائیم. تمام مساعی ما روی این هدف استوار است که در کشور جنگ قطع گردد و صلح پایدار به وجود آید. من حاضرم به هر نقطه کشورم بروم. با هر هموطن خود که در ایجاد صلح بتواند کاری بکند، تبادل نظر کنم. برای من هیچ فرق نمیکند که کدام جلسه را کی تشکیل میدهد و از کدام گروه». با تأیید کامل این فرمایشات، مشکل اساسی از آنجا نشأت کرده که جناب شما با وجود تماسهای نزدیک که قبلاً در زمینه داشتید، فکر کردید که شورای هرات ماهیت یک مجلس تبادل افکار، مفاهمه و مذاکره را دارا است و از ماهیت تصمیماتی این جلسه با اجندای قاطعانه و ترکیب خاص اعضای آن یا آگاهی قبلی نداشتید و یا فکر کردید که رفتن به این «کان نمک، شما را نمک نخواهد ساخت».

برای اینکه بحث به درازا نکشد و اصل مطلب مغشوش نشود، طور اجمال بعرض میرسانم که دست آورد سفر شما از هرات، نقض یک تعداد مطالب مهم و با ارزشی بود که حین افتتاح جلسه و سلینگ آنرا به حیث اهداف اساسی اقدام خویش و تشکیل «دافغانستان د سولی تولنه» ابراز داشتید. این مطالب را میتوان در موارد ذیل چنین خلاصه کرد:

1- شورای هرات. جرگه اضطراری؟

برای تداعی خاطر اجازه بفرمائید بعضی مطالب را از بیانیه افتتاحیه شما در کنفرانس و سلینگ نقل قول نمایم که شما به تأیید از مشاهدات هیئت ملل متحد فرمودید: «ملت افغان از حکومتهای تنظیمی و جنگ های داخلی آنها بستوه آمده اند و جداً خواهان یک

قدرت سیاسی غیرتنظیمی متشکل از اشخاص مجرب و قابل اعتبار در جامعه میباشند که بتوانند فارغ از اصطکاک و کشمکش های تنظیمی و رقابتهای سیاسی و نظامی در یک دوره انتقالی کارهای اساسی را انجام دهند و درپرتو استقرار صلح و امنیت با تسوید قانون اساسی و مراجعه به آرای مردم بنیان حکومت قانونی آینده را استوار نمایند». دراین ارتباط شما سؤالی را مطرح کردید که: «چطور، از کدام راه... و بوسیله کدام یک از قوه های مؤثر جامعه افغانی میتوان با این مأمول نائل آمد؟» به جواب این سوال خود فرمودید که: «وظیفه این مجلس (وسلینگ) خواهد بود تا در اثر مذاکره و مشوره های همه جانبه و به ملاحظه نظریات وارده یک نسخه مقدماتی و ابتدائی را ترتیب دهیم و در مجالس بعدی که هم از نظر تعداد شاملین و هم از نگاه صلاحیتهای قانونی کاملتر و جامعتر خواهد بود، ارائه دهیم و سلسله مفاهمات و مشوره ها را با دقت و سرعت ادامه دهیم تا آن زمان که به تشکیل مجلس بزرگتری که در تحت شرایط موجود، آنرا جرگه اضطراری می نامیم و تا حدود ممکنه از امیال قاطبه مردم نمایندگی کند، فایز شویم. درآنزمان حکومت انتقالی که به وجود می آید و رئیس دولتی که انتخاب میگردد صلاحیت قانونی خود را از این مجلس بدست می آورد و این آلترنتیف یا بدیلی خواهد بود درمقابل حکومتهای زورگویان». در ادامه گفتار خود چنین تصریح کرده اید: «همواره به این عقیده بودم که باید قبل از آنکه نظام قانونی افغانستان توسط آرای عمومی ملت افغان تعیین و تثبیت گردد، باید یک دوره انتقالی، امور ضروری و اساسی را انجام دهد و حکومتی که دراین دوره مسؤلیت عظیم این وظیفه خطیر را بعهده میگیرد، بایستی یک حکومت بیطرف، غیر تنظیمی و حزبی و متشکل از افراد کارشناس و قابل قبول برای مردم افغانستان باشد». شما بزرگوارنه دراین بیانیه اعتراف نموده اید که

طرح پروژه های صلح تنها ابتکار شما نیست، بلکه عده دیگر از هموطنان صاحب نظر نیز چه به شکل فردی و چه بصورت انجمنی پیشنهادهای خود را عرضه نموده اند که به هیچ یک ترتیب اثر داده نشد چنانکه: «نداها، دعوتها و اقدامات پادشاه سابق افغانستان به حیث یک شخصیت ملی و یک ریش سفید بزرگ و مؤثر جامعه افغانی مبنی بر اینکه فقط مراجعه به آرای مردم افغانستان از راه تدویر یک جرگه اضطراری میتواند معضله فعلی را حل و ضامن صلح و امنیت در کشور شود، که اینبار از طرف اکثریت صامت کشور با علاقمندی فراوان تأیید گردیده است، نیز هیچگونه انعکاسی مثبت در بین صفوف تنظیمی نیافت. اینکه اینها با این طرز و رفتار مغرورانه و غیر مسؤله خود مصائب بزرگی را به ملت نجیب مسلمان، مجاهد و وطن دوست وارد نمودند و بقای کشور را به خطرات تفرقه و تجزیه مواجه ساخته اند، در مقابل اسلام، انسانیت و افغانیت، مردم و تاریخ مسؤل بوده و هیچگاه برأت نخواهند یافت».

محترما! با یاد آوری این گفته ها، جان مطلب در اینست که وقتی شما در مجلس هرات اشتراک فرمودید از ضرورت تدویر یک جرگه اضطراری که از «امیال قاطبه مردم نمایندگی کند» و مرجع مشروعیت برای ایجاد یک «دوره انتقالی» محسوب شود و در آن با تعیین یک زعامت مؤقت امور اساسی و ضروری انجام یابد تا زمینه صلح و امنیت در کشور فراهم گردد، هرگز سخن نگفتید. برعکس از آن به بعد شما متواتر از لویه جرگه صحبت فرموده اید و حتی بلا شدن نام لویه جرگه را در آن مجلس یکی از نقاط بسیار برجسته آن مجلس وانمود کرده اید. درحالیکه خود بهتر میدانید که بزعم کنفرانس وسلینگ و به قول خود شما لویه جرگه وقتی باید مطرح شود که در طول یک دوره انتقالی شرایط مراجعه به آرای عمومی

ملت مساعد گردد. اکنون سؤال دراینست که در شرایط موجود که زمینه مراجعه به آرای ملت در اثر جنگ و حالت اضطرار مساعد نیست، چگونه میتوان از تدویر لویه جرگه حمایت کرد؟

در شرایط موجود تأیید لویه جرگه در حقیقت تأیید همان پیشنهاد تنظیمهاست که میخواهند به ذرایع مختلف از نفوذ تنظیمی و نظامی خویش کار گیرند و لویه جرگه را مثل شورای اهل حل و عقد به نفع خود چرخ دهند. اگر جناب شما ادعا میفرمائید که مجلس هرات همانا حیثیت جرگه اضطراری و دروه سه ماهه تا تدویر لویه جرگه همانا حیثیت دوره انتقالی را دارد، کاملاً اشتباه است و این تعبیر با روحیه کنفرانس و سلینگ واضحاً مغایر میباشد.

جناب شما در یک مصاحبه خود با جریده امید (شماره 120) فرموده اید که: «البته مجلس هرات از قاطبه مردم نمایندگی نمیکرد، مگر مجلسی بود که به خود صلاحیت داد تا لویه جرگه را دائر نماید. من این صلاحیت را در این مجلس می بینم، چون قوماندانان مهم، والیان، ریش سفیدان و عده ای روشنفکران در آنجا بودند. بنا بر آن این یک مجلس مقدماتی برای تدویر لویه جرگه پنداشته شده میتواند». در حالیکه جناب شما در برابر این سوال که به نظر بعضی هموطنان مجلس هرات یکنوع حیلله سیاسی بود برای بقای قدرت در دست یک تنظیم و مؤتلفین آن، چنین فرمودید: «من با این عقیده بودم که استاد ربانی در این مجلس استعفای خود را پیش میکند، مگر سوال این بود که بعد از استعفی چه میشود؟ سه نفر دیگر برای اینکار مدنظر بود که به نظر من تغییری در اوضاع به وجود نمی آورد. نظر من این بود که یک شخص غیر تنظیمی با نام و نشان (?) برای سه ماه آینده (?) تعیین میشد. ولی متأسفانه غوغا برپا شد و با مخالفت عده ای از قوماندانان ها بشمول قاری بابا قوماندان غزنی مواجه شد، اسمعیل خان نیز متردد بود که چه خواهد شد. وزرای هم از کابل آمده

بودند که تا حدودی خود اسمعیل خان را زیر فشار قرار دادند و بالاخره این مسأله را به کمیسیون محول کردند و دلیلی برای من گفتند این بود که رهبران تنظیمها جداً تقاضا کرده بودند که مسأله زعامت در اینجا مطرح نگردد (؟) بدین معنی که باعث تشویق آنها شود تا در آینده در جریان سهم بگیرند (؟)»

اکنون از این شرح که از عبارات خود شما نقل قول شده است، به وضاحت استنباط میشود که:

- نه تنها مجلس هرات از قاطبه مردم نمایندگی نمیکرد، بلکه مجلسی بود کاملاً تنظیمی و قدرت تصمیم و اجرای آن قاطعانه در دست طرفداران استاد ربانی بود. جای شک نیست که جناب اسمعیل خان یک قوماندان بزرگ و یک شخصیت مبارز و قابل احترام و طرفدار صلح و آرامش میباشد، ولی او با هم یک شخص است، شخصیکه یکی از پایه های اساسی قدرت در تنظیم جمعیت اسلامی حساب میشود، شخصیکه خود شما به تردد او در برابر فشارهای وارده طرفداران استاد ربانی اعتراف کردید.

- در مورد اشتراک بعضی از قوماندانها و والیان یک منبع مؤثق از هرات اطلاع داد که دلیل آمدن بعضی از آنها فقط برای اخذ تخصیص پولی شان بود که دستگاه مربوط به استاد ربانی شرط حصول این تخصیصیه ها را اشتراک در مجلس هرات گذاشته بود.

- اگر منظور از روشنفکران کسانی باشند که از خارج اشتراک کرده بودند، به گفته خود شما: «کسانیکه دعوت شده بودند، آنها مربوط تنظیم استاد ربانی بودند و آنها نقطه نظر خود را پیش می بردند، مگر ما یک جمعیتی که از جرمنی رفته بودیم، با تمام صراحت در مجلس موقف گرفتیم و نظریات خود را گفتیم. مگر در آنجا مسأله اقلیت و اکثریت بود، البته نفر آنها بسیار زیادتر از ما نفر ما بود.

دربعضی جاها به اقلیت واقع شدیم». (مصاحبه شما با رادیو نقش های جاودان)

به این اساس چگونه شما مجلسی را که اکثریت قاطع آن از تنظیم استاد ربانی بود واجد صلاحیت هائی میدانید که بتواند به حیث یک مجلس مقدماتی برای تدویر لویه جرگه پنداشته شود؟ مگر فراموش کرده اید که در کنفرانس و سلینگ گفته بودید که: «به آن جرگه اضطراری صلاحیت و مشروعیت داده شده میتواند که آن از طبقات مختلف کشور نمایندگی کند».

درباره عدم اشتراک قدرتهای مؤثر دیگر در این شورا اگر گفته شود که تقصیر از تنظیمها و کسانی بود که با این جلسه مقاطعه کرده و در آن اشتراک نکرده اند، باید گفت که کی حاضر خواهد بود در مجلسی اشتراک کند که اختیار آن بدست یک گروپ رقیب باشد؟ بهر حال اینکه چرا آنها اشتراک نکردند، آیا تقصیر دارند یا ندارند، یک سوال جداگانه است، ولی آنچه مسلم است اینکه این مجلس نمیتواند بدون اشتراک آنها نصاب مردمی پیدا کند و عیناً مثل یک مجلس فاقد نصاب، صلاحیت اخذ تصمیم را ندارد.

علاوتاً دعوت نکردن نمایندگان از یک تعداد ولایات به هرنام و هر عنوان (ملیشه، بغاوتگر و غیره) که گفته شود، محروم ساختن یک تعداد اتباع کشور از حقوق حقه شانرا معنی میدهد که اینکار از صلاحیت همچو مجلس نیست که بحث مزید در این باره از حوصله این مختصر بدور است، ولی قابل تذکار میدانم که ائتلاف شمال تا چندی قبل همین ملیشه ها را پایه اساسی دولت اسلامی حساب میکردد، حتی در جریده ای که گویا زبان رسمی دولت حساب میشود، شخصی «صاحبنظر» دوستم را یکی از شاخص ترین مظاهر قدرت خواند و درباره اش چنین نوشت: «در شرایطی که بزرگترین

علما و قوماندانان شمال افغانستان... او را می پذیرند و یک کلمه درباره اش به زشتی نمیگویند و هیچ یک از حلقه های فقهی و مذهبی در شرق و جنوب غرب کشور از شورای علمای هرات گرفته تا جمعیت العلمای محمدی در جنوب شرق افغانستان هیچگونه فتوای در رد او صادر نکرده اند، نمیدانم کسانی از آلمان، ناروی، سندیاگو، سن هوزه و نیویارک... چکاره اند که دستور خلع سلاح رشید دوستم را صادر میکنند» (رسالت درس خواندگان...، داکتر سید مخدوم رهین، جریده امید، شماره 16). بلی! همین آقا که آنروز چنان میگفت، دیروز به شورای هرات رفت و درپای قطعنامه برعلیه ملیشه امضا کرد و همین آقا امروز به حیث نماینده (؟) در کمسیون تدویر لویه جرگه تعیین (؟) شده است.

نظر به دلایل فوق مجلس هرات نمیتواند واجد آن صلاحیت های باشد که فرآورده آنرا به حیث یک «وثیقه ملی» واجب التعمیل دانست و هم اینکه آن مجلس را معادل با جرگه اضطراری بزعیم کنفرانس وسلینگ تعبیر کرد و از آن مشروعیت اجرائیوی را برای اجراء دریک دوره انتقالی استنباط نمود، نیزیک اشتباه است.

2: صلح- جنگ؟

در قطعنامه کنفرانس وسلینگ به صراحت اعلام شده است که: «برخورد مسلحانه، نه در شرایط و اقتضات امروزی و نه در افغانستان فردا، وسیله حل نزاعهای سیاسی شده میتواند، هیچ گروه و تنظیمی از این راه نخواهد توانست اراده منفرد خود را بر دیگران تحمیل کند و اگر احیاناً اینکار در مقطع محدودی از بحران عملی شود، پایدار باقی نخواهد ماند. ما به هرگونه نظامی که اساس آن بزور و خشونت استوار باشد، مخالفت می ورزیم». همچنان جناب شما نیز در بیانیه افتتاحیه خود در کنفرانس مذکور به وضع

«اساساتی» تأکید نموده اید که «به روی تفاهم همگانی صورت گرفته بتواند» و گفته اید که: «تمام مساعی ما روی این هدف استوار است که در کشور جنگ قطع گردد و صلح پایدار به وجود آید».

اکنون مایه تعجب آنست که جناب شما با چنین اندیشه عالی چگونه تشکیل اردوی صد هزار نفری را تأیید فرموده اید؟ چه با ملاحظه روحیه ماده سوم، ماده هشتم و ماده یازدهم قطعنامه شورای هرات به وضاحت آشکار میشود که با تشکیل همچو اردو در نظر است مجدداً به راه حل نظامی توصل جسته شود و صلح و امنیت را از طریق ادامه جنگ و استعمال قوه برقرار سازند. در ماده هشتم «سرکوبی نیروهای بغاوتگر» و هم در ماده یازدهم تعهد قاطعانه اعضای شورا (که شما نیز جزء آن میباشید) مبنی بر پایمردی و ایستادگی در برابر هرگونه بغاوت علیه این «وثیقه ملی»(؟)، یک اعلان جنگ صریح در مقابل کسانی است که فیصله های شورا را قبول نکنند و اردوی یکصد هزار نفری نیز وسیله این جنگ میباشد که متأسفانه مورد تأیید شما نیز قرار گرفته است. شما در حالیکه یقین دارید که هیچ گروه و تنظیمی از راه برخورد مسلحانه نمیتواند اراده منفرد خود را بر دیگران تحمیل کند، چگونه منطقیاً به خود قناعت داده اید، مغایر به این گفته خویش بر تشکیل اردوی صد هزاری صحه بگذارید؟ این صحه گذاری در حقیقت اشتراک در آن عملی خواهد بود که موجب قتل و کشتار هزارها هموطن بیگناه ما میشود و کشور را برباد نیستی میدهد. ماده یازدهم قطعنامه شورای هرات به عبارت دیگر معنی میدهد که: هرآنچه من میگویم، تو آنرا باید قبول کنی، در غیر آن ترا بغاوتگر پنداشته و حق دارم جاغور تفنگ خود را در سینه ات خالی کنم. آیا اسلام، بشریت و مدنیت چنین حکم میکنند؟ آیا میتوان شورای هرات را با چنین روش واقعاً یک شورای عالی اسلامی خواند؟

اگر چنین باشد، پس هر جمعیت و شورای دیگر نیز میتواند و حق دارد چنین فیصله‌ها را صادر کند و مانعی در عدم مشروعیت آن ملاحظه نمیشود. در اینصورت هر دو طرف جنگ با ادعای اینکه فیصله‌شان یک وثیقه ملی است، به خود و اقدام خود مشروعیت خواهند داد و جنگ را با نعره‌های تکبیر علیه یکدیگر آغاز خواهند کرد که در نتیجه حیات صدها هزار هموطن مظلوم و بیگناه ما تباه و کشتور غرق در خون خواهد شد، طوریکه همین حالا اوضاع بدین منوال پیش میرود. مسلم است صلحی که از راه غلبه در جنگ حاصل میشود، پایدار و مطلوب مردم نیست زیرا رژیم‌هایی که به زور اسلحه بمیان‌آید، به زور اسلحه دوام خواهد کرد.

جناب شما تشکیل اردوی صدهزار نفری را به شرطی مفید دانسته‌اید که به مقاصد تنظیمی بکار نرود، درحالی‌که خوب میدانید که مقصد از «بغاوتگر» و «قطاع الطریق» چیست. این دو اصطلاح در حقیقت با معیارها و مقاصد تنظیمی تعریف می‌گردند و به اساس آن همه مخالفان در زمره آن دو گروه خواهند آمد که باید توسط همین اردو از هم متلاشی شوند. آیا شما فکر نمی‌کنید که تشکیل اردوی صدهزار نفری در دست یک گروه، موجب تشکیل چندین اردوی صدهزاری در دست گروه‌های دیگر خواهد شد و از طریق تشکیل همچو اردوها، وابستگی گروه‌ها به کشورهای خارج به شکل جدی‌تر و شدیدتر عرض وجود خواهد کرد و همین کار وسیله دراز شدن بیشتر دست خارج در امور داخلی ما خواهد شد؟ آیا فکر نمی‌کنید که با این اقدام جنگ به شدت در اطراف و اکناف کشور گسترش پیدا خواهد کرد و در نتیجه افغانستان به صحرای سوزان مبدل خواهد شد؟ آیا فکر نمی‌کنید که با صحنه‌گذاری به روی تشکیل همچو اردو مجدداً به راه حل نظامی توصل جسته میشود و این مغایر با روحیه کنفرانس و سلینگ است؟

3: مصالحه. جانبداری؟

ماده (7) قطعنامه و سلینگ میگوید: «با آنکه جناح‌های درگیر عامل اصلی بحران شناخته میشوند، این اجتماع تماس‌های همه جانبه را با جناح‌های مذکور و غور جدی و عمیق را بر مواضع مختلف سیاسی آنها مفید میدانند» و هم طوریکه جناب شما صراحتاً بیان کرده‌اید که از نظریات هیچ حزب و تنظیم پشتیبانی نمی‌کنید و حاضرید به هر نقطه کشور بروید و با هر هموطن خود که در ایجاد صلح بتواند کاری کند، تبادل نظر کنید. اما طوریکه بیانات شما در طول جلسه و هم بعد از آن نشان داد، موقف شما در برابر گروه‌ها، اشخاص و تنظیم‌هاییکه در این شورا اشتراک نکردند، یک موقف بیشتر جانبدارانه بود، بخصوص وقتی شما از مشروعیت آن شورا با ذکر مثال از ترکیب لویه جرگه‌های عنعنوی (از جمله لویه جرگه 1344 که به قول شما در آن حکومت تلاش میکرد انتخاب نمایندگان را زیر کنترل خود داشته باشد)، نتیجه گرفته‌اید که: آن شورا با وجود خصلت تنظیمی بازم از مشروعیت برخوردار است و صلاحیت تدویر لویه جرگه را دارد (مصاحبه شما با رادیو نقش‌های جاودان) و پرسیده‌اید که مجلس دیگری را در جلال‌آباد دایر میکنند، برای چی و علاوه نموده‌اید که: «قصور از آنهایی است که خود را از ملت دور میکنند و در یک گوشه نشسته و میخواهند کار دیگر بکنند». در اینجا واضحاً شما اعضای جلسه هرات را معادل با «ملت» قرار داده‌اید و اقدام دیگران را محکوم نموده، جلسه آنها را گویا «غیر از ملت» دانسته‌اید و حتی به محمود میستری توصیه میدارید تا از شورای هرات حمایت کند. در اینصورت خود قضاوت بفرمائید که با چنین موقف جانبدارانه، نه تنها دروازه‌های تماس را با سایر گروه‌ها و تنظیمها به روی خود بسته‌اید، بلکه با انداختن بار ملامت و مسئولیت بدوش آنهاییکه در شورا اشتراک نکردند، آتش قهر و خشم آنها را در مقابل

خود شدت بخشیده اید. اکنون اگر به تاسی از اهداف کنفرانس و سلینگ بخواهید اقدامات مصلحانه را پیش گیرید، از کدام در و دریچه با اطراف مورد انتقاد خود تماس برقرار خواهید کرد و اگر امکان تماس هم میسر شود، آیا نتیجه آن بازهم مفید و مطلوب خواهد بود؟ باید تصریح کرد که اتخاذ همچو موقف از طرف شما به هیچ وجه با روحیه مسالمت آمیز و سلینگ سازگار نمیباشد. در اینصورت حتی گروه هائیکه از پیشنهاد شما در مورد تشکیل جبهه متحد ملی بطور کل حمایت نمودند، اکنون با این موقف جدید حمایت خود را از شما دریغ خواهند کرد. همچنان با این موقف شما عملاً بریلان سه فقره ای پادشاه سابق یکدم خط بطلان کشیدید، پلانیکه اساس عمده کنفرانس و سلینگ را می ساخت و خود را جزء طرفداران جدی آن محسوب میکردید و آنرا مورد علاقمندی و تائید فراوان اکثریت صامت کشور می پنداشتید.

بزرگوار محترم! اجازه بفرمائید عرض کنم که هر قدر بر موقف جانبدارانه خویش از شورای هرات اصرار بفرمائید، به همان اندازه در تجرید خود از دیگران می افزائید و خصوصیت مصلحانه خویش را از دست میدهید. از همه مهمتر آنکه با ابراز شک و تردیدها بزعم اینکه «آینده را نمیدانید» و یا اینکه «چه خواهد شد» و یا «آنها حاکمیت ملی را چگونه تعبیر خواهند کرد» و یا جانبداری ها از شخص اسمعیل خان و امثالهم، موقف خویش را در بین جمعیت اسلامی که برای چند روز متکای ناز شما خواهد بود، نیز تضعیف خواهید ساخت. چنانکه جریده چراغک منتشره کانادا (شماره 2 صفحه 4) در مقاله تحت عنوان «آئینه صلح هرات را چرا شکستند؟» چنین نوشته است: «عده ای بدون درک از روابط هرات و چارچوب مناسبات آن با کابل، شرایط و حالات هرات را ابزار تبلیغاتی ساختند و منعیث وسیله ای تبلیغی آنرا علیه دولت که هرات جزء عام

و تام آن بود، دربسا موارد بکار بردند و حتی تا آنجا پیش رفتند و بصورت ماهرانه و نفاق افکنانه زیر عنوان هائیکه (تو خوب آدمی و شخص فاضل و خیرخواهی، اما برادر بزرگت...) به هدف ایجاد شگاف به اشکال مختلف براه انداختند و حتی دربیانات رسمی و مجالس گویا بزرگ (همچون مجلس منعقد در آلمان) خود از این روش استفاده بردند و گفتند به هرات نگاه کنید و به رهبری هرات نظریاندازید و درس بگیریید...».

در این ارتباط واقعاً جای تعجب است هر جائیکه نقطه ضعف شورای هرات بالا میشود، جناب شما کوشش میکنید آنرا با خوبی های شخص اسمعیل خان بیوشانید. در حالیکه خوبی و خرابی اسمعیل خان با خوبی و خرابی شورا مربوط نیست. باید در اینجا درک کرد که این روش موفق والی هرات را در میان گروههای تنظیمی اش خیلی حساس میسازد، چنانکه همین حالا گروه های طرفدار مسعود از این پیشآمد بسیار ناراض هستند که البته همچو رویه، اسمعیل خان را از طرف گروه خودش زیر فشار قرار خواهد داد. اگر هدف جناب شما همچو چیزی باشد، گمان نکنم که اسمعیل خان از این رویه خشنود گردد زیرا او به حمایت تنظیم خود اشد ضرورت دارد، چه در غیر آن فشارهای داخلی از طریق شورای هماهنگی و فشارهای خارجی از طریق سه کشور همسایه که اکنون برای تسخیر دهلیز هرات متحدانه در فعالیت اند، به سهولت اسمعیل خان را از پا خواهند انداخت.

4: مداخله خارجی؟

در قطعنامه شورای هرات ماده پنجم مداخلات خارجی را در امور داخلی شدیداً محکوم نموده اند که خیلی عالی و بجا است، ولی روحیه این ماده میرساند که هدف همانا حمایت کشورهای همسایه از شورای هماهنگی میباشد و این یک جانب مداخله خارجی را افاده

میکنند که جانب دیگر مداخله خارجی همچنان مسکوت گذاشته شده است، آنهم به ارتباط این سوال که چگونه ماشینری جنگی قوای دولت به حرکت می افتد، به عبارت دیگر سلاح، مواد سوخت، مرمی و غیره جدیداً از کدام مرجع و چگونه تهیه میشود، منابع تمویل آن در حالیکه دولت فاقد هر نوع عاید است، از کجا تدارک میگردد؟ آیا این همه مصارف و پول آن از آسمان می آید و یا مرجعی است که آنرا در اختیار قرار میدهد؟ طوریکه آقای سیاف گفته که ایشان: «در این نه ماه اخیر به قرض نان میخورند و برای مصارف مجاهدین خود سه هزار و پنجمصد ملیون افغانی از دکاندارها (؟) و صراف ها (؟) قرضدار شده است»، آیا مصارف جنگی قوای دولت در حال حاضر و مصارف تشکیل اردوی صد هزاری نیز به همین ترتیب تدارک میشود؟ اگر چاپ بانکنوت هم باشد، تا چه وقت؟ پس مجرایی وجود دارد و دستی از بیرون کمک میکند که این همه مصارف کمر شکن تهیه گردد که به گمان اغلب کشورهای عربستان سعودی، ترکمنستان، تاجکستان و بعضی دیگر که اخیراً هندوستان نیز شامل آن گردیده اند، در این حلقه خواهند بود. آیا در اینصورت مداخله خارجی مطرح نیست و آیا اختیار دولت بدست بیگانگان نیست؟ در شورای هرات بیشترین اشارات در رابطه با مداخلات پاکستان صورت گرفته و کمتر از مداخلات ایران که همجوار هرات است، گفته شده است. این روش نه تنها عطف توجه مردم را بطرف پاکستان و روابط آن با حکمتیار میکند، بلکه در عین زمان با مکنون ساختن حمایتگران خارجی دولت، از بلند نمودن مسأله مداخله احساسات مردم را بر علیه حزب اسلامی تحریک میکنند.

در کنفرانس وسلینگ وقتی از قطع مداخلات خارجی صحبت میشود، هدف قطع هر نوع مداخلات است، به هر شکل و نحوی که

باشد، درحالیکه درقطع مداخلات خارجی بزعم شورای هرات فقط یک جانب قضیه مطمح نظر است.

علاوتاً کنفرانس وسلینگ و هم شخص شما اقدامات ملل متحد را درحل صلح آمیز قضیه کشور در راس مسائل قرار داده اید و خواهان نظارت آن موسسه در تمام مراحل میباشید، درحالیکه شورای هرات نقش ملل متحد را فقط در دو مورد یکی قطع مداخلات خارجی و دیگر درجهت تأمین احتیاجات عامه مردم و امر بازسازی منحصر میداند. از همین جاست که ملل متحد به نتایج شورای هرات واقعی نگذاشته و از آن طور شاید و باید حمایت نکرده است و این تفاوت دیگر است که ملحوظات وسلینگ را از شورای هرات دور می سازد.

5: درباره مجلس اهل حل و عقد؟

ماده دهم قطعنامه شورای هرات با عبارات بسیار مغلق و نارسا خواسته است تا ازیکطرف مسأله انتقال قدرت را به کمسیون نام نهاد «تدویر لویه جرگه اسلامی» (؟) محول کند، ازطرف دیگر بطور غیرمستقیم خواسته مشروعیت مجلس اهل حل و عقد را دراین شورا نیز مورد تأیید و تأکید قرار دهد، درحالیکه شما در بیانیه افتتاحیه کنفرانس وسلینگ در زمینه چنین فرمودید: «مقارن سقوط نجیب، سران تنظیمها در پشاور پلان ناقصی را قبول نمودند که زیر نظر عمال اجنبی طرح شده بود و درحقیقت امر، نطفه وقایع مابعد در آن نهفته بود. حکومت دو ماهه مجددی و چهارماهه ربانی و سپس تشگیل مجلس اهل حل و عقد، این همه مشعر آنست که سران تنظیمها سرنوشت یک ملت قهرمان را به بازی گرفتند، گویا اینکه تمام قربانیهای چهارده ساله مردم محض برای این بود که این ذوات تاج قدرت بر سر نهند و بر مردم رنج دیده حکمرانی کنند، درحالیکه بایستی درکشور جنگزده، حکومت قوی متکی بر اراده اکثریت

مردم به وجود می آمد، حلقه های ذیدخل در امور مملکت ما، حکومت‌های ناپایدار ساخت و بافت نمودند که خود موجب بی امنی، چپاولگری و آدمکشی گردید.»

محترما! با این اظهارات عالی و مملو از حقیقت تاکنون فهمیده شده نمیتواند که کدام یک از این دو موقف متفاوت را درمورد مشروعیت مجلس اهل حل و عقد از آن شما بدانیم آیا آنچه در ذیل قطعنامه صحه گذاشته اید و یا آنچه به زبان خود اعتراف فرموده اید؟

درمورد تعیین زعامت و انتقال قدرت که چرا به کمسیون محول گردید، دلیلی برای شما آوردند که: «رهبران تنظیمها جداً تقاضا کرده بودند که مسأله زعامت در آنجا مطرح نگردد، بدین معنی که باعث تشویق آنها شود تا در آینده در جریان سهم بگیرند». کاش اینقدر تفاهم و گذشت در بین تنظیمها وجود میداشت و رعایت خاطر یکدیگر را میکردند، آنوقت چرا اینهمه مشکلات به وجود می آمد. متأسفانه واقعیت آنطور نیست که گفته شده است. دلیل واقعی آنست که هرگاه شخص بیطرف و یا غیر از تنظیم جمعیت در مقام زعامت در این مرحله حساس قرار میگرفت، آنوقت پیش بردن اهداف و مرام خاص آنها مشکل بود و نمی توانستند بر جریان امور حسب دلخواه تسلط داشته باشند. در تعیین اعضای کمسیون تدویر لویه جرگه نیز عین روش در پیش گرفته خواهد شد که از آنطریق سرنوشت لویه جرگه مثل مجلس حل و عقد خواهد بود.

خاتمه و نتیجه:

بزرگوار محترم! امیدوارم جسارت این ارادتمند موجب تکدر خاطر گرامی نشده باشد. معتقدم وقتی پای وطن و مردم در میان باشد، دوستی ها و علاقمندی های شخصی باید به کمترین سطح نزول کند.

این اصل عمده ترین انگیزه و دلیل نوشتن این نامه سرگشاده عنوانی جناب شما بوده است، اگر مطالب عریان گفته شده است، امیدوارم آنرا نشانه ای از خلوص نیت بدانید. با استفاده از این فرصت میخواهم درختم کلام به نتیجه گیری عمده از این نامه بپردازم:

محترما! بیشترین استفاده سیاسی و تبلیغاتی را از اشتراک شما در شورای هرات، تنظیم جمعیت اسلامی برد و ضرر آن کمتر به خود شما، بلکه بیشتر به آن گروههای رسید که روزی امیدوار بودند جبهه متحد ملی را با بلند کردن آواز اکثریت خاموش برای نجات کشور از این حالت اضطرار و اختناق تشکیل دهند. متأسفانه موقف شما در شورای هرات تشکیل همچو جبهه را با اشتراک شما و یک تعداد شخصیت های سرشناس دیگر تاحدودی ازهم پاشید.

اینکه مشکل کشور فقط و فقط از طریق تفاهم، مذاکره و مصالحه حل میشود، جای شک و تردید نیست. برای رسیدن به این تفاهم لازم است به آن مجالسی اشتراک نمود که در آنجا مسائل از طریق مفاهمه و مذاکره حل شود، نه آن مجالسی که ماهیت تصمیماتی داشته و بدون مذاکره و مفاهمه قبلی همه جزئیات به شمول انتخاب اشخاص از طرف یک مرجع خاص و برای اهداف خاص تعیین شده باشد و در آن مجلس بلند کردن آواز هرگز سودی نبخشد. ناگفته پیداست که اشتراک در همچو مجالس ولو که نظر متفاوت در آن ابراز و به حیث اقلیت در تصویب آن امضا شده باشد، بازهم مسؤلیت را متوجه شخص میسازد، بخصوص که شخص اختیار اشتراک و عدم اشتراک خود را در آن مجلس داشته باشد. اینکه جناب شما کوشش کرده اید که «مجلس نسبتاً کامیاب باشد و مجلس با مشکلات و نواقصی که داشت بیک نتیجه برسد و قطعنامه امضا شود»، ولو که با بعضی مواد آن اتفاق نظر نداشتید ولی بازهم آنرا امضا و از آن به دفاع برخاسته اید و در برابر دیگر گروه ها که با آن شورا مقاطعه کرده

بودند، به مقابله پرداخته اید، همه نمایانگر پابندی شما به فیصله های شورای هرات و نقض صریح فیصله های کنفرانس و سلینگ پنداشته میشود که موقف شما را به حیث یک شخصیت مؤثر بیطرف مورد سوال قرار میدهد.

اکنون که شوراها و مجالس مشابه از طرف دیگر گروه ها رویدست میباشند و یقیناً که از یک تعداد هموطنان در آنها دعوت اشتراک بعمل می آید، باید همه متوجه مسؤلیت های عظیم خویش درقبال این مجالس بوده و از این تجربه دریابند که در «کان نمک، نمک نشوند». با اتحاف دعا به روح پاک شهدای راه حق و به امید نجات وطن از این فاجعه جاگداز و با عرض ارادت و احترام

برادر شما

داکتر سید عبداللہ کاظم

مورخ 24 اگست 1994

سن هوزه - کالیفورنیا

ضمیمه دهم

متن کامل مصاحبه اسماعیل خان یک هفته بعد از سقوط هرات

(این مصاحبه توسط ویس ناصری بتاريخ 18 سنبله 1374 (9 سپتمبر 1995) از طریق تیلیفون صورت گرفته و متن آن از روی کاست به قلم آورده شده و در جریده امید شماره 177 مورخ 11 سپتمبر 1995 به نشر رسیده است)

ناصری: لطفاً راجع به علت سقوط هرات و آخرین وقایع و تحولات ناشی از آن معلومات بدهید؟

اسماعیل خان: متأسفانه روزگار زندگی و تحولات وقت و زمان بنا بر اشتباهات و عدم همکاری عده ای از برادران نامرد و سیله بسیار بدی شد که باعث به وجود آمدن یک فاجعه بسیار بزرگ شد.

ناصری: حقیقتاً فاجعه ای که خدا ناخواسته تجزیه افغانستان را درقبال خواهد داشت!

اسماعیل خان: واقعاً افراد نامردی که دست از جنگ کشیدند و بالاخره باخجلت و روسیاهی از صحنه فرار کردند.

ناصری: علت عقب نشینی و عواملی که در هرات جنگ صورت نگرفت و به سقوط منتج گردید، چه بود؟ شما که تا مناطق گرشک با موفقیت پیشروی نموده بودید، چه سبب شد که نیروها با چنین شکست بزرگ مواجه شدند؟

اسماعیل خان : حقیقتاً تا حوالی مناطق گرشک پیشروی خوب داشتیم و درفاصله پنج کیلومتری گرشک زمانیکه از سه استقامت بالای گرشک حمله صورت گرفت، ساعت یک بعد از ظهر بود. متأسفانه برادران قندهاری باکمال بی همتی درجبهه وسط که از استقامت سرک اسفلت بجانب گرشک میرفت، عقب نشینی کردند و این عقب نشینی وسیله شد که دو جبهه دیگر که در دو استقامت سمت راست و سمت چپ سرک اسفلت موضع داشتند و درهر کدام از این جبهات 500 نفر جایجا شده بود، درمحاصره قرار گرفته و دراین اثنا یکی از بهترین فرماندهان ما داکتر نصیر احمد قوماندان عمومی گارنیزون شیندند به شهادت میرسد و تعداد زیاد از مجاهدین درآن شب دراین دشتهای سرگردان گردیدند که بعضی مفقود و بعضی هم به شهادت رسیدند. علت عمده این شکست متأسفانه قندهاری های بدبخت و گمراه بودند.

ناصری : همان قندهاری های که درپهلوی شما بودند یعنی قوماندانهای سابق مجاهدین؟

اسماعیل خان : بلی ! آنان همان قوماندانهای سابق قندهاری بودند که درگذشته شکست خورده بودند و بعداً به کابل رفته بودند و پس از مدتی درکابل تنظیم گردیده و از طرف دولت مرکزی و شخص استاد ربانی به هرات فرستاده شدند که درحدود یک ونیم هزار نفر قندهاری و هلمندی با ما اشتراک داشتند که دائماً مدعی بودند که اندک کمک شود، ما هلمند و قندهار و غیره را میگیریم. ولی عملاً درصحنه و جنگ ناجوانمردانه از محل جنگ فرار نموده و سبب شکست کلی همین جبهه تقریباً سه هزار نفری شد.

ناصری : شما که تقریباً 160 کیلومتر در داخل هلمند پیشروی داشتید، وقتاً که درگرشک جبهه شکست خورد، چرا تا ولسوالی و مناطق شیندند مقاومت صورت نگرفت؟

اسماعیل خان : ما پس از شکست گرشک آمدیم در دلارام سنگر گرفتیم، زمانی که دو روز بعد در دلارام هم حمله صورت گرفت، باز هم همین قندهاریها و هلمندیها فرار کردند و ما از دلارام آمدیم به مناطق چکاو و مربوطات ولایت فراه سنکر اختیار نمودیم و مدت دو روز در آنجا جنگ و مقاومت داشتیم، باز هم متأسفانه خط دفاعی به شکست روبرو شد و بعد هم سنگر دوباره را در قسمت فراه رود با ضایعات و تلفات 203 نفر شهید و زخمی و اسیر و مفقود داشتیم. همین جبهه که ما در ابتدا با 3200 نفر حرکت نمودیم، پس از چندین مرحله شکست و عقب نشینی، شمار این تعداد به 1600 تا 1700 نفر رسید. متأسفانه همین برادران بدبخت و گمراه ما از هرات با وصف تقاضای مکرر که به آنها گفته میشد که جبهه سه مراتبه است شکست خورده و تلفات سنگین دیده ایم، این نامردان به کمک و یاری ما نیامدند. حالت تا اندازه ای رسید که جبهه در زمانی که از آب خرما و فراه رود شکست خورد، آمدیم در عقب دشت میدان شیندند و سنگر گرفتیم، من آمدم به هرات که مصادف به حضور هیئت اعزامی از کابل به ولایت هرات بود که شامل آقایون (صدیق) چکری، داکتر عبدالله، سید نورالله عماد و بعضی برادران و وزرا و دیگر و سید اسحق دلجو حسینی، قاضی زاده و آقای دلیلی و دیگران بودند. هیئت مذکور را استاد ربانی از مرکز فرستاده بود. زمانی که هیئت به نزد اینجانب به فراه رود آمدند، برایشان گفتم که شما برادران بروید به هرات و یک تعداد قوای تازه نفس روان کنید، چرا که این جبهه سه بار با شکست روبرو شده و در هر سه مراتبه با تلفات مقابل گردیده و تعداد آنها نظر به تعداد اول تقریباً به نصف رسیده است. آنها رفتند

به هرات ولی متاسفانه نتوانستند کاری بکنند. موقعی که ما در قسمت ادرسکن سنگر اختیار کردیم و با این خط دفاعی تدارک دیدیم، در این وقت من شخصاً به هرات رفتم و با همین قوماندانها ملاقات و دیدار داشتم. ناگفته نماند زمانیکه ما در قسمت دلارام عقب نشینی نموده بودیم، تصادفاً برایم مریضی شدید عاید گردید چنانچه در طول همین چند روز در داخل جبهه من مریضی داشتم ولی با آنهم من ترک جبهات ننموده و در خط مقدم قرار داشتم. موقعی که خط دفاعی را در مناطق ادرسکن احداث نمودیم، صبح وقت من به هرات آمدم و در حضور داشت داکتر عبدالله، چکری و غیره برادران همین قوماندانها مانند علاؤالدین خان، قوماندان امنیه غیره را جمع نمودم و برایشان گفتم که ای برادران این جبهه ما از یکماه مکمل است که در عقب نشینی و پیشروی سپری نموده است. یک جبهه ای که یکماه را در حالت جنگ گذشتانده باشد و سه مراتبه به شکست روبرو شده باشد و حدود یک و نیم هزار نفر تلفات داشته باشد، شما چرا در حمایت از جبهه فعال نشده و سهم نمی گیرید و به آنجا نمی روید؟ همان روز علاؤالدین خان و ظاهر عظیمی و یک عده دیگر را با سه صد نفر به خط مقدم جبهه فرستادیم. همان شب را من نظر به خرابی وضع صبحی ام بداخل شهر هرات در پهلوی داکتر عبدالله و غیره برادران در باغ آزادی ماندیم. ساعت ده بجه شب بود که توسط بیسیم مخابره صورت گرفت و برایم گفتند که عقب نشینی شده است. من برای داکتر عبدالله و چکری گفتم که در بیسیم برایم میگویند. همین برادران ما که عقب نشینی کردند، بدون اینکه به ما اطلاع بدهند، مستقماً به ایران آمدند. ما در آنوقت به قول اردو رفته و در آنجا ماندیم. چکری و داکتر عبدالله و دیگر برادران را به ساعت 12 شب موتر تهیه دیده و آنها را جانب ایران حرکت دادیم و خودم بداخل شهر ماندم. متاسفانه هریک از این قوماندانها که شکست

میخوردند، فرار را بر قرار ترجیح داده و بوسیله موترها مستقیم بسوی ایران میروند.

در حالیکه من اصلاً آگاهی نداشتم قوماندانهای مذکور حتی دو روز قبل فامیهای شان را به ایران فرستاده بودند. زمانیکه ما درجهه فراه رود قرار داشتیم، آنها همه فامیل های شانرا کاملاً خارج ساخته بودند.

بعد از آنکه دیگر شیرازه دفاعی و امنیتی از هم پاشیده بود و هرکس در تلاش بود با استفاده از امکانات و وسایط نقلیه شهر را ترک و بطرف مرز حرکت کند و ساعت دوی شب نیروی طالبان بداخل شهر هجوم آورده و به محوطه ولایت نزدیک بودند، من مجبوراً ساعت بعد از دوی شب شهر را ترک داده و به سوی مرز ایران حرکت نمودم.

ناصری: جنرال صاحب! طی صحبت دیروز که با آقای ظاهر عظیمی توسط رادیو بی بی سی صورت گرفته موصوف اظهار داشت که به امر و قومانده شما شیندند تخلیه شده و 12 ساعت بدون کدام مقاومت و بدون آنکه وسایط و وسایل موجود از آنجا منتقل و یا تخریب گردد. این قوماندانان میگویند که بعد از غور و بررسی علل شکست و سقوط هرات، مسؤلیت آن شخصاً بدوش شما انداخته شده و شما را از عهده ریاست شورای نظامی عزل اعلان نمودند. شما در مورد چه نظر دارید؟

اسمعیل خان: خدا را سوگند یاد مینمایم در همان شب که هرات سقوط نمود و ما به ایران آمدیم، آقای چکری که انشا الله خودش یک زمانی آنرا افشا خواهد نمود، برایم گفت که این یک کودتای پشت پرده بود که در هرات صورت گرفت. به خاطریکه همین نامردهای که این حرفها را میگویند، در باغ آزادی نشستند، در حضور همه برایشان گفتیم که چرا شما به جبهه نمیروید؟ اینها همه بهانه پول

نمودند. ساعت ده صبح که اسناد هم موجود است، خود همین وزرا نشسته و شاهد اند که 40 میلیون افغانی هماندم به عظیمی سپردم که او حاضر شد بطرف جبهه برود. مبلغ 100 میلیون افغانی بدست خود علاؤالدین خان دادیم که او هم به جبهه رفت. مبلغ 100 میلیون افغانی به شاروال سپردیم که البته او به جبهه نرفت. قوماندانی جبهه را همانروز برای علاؤالدین خان و ظاهر عظیمی تفویض نمودیم. شما از اینها سوال نمائید که چرا شما فرار نمودید؟ فرضاً اگر شکست خوردید، چرا بداخل شهر شما توقف نکردید و به چه علت مستقیم بطرف ایران رفتید؟ علاوتاً از آنها پرسیده شود که جنگ درفراه رود بود، چرا دو روز قبل شما فامیل های خویش را به ایران فرستاده بودید؟ اینها همه دلایلی است که کلاً افراد مذکور از شرمندگی که دارند و در اینجا سرو صدای را براه انداخته اند تا مردم از آنها سوال نکنند که شما چرا فامیل های تانرا دو روز قبل انتقال داده و حینیکه در جبهه شکست خوردید، چرا در داخل شهر اقامت نکردید و از شهر دفاع نکردید؟ بخاطر پوشانیدن این شرمندگی آنها تلاش میورزند و میگویند که ما شورا تشکیل میکنیم و از طرف دیگر شما با شرایط اینجا آشنا هستید که چنین کارها در اینجا صورت میگیرد. به ترتیب اینها از خجالت و شرمندگی دورهم جمع شده اند و روزها تا شام حرف بیهوده و پوچ میزنند.

ناصری: جنرال صاحب اینها اعلان نمودند با این فیصله ها که ما بعمل آوردیم، کابل کاملاً توافق دارد. آیا مشکلاتیکه در هرات به وجود آمده ریشه داخلی و خارجی ندارد؟

اسماعیل خان: من فکر نمیکنم که خود دولت مبادرت با این عمل نموده باشد، ولی بعضی از اعضای دولت این دسیسه و اختلافات را تقریباً چند ماه قبل دامن میزدند که حتی خود استاد ربانی در جریان قرار داشت. من یقین دارم که مسعود کاملاً از این دسیسه خبر دارد

چرا که قوماندانهای مسعود از اولین روز تا آخرین روز مقاومت نمودیم. شما را بخدا باور کنید که در طول جریان جنگ به من شش سیروم تزریق شده غیر از آنکه چه مقدار دوی دیگر بخاطر بهبود وضع صحتی ام تطبیق گردیده است، یعنی در طول جنگ بدستم سوزن سیروم وصل و با همان حالت وخیم صحتی در خط اول قرار داشتم. ولی این برادران نامرد ما با وجودیکه برای شان اطلاع میدادیم که ای برادران ما در بستر مریضی ایم و جنگ به شدت جریان دارد، شما بیائید ولی این مردمان نامرد حاضر نشدند تا در پهلوی ما در جبهه قرار گیرند. فکر نمیکردند که ما به شکست مواجه می شویم و وضع به این ترتیب خواهد شد، اما حال همه از روزگار خود پشیمان اند که ما چه اشتباه را مرتکب شدیم.

ناصری: اگر دولت حمایت خود را از همین شورای نظامی جدید التشکیل اعلام نماید، شما چه نظر دارید؟

اسماعیل خان: من یقین دارم که دولت مرکزی که کاملاً از جریان آگاه است، اینکار را نخواهد کرد و اگر احیاناً دولت اینکار را کند، یک واقعیت است که این به جهاد یک خیانت است.

ناصری: تاجائیکه میدانم یکعده مردم در تحیر اند که با وجودیکه نورالله عماد و افضلی در طول جهاد و سه سال اخیر با شما مخالفت داشتند و سعی در براندازی شما داشتند، چرا با وجود درک این احوال داخل اقدام نشده و چرا مردم را در جریان نگذاشتید؟

اسماعیل خان: این یک واقعیت است که اینرا خود استاد ربانی نیز میدانست و شخصاً به هرات آمده و از نزدیک در جریان قضایا قرار داشت و مردم هم این موضوعات را کلاً درک میکردند. من یقین دارم که اکنون تمام مردم هرات و مردم افغانستان به کسانیکه در دفاع از هرات و حوزه جنوب غرب داخل جنگ نشده اند و دایماً مصروف و

مشغول تخریب و توطئه بودند، مردم به آنان نفرین می فرستند و یقین دارم که همه مردم افغانستان در جریان قضایا قرار دارند. شما بخدا باور کنید که آقای افضل‌ی بعد از اصرار زیاد من فقط یک شب در قسمت فراه رود آمد و به مجردیکه در آنجا جنگ شروع شد، او فوراً بساعت 12 شب به موترش سوار شده و مستقیم به هرات آمد و یک تعداد از وسایط و موترها به تعقیب او به هرات رسیدند. من برایش گفتم که ای برادر نامرد تو که فرار میکردی لاقلاً به میدان هوائی شیندند ایستاده میشدی، تو لاقلاً به ادرسکن توقف میکردی، تو چرا از خط مقدم جنگ به 12 شب فرار نموده و راساً به هرات میروی؟ زمانیکه او به هرات میرسد، زن و فرزند خود را برداشته و بطرف ایران حرکت میکند، درحالیکه درعین وقت دو روزدیگر جنگ در ادرسکن و اطراف میدان هوائی شیندند جریان داشت.

اینها همه دسیسه بود، یک واقعیت است. باید استاد ربانی از اینها سوال نماید که چرا شما چند روز قبل فامیل‌های خویش را به ایران انتقال داده بودید؟ همین خود تشویش ایجاد کردن و به وحشت انداختن نبود؟

ناصری: آقای عظیمی درمصاحبه با بی بی سی و آقای افضل‌ی درتماس تیلیفونی درجرمنی گفته اند که ما اسنادی داریم که اسماعیل خان با جان میجو سفیر امریکا درپاکستان و سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان توافقاتی نموده اند که به اساس آن اینکارها صورت گرفته و شما چه گفتنی دارید؟

اسماعیل خان: بخدا بازهم سوگند یاد میکنم که نسبت خجالتی که آنها دارند و وجداناً ناراحت هستند که درجنگ اشتراک نمودند و درآخرین شب که قومانده جنگ را به اینها سپردیم، شکست خوردند

و فرار کردند به ایران، دیگر چه باید بگویند؟ خوب است اگر کوچکترین سندی، کوچکترین گرایشی و کوچکترین حرف را از ما پیدا کردند در رابطه به این ادعای پوچ و بی اساس خویش، ما حاضریم به محکمه ملت افغانستان و حتی جهان کشانیده شویم.

ناصری: آیا مجاهدین شما در اطراف و نواحی ولایت و ولسوالی های هرات وجود دارند و برای آزادی مجدد هرات باستانی کدام پلان و برنامه در نظر است؟

اسماعیل خان: این واقعیت است که مجاهدین ما با وجودیکه به تشدت و پراگندگی قرار دارند ولی در اصل هرکدام در گوشه و کنار محلات بود و باش و جبهات شان وجود دارند و ما هم فعلاً در فکر تنظیم دوباره صفوف مجاهدین خود هستیم که متأسفانه این مردم نامرد در همین جاهم برادران را به تشویش انداخته و حرفهای ناروا و دور از حقیقت پخش میکنند و فعلاً هم تقریباً مانع به وجود آمدن یک جبهه واحد و قوی بخاطر دوباره آزاد سازی هرات میگردند.

ناصری: جناب جنرال صاحب! اشخاصی چون حاجی میر معاون ولایت و مولوی خدایداد رئیس محاکم اکنون با طالبان همکاری مینمایند و در راس امور قرار گرفته اند، به نظر شما آیا این یک پلان از پیش آماده شده میباشد؟

اسماعیل خان: بلی! ملا خدایداد ارتباط مستقیم با طالبان داشت، از همان لحاظ من دو ماه قبل او را از ریاست محاکم بر طرف ساختم و نامه بر طرفی اش را امضا نمودم، مگر همین تعداد خائنان که قبلاً یاد آور شدم، آنها همه نزد من آمدند و اصرار داشتند که او ملا است و مردم آزرده میشود. همچنان به عوض مولوی خدایداد شخص دیگری را به حیث خطیب مسجد جامع تعیین کردیم و واعظ مسجد جامع آقای مصئون را مقرر داشتیم. منتها همین مردم خائن باعث

گردیدند که مکتوب انفصالی او را از وظیفه اش دوباره مورد تجدید نظر قرار دادیم و مسترد کردیم. این یک واقعیت روشن است که آنها با دشمن ارتباط داشتند.

دراخیر - انشا الله آرزو مندیم تا مشکلات مرفوع گردیده و قادر به آزادی دوباره ولایات حوزه جنوب غرب بشویم. (ختم مصاحبه)

ضمیمه یازدهم

قسمت های از اظهارات جنرال ظاهر عظیمی در ماه

میزان 1374

(برگرفته از رساله: لحظه های حساس؟ - نظریات جنرالان درباره سقوط هرات)

طوری که در متن کتاب تذکر رفت، ظاهر عظیمی که در وقت سقوط هرات بدست طالبان یکی از قوماندانهای جهادی هرات و درعین زمان سخنگوی اسماعیل خان بود، طی یک مصاحبه طویل در مشهد علل و انگیزه های سقوط هرات را تحت 18 فقره جمع بندی کرده و برای هر یک از فقرات مثالها و توضیحاتی را ارائه داشته است که اینک برای توضیح مزید بعضی از مثالهای را عیناً اقتباس میدارم:

1- در ارتباط به موضوع ضعف اعتماد مردم به دولت موصوف می نویسد: «وقتی ما قدرت را در دست گرفتیم بعد از مدتی و بیرون راندن ملیشه ها که مردم را نهایت خوشحال کرده بود و مردم واقعاً استقبال گرمی از مسؤلین بخصوص از اسماعیل خان کردند، آزار و اذیت مردم شروع شد، دستگیری (بازداشت)های بدون موجب، اختناق، جلب و احضار شدید، محبوس ساختن فامیل های سربازان غیرحاضر، ندادن خانه های شخصی مردم، توقیف تیلیفون ها و ازاین قبیل کارها. بطور مثال سازمانهای امنیتی ما از جمله امنیت ملی، استخبارات قول اردو، استخبارات تمام قطعات شورای جهادی،

گارد جوانان، پیروان واقعی خط امیر مسلمین و... همه یک وظیفه داشتند که مردم را نظارت کنند، جاسوسی کنند، براساس سلیقه شخصی و عقده های شخصی برخورد نمایند، دستگیر و توقیف نمایند.»

عظیمی با ذکر چند مثال دلچسپ، یکی هم این مثال را می آورد: «ریش را اسلام سنت کرده بود و ما واجب؛ هرکس از سربازان و افراد دولت ریش تراشیده باشد، مهمان ماست به مدت یکماه، هرکس اعتراض کند، مهمان استخبارات قول اردو است و کنده جمعه گل پهلوان درانتظارش.»

2. در مورد اختلاف قوماندانها بایکدیگر و با اسماعیل خان عظیمی طور نمونه چند مثال می آورد، از جمله می نویسد: «مدیر استخبارات قول اردو که یک افسر کمونیست عضو اصلی حزب دموکراتیک خلق به رتبه دگرمن بود، دست به روی یکی از شخصیت های مهم جهادی هرات جنرال افضل بلند میکند، اما آب از آب تکان نمی خورد... من بخاطر معاون قاری احمدعلی رهبر حزب الله افغانستان بنام بابو عبدالخالق که بدست مدیر استخبارات محبوس بود، به خانه اسماعیل خان رفتم و سخت خواهش (رهائی او را) کردم، متأسفانه قبول نکردند... ولی چند روز بعد بخاطر یک افسر کمونیست او را رها کردند.» در همین ارتباط عظیمی مثال دیگر را ذکر میکند: «مسائل مذهبی را نباید نادیده گرفت. هدایت تعطیل شدن بخش طلاب مدرسه صادقیه هرات را که بزرگترین مدرسه اهل تشیع در هرات میباشد، قطع بلندگوی آذان مسجد دولت خانه، ندادن زمینها و خانه ها و تیلیفونهای برادران اهل تشیع بخصوص زمین های وسیع اطراف ماهی فروش در حالیکه سند شرعی داشتند و حاضر بودند به اندازه ضرورت دولت مجانی هم برای دولت بدهند. در مجموع این نوع برخوردها باعث اختلافات شدید گردیده بود.»

3. «اختلافات محمد اسماعیل خان با دولت مرکزی و رقابتهای بسیار شدید نیاز به دلیل و مثال ندارد، حوزه جنوب غرب در طول این مدت به خلاء اداره مواجه بود، نه ایالتی (ولایتی) مستقل بود مثل مشرقی، نه کاملاً از دولت پشتیبانی میکرد. اختلافات در ارسال امکانات نظامی، سوخت، برخوردهای اجتماعی روزمره مشهود بود، یکی از دلایل شکست همین رقابت ها بود.»

4. «خودخواهی اسماعیل خان بعدی بود که احدی صلاحیت توزیع بیست لیتر پترول را نداشت. معاون ولایت باید همه روزه موتر سواری اش را به قول اردو جهت اخذ مقدار پترول روان میکرد. خیلی شخصیت ها ماهانه انتظار بودند که جناب ایشان (اسماعیل خان) را ملاقات کنند. آنچه ایشان را خوشحال میساخت، چاپلوسی، تشریفات و جاسوسی بود.»

5. «عنوان های عجیب که واقعاً همه را به تعجب و امیداشت: امیر مسلمین، آنهم به مفهوم امیر همه مسلمانان اعم از سنی و شیعه، سیاه و سفید، عرب و عجم...، امید مستضعفان، قافله سالار جهاد، قائد پیروزمند جهاد، فاتح کبیر جهاد و...».

6. «معاون امارت عمومی حوزه جنوب غرب، ریاست محاکم عدلیه حوزه، شورای علما، ریاست ارشاد اسلامی و...، در واقع اینان هیچ کدام همکار به مخالفین ما نبودند و سخت آدمهای متعهد بودند. آنقدر توهین شدند، تحقیر شدند، بی حرمتی شدند، تا بطرف قوای مخالف روی آوردند. در واقع برخوردهای خشن و نامناسب، ایشان را در کنار طالبان قرار داد.» (تبصره مؤلف: با این اعتراف واضح میشود، بنا به هر دلیلی که بود، اشخاص فوق الذکر و نیز احتمالاً عده ای دیگر نیز با طالبان در همکاری بودند.)

7- «در مورد فامیل‌های شهدا همین که پیروز شدیم و بقدرت رسیدیم، آنچه بکلی فراموش شد، آنهاییکه همه چیز خود را در طبق اخلاص گذاشتند و جان دادند... ما از ثمره خون شان بقدرت رسیدیم، اما به اندازه پرکاهی حتی به شکل تشریفات هم که شده ارزش برای شان قائل نشدیم».

8- عظیمی در مورد سوق جوانان به خدمت زیربیرق بطور اجباری با معاش ناچیزی نویسد که: «به همین دلیل بود که (آنها) نمیخواستند که بجنگند، ولی به زور به جبهه سوق می شدند و به زور از آنها استفاده بعمل می آمد. این بود که نتیجه منفی بار آورد و بدون همکاری مجاهدین حتی یکساعت هم مقابله نشد، ملت را به طالبان سپردیم و خود به اینجا آمدیم...».

9- شخصی بنام موسوی از ارزگان که در قم تحصیل علوم دینی میکرد، به دعوت امان الله کجران و موافقه اسماعیل خان با یک تعداد طرفداران خود به مقصد جنگ با طالبان از طریق اسلام قلعه وارد کشور شد، وقتی در گمرک «لباس آقای موسوی عبا و قبا را می بینند، می پرسند که چرا لباس تان اینطور است، نامبرده میگوید که من به قم تحصیل میکنم و لباس آنجا همین است. همین مورد با کمی بگو و مگو باعث میشود تا او مدتی به سلول انفرادی آب خنک بخورد، درحالیکه آمده بود به هرات که در جنگ علیه طالبان با ما کمک کند، کمک هم کرد و با اخلاص هم جنگید، تاهمراه چهل نفر از افرادش به گرشک اسیر شد».

10- «مسائل اصولی و ستراتیژی را فراموش کرده بودیم، همه درگیر امور جزئی و گاهی منفی بودیم... درحالیکه طالبان در هرات قرارگاه تاسیس میکردند... ما مصروف خراب کردن خانه ای فلان هزاره بیچاره که سالها درد و رنج هجرت را تحمل کرده بود و با هزاران امید

به کشور آمده بود تا برایش کلبه ای بسازد و ما خانه اش را بنام اینکه تو از این ولایت نیستی، خراب می‌کردیم... طالبان هر روز فاصله میان قوماندانها را زیاد می‌کردند، ولی رهبری ما به مدرسه صادقیه اهل تشیع هدایت میدادند که بخش تدریس پسرانه و دخترانه را تعطیل کند.»

11 - عظیمی در مورد اینکه همه افتخارات را میخواستند فقط برای هراتی ها داده شود و به دیگر ولایات شامل حوزه جنوب غرب هیچ موقع تبارز داده نشد، چنین می نویسد: «دوستم توانسته بود رسول پهلوان داشته باشد، طالبان توانسته بودند ملا مشر و... داشته باشند، اما ما در هرات اجازه ندادیم که یک نفر رشد کند. حرف منطقی ما هم اینکه، ما در حال گرفتن افتخارات تاریخی میباشیم، چه بهتر که خود ما آنرا بگیریم...»

12 - «انواع و اقسام سلاح در کشور موجود بود، از طیاره بمبارد گرفته تا شکاری بمب افکن، انواع هلیکوپترها، راکت‌های ستینگر، میلان، تانک‌های جدید و صدها هزار میل اسلحه سبک و سنگین حداقل برای دو سال جنگ مهمات، سوخت و حداقل یکصد میلیارد افغانی پول نقد و... همه در اختیار ما بود، اما آنچه نبود همانا استعداد، اطمینان، ابتکار و در یک جمله طرح مشخص برای آینده... (سربازها) وقتی دیدند نه اعاشه است، نه پول و نه سلاح و نه هم به اندازه پرکاهی ارزش، همه پراکنده شدند. در واقع از این همه امکانات استفاده نشد.»

13 - «اگر از بیرون راندن ملیشه ها که یک خواست عمومی بود، بگذریم، در مورد بقیه کارهای نظامی کمتر موفقیتی داشتیم، بطور مثال ولسوالی غورماچ را ما از جنبش نتوانستیم بگیریم در تمام دو سال جنگ با جنبش به اطراف چند قریه سرگردان بودیم، مشکلات

اطراف شیندند را نتوانستیم حل کنیم، در مورد جنگ طالبان هم مقاومت شوز نتیجه ابتکارات انفرادی قوماندانها و آمدن قوا از مرکز به هرات بود...».

14 - «ما از تجربیات قوماندانها استفاده نکردیم، طور مثال تجربه ثابت کرده بود که بستن راه خوست و ژیره بسیار مفید میباشد، اما ما از این تجربه استفاده نکردیم.»

15 - «تصمیم گیری های ما در رابطه با مسائل مهم و اساسی همیشه توأم با تزلزل و نوسان بود. بطور مثال ما نه از دولت جدا بودیم و نه به دولت کاملاً متحد و تحت امر دولت. نه دولت میتواندست روی ما حساب مشخصی باز کند و نه هم میتواندست ما را نیروی مخالف خود بشمارد... هرگاه از طرفی بالای ما فشار می آمد، درکنار دولت بودیم و هروقت کمی مشکل ما حل میشد، باز ایالت (ولایت) مستقل بودیم. دولت حق نداشت که از مرکز هدایت دهد که فلان و وسایط را به فلانی بدهید. ... ما اگر کاملاً از دولت پشتیبانی میکردیم و عملاً تحت امر دولت می بودیم، این مشکل به وجود نمی آمد یعنی هرات اشغال نمی شد، همچنانیکه اگر مستقل می بودیم و پلان کار مستقل میداشتیم، باز این مشکل به وجود نمی آمد.»

16 - «اعتماد بی چون چرا به افراد خلقی و پرچمی... که آنها بین رهبری حوزه و مجاهدین، بخصوص قوماندانهای سرشناس به انواع مختلف فاصله ایجاد میکردند... اینها به اساس کینه دیرینه شان نسبت به مجاهدین هرروز جو بین مجاهدین و محمد اسماعیل خان را خرابتر میکردند...».

17 - «عدم موجودیت مکافات و مجازات باعث شده بود که در جبهات فرق بین عمل مثبت و منفی نباشد... من ندیدم که کسی به جرم سرپیچی از دستور نظامی رها کردن سنگر و... محاکمه شود... یک

مرتبه آمر سیاسی فرقه 17 به جرم عقب نشینی از غورماچ یک ماه در استخبارات تحت توقیف بود که همه میدانند جنبه جدا کردن آن از علاؤالدین خان در رقابت های درونی مطرح بود، نه مجازات آن به عنوان عامل شکست...».

18 - «حال که نمونه های را از این دست عرض کردم، خوبست مطلب دیگری را نیز یادآوری نمایم: عده ای به این نظر اند که در همین فاصله زمانی فتح فراه و حمله بالای گرشک، شخصیت های مهم سیاسی به هرات آمدند از جمله جان مینجو سفیر امریکا در اسلام آباد، سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان و نماینده ترکی الفیصل وزیر امنیت عربستان با محمد اسماعیل خان مذاکرات محرمانه ای انجام دادند، لذا باید سقوط هرات را در این آسانی به این مذاکرات جستجو کرد و دلیلش اینکه از گرشک تا هرات هیچ مقاومتی صورت نگرفت، بخصوص که میدان هوائی شیندند بدون حمله طالبان بالای میدان هوائی طوری به طالبان واگذار شد که حتی خود شان نیز باور نکردند...».

(طوریکه بیان شد، مصاحبه ظاهر عظیمی طولانی است که فقط قسمت های عمده آن محض جهت روشن شدن نظر یک جانب دیگر موضوع در این ضمیمه گنجانیده شد.)

ضمیمه دو از دهم

روش تبدیل تاریخ

1- از هجری شمسی به میلادی:

با توجه به اینکه روزهای ماه شمسی و میلادی در تمام سال یکسان است و تغییر نمیکنند (مثلاً اول جنوری همیشه برابر به 11 جدی و اول حمل مطابق 21 مارچ است)، لذا با استفاده از هر تقویم میتوان مطابقت روزهای ماه های شمسی و میلادی هر سال را پیدا کرد.

برای تبدیل سال شمسی به میلادی چنانچه روز مورد نظر بین اول حمل تا 11 جدی باشد، عدد 621 و اگر روز مورد نظر بین 11 جدی تا آخر حوت باشد، عدد 622 را به سال شمسی می افزائیم تا سال میلادی بدست آید. بطور مثال اگر تاریخ مورد نظر ما 15 جوزای سال 1342 که همیشه برابر به 5 جون است و یا 22 دلو که همیشه برابر به 11 فروری سال 1357، اینگونه محاسبه میشود:

$$\text{میلادی } 1963 = 1342 + 621$$

$$\text{میلادی } 1979 = 1357 + 622$$

2- از میلادی به هجری شمسی:

هرگاه روز مورد نظر بین اول جنوری تا 21 مارچ باشد، عدد 622 و اگر روز مطلوب بین 22 مارچ تا آخر دسمبر باشد، عدد 621 را از سال میلادی منفی میکنیم، سال شمسی بدست می آید، طور مثال:

$$\text{هجری شمسی } 1342 = 1963 - 621$$

$$\text{هجری شمسی } 1357 = 1979 - 621$$

3- از هجری شمسی به هجری قمری:

با ملاحظه اینکه هر سال قمری تقریباً 10 روز و 21 ساعت از سال شمسی کوتاه تر است، در نتیجه بر مبنای محاسبه سال قمری از مبدأ تاریخ اسلام یعنی هجرت حضرت رسول اکرم (ص) تا اکنون، در مقایسه با سال شمسی 41 سال بیشتر گذشته است؛ به عبارت دیگر هر 33 سال شمسی معادل 34 سال قمر می شود. بنا بر آن برای تبدیل سال قمری به سال شمسی و برعکس از اعداد 33 و 34 به روش ذیل استفاده می شود:

هرگاه سال 1373 شمسی مورد نظر باشد، باید آنرا تقسیم 33 کرد که حاصل تقسیم آن تقریباً 41 است، لذا عدد 41 را بر سال شمسی می افزائیم که چنین می شود:

$$\text{هجری قمری } 1373 + 41 = 1414$$

برعکس هرگاه سنه هجری قمری مثلاً 1414 مورد نظر است و می خواهیم آنرا به هجری شمسی تبدیل کنیم، در آن صورت حاصل تقسیم 1414 با عدد 34 مطرح بوده که باز هم عدد تقریبی 41 را بدست می دهد. لذا عدد 41 را از سنه مورد نظر منفی می داریم، سال هجری شمسی را نشان می دهد، طور مثال:

هجری شمسی $1373 = 1414 - 41$ زاد که باشد، تفاوت نمی کند. ما نمی خواهیم که در هیچ مورد چیزی از آن پس بگیریم.

فهرست مأخذ

الف: کتب و رساله‌ها

1. غبار، میرغلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ چهارم، سال 1368
2. فرهنگ، میرمحمد صدیق: افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، دوم و سوم، چاپ جدید، از روی نسخه چاپ پشاور، 1373.
3. طیبی، داکتر عبدالحکیم: شگوفائی هرات در عصر تیموری، از نشرات شورای ثقافتی جهاد افغانستان، اپریل 1985.
4. بها تیموری، به‌الدین: مزارات و آبدات تاریخی هرات، مرکز نشراتی میوند-پشاور، 1377.
5. حمید حسینی، سید محمد اکبر: حکمرانان هرات - گزارشی از اوضاع اداری سیاسی ولایت هرات (1298 تا 1357)، هامبورگ، 1358 (2006)
6. نور احراری، عبد‌العلی: پیشینه تاریخی هرات، (منتشره کتاب حکمرانان هرات، تألیف سید محمد اکبر حمید حسینی)
7. مجموعه سه مصاحبه: «لحظه‌های حساس؟ - نظریات جنرالان درباره سقوط هرات»، کانادا، 1998
8. طاهری، ابوالقاسم: تاریخ روابط سیاسی و بازرگانی ایران و انگلیس، تهران
9. امیرعبدالرحمن خان: تاج التواریخ، جلد اول و دوم، مرکز نشرات میوند - پشاور، 1375

10. فرزنان، احمد شاه: قیام هرات، چاپ اول، مشهد، 1374
11. سیکورسکی، رادک: خاک اولیا - سفری به هرات در زمان جنگ، ترجمه: عبدالعلی نور احراری، چاپ اول، 1370
12. دفتر شورای ثقافتی جهاد افغانستان: قیام 24 حوت، چاپ اول، پشاور، حوت 1363
13. هاپکرک، پیتز: بازی بزرگ - سرویس های استخباراتی در آسیا (افغانستان، ایران و آسیای میانه)، ترجمه و تلخیص: محمد اسحق توخی، مرکز نشراتی دانش، پشاور، 1378 (2000)
14. سیستانی، اعظم (کاندید اکادمیسین): افغانستان مرکز ثقل بازی بزرگ، افغان جرمن آنلاین، 2007
15. رشتیا، سید قاسم: افغانستان در قرن 19، چاپ چهارم، مرکز نشراتی میوند، پشاور، 1377
16. الفت، عزیزالرحمن: جهاد و دست های پشت پرده، پشاور، 1358
17. هیمن، انتونی: افغانستان در زیر سلطه شوروی (1964-1983)، ترجمه اسدالله طاهری، چاپ سوم، 1367
18. عظیمی، نبی (ستر جنرال): اردو و سیاست (درسه دهه اخیر افغانستان)، مرکز نشراتی میوند، پشاور، چاپ دوم، 1377
19. اسنادی از آرشیف های روسیه و آلمان شرق: افغانستان و اتحاد شوروی، ترجمه: عبدالعلی نور احراری، هرات 1383
20. گروموف، بوریس: ارتش سرخ در افغانستان، ترجمه: عزیز اریانفر، چاپ دوم، پشاور
21. نهضت، نظیف الله: دپریو فتنی او تیری (آشوب بیگانگان)، انتشارات میوند، پشاور، 1383

- 22 - احمد رشید: طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، ترجمه عبدالودود ظفری، کالیفرنیا، 2001
- 23 - هریسن، سلیگ و کوردوویز، دیاگو: حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ترجمه: عبدالجبار ثابت، چاپ دوم، مرکز نشراتی میوند، پشاور، 1377
- 24 - قوام احراری، محمد یوسف: سردار آریا، چاپ اول، 1383
- 25 - دولت آبادی، بصیر احمد: شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم - ایران، 1371
- 26 - هاشمی، داکتر محمد عثمان: فرار از کام مرگ - از کودکی تا مرزهای نابودی در زندان کمونیستی، تکساس - امریکا، 1999
- 27 - مبارز، عبدالحمید: تحلیل واقعات سیاسی افغانستان از 1919 تا 1996، پشاور، 1375
- 28 - هیمن، انتونی: روسیه، آسیای مرکزی و طالبان، منتشره کتاب «افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی»، تدوین: ویلیام میلی، ترجمه: عبدالغفار محقق، مشهد، 1377
- 29 - صیقل، داکتر امین: دولت ربانی 1992 تا 1996، منتشره کتاب «افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی»، تدوین: ویلیام میلی، ترجمه: عبدالغفار محقق، مشهد، 1377
- 30 - انتونی، دیویز: نحوه شکل گیری گروه طالبان به عنوان یک نیروی نظامی، منتشره کتاب «افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی»، تدوین: ویلیام میلی، ترجمه: عبدالغفار محقق، مشهد، 1377

- 31 - احمد رشید : پاکستان و طالبان، منتشره کتاب «افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی»، تدوین : ویلیام میلی، ترجمه: عبدالغفار محقق، مشهد، 1377
- 32 - لیا خفسکی، الکساندر: توفان در افغانستان، ترجمه: عزیز اریانفر، مرکز نشرات میوند، پشاور، چاپ دوم، 1378
- 33 - مایوروف، الکساندر: در افغانستان چه می گذرد؟، ترجمه دری: ع. صفا، مرکز نشرات دانش، پشاور، 1379
- 34 - طنین، ظاهر: افغانستان در قرن بیستم (1900 تا 1996)، تهران، چاپ اول، 1384
- 35 - کاظم، داکتر سید عبدالله: دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، سن هوزه - کالیفورنیا، دسمبر 1994
- 36 - کاظم، داکتر سید عبدالله: افغانستان در طلسم دایره شیطانی، مرکز نشراتی دانش، پشاور چاپ دوم، مارچ 1997
- 37 - کاظم، داکتر سید عبدالله: وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان، کالیفورنیا، اپریل 2001
- 38 - کاظم، داکتر سید عبدالله: زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، موسسه نشراتی میوند، کابل، نوامبر 2005
- 39 - متروخین، واسیلی: کی جی بی در افغانستان، ترجمه: داکتر حمید سیماب، افغان جرمن آنلاین (در 15 قسمت)، 2009
- 40 - راپور مقدماتی پروژه دادخواهی افغانستان «جنايات ديروز - دادخواهی امروز»: ترجمه: داکتر سید عبدالله کاظم، کابل، چاپ دوم، 2006

41- موهن لال: زندگی امیر دوست محمد خان - امیر کابل، ترجمه: داکتر سیدخلیل الله هاشمیان،

نشرات آئینه افغانستان در امریکا، مارچ 2006

42- پیولادا، لیون: کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده - از سال 1828 تا 1973، ترجمه پوهاند غلام صفدر پنبجشیری، پشاور 1995

43- عمرزاد، فضل الهی: یک صد و یک روز در شمال افغانستان، مرکز نشرات میوند، پشاور، 1374

44- Yossef Bodansky: Soviet Military Operations in Afghanistan,

In :Afghanistan- The great game Revisited

Edited by: Rosanne Klass, Freedom House, 1987

45 - Raja Anwar: The Tragedy of Afghanistan,
New York, 1988

ب: مقاله ها

46 - اشرف زی، داکترسخی سید کاغذ : مصاحبه با دگر جنرال اسماعیل خان والی هرات، جریده امید، شماره 86، مورخ 13 دسمبر 1993

47- کوچی، داکتر عبدالقیوم: جوانب مثبت و منفی اجتماع هرات، جریده امید، شماره 119، صفحه 9، مورخ اول اگست 1994

48 - نعیم، محمد عزیز: جواب به نامه سترجنرال اسماعیل خان، جریده امید، شماره 119، صفحه 3، مورخ اول اگست 1994

49- مستمندی، داکتر شاهی بای: آبدات هرات باستان بخاک یکسان شد!، راپور کنفرانس جمعیت دوستی فرانسه - افغانستان، پاریس، 1367 (1988)

- 50 - فولر، گراهام: عروج آسیای مرکزی، مجله سیاست خارجی، ترجمه: فاروق فرهنگ، نامه خراسان، شماره 6، جنوری 1991،
- 51 - جواد، سید طیب: مجلس هرات، جریده امید، شماره 119، صفحه 2، مورخ اول آگست 1994
- 52 - پنجشیری، پوهاند عزیز احمد: افغانستان در مسیر راه ابریشم، ماهنامه انسجام، سال اول، سنبله و میزان 1379،
- 53 - واشنگتن پوست: پل بستن بین دو جهان افغان، ترجمه پوهاند واسع لطیفی، جریده امید، شماره 581
- 54 - ج. یاور: هرات فروشی نیست، جریده امید، شماره 281
- 55 - نامه خبری حزب وحدت: توسعه طلبی، روی دیگر انحصار طلبی، شماره 43، سال چهارم، 19 سنبله 1374 (10 سپتمبر 1995)
- 56 - آهنگر، شیر احمد: (بخش اول) جنبش 24 حوت هرات علل و عوامل، پس منظر تاریخی و پیامدهای آن، افغان جرمن آنلاین، قسمت اول مورخ 24 حوت 1385 (14 مارچ 2007)، (بخش دوم) تأثیرات و پیامدهای جنبش 24 حوت هرات و برخورد نیروهای مختلف به آن، افغان جرمن آنلاین مورخ 22 حوت 1386 (12 مارچ 2008)
- 57 - روحانی، محمد سرور: قیام 24 حوت هرات، افغان جرمن آنلاین، مورخ 16 مارچ 2011
- 58 - نکته دان، محمود: بلجیم پناهگاه قاتل 25 هزار شهید - به مناسبت قیام 24 حوت هرات باستان، افغان جرمن آنلاین، مورخ 15 مارچ 2008

- 59- نورا حراری، عبدالعلی: یادی از مرحوم «حاجی لالا» - مجاهد فی سبیل الله، هرات آنلاین، مورخ 24 سپتمبر 2008
- 60- دست نویس حاجی لالا محمد صدیق: ارائه جواب به پرسشنامه نورا حراری
- 61- قوام احراری، محمد یوسف: حاجی لالا - نام پرافتخار در تاریخ جهاد افغانستان، هرات آنلاین مورخ اول اکتوبر 2008